

## نام‌ها و نوجوانان انجمن ایران تاریخ

فصلنامه تاریخ اسلام و ایران (علوم انسانی سابق) از انتشارات معاونت پژوهشی دانشگاه الزهراء (س)

درجه مجله به موجب نامه شماره ۲/۵۰۲۲ مورخ ۱۳۶۹/۲/۲۶ وزارت فرهنگ و آموزش عالی «علمی - پژوهشی» است.  
به استناد نامه شماره ۱/۲۲۱۴۰ پ مورخ ۸۸/۱۰/۳۰ این مجله در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) نمایه شده و دارای ضریب تأثیر (IF) می‌باشد.

صاحب امتیاز: دانشگاه الزهراء (س)

مدیر مسئول: دکتر اسماعیل حسن‌زاده

سرمدیر: دکتر علیمحمد ولوی

مدیر داخلی: دکتر جمشید نوروزی

ویراستار فارسی: دکتر سوسن پورشهرام

ویراستار چکیده‌ها و منابع انگلیسی: دکتر زینب میرزایی مهرآبادی

دبیر اجرایی: رویا مشمولی پیلرود

اعضای هیئت تحریریه

دکتر جمشید آزادگان، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

دکتر ابوالقاسم اجتهادی، استاد بازنشسته، گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

دکتر نزهت احمدی، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه اصفهان

دکتر محمدتقی امامی‌خویی، دانشیار، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد شهر ری

دکتر محمدتقی ایمان‌پور، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد

دکتر سهیلا ترابی فارسانی، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه نجف‌آباد

دکتر اسماعیل حسن‌زاده، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

دکتر الهیار خلعتبری، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

دکتر محمدتقی راشد‌محصل، استاد، عضو هیئت علمی گروه زبان‌های باستانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دکتر محمد سرور مولایی، استاد بازنشسته، عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهراء (س)

دکتر محمدرضا علم، استاد گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز

دکتر جمشید نوروزی، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

دکتر علیمحمد ولوی، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

اعضای هیات تحریریه بین‌المللی

خوزه فرانسیسکو کوتیاس فرر، عضو گروه ایران‌شناسی دانشگاه الکاننت اسپانیا

اعضای مشورتی هیات تحریریه

محمدرضا بارانی، دانشیار گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

صفحه‌آرایی، چاپ و صحافی: انتشارات مهرآواش/۶۶۹۷۳۸۲۲-۰۲۱

ترتیب انتشار: فصلنامه

برای دسترسی به عناوین و مقالات به نشانی سایت مجله ([hii.alzahra.ac.ir](http://hii.alzahra.ac.ir)) مراجعه فرمایید.



این مجله با همکاری «انجمن ایرانی تاریخ» منتشر می‌شود.

معاونت پژوهشی دانشگاه

کلیه حقوق برای دانشگاه الزهراء (س) محفوظ است.

آدرس: تهران، ونک، دانشگاه الزهراء (س)، دانشکده ادبیات، طبقه سوم، اتاق نشریات علمی پژوهشی

کد پستی ۱۹۹۳۸۹۱۱۷۶ / تلفن: ۸۵۶۹۲۲۴۱

شاپای چاپی: ۲۰۰۸-۸۸۵X

شاپای الکترونیکی: ۲۵۳۸-۳۴۹۳

## راهنمای نویسندگان

شیوه‌نامه نشریه

### الف: نحوه پذیرش مقاله

- هر مقاله‌ای که از ارزش علمی برخوردار باشد، برای بررسی و احتمالاً چاپ در مجله پذیرفته خواهد شد.
- هیئت تحریریه در رد یا قبول و نیز حک و اصلاح مقالات آزاد است.
- تقدم و تأخر چاپ مقالات براساس تأیید مقاله توسط داوران و هیئت تحریریه است.
- مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله بر عهده نویسنده مسئول است.
- ارسال تعهدنامه کتبی همراه مقاله مبنی بر اینکه مقاله مزبور تا اعلام نتیجه (حداکثر شش ماه از زمان تحویل به مجله) به نشریه دیگر فرستاده نخواهد شد.

### ب: ضوابط مربوط به مقالات

از نویسندگان محترم تقاضا می‌شود ضوابط زیر را در تنظیم مقالات رعایت کنند:

۱. مقاله از طریق سامانه الکترونیک مجله ([hii.alzahra.ac.ir](http://hii.alzahra.ac.ir)) ارسال شود.
۲. مقاله باید مشتمل بر بخش‌های زیر باشد:
  - چکیده فارسی و انگلیسی (چکیده بیش از ۲۰۰ کلمه نباشد).
  - واژگان و مفاهیم اصلی و کلیدی تحقیق (حداکثر ۵ واژه)
  - مقدمه، شامل: طرح مسئله پژوهش و پیشینه آن، شیوه تحقیق و بیان هدف
  - بحث و بررسی فرضیه (فرضیات) تحقیق و ارائه تحلیل‌های مناسب با موضوع
  - نتیجه‌گیری
  - فهرست منابع و مآخذ
۳. فهرست منابع و مآخذ به تفکیک زبان منابع (در دو بخش فارسی / عربی و لاتین) در پایان مقاله به ترتیب حروف الفبا و به صورت زیر تنظیم شود.  
نام خانوادگی نویسنده، نام، سال انتشار، عنوان اثر، مصحح (مترجم...)، محل انتشار، ناشر.
۴. ارجاعات در داخل متن با ذکر نام نویسنده، تاریخ انتشار، نشانی مطلب در داخل پرانتز مانند (حسینی، ۱۳۸۵: ۱/۱۳۳) قید شود.
۵. مقاله حداکثر در ۷۰۰۰ واژه بدون در نظر گرفتن فهرست منابع در محیط word باشد.
۶. معادل لاتین اصطلاحات و مفاهیم خاص در پاورقی نوشته شود.
۷. مشخصات نویسنده یا نویسندگان (نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی، شماره تلفن نویسنده و دانشگاه یا مؤسسه مربوط و نشانی پست الکترونیکی) در فایل جداگانه (نه در فایل مقاله) ارسال شود.

۸. براساس مصوبه هیئت تحریریه، نویسندگان موظفند فرم تعهدنامه را تکمیل و همزمان با مقاله، بارگذاری نمایند. پس از تکمیل فرم آن را به عنوان «نامه به سردبیر (تعهدنامه)» در بخش اضافه کردن فایل‌ها بارگذاری نمایید. در غیر این صورت مقاله به داوری ارسال نخواهد شد.

۹. چاپ مقالات به زبان‌های خارجی (انگلیسی، عربی، فرانسه و...) منوط به شرایط زیر است:  
الف. نویسنده غیرفارسی زبان باشد.

ب. در مورد نویسندگان فارسی‌زبان، ضرورت ویژه‌ای چاپ مقاله به زبانی غیر از زبان فارسی را توجیه کند. (تشخیص این امر به عهده هیئت تحریریه است).  
مقالات پس از تصویب باید شامل موارد زیر باشند.

۱. به منظور تلاش برای ثبت در نامه فهرست‌های خارجی، مقالات مصوب باید دارای خلاصه مفصل به زبان انگلیسی بین ۱۲۰۰ تا ۱۵۰۰ کلمه باشند. خلاصه مفصل جایگزین چکیده کوتاه نخواهد شد. بلکه در کنار آن خواهد بود. خلاصه مفصل تمام شاخص‌های مقاله را باید داشته باشد. مانند عنوان، مساله، روش، پرسش‌ها، فرضیه، متن و نتیجه

۲. لازم است نویسندگان محترم به مقالات زبان‌های خارجی منتشر شده در نمایه بین‌المللی مانند ISI و Scopus و... باشند، بنابر ضرورت‌های پژوهشی ارجاع دهند. مقالاتی که ارجاع به مقالات نمایه شده بین‌المللی نداشته باشند در اولویت چاپ قرار نخواهند داشت.

۳. لازم است به مقالات مرتبط با عنوان مقاله که در مجلات داخلی به ویژه مقالات دانشگاه الزهراء (س) چاپ شده است، ارجاع داده شود.

۴. نقد و بررسی مقالات و کتاب‌های چاپ شده به زبان‌های مختلف در پیشینه ضرورت دارد.

#### **پ: محرمانه بودن اطلاعات**

اطلاعات شخصی نویسندگان مقالات برای تمامی افرادی که به آن دسترسی دارند مانند سردبیر، اعضای هیات تحریریه و مدیر داخلی و اجرایی نشریه و سایر عوامل فعال (غیر از نویسنده مربوطه) مانند داوران، مشاوران، ویراستار و ناشر امانت‌دار می‌بایست کاملاً محرمانه بوده و در هر زمانی از آن محافظت شود.

#### **ت: داوری مخفی (دو طرفه)**

نشریه از فرایند داوری مخفی دو طرفی برای ارزیابی همه مقالات استفاده می‌کند.

#### **ث: سرقت ادبی**

برای تشخیص شباهت بین مقالات ارسال شده و سایر مقالات چاپ شده، از نرم‌افزار سرقت ادبی (نرم‌افزار مشابهت‌یاب سمیم نور) استفاده می‌شود.

شایان ذکر است پس از طرح مقاله در جلسه هیئت تحریریه و موافقت اعضا برای ارسال کار

به داوری، درگاه اینترنتی سامانه با ارسال ایمیل پرداخت هزینه داوری به نویسنده مسئول، فعال می‌شود.

همچنین در صورت پرداخت هزینه به صورت بانکی، لطفا تصویر فیش واریزی را به ایمیل مجله به آدرس [historyislamiran@alzahra.ac.ir](mailto:historyislamiran@alzahra.ac.ir) ارسال نمایید.

#### فصلنامه تاریخ اسلام و ایران در پایگاه‌های اطلاعاتی زیر نمایه می‌شود:

<a href="https://doaj.org">https://doaj.org</a>	فهرست مجلات دسترسی آزاد (دعاج)
<a href="http://Citefactor.com">http://Citefactor.com</a>	سایت فکتور
<a href="https://scholar.google.com">https://scholar.google.com</a>	گوگل اسکالر
<a href="https://ecc.isc.gov.ir">https://ecc.isc.gov.ir</a>	پایگاه استنادی علوم جهان اسلام
<a href="https://www.noormags.ir">https://www.noormags.ir</a>	پایگاه مجلات تخصصی نور
<a href="https://www.civilica.com">https://www.civilica.com</a>	مرجع دانش (سیویلکا)
<a href="https://iranjournals.nlai.ir">https://iranjournals.nlai.ir</a>	آرشیو ملی دیجیتال نشریات علمی
<a href="https://www.sid.ir">https://www.sid.ir</a>	پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی
<a href="https://www.magiran.com">https://www.magiran.com</a>	بانک اطلاعات نشریات کشور

## منشور اخلاقی فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران

### مقدمه

از کلیه اعضای هیئت علمی، پژوهشگران و دانشجویان مقاطع تکمیلی که مقالاتشان را از طریق سامانه فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران ارسال می‌کنند، درخواست می‌شود با دقت تمام دستورالعمل اخلاقی زیر را مطالعه و پس از اطمینان از تأمین کلیه شرایط مذکور در این منشور اقدام به ارسال مقاله کنند. بدیهی است بی‌توجهی به هر یک از مواد این دستورالعمل می‌تواند پی‌گیری‌های متناسب قانونی داشته باشد.

### ماده ۱

هیئت تحریریه فصلنامه حساسیت فراوانی نسبت به مقالات انتحالی<sup>۱</sup> دارد. بنابراین اگر فرد یا افرادی اقدام به ارسال مقاله‌ای کنند که بتوان آن را ذیل «انتحال» قرار داد، سردبیر مجاز است هرگونه اقدام قانونی لازم را انجام دهد. مرجع تشخیص‌دهنده انتحال، هیئت تحریریه است.

### ماده ۲

مقالات برگرفته از پایان‌نامه‌های تحصیلی باید با هماهنگی و مجوز کتبی استاد راهنما ارسال شود.

تبصره: در صورت درخواست کتبی استاد راهنما مبنی بر انصراف از ذکر نام در مقاله، دانشجوی می‌تواند مستقلاً مقاله را به دفتر مجله ارسال کند.

### ماده ۳

در مورد مقالات مأخوذ از پایان‌نامه‌های تحصیلی<sup>۲</sup> در هر صورت نویسنده مسئول استاد راهنما خواهد بود؛ مگر آنکه به استناد تبصره ماده ۲ کتباً اعلام عدم مسئولیت کرده باشد. تبصره: در مورد پایان‌نامه‌های تحصیلی، دانشجوی در هیچ شرایطی مجاز به ارسال مقاله بدون اخذ مجوز کتبی از استاد راهنما نیست.

---

۱. الف) مقاله انتحالی به مقاله‌ای گفته می‌شود که تمام یا بخشی از آن - کم یا زیاد - برگرفته از اثر علمی دیگری باشد و مستندات با توجه ضوابط علمی ارائه نشده باشد. این رفتار به مثابه «سرقت علمی» تلقی شده پس از اثبات (با شکایت صاحب اثر یا حتی بدون شکایت او) می‌تواند زمینه‌ساز برخورد قانونی با فرد (افراد) متخلف باشد.

ب) انتحال از خود: به سرقت علمی گفته می‌شود که نویسنده مقاله، تمام یا بخشی (حداقل ۳۰٪) از نوشته جدید را از مقالات پیشین خود بدون ارائه مشخصات مقاله یا کتاب چاپ شده نقل قول نماید.

پ) ترجمه یا اقتباس آزاد از مقالاتی که به زبان‌های دیگر نوشته شده است، در صورتی که به عنوان مقاله تولیدی - بدون قید ترجمه یا اقتباس با عناوینی از این قبیل - ارسال شود در حکم انتحال می‌باشد.

۲. مقاله مأخوذ از پایان‌نامه به مقاله‌ای اطلاق می‌شود که حداقل ۵۰٪ محتوای آن با مباحث پایان‌نامه تطبیق کند.

#### ماده ۴

استفاده از اسامی اشخاص غیرمرتبط با پایان نامه (به غیر از استادان راهنما و مشاور) در مقالات مأخوذ از پایان نامه تخلف محسوب شده و مشمول پی گیری های قانونی است.

#### ماده ۵

فردی که به هر دلیل نامش در کنار تولیدکنندگان یک مقاله علمی قید شده است، در قبال آن مقاله مسئول است. اعلام بی خبری و تبری از فرایندی که منجر به تولید مقاله شده است در هر حال و به هر شکلی غیرقابل قبول خواهد بود.

#### ماده ۶

ارسال همزمان یک مقاله به دو یا چند مجله تخلف محسوب شده و هیئت تحریریه می تواند در صورت احراز تخلف، به جز حذف مقاله از دستور کار، متناسب با هزینه های انجام شده، متخلف را جریمه مالی کرده و یا تا مدتی که صلاح بداند (حداکثر ۳ سال) هیچ مقاله ای از نویسنده (نویسندگان) متخلف دریافت نکند.

#### ماده ۷

هر مقاله باید حداقل توسط دو داور بررسی شود. اما در هر حال هیئت تحریریه در پذیرش یا رد مقالات (با توجه به مجموعه شرایط و مصالح مجله) آزاد است. تبصره: در موارد خاص می توان اظهار نظر هیئت تحریریه یا سردبیر را به منزله یکی از داورها تلقی کرد.

#### ماده ۸

در صورتی که هیئت تحریریه - به هر دلیل - نتواند طی حداکثر شش ماه مقاله ای را تعیین تکلیف کند، نویسنده (نویسندگان) مجاز است با درخواست کتبی اعلام انصراف کرده و مقاله را به مجله دیگری ارسال کند.

#### ماده ۹

نویسنده (نویسندگان) موظف است مطابق دستورالعمل ابلاغی مجله نسبت به تأمین بخشی از هزینه های داوری و چاپ احتمالی مقاله اقدام کند. این هزینه ها در حال حاضر برای داوری یک میلیون و پانصد هزار ریال و برای ویراستاری، حروف چینی، صفحه آرایی و چاپ یک میلیون و پانصد هزار ریال می باشد.

#### ماده ۱۰

ارسال همزمان بیش از ۲ مقاله توسط نویسنده واحد مجاز نیست. استاد راهنما و مشاور (پایان نامه یا رساله) می توانند همزمان ۳ مقاله (مشترک با دانشجوی) را برای بررسی و داوری ارسال کنند. (منظور از ارسال هم زمان در بازه زمانی ۶ ماه تعیین شده در ماده ۸ است). تبصره: کلیه مراحل و فرایند داوری مقاله، انجام اصلاحات، پذیرش یا رد، ویرایش و غیره از طریق سامانه مجلات دانشگاه الزهرا به اطلاع کلیه نویسندگان خواهد رسید.

## درخواست هیئت سردبیری فصلنامه از نویسندگان و داوران

هیئت تحریریه و همکاران حوزه سردبیری فصلنامه همه کوشش خود را به کار برده و می‌برند که تولیدات پژوهشی همکاران محترم در کوتاه‌ترین زمان ممکن و به بهترین کیفیت به طالبان آخرین پژوهش‌ها در حوزه علوم انسانی به ویژه تاریخ عرضه شود. اما، بعضی ناهماهنگی‌ها و در مواردی کوتاهی در عمل به تعهدات موجب بروز تأخیر شده و روند چاپ و انتشار به موقع مقالات را مختل می‌کند. از همه همکاران گرامی درخواست می‌شود جهت پرهیز از این آفت آسیب‌زا به موارد زیر توجه فرمایند.

۱- از داوران عزیز درخواست می‌شود مقاله ارسالی را با همان سرعتی داوری کنند که انتظار دارند مقاله خودشان داوری شود. متأسفانه تأخیر در داوری، علی‌رغم پی‌گیری، به دلیل محدود بودن افراد متخصص در بعضی مباحث، موجب طولانی شدن دوره بررسی مقالات می‌شود.

۲- از نویسندگان محترم درخواست می‌شود پس از دریافت نظرات داوران نسبت به اعمال آن در مقاله یا پاسخگویی مستدل در زمان معقولی اقدام کنند. تأخیرهای نسبتاً طولانی که گاهی به چندین ماه می‌رسد موجب اختلال در تصمیم‌گیری و تأخیر بسیار در انتشار مقاله می‌شود. هیئت تحریریه مجله از این پس از پی‌گیری روند اجرایی مقالاتی که (نویسنده) در اعمال نظر داوران یا پاسخگویی به آن بیش از یک ماه تعلل نماید معذور بوده و چنین مقاله‌ای را از دستور کار خارج خواهد کرد.

۳- از نویسندگان محترم درخواست می‌شود ضمن احترام به منشور اخلاقی مجله و ضوابط نگارش مقالات، جهت صرفه‌جویی در وقت با دقت قوانین و مقررات مربوطه را رعایت فرمایند.

۴- از نویسندگان محترم درخواست می‌شود نسبت به تأمین ضوابط اجرایی و مالی ابلاغ شده در اسرع وقت اقدام کنند تا تأخیری در انتشار مقاله ایجاد نشود. بدیهی است هیئت سردبیری از پی‌گیری مقالاتی که برخلاف ضوابط دانشگاه برگه رسید وجوه واریزی به حساب دانشگاه را در سامانه قرار ندهند، معذور خواهد بود.





### فهرست مطالب

- ۱۱-۴۱      برساخت زن مدرن در گفتمان تجددگرای دوره قاجار  
                    زهرة امیدپور، علی رجب‌لو
- ۴۳-۸۰      «دبیر سپاه» در دیوان‌سالاری شاهنشاهی ساسانیان  
                    شهرام جلیلیان
- ۸۱-۱۱۰      جای‌نام‌های نیمه غربی ایران در نگارش‌های تاریخی سده‌های سوم تا نهم قمری  
                    (جبال و قهستان و عراق عجم)  
                    حسن حضرتی، محمدرضا زاده صفری
- ۱۱۱-۱۴۱      سیاق نامتعارف معاش و چالش‌های اقتصادی طلاب مسجد جامع زنجان  
                    در دوره قاجار  
                    حسن رستمی، مسعود بیات
- ۱۴۳-۱۶۴      واکاوی تاریخی تشبثات طریقت ذهبیه در دوره صفویه  
                    سید احمد عقیلی
- ۱۶۵-۱۸۹      سیاست مذهبی خوارزمشاهیان در قبال مذهب حنفی و پیروان آن  
                    محمد کاویانی یگانه، عباس سرافرازی



فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)  
سال سی و چهارم، دوره جدید، شماره ۶۱، پیاپی ۱۵۱، بهار ۱۴۰۳  
مقاله علمی - پژوهشی  
صفحات ۴۱-۱۱

## برساخت زن مدرن در گفتمان تجددگرایی دوره قاجار<sup>۱</sup>

زهرا امیدپور<sup>۲</sup>، علی رجبلو<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۹/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۲/۱۳

### چکیده

هم‌زمان با رویارویی ایران با مدرنیته غربی و شکل‌گیری تقابلات گفتمانی متأثر از آن، بحث زنان، هویت و شرایط زندگی آن‌ها به‌عنوان سوژه‌ای مهم مطرح شد و دامنه وسیعی از گفتار، پیرامون آن‌ها در این گفتمان‌ها شکل گرفت و زنان یکی از محورهای مهم بحث محسوب شدند. مقاله حاضر با بررسی گفتارهای تجددگرایانه حول محور زنان، با بهره‌گیری از روش تحلیل گفتمان انتقادی به واکاوی معنایی سوژه زن مدرن می‌پردازد و به این پرسش پاسخ می‌دهد که سوژه زن مدرن در گفتمان تجددگرایی دوره قاجار چه معنایی یافته است، چه ایدئولوژی‌هایی بر این گفتمان حاکم بوده است، این گفتمان در احراز موقعیت در گفتمان مسلط عصر مشروطه چه جایگاهی به دست آورده است؟ نتایج تحقیق نشان می‌دهد که زن مدرنی که در تقابل با سنت شکل گرفت، در گفتمان تجددگرا به‌مثابه سوژه مطالبه‌گر نقاد برساخت می‌شود و با نقد سنت‌ها و با در مرکز نشانیدن ایده محوری مساوات، عناصر هویتی مدرن را برای زنان همانند مردان طلب می‌کند. این گفتمان در گزاره‌هایی که تقابل آشکار با سنت نداشتند، توفیق بیشتری به دست آورده است.

**واژه‌های کلیدی:** مدرنیته، زن مدرن، زن سنتی، گفتمان، تحلیل گفتمان انتقادی.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2024.45757.2873

۲. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی، گروه علوم اجتماعی، دانشکده علوم اجتماعی و اقتصاد، دانشگاه الزهراء، تهران، ایران. [omidipour.zohre@gmail.com](mailto:omidipour.zohre@gmail.com)

۳. دانشیار گروه علوم اجتماعی، دانشکده علوم اجتماعی و اقتصاد، دانشگاه الزهراء، تهران، ایران (نویسنده مسئول). [rajabloo@alzahra.ac.ir](mailto:rajabloo@alzahra.ac.ir)

این مقاله برگرفته از رساله دکتری با عنوان «امکان یا امتناع مفصل‌بندی سوژه زن مدرن در خرده‌گفتمان‌های ایران» دانشگاه الزهراء (س) در سال ۱۴۰۳ است.

### مقدمه و طرح مسئله

تاریخ اجتماعی ایران معاصر عرصه نزع و کشمکش میان دو گفتمان سنتی و مدرن بوده است و مسائل گوناگون در جامعه ایران، در پرتو همین دوگانگی قابل فهم است. تا قبل از ورود مدرنیته به ایران گفتمان غالب، گفتمان سنت بود و افراد و نهادها در همین قالب هویت خود را سامان می دادند. چالش خرده گفتمان ها نیز در همین محور بوده و بازاندیشی قابل توجهی در آن صورت نمی گرفت. چالش های جدید با این گفتمان متأثر از آشنایی ایرانیان با دنیای دیگر «غرب» و گفتمان دیگر «مدرنیته» در عصر قاجار بود؛ به دنبال آن دیگری و دیگر جایی که بیرونی هویتی ایرانیان تعریف می شد، به درون آمده و حریم آن را در معرض شالوده شکن خود قرار داده بود (تاجیک، ۱۳۸۴: ۱۷۶).

ایرانیان در این عصر پی بردند که ورای نظام معرفتی صدقی که به کیستی و چیستی آنان معنا می داد، دنیای دیگری نیز وجود دارد. تحت تأثیر این شرایط، برای اولین بار گفتارهای بسیاری در پاسخ گویی به دو سؤال اساسی، به ساماندهی فکری جامعه پرداختند: چرا غرب به این اندازه پیشرفت کرده است و دیگری این که چه باید کرد و به این ترتیب شیوه جدید مدنیت غرب به معیاری برای قضاوت درباره خود تبدیل شد. متولیان نظم سنتی با طبقات و حکومتی مواجه شدند که روابط خود را نه صرفاً براساس مذهب و عرف و قواعد تفکر در افق معنایی سنتی بلکه در قواعد مندرج در نظام معنایی مدرنیته و تحت تأثیر مفاهیم و گزاره های آن سامان می داد.

«در این میان گفتمان هایی نیز در سپهر اجتماعی و سیاسی ایران به وجود آمدند که ترکیب متفاوتی از سنت و مدرنیته را ایجاد کردند و با درآمیختن سنت و تجدد قصد بومی کردن آموزه های گفتمان مدرن غرب گرا را داشتند» (رجبلو، ۱۳۹۶: ۱۴۷).

از همان آغاز بحث از مدرنیته در فضای فکری جامعه و رواج مفاهیم و عناصر مدرن در مقام مقایسه وضعیت اجتماعی ایران با کشورهای اروپایی، تفکر در باب زنان و تجربه های جنسیتی مدرنیته نیز اهمیت یافت و همگام با دوگانه سنت-مدرنیته در حوزه های اجتماعی و سیاسی، دوگانه زن سنتی-زن مدرن نیز در ایران مطرح شد. هم زمان با این سوژه شدن، نظم جنسیتی مسلط با چالش مواجه شد. در حالی که تا پیش از این زمان چنین بحثی سابقه نداشته است. سوژه زن به یکی از پرمنافشه ترین سوژه های گفتمانی تبدیل شد و همه گفتمان های موجود در بستر اجتماعی و سیاسی در تلاش بودند تا مسئله زن را بر محور دال مرکزی خود معنا ببخشند.

درحقیقت هویت زن ایرانی، در بستر گفتمان های تاریخ معاصر ایران بر ساخت شده و به

همین دلیل معنایی مطلق و یگانه نداشته و نمودی از رقابت‌ها میان نیروهای اجتماعی مختلف در جامعه بوده است که هر یک از این گروه‌ها و نیروهای اجتماعی با به کارگیری راهبردهای مختلف سعی در برجسته‌سازی وجوه خاصی از مؤلفه‌های هویتی زنان داشته‌اند؛ توجه به آغازهای شکل‌گیری هویت این سوژه در گفت‌وگوهای مطرح و تنازعات گفت‌وگویی پیرامون آن، یکی از گام‌هایی است که ما را در ادراک چندپارگی‌های ارزشی کنونی یاری می‌کند. پرداختن به گفت‌وگوهای تجددگرا از این جهت اهمیت ویژه‌ای دارد که دیگر گفت‌وگوها مانند گفت‌وگوهای سنت‌گرا و گفت‌وگوهای تلفیقی در پاسخ به عناصر این گفت‌وگوها صف‌آرایی کردند.

با توجه به اهمیت این عصر در بساخت سوژه زن مدرن و بسط آن، تحقیق حاضر سعی دارد با اتخاذ رویکرد گفت‌وگویی و با محوریت موضوع زن به‌طور خاص به واکاوی و تبیین جامعه‌شناختی سوژه زن مدرن در گفت‌وگوهای تجددگرای این عصر بپردازد تا هویت سوژه در این گفت‌وگوها را بررسی نماید. در حقیقت تلاش می‌کنیم به این سؤالات پاسخ دهیم که سوژه زن مدرن در گفت‌وگوهای تجددگرای این دوره مطرح چه معنایی یافته است، این گفت‌وگوها چه بازتابی از هویت زنانه تولید و منتشر کرده و این روند با چه عناصر و مقوله‌هایی و در چه فضای گفت‌وگویی قرار دارد، چه ایدئولوژی‌هایی بر این گفت‌وگوها حاکم بوده است و این گفت‌وگوها در احراز موقعیت در گفت‌وگوها مسلط عصر مشروطه چه جایگاهی به دست آورده است؟

پیشینه تحقیق

در سال‌های اخیر تحقیقات زیادی در مورد مدرنیته در ایران و تغییراتی که در نتیجه آن در ساختار اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ایجاد شده است، صورت پذیرفته است. در این میان باید به دو دسته تحقیقات اشاره کرد، یک بخش مربوط به چالش‌های سنت و مدرنیته در ایران است که نزاع بین سنت و مدرنیته را به‌طور کلی در ساختار سیاسی اجتماعی ایران نشان می‌دهند. وحدت (۱۳۸۳)، بر این باور است که مدرنیته هیچ‌گاه در ایران به‌طور کامل محقق نشده است و هرگونه تلاش در این زمینه مستلزم، متحقق شدن گفت‌وگوهای کلیت‌پذیر است. میرسپاسی (۱۳۸۴)، بر این باور است که روشنفکران ایرانی برداشتی معوج از مدرنیته دارند و از نظر آن‌ها مدرنیته فاقد ادراک فرهنگ‌های دیگر است.

کسرابی (۱۳۷۹)، استدلال می‌کند که مدرنیته و تفکر مدرن در ایران، به دلیل عدم ایجاد زیرساخت‌های اجتماعی و اقتصادی مناسب در جامعه، پذیرش ژرف نیافت و به تکوین تحولات اساسی منجر نشد. بهنام (۱۳۸۶)، بر این باور است که برخی از نشانه‌های مدرنیته در ایران به وجود آمده‌اند، اما تلاش‌های ایرانیان برای کسب مظاهر مادی مدرنیته با ناکامی مواجه نبوده است و این تحولات هنوز از مبنای فکری و فلسفی محکمی برخوردار نیست.

بخش دوم مربوط به تحقیقاتی است که در مورد زنان در تاریخ معاصر انجام شده است. فروردین (۱۳۸۸)، با واسازی ایدئولوژی غالب جنسیتی به بررسی ریشه‌های شکاف جنسیتی می‌پردازد و معتقد است با وجود پدرسالارانه بودن ایدئولوژی جنسیتی، در این دوران نوعی شکاف گفتمانی به وجود آمد که از خلال آن امکانی برای شنیده شدن صدای زنان در تاریخ فراهم شد.

فصیحی (۱۳۸۹)، با استفاده از روش تاریخی، دوگانگی بین طبیعت و فرهنگ و نحوه مواجهه زنان با آن را در دوره مشروطیت، بررسی کرده است. وی معتقد است که زنان آن دوره این دوگانگی را نقد کرده، عملکرد مردان و ارزش‌های آنان را به پرسش کشیدند و تلاش کردند تا سلطه مردان را بر حوزه فرهنگ کمتر کنند و از طرفی با تکیه بر طبیعت مادری خود، ارزش‌های زنانه را اعتبار فرهنگی بخشیدند.

امیدی پور (۱۳۹۰)، با استفاده از روش تحلیل گفتمان، مقاومت زنان در دوره مشروطه را مورد بررسی قرار داده است و معتقد است زنان در این دوره به‌عنوان سوژه و ایزه مورد توجه قرار گرفتند. دو خرده گفتمان «میان‌رو» و «رادیکال» با راهبرد خاص خود در برابر گفتمان سنتی آن دوره قابل شناسایی هستند.

اکبری (۱۳۹۷)، با بهره‌گیری از روش تاریخی نقش گفتمان قدرت، روشنفکری و دینی در بر ساخت مفهوم زن در جامعه ایران را مطالعه کرده است. وی معتقد است این گفتمان‌های اصلی به شکل‌های مختلف در شکل دادن به هویت زنان مؤثر می‌باشند و هر یک هویت تک‌بعدی از زنان جامعه ایران را برمی‌سازند.

ترابی فارسانی (۱۳۸۸)، با بهره‌گیری از روش تاریخی، با واکاوی امورات مختلف زندگی زنان دوره قاجار، چالش‌های آن‌ها با سنت‌های دیرپا را برجسته کرده است. وی بر این باور است که در سال‌های پیش از مشروطیت رگه‌های کم‌رنگی از نقد جهان سنت در اندیشه زنان پیش‌گام و در برخی از امور اجتماعی یافت می‌شود که بیانگر آغاز چالش طولانی در نقد سنت است.

تحقیقات صورت‌گرفته بیانگر اهمیت و ضرورت واکاوی چالش‌های سنت و مدرنیته در موضوعات مختلف در ایران است و یافته‌های ارزشمندی را پیش روی پژوهشگران قرار داده‌اند. باین‌حال تحقیقات دسته اول که در زمینه چالش‌های سنت و مدرنیته در ایران صورت پذیرفته‌اند، با رویکردی کلی ساخت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران، توفیقات و موانع ساختاری و فکری جامعه در مواجهه با امواج مدرنیته را بررسی نموده‌اند. این تحقیقات عمدتاً بر نقش روشنفکران تأکید داشته و چالش‌های سنت و مدرنیته در مسئله زنان به‌طور

متمرکز، مورد مطالعه این دسته از تحقیقات نبوده است؛ از طرفی اغلب مطالعاتی که در زمینه مسئله زن در تاریخ معاصر انجام شده است به شکل توصیفی و عمدتاً بر مبنای روش تاریخی، تغییراتی را بررسی کرده‌اند که در نتیجه ورود عناصر مدرن به ایران، در نحوه زیست زنان ایرانی ایجاد شده و واکاوی و چگونگی مفصل‌بندی سوژه زن مدرن در ایران دغدغه این مطالعات نبوده است.

بدین لحاظ آنچه در تحقیق حاضر مورد توجه است، نگاه سیستماتیک و روش‌مند بر مبنای رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی است که با توجه به اهمیت گفتمان‌ها در جهت‌دهی به نگرش‌ها و کنش‌های اجتماعی سعی کرده است با چگونگی مفصل‌بندی سوژه زن و رویه‌های معنایی آن در گفتمان تجددگرای دوره مشروطه را بررسی نماید.

### مبانی نظری

در این پژوهش از نظریه گفتمان فرکلاف بهره گرفته‌ایم. اهمیت این رویکرد از طرفی به دلیل پیوستگی نظریه و روش آن است؛ نظریه و روش وی یک کل نظری-روشی است که در پیوستگی با هم قرار دارد و از طرفی به دلیل رویکرد فرکلاف به گفتمان به‌عنوان برساخته ساختار اجتماعی و نیز متأثر از آن بوده است. در این زمینه پرداختن به زبان در قالب متن در یک دوره زمانی اهمیت می‌یابد و بنابراین برای درک معنای یک پدیده یا سوژه باید مطابق رویکرد فرکلاف به بازتاب آن در زبان و ارتباط آن با ساختار اجتماعی مراجعه کرد.

فرکلاف در اثر مهم خود *گفتمان و تغییر اجتماعی* (۱۹۹۲)، بر اهمیت پرداختن به گفتمان‌ها به دلیل تأثیر آن‌ها در ساختار اجتماعی تأکید می‌کند. در نگاه وی، گفتمان‌ها هم برساخته ساختار اجتماعی در معنای کلی آن هستند و هم در شکل‌گیری همه جنبه‌های ساختار اجتماعی اثرگذارند. بنابراین در رویکرد فرکلاف، گفتمان واجد رابطه‌ای دیالکتیکی با سایر ابعاد اجتماعی است. از نظر وی ساختار اجتماعی برساخته‌ای از روابط اجتماعی در کل جامعه است که از عناصر گفتمانی و غیرگفتمانی تشکیل شده است. گفتمان‌ها با این‌گونه ساختارها و روابط فراگفتمانی رابطه‌ای پایه‌ای و ماهوی است و تنها بازنمایانه نیست و در تولید و بازآفرینی مداوم روابط، سوژه‌ها و ابژه‌ها که جهان اجتماعی مملو از آن‌هاست نقش دارند (فرکلاف، ۱۳۸۹: ۹۷).

فرکلاف می‌گوید گفتمان به مطالعه شرایط اجتماعی می‌پردازد؛ شرایطی که باعث خلق یک متن می‌شود. همچنین علاوه بر متن، زمینه‌های اجتماعی تولید، قواعد فهم و تفسیر و اثر اجتماعی آن در شمول گفتمان قرار دارد؛ بنابراین هم مطالعه زبان‌شناختی نظام اجتماعی و هم

مطالعه جامعه‌شناختی زبان است (فرکلاف، ۱۹۹۲: ۲۲). مجموعه به هم تافته سه عنصر متن، کردار گفتمانی و کردار اجتماعی مدنظر فرکلاف است (همان: ۹۴).

از نظر فرکلاف کاربرد زبان در لابه‌لای روابط و فرایندهای اجتماعی محصور شده است، صورت‌های زبانی که در متن ظاهر می‌شوند، نمونه‌ای از روابط و فرایندهایی هستند که به نحوی نظام‌مند، گوناگونی‌های زبانی را برهم می‌زنند. یک جنبه از محصوربودن کاربرد زبان در روابط اجتماعی که ملازم مفهوم گفتمان است، با مفهوم ایدئولوژی مرتبط است و زبان صورت مادی ایدئولوژی است. قدرت، ایدئولوژی و طبیعی‌شدن از مفاهیم اصلی نظریه گفتمان فرکلاف محسوب می‌شوند. نگرش فرکلاف به قدرت سنتی‌تر است. از نظر او قدرت به‌منزله چیزی است که در دست عده‌ای هست و در دست عده‌ای دیگر نیست. در این نگرش، صحبت از روابط قدرت و نابرابری‌های اجتماعی می‌شود. این مفهوم در ارتباط با ایدئولوژی قرار می‌گیرد (میلز، ۱۳۸۲: ۱۱۹؛ فیرحی، ۱۳۷۸: ۲۰). ایدئولوژی در نظر فرکلاف عبارت است از «معنا در خدمت قدرت». ایدئولوژی‌ها از نظر او برساخته‌های معنایی‌اند که به تولید، بازتولید و دگرگونی مناسبات سلطه کمک می‌کنند (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۸۹: ۱۳۰).

از نظر فرکلاف، نهادهای اجتماعی شامل «صورت‌بندی‌های ایدئولوژیک-گفتمانی» گوناگونی هستند که با گروه‌های مختلف در درون نهاد پیوند دارند و از میان این صورت‌بندی‌ها معمولاً یکی بر دیگری مسلط است. هر صورت‌بندی ایدئولوژیک - گفتمانی، نوعی «جامعه زبانی» است که هنجارهای گفتمانی ویژه خود را دارد، اما از آنجا که در چارچوب همین هنجارها محاط و نمادپردازی شده، «هنجارهای ایدئولوژیک» خود را نیز دارد. فاعلان نهادی، مطابق با هنجارهای یک صورت‌بندی ایدئولوژیک-گفتمانی، در جایگاه فاعلانی پرورش می‌یابند که ممکن است از شالوده‌های ایدئولوژیکی آن آگاه نباشد (فرکلاف، ۱۳۸۹: ۲۶).

### روش تحقیق

پژوهش حاضر مبتنی بر رویکرد کیفی است. روش واکاوی اطلاعات در آن بر مبنای روش تحلیل گفتمان انتقادی نورمن فرکلاف است. تحلیل گفتمان انتقادی وی حاوی مفروضات فلسفی و دستورالعمل‌ها روش‌شناختی در باب نحوه نزدیک‌شدن به قلمرو تحقیق و تکنیک‌های خاص تحقیق است. الگوی روشی در آن تنها با توجه به پشتوانه‌های نظری آن قابل فهم است. براین اساس این روش تحلیل، ویژگی اکتشافی و رمزگشایانه دارد (پال‌گی، ۱۹۹۹: ۶۵). روش تحلیل گفتمانی وی یک روش تحلیلی نظام‌مند است. با ابزارهای



فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۴، شماره ۶۱، بهار ۱۴۰۳ / ۱۷

وی می‌توان ویژگی‌هایی را در متن پیدا کرد که با قرائت‌های عادی نادیده می‌مانند (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۸۹: ۲۳۷).

تحلیل گفتمانی جامع در دیدگاه فرکلاف، طراحی چارچوبی چند بعدی برای تحلیل است که بتواند تعاملات میان متن و بیرون متن را پوشش دهد. فرکلاف این کار را طی سه مرحله سامان می‌بخشد: توصیف<sup>۱</sup>، تفسیر<sup>۲</sup> و تبیین<sup>۳</sup> (خانیکی، ۱۳۸۷: ۲۵۹). در این تحقیق داده‌های تحقیق در قالب یک طرح سه مرحله‌ای تحلیل شده‌اند.

مرحله اول: توصیف، این مرحله به مرحله‌ای اطلاق می‌شود که تحلیلگر ویژگی‌های صوری متن را مورد مطالعه قرار می‌دهد. در این مرحله، پژوهشگر متن را متزع از زمینه و شرایط مورد تحلیل می‌داند (غلامرضا کاشی، ۱۳۷۹: ۷۵؛ خانیکی، ۱۳۸۷: ۲۶۰)؛

مرحله دوم: تفسیر، بر این باور متکی است که مؤلف و مخاطب متن، هر دو دارای اذهانی بارور از گفتمان‌های جاری در محیط‌اند. متن در زمینه‌ای تولید و تفسیر می‌شود که آن گفتمان‌ها تسلط دارند. باید نسبت میان متن و ذخایر ذهنی را آشکار کرد. از سوی دیگر تفسیر مبتنی بر این باور است که متن به خودی خود با ساختار اجتماعی پیوند ندارد، بلکه خود بخشی از گفتمان است و از طریق آن گفتمان با ساختار اجتماعی پیوند می‌یابد (بیناگفتمانیت). فرکلاف تفسیر متن را در دو مرحله پی می‌گیرد: نخست تفسیر متن و دوم تفسیر زمینه‌ای متن؛ مرحله سوم: تبیین، در این مرحله متن از شبکه‌های معنایی متون خارج می‌شویم و به بیرون از متن راه می‌یابیم. در این مرحله با درآمیختن ویژگی‌های گفتمان با اهداف در صحنه کنشگران، خلاقیت فاعلان در به کارگیری راهبردهای زبانی، ترکیبات هوشیارانه میان گفتمان‌های متعارض قابل توجیه‌اند. تبیین نشان می‌دهد که چگونه ساختارهای اجتماعی محدودیت‌هایی در گفتمان ایجاد کرده و متقابلاً نشانگر آن است که گفتمان مورد مطالعه چه اثری بر ساختارها دارد.

سه پرسش در این مرحله مهم است:

چه نوع از روابط و شرایط اجتماعی در شکل‌دادن این گفتمان اثرگذارند؟

چه عناصری از دانش زمینه‌ای مورد استفاده، دارای خصوصیت ایدئولوژیک هستند؟

تأثیرات، یعنی جایگاه این گفتمان در مبارزات سطوح گوناگون اجتماعی و موقعیتی چیست؟ (فرکلاف، ۱۳۸۷: ۲۵۰).

در تحقیق حاضر جامعه هدف، متون مکتوب و شفاهی (نظیر کتب، روزنامه‌ها و همچنین

- 
1. Description
  2. Interpretation
  3. s Explanation

سخنرانی‌ها) در دوره مشروطه است. روش نمونه‌گیری در این تحقیق با توجه به خصلت اکتشافی روش تحقیق، به صورت «هدفمند» است. در این پژوهش تمام متون نوشتاری سوژه‌های گفتمان‌ساز مانند میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی در موضوع «زن» واکاوی شدند. متون مکتوبات کمال‌الدوله و *نمایشنامه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده* (جمع‌آوری شده در کتاب *تمثیلات*)، سه مکتوب، هشت بهشت و *صدخطابه میرزا آقاخان کرمانی* مبنای تحلیل قرار گرفتند. پرداختن به متون این افراد از این جهت برجسته است که این افراد به صورت جدی و اساسی، پیش از همه به طرح موضوع زن و نقد زن ستی پرداخته بودند و بر دیگر تجددگرایان اثر گذاشتند.

علاوه بر این متون، به دلیل آن که این زمان آغاز ورود زنان به ارائه نظر از طریق نشریات است واکاوی آن‌ها برای درک معنای سوژه زن مدرن و نحوه صورت‌بندی آن اهمیت دارد، پس از واکاوی متون نوشتاری زنان در روزنامه‌های زنانه در عصر مشروطه، روزنامه‌های *زبان زنان*، *عالم نسوان* و جمعیت *نسوان* وطن‌خواه نیز برای تحلیل برگزیده شدند. به دلیل آن که در روش تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف، به‌ویژه در بخش توصیف به جزئیات زیادی باید توجه شود و تعداد و فراوانی واژگان دال بر معانی ارزشی، سبک نحوی و... استخراج شود، باید نوشتارهای محدود که معرف نیز باشند، انتخاب شوند تا حضور یا عدم حضور این مفاهیم را نشان دهند. دلیل انتخاب این متون زنانه در کانون تحقیق، آشکاربودن عناصر گفتمانی تجددگرا در آن است. البته متون دیگری که عناصر گفتمانی تجددگرا را به صورت آشکار داشتند (نظیر کتاب‌های *خاطرات تاج‌السلطنه* و *معایب الرجال*) نیز مورد توجه قرار گرفتند

## تحلیل گفتمان تجددگرا

### ۱. توصیف

با توجه به این که در بخش توصیف باید به واژگان ارزشی غالب گفتمان دست پیدا کرد، باید واژگانی را نشان داد که دارای فراوانی معنادار هستند و در غالب متون برگزیده وجود دارد. آنچه در این قسمت ذکر می‌شود واژگان دال بر معانی ارزشی است که در همه متون منتخب وجود دارد.

در متون مربوط به این گفتمان، واژگان ارزشی حول محور زنان در دو دسته واژگان ارزشی منفی و مثبت قرار گرفته‌اند؛ واژگان دال بر معانی ارزشی منفی مانند «ناقص‌العقل»، «تنگ‌حوصله»، «مردگان زنده»، «عقب‌مانده»، «فالج»، «حس و حجاب»، «بدبختی»، «خفیف»، «پرده‌نشین» و... در متن بسیارند. اگرچه فراوانی و تعداد واژگان ارزشی مثبت بیشتر از واژگان

منفی است، اما دفعات تکرار واژگان منفی در متن گفتمان تجددگرا تا حدی بیشتر است. نگارندگان با بهره‌گیری از واژگان منفی هدف خاصی را دنبال می‌کنند. این هدف همان تأثیرگذاری بیشتر بر مخاطبان و آگاه‌کردن آنان به منظور خود مبنی بر عمق فاجعه عقب‌افتادگی زنان است. هدف از تعدد واژگان مثبت، ارائه چشم‌انداز مثبت برای زنان و مملکت است. از جمله این مفاهیم ارزشی می‌توان به «حسن معاشرت»، «رضایت و خوش‌وقتی»، «ظرافت طبع»، «صاحب‌سواد»، «حق بشریه»، «گشاده‌رو»، «لوند»، «آزادیت»، «تاج‌داری»، «خواهش‌دل» (آخوندزاده: ۱۳۴۹: ۵۷ و ۷۵ و ۵۴) و... اشاره کرد. از آنجایی که مفاهیم ارزشی مثبت در تمام متون منتخب اغلب با همراهی «اروپا» (فرنگ، فرنگستان، اروپا و در برخی موارد نام کشورهای اروپایی) و در مرتبه بعد در همراهی با «کیانیان» (و واژگان هم‌معنای آن) به کار رفته‌اند. این چشم‌انداز در ارائه مفاهیم، خود به نوعی بازنمایاننده استراتژی خاص گفتمان برای هدف اصلی یعنی «ترقی» است. اهمیت این نکته در تحلیل گزاره‌ها مورد توجه است.

به لحاظ مضمونی واژگان دال بر معانی ارزشی پیرامون واژه «مساوات» و با واژگان هم‌معنا نظیر برابری، انصاف و عدالت و حق که با واژه سیویلیزاسیون نیز هم‌نشین است، بیشترین گروه واژگانی را به خود اختصاص داده است و در کانون نظم واژگان دال بر معانی ارزشی متن جای گرفته است. دیگر گروه‌های واژگانی را می‌توان حول این واژه اصلی، کانون‌بندی کرد. گروه واژگانی حول محور «ترقی» مانند مدنیت، تمدن و پیشرفت نیز علاوه بر مضمون از نظر فراوانی و دفعات تکرار در متن معنادار است. مفاهیم حق، حق‌حساب، اختیار در یک گروه معنایی قرار دارند و بازنمایی گفتاری قابل تأملی دارند. در متون زنانه علاوه بر این مفاهیم کانونی، یک گروه واژگانی دیگر حول محور مفهوم ارزشی «اتحاد» در هم‌نشینی با واژه «همت» نیز معنای محوری یافته است (برای نمونه، زبان زنان، سال ۴، شماره ۳، ص ۱۰).

از لحاظ نحوی نکات قابل تأملی در متن وجود دارد که ما را در درک گزاره‌های متن نیز یاری می‌رساند، چرا که واژه‌سازی و نحوه استفاده از واژگان و جملات و نحوه بیان آن‌ها نشان‌دهنده میزان آگاهی و نوع موضع‌گیری اجتماعی و سیاسی گویندگان، نویسندگان و اشاعه‌دهندگان افکار است. وجود جملات مصرح و بدون ابهام که با نقد و نفی همراه است تقریباً در همه متون گفتمان برجسته است.

برای نمونه، «شریعت چه حق دارد که طایفه اناث را به واسطه آیه حجاب به حبس ابدی انداخته، مادام‌العمر بدبخت می‌کند» (آخوندزاده، ۱۳۵۷: ۱۸۵)؛

«چشم بد به دور، تماماً دروغ‌گو، تندخو، زشت‌رو، بدمو، ترش‌صورت، کیره‌رویت»  
(کرمانی: ۲۰۰۰، ۱۵۶)؛

«یک مشت عرب لخت وحشی گرسنه بی سروپا آمدند و یک هزار و دویست و هشتاد سال است که تو را بدبخت کرده‌اند و بدین روز سیاه نشانده‌اند، زمین تو را خراب و شهرهای تو را ویرانی از تمان ترقیات عالم و نعم تمدن و ترقی محروم و از حقوق بشریت مهجور» (همان: ۱۲۸).

این لحن نقادانه در بیان گزاره‌ها به صورت صریح، بی‌پرده و تند است. چنان‌که آدمیت نیز در باب آخوندزاده و کرمانی بیان می‌دارد: «لحن آن‌ها در بردارنده جملات نقادانه و تندوتیز و آتشین است... آرا و اندیشه‌های خود را راست و پوست‌کنده و بی‌ابهام بیان داشته... هر دو رساله‌شان را با یک پیام انقلابی آغاز کرده‌اند» (آدمیت، ۱۳۵۷: ۲۵۷). این انتقادات گاه با استهزا همراه است. آخوندزاده خود در باب بیان خود، بک خود را کریتیکا دانسته است. برای نمونه در مکتوبات نوشته است: «مکتوبات کمال‌الدوله کریتیکاست، مواعظ و نصایح نیست و کریتیکا بی‌عیب‌گیری و بی‌سرزنش و بی‌استهزا و بی‌تمسخر نمی‌شود» (مکتوبات: ۲۰۶). «اگر وعظ اثری داشت، گلستان و بوستان سعدی باید سبب می‌شد که ایران به گلستان بدل گردد»، «با براهین قطعی و تجربه حکمای یورپا به ثبوت رسیده است که قایح و ذمایم را از طبیعت بشریه هیچ چیز قلع نمی‌کند مگر کریتیکا و استهزا و تمسخر» (مکتوبات: ۳۹). دامنه گسترده واژگانی و نثر مسجع مانند دروغ‌گو، تندخو، زشت‌رو، بدمو، ترش‌صورت، کربه‌رؤیت... (کرمانی، ۱۴۸: ۲۰۰)، این انتقادات را مهیج ساخته و در پی تأثیرگذاری بیشتر بر مخاطب است. یکی از نکات مهم در متن از نظر سبک نحوی که مؤید نکته اخیر نیز می‌باشد، بهره‌گیری از جملات خطابی «ای ایران»، «ای مردم ایران»، «ای زنان ایرانی» در جملات پیاپی و همچنین «آه و افسوس» و لحن منفی در مورد تشریح اوضاع ایرانیان در بیشتر متون است. ضماین انعکاسی متن نیز عبارتند از «ما ملت کیانی» و ضماین ملکی مانند «سرزمین ما»، «امت ما»، «زنان ما»، «فرزندان ما»، «مملکت ما» در جای‌جای متون ذکر شده (برای نمونه، کرمانی، ۲۰۰۰: ۲۳۸؛ آخوندزاده، ۱۳۵۵، ۷۹؛ عالم نسوان، سال ۱، شماره ۳، ص ۲۵). همه این ضماین زمانی که در جملات آه و افسوس دار به کار رفته‌اند، معنادار شده‌اند و گزاره‌های متن‌ها را معنادار ساخته‌اند.

## ۲. تفسیر

**انسجام موضعی متن:** در این بخش گزاره‌های معنایی که مفصل‌بندی گفتمان را مشخص ساخته است، نشان می‌دهیم. به لحاظ معنایی متون مورد بررسی در بردارنده تمهیداتی برای برجسته‌سازی چند گزاره مهم هستند. این گزاره‌ها در تمام متون مربوط به گفتمان تجددگرا وجود دارند. ترتیب بیان آن‌ها، به معنای اهمیت بیشتر یا کمتر آن‌ها نیست و همه آن‌ها در

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۴، شماره ۶۱، بهار ۱۴۰۳ / ۲۱

شاکله‌بندی گفتمان تجددگرا در باب زنان حائز اهمیت هستند. آنچه در ادامه آمده است، گزاره‌های مهم و بریده‌هایی از متن‌های بررسی شده، به‌عنوان شواهد متنی است.

#### جدول ۱. گزاره عقب‌ماندگی ایران

گزاره	نمونه شواهد متنی
عقب‌ماندگی ایران در مقایسه با گذشته باستانی و غرب	<p>«ای ایران، زمانی که پادشاهان تو بر پیمان فرهنگ عمل می‌کردند، چند هزار سال در فردوس ارم به عظمت در پرتو سلطنت ایشان از نعمات الهی بهره‌یاب شده در عزت و آسایش زندگانی می‌کردند. بی‌چیزی نمی‌داشتند و در داخل مملکت آزاد و دل‌شاد و در خارج آن محترم می‌زیستند... بانوی بانوان در حرم شاهی با پادشاه برابری می‌داشت... زنان آن‌قدر دل‌شاد و آزاد می‌زیستند و با مردان برابری و همسری داشتند که در گشت و گذارها با هم سوار می‌شدند و در هر کار مردان رازدار بودند» (کرمانی، ۱۳۶۰: ۱۲۶)</p> <p>«ای ایران، کو آن شکوه و سعادت تو که در عهد کیومرث و جمشید... می‌بود؟ اگرچه آن شوکت و سعادت در جنب شوکت و سعادت حالیه ملل فرنگستان به منزله شمعی است در مقابل آفتاب. لیکن نسبت به حالیه ایران مانند نور است در برابر ظلمت. ای ایران!» (آخوندزاده، ۱۳۵۷: ۷۹).</p> <p>«امریکایی‌ها به واسطه علم و تربیت کامل‌ترین ملت روی زمین شده‌اند، اما در ایران نه مکتب هست، نه روزنامه که سرمایه سعادت مملکت و نیک‌بختی ملت شود» (عالم نسوان، سال ۱، شماره ۳، ص ۲۵).</p> <p>«اکنون ما نباید عبرت بگیریم؟ (چرا!) من علاوه بر عبرت غبطه هم می‌برم؛ زیرا می‌بینم این دولت جدیدالتمدن قریباً از ملت شش‌هزار ساله تمدن ایران از هر حیث پیش افتاده و ما ملت مغرور به شجاعیات نیاکان گذشته را پشت سر خواهد گذاشت!» (جهان زنان، سال ۲، شماره ۲، ص ۸).</p>

#### جدول ۲. گزاره حجاب، مانع ترقی

گزاره	نمونه شواهد متنی
حجاب، مانع ترقی	<p>«حجاب زنان در شریعت اسلام مبنی بر اقتصاد و مصلحتی مخصوص بوده که امروز به کلی هیچ‌کس ملاحظه آن مصلحت را نمی‌نماید» (کرمانی، ۲۰۰۱: ۳۰).</p> <p>«این حجاب نه تنها ایشان را از حقوق بشریت مهجور و از حظوظ حیات دور کرده، بلکه ضرر این به مردان به مراتب بیشتر از ایشان است... چون طبیعت مردان را میل به مصاحبت با زنان زیاده از حدی است که محتاج بیان باشد در</p>

<p>هر ملتی که این فیض بزرگ و این فوز عظیم ممنوع گردد، ناچار مسئله غلام‌بارگی و بچه‌بازی تولید شده» (کرمانی، ۱۳۸۰: ۱۴۵-۱۳۶).</p> <p>«با نزول آیه حجاب بنی نوع بشر را که طایفه اناث است، الی مرور دهور به حبس ابدی انداخت» (آخوندزاده، ۱۳۵۷: ۱۷۶).</p> <p>«شریعت چه حق دارد که طایفه اناث را به واسطه آیه حجاب به حبس ابدی انداخته، مدام‌العمر بدبخت می‌کند و از نعمت حیات محروم می‌سازد» (آخوندزاده، ۱۳۵۵: ۳۹).</p> <p>«مایه بسیاری از خرابی‌ها و فساد اخلاقی و حتی عدم پیشرفت تمام کارها حجاب زن است؛ زندگی زنان ایران یا به رنگ سیاه است یا سفید. یا پرده سیاه تن کنند و به هیکل موحش عزا درآیند، یا کفن‌های سفید پوشند و از دنیا رخت برینند» (تاج‌السلطنه، ۱۳۶۱: ۱۶).</p> <p>«اگر بخواهیم حجاب را از موهومات برداشته، حقیقت را جلوه داده، زنان خویش را از این حالت رقت‌انگیز امروزه که باعث تمسخر اجانب و حتی خودمان است، خلاصی دهیم، می‌توانیم. اگر بخواهیم آن‌ها را در هیئت اجتماعی پذیرفته از وجود ایشان استفاده کنیم می‌توانیم» (جهان زنان، سال ۲، ص ۲).</p>	
--	--

### جدول ۳. گزاره اصلاح مناسبات مربوط به ازدواج

نمونه شواهد متنی	گزاره
<p><b>نقد تعدد زوجات</b></p> <p>«خردمندان جهان، زنان را در جمیع حقوق بشریت با مردان شریک شمرده‌اند... اگر فی‌مابین حکما مسئله مساوات حقوقیه ذکوراً و اناثاً مجمع‌علیه است، کثرت زوجات، منافی مسئله مساوات است» (آخوندزاده، ۱۳۵۷: ۱۶۷).</p> <p>از جمله پیامدهای منفی چند همسری از نظر آخوندزاده عبارت‌انداز: «ظلم فاحش در حق ضعیف نوع بشر، خصومت جاوید فی‌مابین خویشاوندان و به‌خصوص فی‌مابین برادران و خواهران که از مادران مختلفه متولد می‌شوند، قلت ثمرات تناسل، محروم‌بودن از لذت عشق و محبت و منافی مسئله مساوات» (آخوندزاده، ۱۴۰۱: ۱۰۱).</p> <p>«تعدد زوجات حب فامیلیایی را که ضرورت معیشت و زندگانی است از بین می‌برد... مایه و اسباب تولید اخلاق فاسد در اولاد می‌شود... زنان در اداره بیتیه دقت و صرف وقت نمی‌کنند... اتلاف مال و تضييع حال، مخاصمت و</p>	<p>گزاره اصلاح مناسبات مربوط به ازدواج</p>

<p>عدم انجام وظایف شخصی در قبال مردان... مایه پریشانی و فقر مملکت است» (کرمانی، ۱۳۸۴: ۱۶۴).</p> <p>«سبحان الله از این همه غفلت و جهالت و ظلم نسبت به هم نوع هیچ مردی بر خود می‌پسندد که زن او شوهر متعدد اختیار کند. حاشا و کلا» (جمعیت نسوان وطن‌خواه، سال ۱، شماره ۱)</p> <p>«باید بدانی که زن حکم دستمال و جوراب را ندارد که همه‌روزه عوض نمایی... زن را برای خودت بخوای نه برای شهوت‌رانی» (شکوفه، سال ۳، شماره ۱۹، ص ۴).</p> <p style="text-align: center;"><b>نقد سن ازدواج و ملاک‌های ازدواج</b></p> <p>«زن و شوهری در ایرانی‌ها زناشویی نیست، مرده‌شویی است و زن و شوهری اجباری است، زیرا که اساسش درست نیست. [معیارهای اصلی برای خانواده پسر این است که] خانم خوشگل است یا بدگل، چیز دارد یا ندارد، اگر این دو فقره را خانم دارد کار تمام است» (شکوفه، سال ۳، شماره ۷، ص ۱).</p> <p>آخوندزاده یکی از اهداف و اغراض کودک‌همسری دختران را اغراض اقتصادی می‌داند؛ به طوری که در کتاب تمثیلات در داستان وکلای مرافعه، اصلی‌ترین علت خواستگاری «آقاحسن» از «سکینه خانم» را ارثی می‌داند که از برادرش به او می‌رسد. او در نمایشنامه دزدافکن نیز به انتقاد از ازدواج اجباری دختران می‌پردازد. داستانی که پریزاد دختر داستان، پدرش فوت کرده و عمویش برای تصاحب گله‌های پدر او، می‌خواهد او را به عقد پسرش درآورد (سنبل و قدیمی قیداری، ۱۴۰۱، ۱۵۶).</p> <p>«هنگام ازدواج وقتی است که پیکر و عقل و کار و توانایی زندگی اجازه بدهد. دختر و پسر باید هنگام ازدواج با یکدیگر موافقت سن داشته باشند نه این که دختران را در نکاح پیرمرد زن‌دار یا بی‌زن درآورند» (زبان زنان، سال ۱، شماره ۹، ص ۱). «در زناشویی مناسب سن را نیز نباید از دست داد» (زبان زنان، سال ۴، شماره ۴، ص ۱۷).</p>	
---	--

جدول ۴. گزاره علم‌آموزی و تربیت زنان

نمونه شواهد متنی	گزاره
«هرچه در ملتی علم زیادتر می‌شود، تمدن زیادتر گشته و ظلمت موهومات ایشان کمتر می‌شود، اساس زندگی و پایه ترقی و تمدن انسانی به علم و	علم‌آموزی و تربیت زنان

<p>دانایی است... هر ملتی که ترقی نموده و متمدن شده نخست اسباب خواندن و نوشتن را برای زنان و مردان خود فراهم آورده» (کرمانی، ۲۰۰۰: ۳۹۰).</p> <p>«در مدت دو سال فرنگیان در علم حساب که به اصطلاح ایشان ماتیماتیقاست حل مسائل مشکله می‌کنند، اما اطفال ما هنوز مشغول خواندن هججه و والفجر هستند. طایفهٔ اناث بیچاره بالکلیه از سواد محروم‌اند. اگر نسوان کسب سواد می‌کردند بعد از آن به هم‌جنسان خودشان معلم واقع می‌شدند. در مدارس فرنگیان به جهت تعلیم و تربیت دختران معلمان از طایفهٔ نسوان‌اند» (آخوندزاده، ۱۳۵۷: ۱۵۴).</p> <p>«اطلبوا العلم ولو بالصین» تحصیل علم را حضرت عقل کل برای مرد و زن واجب و فریضه مقرر فرمود و در طلب علم و آموختن آن استثنا و فرقی ننهاده است» (عالم نسوان، سال ۲، شماره ۳، ص ۴).</p> <p>«هر دولتی که پا به دایرهٔ ترقی و تعالی می‌گذارد، اول دفعه به این خیال می‌افتد که نسوان خود را ترقی بدهد و بر عدهٔ مدارس آنان افزوده تا به همان اندازه که پسران تحصیل می‌نمایند، همان‌طور اسباب تسهیل تعلیم و تعلم دختران که مادران فردا خواهند بود، فراهم شود. این دولت متمدن فکر می‌نماید می‌بندد ترقی یک ملت بسته به ترقی نسوان است» (جهان زنان، سال ۲، شماره ۲، ص ۷).</p> <p>«مملکت ژاپن ترقی نکرد مگر بعد از آن که سی هزار دختر و پسر دیپلمه‌دار تربیت شده از مدارس اربابی و غیره بیرون آمد» (شکوفه، سال اول، شماره ۶، ص ۲).</p>	
--	--

#### جدول ۵. گزاره حقوق اجتماعی زنان

نمونه شواهد متنی	گزاره
<p>«اگر شریعت چشمهٔ عدالت است، باید اصل اول از اصول کونستتسون که مساوات در حقوق نیز در این اصل مقدر است مع مساوات در محاکمات مجری بدارد. مساوات در حقوق اجتماعی مگر مختص طایفهٔ ذکور است؟» (آخوندزاده، ۱۳۵۵: ۱۵۹).</p> <p>«طایفهٔ اناث در جمیع رسوم آزادیت و کل حقوق بشریت باید با طایفهٔ ذکور مساوی باشد و باید طایفهٔ اناث نیز مانند طایفهٔ ذکور تربیت داده شود و طایفهٔ اناث نیز مانند طایفهٔ ذکور گشاده‌رو باشند» (آخوندزاده، ۱۳۵۷: ۶۰).</p> <p>«ما نسوان عالم چه آثاری در دفتر ۱۲۹۹ ثبت کردیم؟ نسوان آمریکا به اخذ</p>	<p>حقوق اجتماعی زنان</p>



<p>رأی نائل شدند. زنان عثمانی به عضویت پارلمان و وزارت رسیدند. هند و آفریقا نمایندگان خود را به کنگره بین‌المللی نسوان عالم اعزام داشتند. ما زن‌های ایران برای اخذ حقوق مشروع و ترقی خود چه اقدامی به عمل آوردیم» (عالم نسوان، سال ۱، شماره ۴، ص ۲).</p> <p>«بدبختانه رجال ایران نسوان خود را جزء انسان ندانسته؛ بلکه پست‌تر از حیوان می‌دانند. مردان ایرانی به متعهدرجه زنان را پست و حقیر می‌شمارند، چون زمام امور به دست آنهاست. جای تردید نیست تا آنها تغییر مسلک نداده و رعایت احترام زنان را نکنند، ممکن نیست زنان بتوانند اول قدم ترقی را بردارند» (عالم نسوان، سال ۱، شماره ۳، ص ۲۵؛ زبان زنان، سال ۴، شماره ۳، ص ۴).</p>	
---	--

#### جدول ۶. گزاره اتحاد زنان

نمونه شواهد متنی	گزاره
<p>«بدون اتحاد کاری از پیش نمی‌رود... آرزوی ما این است که خواهران دانشمند، خانم‌ها عالمه معارف‌پرور کوشش نموده، اتحاد کنند، مجامع تشکیل بدهند، کنفرانس بدهند، مقالات سودمند بنویسند و پیشنهادات پرمفعت به دولت بنمایند» (زبان زنان، سال ۴، شماره ۲، ص ۱۲).</p> <p>«ما نباید منتظر باشیم که مردان برایمان کاری بکنند. ما هم انسانیم، عقل داریم، حس داریم، ثروت داریم» (عالم نسوان، سال ۲، شماره ۲، ص ۱).</p> <p>«آیا ما نسوان با هم نمی‌توانیم در راه سعادت و ترقی خود کار بکنیم؟ بله امروز ندای ما در عالم مؤثر و بیان حال جان‌سوز ما، احساسات پاک صاحبان وجدان را به رقت آورده است» (عالم نسوان، سال ۳، شماره ۱، ص ۲۳).</p> <p>«هر طبقه از نسوان وظایفی دارند که وجداناً باید به وظیفه خود عمل کنند: نویسنده باید بنویسد، عالم باید بدون رعایت مقام و منفعت خود به معاون نسوان کمک کند. متموله باید از بذل مال در تأسیس مدارس ملی و ایجاد کارخانجات صنعتی دریغ نرزد» (عالم نسوان، سال ۲، شماره ۲، ص ۱).</p>	<p>اتحاد زنان</p>

#### تفسیر ساختار معنایی متن

جان کلام، حلقه کانونی متن و آنچه از متن در ذهن می‌ماند، این است که اصلاح وضعیت زنان، یکی از اسباب ترقی و پیشرفت جامعه است. وضعیت نامطلوب و عقب‌افتاده زنان ایرانی در قیاس با دو معیار گذشته باستانی ایران و وضعیت ملل متمدن اروپایی بارز و برجسته است.

استیلای فرهنگ عربی در ایران باعث این وضعیت نامطلوب شده است. در نتیجه، راهکار پیشرفت زنان در گرو اخذ لوازم ترقی از اروپا، رجوع به گذشته تاریخی و اصلاح وضعیت (علم‌آموزی، گشاده‌رویی و اصلاح مناسبات خانوادگی، اشتغال و...) امکان‌پذیر است. گزاره‌های ذکرشده در متن نسبتی تنگاتنگ با اپیزود کانونی دارند. حلقه معنایی اول سنگین‌ترین بار معنایی را دارد؛ چراکه نگارندگان با این گزاره درباره همه مسائل ایران بحث می‌کنند و در جزء جزء موضوعات مختلف این گزاره را گنجانده‌اند. جوهره منظومه گفتمانی تجددگرا در متون زنانه، با وجود اشتراک با گفتمان تجددگرای غالب در بسیاری از گزاره آن، یک عبارت خاص است: پیشرفت و ترقی زنان در سایه علم، تلاش و کوشش برای ارتقای موقعیت فرودست زنان و تنها با اتحاد آن‌ها امکان‌پذیر است.

#### تفسیر بینامتنی بر مبنای گفتارهای زمینه

در نسبت با گفتارهای زمینه که ما را در یافتن ایدئولوژی حاکم بر گفتمان نیز یاری می‌رساند، آنچه برجسته است نوعی رابطه تقابلی آشکار با گزاره‌های گفتمان سنتی وجود دارد و سنت‌های عرفی و دینی مهم‌ترین نقطه تقابل این گفتمان در همه مقوله‌های گفتمانی هستند. پیرو مضامین لیبرالیسم و سابقه تاریخی غرب در برابر مذهب، کلیسا و فئودالیت بود که راهکار خود را در مذهب بلکه در عقل و عرف جست‌وجو می‌کردند، در این گفتمان نیز، اسلام هویت اصیل قوم ایرانی را با چالش مواجه ساخته بود و هرچه نسبتی با اسلام داشته باشد، منفی به نظر می‌رسد. این رویکرد در زمینه زنان به نفی مفاهیم و گزاره‌های گفتمان سنتی مانند حجاب، مناسبات خانوادگی و اشتغال و سست کردن آن انجامید. از آنجا که واگرایی گفتمان مسلط همواره بحران هویت را به دنبال دارد. به همین علت سوژه‌های گفتمان‌ساز در چنین شرایطی تلاش می‌کنند تا از طریق مفصل‌بندی و تعیین هویت با گفتمان‌های بدیل، هویت‌ها و معانی اجتماعی خود را بازسازی کنند. در بازسازی این هویت جدید، براساس آنچه در بخش پیشین نشان دادیم در زمینه بینامتنیت و نسبت گفتمان تجدد با گفتارهای زمینه برجسته‌ترین نکته، التزام و پایبندی گفتمان تجددگرا به الگوی گزاره‌های «گفتمان ناسیونالیستی» است و از فضای گفتاری این گفتمان برای مشروعیت‌بخشی به عناصر خود بهره گرفته است. گزاره‌های ناسیونالیستی اگرچه در ابتدا هم‌نشین گزاره‌های دینی بودند، به‌مرور در نوعی مرزبندی جانشین آن‌ها می‌شوند به نحوی که ایران و ایرانی نه به‌عنوان «امت اسلامی» بلکه به معنای «هویت مستقل» در درون این گفتمان شکل می‌گیرد. گفتمان تجددگرا، در تعریف هویت خود اسلام را به‌عنوان دیگری هویتی خود تعریف می‌کند و از میان گزاره‌های گفتمان سنتی،

آن‌هایی که مربوط به نظام پادشاهی و «گذشته پرافتخار» هستند بیش از دیگر گزاره‌ها به کار گرفته شده است. در مقابل آن در تمام گفتارها «غرب» به عنوان نماد پیشرفت ستوده شده و به عنوان الگویی برای بیدارشدن از خواب غفلت و رسیدن به پیشرفت درآمد. برای نمونه در متن زیر: «حیف بر تو ای وطن؛ کو آن شوکت کو که در عهد کیومرث و جمشید... می‌بود؟ آن سعادت؟ عرب‌های گرسنه و برهنه... تو را بدبخت کرده‌اند. زمین تو را خراب و اهل تو را نادان و از سیویلیزاسیون جهان بی‌خبر و از نعمت آزادی محروم است» (کرمانی، ۱۳۸۰: ۲۰۰۱) و نیز: «معنی عدالت را فیلسوفان فرنگستان بهتر فهمیده‌اند که زنان در جمیع حقوق بشریت و آزادی با مردان شریک شمرده‌اند. حتی امروز زنان را به اداره امور مملکت نیز داخل می‌کنند، علاوه بر آن که درجه تاج‌داری را نیز در بعضی احيان بر ایشان مسلم می‌دارند. چنان‌که این رسم قبل از حمله اعراب در ایران جایز بوده است» (آخوندزاده، ۱۳۵۷: ۱۷۶).

کسانی که در قالب گفتمان ناسیونالیست قرار گرفتند، پس از نشان‌دادن این که اهالی ایران در آن عصر (پیش از اسلام) نیز همین اعتقاد اهل اروپا را داشته‌اند (طرقی، ۱۳۸۱: ۵۴) دریافتند که از آنجا که رسوم پسندیده فرنگ، هر کدام پیشینه‌ای «ایرانی» دارند، اقتباس از فرهنگ غرب در واقع همان بازگشت به خویش است و این بازگشت و خویشاوندی با غرب، با رویگردانی از همبستگی تاریخی با اعراب همراه بوده است. آنچه در شواهد بالا ذکر کردیم نیز نشان می‌دهد در این گفتمان بازیابی عظمت از دست‌رفته ایران تنها با بازگشت به اصل ایرانی خویش که اروپاییان به عاریه گرفته بودند و جداسدن از فرهنگ عرب امکان‌پذیر می‌نمود. گزاره‌های جدید مربوط به حقوق زنان در گفتمان تجددگرا، در این چارچوب مورد بحث قرار گرفت و حقوق زنان و دیگر مفاهیم کانونی در این بستر طرح‌شدنی شدند.

### تفسیر معنای سوژه زن در گفتمان تجددگرا

گفتمان تجددگرای این دوره، سوژه زن مدرن را در تقابل آشکار با زن سنتی بر ساخت می‌کند. طرح این تقابل در این بستر گفتمانی به آخوندزاده، کرمانی و حاملان دیگر این گفتمان فرصت می‌دهد نسبت به مفصل‌بندی سوژه مطلوب خود اقدام کنند. زن سنتی، عمدتاً چهره‌ای منفی و زن مدرن سوژه‌ای مثبت است. کنش‌های کلامی جدی در مورد زنان حاصل این صف‌بندی است؛ آنچه توصیف و تفسیر متون ذکر شده، نشان می‌دهد زن مدرن به عنوان زن ره‌اشده از قیود سنتی و عرضه‌کننده نقش مؤثر در سرنوشت خویش است.

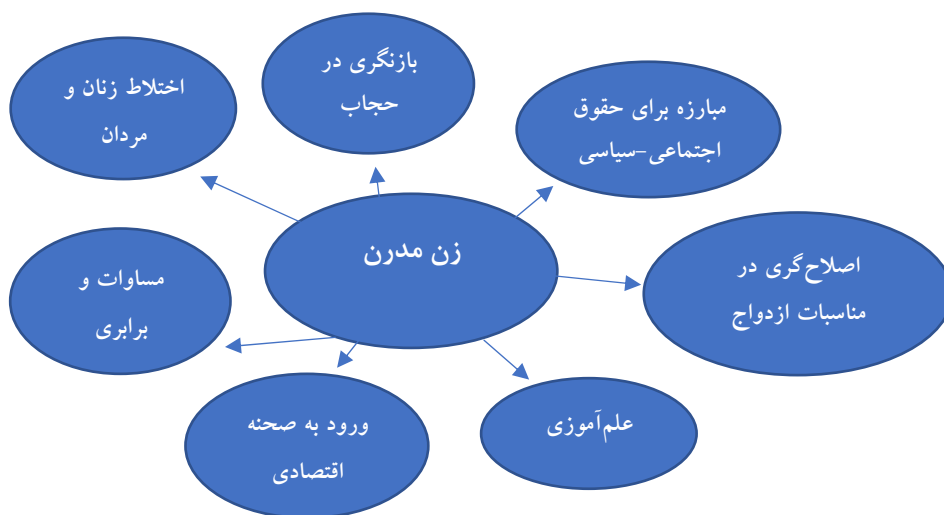
زن سنتی هم در گفتمان آخوندزاده، هم آقاخان کرمانی و نیز در متون زنانه، در هم‌نشینی با «سحر و جادو»، «مستوریت» «حبس ابدی»، «ازدواج اجباری»، «بدقواره» و... قرار گرفته است.

«فقر فرهنگی» برای اشاره به خرافاتی بودن، سحر و جادوگری و نادان دانستن، «فقر اجتماعی» برای اشاره به محرومیت از حقوق اجتماعی و شهروندی مانند تحصیل، اشتغال، برابری و حق انتخاب، «حقارت»، «فروستنی»، «پرده‌نشینی»، «ازدواج اجباری»، مؤلفه‌های گفتمانی در تعریف هویت سنتی زن است.

به‌طور کلی آن‌ها با غیریت‌سازی از سنت به معنای عام آن و نفی و طرد موجودیت زن سنتی به‌طور خاص، زن مدرن ایرانی را در قالب دیگری متناسب با زن مدرن اروپایی معرفی کرده‌اند. در واقع در غالب متون روشنفکران تجددگرای این دوره، تلاش بر این است تا با ارائه چهره‌ای پیشرفته و تحسین‌برانگیز از زنان اروپایی، تنها راه نجات زن ایرانی را، الگوگیری از زنان اروپایی معرفی کنند. در این رویکرد زن غربی از یک‌سو از تمام بدبختی‌ها و ناشایستگی‌های زن ایرانی به دور و از سوی دیگر، واجد تمام فضیلت‌ها و خوشبختی‌های انسانی به تصویر کشیده می‌شود.

بنابراین برای پاسخ به پرسش اصلی پژوهش در زمینه معنای زن مدرن در این منظومه گفتمانی در تقابل با زن سنتی، سوژه زنی برساخت می‌شود که تحت تأثیر مفاهیم مدرن با هویت سنتی مورد پذیرش عامه مردم جدال پیدا می‌کند و با طرد و رد عناصر پیشینی هویت‌ساز، به مطالبه عناصر جدید پرداخته و در تلاش برای شاکله‌بندی هویت خود بر مبنای این مقوله‌های جدید است.

در این فضای گفتمانی از یک‌سو «نقد» (هم نقد گزاره‌های سنتی رفتارهای غیرعقلانی خرافه و... و نقد سنت‌هایی مانند حجاب) و از سوی دیگر «مطالبه» (درخواست حقوق جدید) دو عنصر مقوم هویت جدید زن را تشکیل می‌دهند؛ بنابراین براساس توصیف و تفسیر صورت‌گرفته می‌توان گفت «سوژه زن مدرن» و در واقع زن مطلوب در نگاه تجددگرایان این دوره مانند آخوندزاده، کرمانی و زنانی که در روزنامه‌های زنان می‌نوشتند، به‌مثابه **زن مطالبه‌گر** و **نقاد** است. مطالبه عناصر مدرن زنانه مانند آموزش، حقوق اجتماعی، تغییر پوشش و... که در گزاره‌های بالا ذکر شد، توانمندسازی زنان و نقد شرایط سنتی در بستر تجدد از نوع غربی، مهم‌ترین ویژگی گفتمان تجددگرایان این دوره است. آنچه در این گفتمان، محور و کانون مفصل‌بندی سوژه زن مدرن است، «برابری زن و مرد» به عبارتی «مساوات» است. این مقوله است که مقوله‌های دیگر را در حول خود مفصل‌بندی کرده است و باعث برجسته‌شدن و تثبیت آن در یک نظم گفتمانی شده است.



مفصل‌بندی سوژه زن مدرن در گفتمان تجددگرایی دوره قاجار

### ۳. تبیین

این مرحله تحلیل برون‌متنی است و باید به تأثیر بستر اجتماعی بر رویه‌های معنایی متن و همچنین تأثیر متن بر بستر اجتماعی بپردازیم. برای این منظور به سه وجه تبیینی در قالب سه دسته سؤال پاسخ خواهیم داد. وجه اولیه تبیین پاسخ به این پرسش است که کدام شرایط دست به دست هم داده‌اند تا این گفتمان شکل گرفته است و از طریق یافته‌های این بخش به پرسش پژوهش در زمینه احراز موقعیت گفتمان در بستر اجتماعی پاسخ می‌دهیم.

دل‌مشغولی در باب هویت زنان در ایران، پس از آشنایی با مدرنیته ایجاد شده است. نخستین تلاش‌های نوگرایانه در ایران عصر قاجار با تمایلات ترقی‌خواهانه برآمده از آگاهی به عقب‌ماندگی ایران و آشنایی روزافزون با پیشرفت علوم و فنون در غرب و نیز ضرورت تاریخی انجام اصلاحات نظامی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی در ایران پیوند نزدیک دارد. افزایش استبداد سلطنت، ضعف حکومت مرکزی و ناتوانی‌اش در برابر دست‌یازی‌های بیگانگان و عقب‌ماندگی ساختار کهن مسلط بر جامعه، برخی از مسائلی بود که ترقی‌خواهان را به تلاش برای اصلاحات نوگرایانه برانگیخت. گروه‌هایی از اندیشمندان و دولتمردان دوره قاجار نسبت به جنبه‌هایی از تفکر ترقی‌خواهانه عصر روشنگری و جلوه‌هایی از مظاهر پیشرفت علوم و نهادهای نو در اروپا آگاهی‌هایی به دست آوردند و آن را با وضعیت نابسامان ایران مقایسه کردند (کسرائی، ۱۳۷۹: ۵). این امر باعث فراهم‌نمودن زمینه‌های فکری ضرورت انجام

اصلاحات و گفتمان نوگرایی در ایران شد.

نوگرایان راه حل بهبود اوضاع و جبران شکست‌ها به‌ویژه شکست از روس‌ها و رسیدن به «ترقی» و «پیشرفت» را در به‌کاربردن همان روش‌ها می‌دیدند که در غرب جاری بود و مسائل فرهنگی و اجتماعی نیز جزئی از این راه و روش بود. علاوه بر این تلاش استعمار برای تحمیل فرهنگ خود به کشورهای دیگر نیز اهمیت دارد. مدرنیته خصلت جهانی پیدا کرده بود و در نتیجه تلاش غرب برای گسترش دامنه آن جهت مطامع خود، به جوامع دیگر ورود کرده بود. رفت‌وآمد روبه‌گسترش ایرانیان به اروپا در مراحل بعد موجب آشنایی روزافزون ایرانیان با ابعاد حیات مادی و معنوی مدنیت جدید شد (استادملک، ۱۳۶۷: ۷۳). شیوه مدنیت جدید غرب به معیاری برای قضاوت اوضاع ایران تبدیل شد و روشنفکران کوشیدند تا دستاوردهای اندیشندگی غرب را همچون ارمغان‌های تکنولوژیک پیشین به کشور وارد کنند.

در این میان همگام با نقادی شرایط سیاسی، اجتماعی، بازنگرایی‌هایی نیز در وضعیت زنان ایرانی صورت گرفت؛ ضرورت دگرگون‌سازی شرایط اجتماعی و فرهنگی زندگی زنان در گفتمان نوگرایی این دوره نتیجه قیاس‌ها با وضعیت زنان اروپایی است. در این شرایط نوسازی جامعه ایران بدون احقاق حقوق زنان و فعال‌نمودن آن‌ها در عرصه اجتماعی امکان‌پذیر نمی‌نمود. اقتباس از تمدن اروپایی یک «ضرورت» دانسته می‌شد، چراکه در نظام فکری ایشان، عقب‌ماندگی ایران از اروپا چنان بود که چاره‌ای جز پذیرش راه‌ورسم ایشان وجود نداشت. این شیوه تجددخواهی در ابتدا توسط مردان روشنفکران نوگرا صورت می‌گرفت، اما به‌دنبال آن، خود زنان نیز از طریق شنیده‌ها و مطالعه «جغرافیای تاریخی و سیاحت‌نامه‌های امم مختلفه» و بعداً روزنامه‌های فارسی‌زبان برون‌مرزی با مدنیت جدید آشنا شدند و خواهان تغییراتی در هویت خویش شدند (امیدی پور، ۱۳۹۰: ۱۵).

البته حضور گاه‌به‌گاه زنان در جنبش‌های اجتماعی و سیاسی گزارش شده است. در این مورد می‌توان به حضور گروهی از زنان در حادثه حمله به سفارت روسیه، فعال‌شدن تعدادی از زنان در جریان بایبه، همچنین نقش‌آفرینی و حتی پیش‌گامی در شورش‌های متعدد علیه کمبود نان در دو دهه منتهی به مشروطیت و سرانجام حضور آن‌ها در جنبش تنباکو اشاره کرد (میرکیایی، ۱۳۹۴: ۱۵۶). البته این تحرکات در کنار تحرکات در مورد مسائل عمومی اجتماعی و سیاسی قرار می‌گرفتند. آنچه باعث شد گفتمان تجددگرایی کردارهای اجتماعی را در جهت گزاره‌های گفتمانی در راستای تعریف جدیدی از زن ایرانی هدایت کند، انقلاب مشروطه بود. البته پیش از آن نیز در گفتارهای مطرح در جامعه مانند نوشتارهای آخوندزاده و کرمانی، مسئله زن به‌عنوان ابژه مورد توجه قرار گرفته بود، اما علت برجسته‌بودن انقلاب مشروطه در این

زمینه این است که این اتفاق فضای بیشتری به آن‌ها بخشیده و باعث طرح مطالبات زنان با تأکید بر متغیر جنسیت شد؛ بنابراین در ابتدا مشارکت اجتماعی زنان و دخالت آنان در جنبش مشروطه و سپس طرح مطالبات اجتماعی برای زنان از این دوره اهمیت یافت (قنبری‌مله و رحمانیان، ۱۳۹۱: ۱۰۷) و خود به‌عنوان سوژه نیز در باب تغییر وضعیت زنان فعالیت کردند. باید توجه داشت شکل‌گیری گفتمان تجددگرا در بستر یک جامعه سنتی واکنش‌های بسیاری در پی داشت و ذهنیت اجتماعی جامعه آن را در تقابل با سنت‌های دیرپای خود از جمله سنت اسلامی می‌دید.

وجه دوم تبیین به کانون‌های تأثیر گفتمان بر کردارهای اجتماعی برمی‌گردد. کانون تنازعات گفتمان تجددگرا با گفتمان‌های دیگر در موضوع زنان در این عصر، حول محور سه مقوله کلی حقوق اجتماعی و سیاسی (مخصوصاً حق رأی زنان)، حق آموزش زنان و نحوه حضور اجتماعی زنان بود و بنابراین در این حوزه‌ها بر بستر اجتماعی اثرگذار بود. مقوله درخواست «حق» برای زنان، یکی از مهم‌ترین محورهای تنازع گفتمانی تجددگرا با گفتمان سنت به شمار می‌رفت که پیش از آن، اساساً در چارچوب ساختار اجتماعی سنتی ایران قابل تعریف نبود.

دستیابی به حقوق اجتماعی برای زن برابر با مردان و «استرداد حقوق زن به مانند زنان اروپایی»، در گفتار با پیروزی جنبش مشروطه در عرصه کنش و در عمل نیز یکی از محورهای تنازع میان جریان‌های سیاسی رقیب بود. در مجلس اول، حق رأی برای زنان حتی در مقام بحث هم توسط نمایندگان مطرح نشد و صراحتاً اعلام شد که زنان از حق رأی محروم هستند. به‌دنبال تصویب قانون، مخالفت با ذکر شدن زنان در طبقات محروم از رأی آغاز شد. مخالفت با این قانون، با همراهی مردان تجددگرا همراه نشد و تنها تنی چند از زنان به اعتراض پرداختند و نارضایتی خود را اعلام کردند (فصیحی، ۱۳۹۰: ۳۹۸)، اما در دوره مجلس دوم نزاع گفتمانی بین سه گفتمان‌های جامعه بر سر حق رأی زنان و مخالفت و موافقت با آن آغاز شد. البته نتیجه این تنازع، پیروزی سنت‌گرایان و منع قانونی زنان از حق رأی بود و مسئله حق رأی زنان به‌عنوان یکی از حقوق اجتماعی در دوره اول و دوم مجلس شورای ملی و بیرون از آن امکان فرهنگی نیافت، اما در مقابل گرایشی در میان زنان تجددگرا برای فعالیت سیاسی مطرح بود و دستیابی به این حق به یکی از محورهای اصلی گفتار آن‌ها در روزنامه‌ها و همچنین در محافل تبدیل شد. به این ترتیب می‌توان گفت در این زمینه نیز کردار گفتمانی ذکر شده بر کردار اجتماعی اثر گذاشت.

یکی دیگر از مقولاتی که در گفتمان تجددگرایی مطرح و در بستر اجتماعی اثرگذار بود، مقوله «کارکردن» (به معنای اشتغال) زنان بود. تنازعاتی پیرامون این موضوع در تقابل با سنت و

عرف رایج مبنی بر کار نکردن زنان در عمل نیز شکل گرفت. طرح این موضوع در جامعه شهری خود موضوع جدیدی بود که گرچه شاید پیش از این هم طرح شده بود، قرار گرفتن آن به عنوان یکی از بندهای مفاصل گفتمانی و به دنبال آن در سطح کردارهای اجتماعی در این دوره قابل توجه است. در نتیجه گسترش گزاره‌های گفتمان تجددگرا، در سطح اجتماعی و نه در مجلس شورا، تقابلهایی با تفکر سنتی عدم نیاز به کارکردن زنان بیرون از خانه صورت گرفت.

لژوم کارکردن زن ایرانی از هر قشر و طبقه مورد توجه احزاب سیاسی قرار گرفت. در انتقاد اجتماعی به کار نکردن زنان از سوی تجددگرایان مطالبی منتشر شد مبنی بر اینکه «باید اساس ترقی و پیشرفت علوم و معارف زنان اروپایی را فهمید». دولت‌های اروپایی زمینه لازم را برای فعالیت اجتماعی زنان فراهم کرده‌اند (شکوفه، سال ۲: شماره ۲۱ و ۱۵)؛ بنابراین این درخواست مطرح شد که دولت باید زمینه‌های اشتغال را فراهم نماید. نکته قابل توجه آن است که مشاغلی مانند معلمی و خیاطی و... بیش از دیگر مشاغل مورد توجه قرار گرفتند (صادقی، ۱۳۸۴: ۶۱).

یکی دیگر از مهم‌ترین کانون‌های تأثیر گفتمان بر کردارهای اجتماعی در مقوله «ضرورت علم‌آموزی دختران و زنان» برجسته است. حجم گفتار تولیدشده در این زمینه اهمیت آن را نشان می‌دهد. از آنجا که هم تجددگرایان و هم میانه‌روها، علم‌آموزی زنان و دختران را یک ضرورت می‌دانستند و شکل‌گیری مدارس دخترانه به سبک جدید، به مهم‌ترین عرصه تلاش عملی تبدیل شد. به‌طور کلی برای تعقیب هدف همسوسازی زن ایرانی با زن مدرن، دست‌یافتنی‌ترین گام، ایجاد مدارس دخترانه به سبک جدید بود (همان: ۵۷).

کانون دیگر تأثیر رواج و غلبه گزاره‌های گفتمان تجددگرا بر زمینه اجتماعی، شکل‌گیری تشکلات زنانه غیررسمی و بعدها تشکلات رسمی است. این تشکلات با هدف ایجاد تغییر در نوع نگرش زنان به خود و همچنین تغییر نگرش زنان و تغییر هویت سنتی آنان ایجاد شدند، در ابتدا با همراهی مردان و بعد در قالب اتحادیه‌های زنانه سازمان یافتند. به گفته بامداد هر جا عده‌ای از زنان و دختران اجتماع می‌کردند، حتی در مهمانی‌ها و جشن‌های مدارس، اعضای جمعیت نطق‌های پرحرارتی می‌کردند و زنان و دختران را به درخواست حقوق حقه خویش تشویق می‌نمودند (بامداد، ۱۳۴۷: ۴۸).

اتحادیه غیبی نسوان، انجمن مخدرات وطن، انجمن همت خواتین و جمعیت نسوان وطن‌خواه از تشکلهایی است که در نتیجه این تغییرات گفتمانی ایجاد شده بود (فتحی، ۱۳۸۳: ۲۳۸). اظهارنظرهای تند سیاسی از جانب این گروه در دفاع از مشروطه و همچنین دفاع از توانمندی‌های زنان در اداره کشور و مشارکت سیاسی از جانب زنان، تأثیر



تغییرات گفتمانی بر متن اجتماع را بازنمایی می‌کند. آن‌ها با سازماندهی زنان در انجمن‌ها و به‌وسیله نشریات و روزنامه‌ها و ارسال نامه برای مجلس شورای ملی، خواهان تغییر در خط‌مشی آن‌ها بودند (بامداد، ۱۳۴۷: ۲۰).

یکی دیگر از مهم‌ترین عرصه‌هایی که نتیجه تأثیر رواج مفاهیم گفتمانی تجددگرایی بود، گسترش تعداد روزنامه‌ها و مطبوعات بود. در این دوره روزنامه‌ها هم نشان و زبان انقلاب مشروطه بودند و هم آینه جامعه؛ بنابراین محملی را تشکیل می‌دادند که جنبه‌های گوناگون زندگی زنان و ایدئولوژی‌های مربوط به آن‌ها را با خود حمل می‌کرد. هم‌زمان با بازشدن فضای سیاسی جامعه که نتیجه تأثیر گفتمان مشروطه‌خواهی بود، مطبوعات زنانه نیز چاپ شده و در دسترس قرار گرفت. ترویج نگرش‌های جدید جنسیتی در روزنامه‌های تجددگرایان زن و مرد، به مرور زمینه‌ساز تحول در اندیشه نسبت به زن ایرانی شد.

از دوره دوم مجلس شورای ملی تا سلطنت رضاشاه به تدریج هفت روزنامه و مجله زنان در ایران منتشر شد: دانش، شکوفه، زبان زنان، نامه بانوان، عالم نسوان، جهان زنان و جمعیت نسوان وطن‌خواه از مجله‌های منتشرشده در این دوران بود.

شکل‌گیری تشکلهای و مطبوعات زنان و رسمیت‌بخشیدن به آن‌ها به شکل‌گیری نوعی هویت جمعی میان زنان برای آگاهی‌بخشیدن به عامه زنان، تشویق زنان به کنشگری در عرصه اجتماعی و پیگیری مطالبات از مجرای آن انجامید. این امر خود نوعی تغییر در عرصه اجتماعی بوده است و تأثیرپذیری بستر اجتماعی از متن و کردارهای گفتمانی این عصر را نشان می‌دهد. نتیجه‌گیری

از اواسط عصر قاجار به بعد هویت زن ایرانی در کانون دل‌مشغولی‌های جامعه ایرانی قرار گرفته و گفتار متنوعی را پیرامون خود خلق کرد. همه گفتمان‌هایی که در این دوره در سپهر سیاسی و اجتماعی ایران ظهور یافتند سوژه زن را در مرکزیت گفتمان خود قرار داده و این مقوله به یکی از عرصه‌های تنازع آن‌ها تبدیل شد. گفتمان تجددگرای این دوره، آغازگر طرح تنازعات گفتمانی بود؛ چرا که با ایجاد گزاره‌هایی در تقابل فکری آشکار با سنت‌های شناخته شده و سپس اثرگذاری بر عرصه اجتماعی در عمل در حوزه زنان، صف‌بندی‌های گفتمانی دیگری ایجاد کرد. آنچه در ابتدا زمینه را برای طرح گزاره‌های جدید فراهم کرد، آشنایی با غرب و پرسش از دلایل پیشرفت آن‌ها و همچنین دلیل عقب‌افتادگی خویش بود. آشنایی با الگوهای متفاوت زنانگی و مردانگی در اثر آشنایی با غرب مدرن باعث شد زن ایرانی در مقایسه مکرر با زن اروپایی قرار بگیرد و در نتیجه برساخت هویت مدرن برای وی، به‌عنوان بخشی از برنامه‌های تجددگرایان برای بهبود وضعیت کشور تبدیل شود. مهم‌ترین گزاره‌های

گفتمانی آن‌ها اظهار عقب‌ماندگی ایران در مقایسه با گذشته باستانی و غرب، از بین بردن حجاب، اصلاح مناسبات ازدواج، علم‌آموزی، حقوق اجتماعی و اتحاد زنان بود. در پاسخ به این پرسش که زن مدرن گفتمان تجددگرا چه معنایی یافته است باید گفت: این گفتمان با کانون‌بندی گفتار خود حول «مساوات» و «برابری زن و مرد» سوژه زن مطلوب خود را در تقابل، نفی و طرد زن سنتی قرار داده و این زن مدرن را به‌مثابه «زن مطالبه‌گر نقاد» بر ساخت می‌کرد. زنی که با بی‌اعتبار کردن عناصر سنتی و نقد و طرد صریح آن‌ها، مقوله‌های مدرن، مشابه الگوی زنان اروپایی، نظیر آموزش، حقوق اجتماعی و سیاسی، حجاب و تغییر روابط و مناسبات اجتماعی را برای دستیابی به ترقی مورد نظر مطالبه می‌کند. در مقابل زن سنتی به عناصر منفی مانند فقر فرهنگی، فقر اجتماعی، حقارت، فرودستی و ازدواج اجباری معرفی شد.

ایدئولوژی حاکم بر این گفتمان، ایدئولوژی ناسیونالیستی بود که با معرفی اسلام به‌عنوان دیگری و تلاش برای بزرگ نشان دادن ایران قبل از اسلام و نزدیک دانستن ایران باستان به غرب مدرن، در گفتارهای غالب برجسته شده بود.

در مورد جایگاه این گفتمان در دوره مورد بحث در مورد زنان همان‌طور که نشان دادیم با توجه به بستر اجتماعی سنتی ایران در این دوره، تلاش فکری و عملی برای تقابل و تغییر آشکار سنت‌ها به‌ویژه سنت‌های دینی با تنازعاتی در قالب گفتمان سنتی و تلفیقی مواجه شد. در نتیجه برخی از خواسته‌های مطرح شده توسط تجددگرایان به دلیل تقابل آن‌ها با سنت‌های مورد پذیرش جامعه به نتیجه نرسیدند، اما به‌طور کلی کانون اثرگذاری گزاره‌های آن حول سه محور حقوق اجتماعی-سیاسی به‌طور ویژه حق رأی زنان، حق آموزش زنان و حضور اجتماعی زنان قرار داشت. حق رأی زنان در حوزه کنشی اجتماعی نتیجه‌بخش نبود و صرفاً فضای اجتماعی را برای این مطالبه آماده کرد. کار به‌عنوان اشتغال هم جز در موارد محدودی به تغییر اجتماعی منجر نشد، اما آنچه بیش از همه مورد توجه قرار گرفت و حجم زیادی از متون و در نتیجه آن کردارهای اجتماعی زیادی را سبب شد، سوادآموزی زنان و دختران، پذیرش این امر توسط عده زیادی از مردم و سازماندهی رسمی این مدارس و در مرتبه بعد ایجاد تشکل‌ها و همچنین روزنامه‌های زنانه بود. آنچه سبب اثرپذیری کردارهای اجتماعی از گزاره‌های گفتمانی مذکور شده بود، همراهی گروهی بود که با وجود تلاش برای مشروعیت‌زدایی از ساختار سنتی و مرسوم جامعه، به دلیل تأکید بر اهداف در دسترس‌تر (مانند ایجاد مدارس) و عدم تقابلات صریح با سنت‌های مورد اتکای اکثریت جامعه و با کاربست مفهوم ترقی در بستر بومی و مطابق مقتضیات مکانی و زمانی توانستند در این حوزه‌ها تغییر

ایجاد کنند.

گفتمان تجدد با وجود آن که با مقولات پیشرفت و ترقی و تحول موقعیت زنان از جنس غربی وارد جامعه ایران شد و برای همبستگی و همگرایی بین اندیشه و کردار اجتماعی حرکت می‌کرد، اما در برخی مقولات مانند رفع حجاب، جامعه را به واگرایی سوق داد و در طرح برخی مقولات به دلیل عدم توجه به بستر فرهنگی جامعه، ضدیت شدید با عناصر مذهبی جامعه و شیفتگی بی حد و غیرنقادانه به غرب و تحقیر آداب و رسوم، زبان و اعتقادات مذهبی مردم جایگاه قابل توجهی به دست آورد و از حمایت عمومی برخوردار شود.

## منابع و مأخذ

### الف. کتاب‌ها و مقالات

- آخوندزاده، فتحعلی (۱۳۴۹) تمثیلات (شش نمایشنامه و یک داستان)، ترجمه محمدجواد قراجه‌داغی، تهران: خوارزمی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۵۵) مقالات فارسی، به‌اهتمام حمید محمدزاده، تهران: نگاه.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۵۷) الفبای جدید و مکتوبات، به‌کوشش حمید محمدزاده، تبریز: احیا.
- آدمیت، فریدون (۱۳۵۷) اندیشه‌های میرزاآقاخان کرمانی، تهران: پیام.
- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۸۱) مدرنیته ایرانی، روشنفکران و پارادایم فکری عقب‌ماندگی در ایران، تهران: اجتماع.
- استادملک، فاطمه (۱۳۶۷) حجاب و کشف حجاب در ایران، تهران: عطایی.
- اکبری، اندیشه (۱۳۹۷) برساخت هویت زن در مدرنیته ایرانی و نمود آن در مشروطه، پایان‌نامه دکتری، دانشگاه کاشان.
- امیدی پور، زهره (۱۳۹۰) تحلیل گفتمان مقاومت زنان از دوره مشروطه تا اوایل حکومت پهلوی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه الزهرا.
- بامداد، بدرالملوک (۱۳۴۷) زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید، جلد ۱ و ۲، تهران: ابن‌سینا.
- بهنام، جمشید (۱۳۸۶) ایرانیان و اندیشه تجدد، تهران: فرزانه روز.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۴) روایت غیریت و هویت در میان ایرانیان، تهران: فرهنگ گفتمان
- ترابی‌فارسانی، سهیلا (۱۳۸۸) «تکاپوی زنان عصر قاجار، جهان سنت و گذار از آن»، تاریخ اسلام و ایران، دانشگاه الزهرا، ۱۹(۲)، صص ۲۲-۱.
- خانیک، هادی (۱۳۸۷) در جهان گفت‌وگو: بررسی تحولات گفتمانی در پایان قرن بیستم، تهران: هرمس.
- رجبلو، علی (۱۳۹۶) دولت مطلقه نوگرا در ایران، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- سلطانی، سید علی‌اصغر (۱۳۸۷) قدرت، گفتمان و زبان، سازوکارهای جریان قدرت در جمهوری اسلامی، تهران: نی.
- سنبل، ندا؛ قدیمی‌قیداری، عباس (۱۴۰۱) «کی عروسک‌باز را جامه عروسی درخور است؛ تأملی بر رویکرد متون ادبی و تاریخی دوره قاجار به پدیده کودک‌همسری»، زبان و ادب فارسی، نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز، ۷۵(۲۴۵)، صص ۱۷۵-۱۴۹.
- صادقی، فاطمه (۱۳۸۴) جنسیت، ناسیونالیسم و تجدد در ایران (دوره پهلوی اول)، تهران: قصیده‌سرا.
- غلامرضاکاشی، محمدجواد (۱۳۷۹) جادوی گفتار، ذهنیت فرهنگی و نظام معانی در انتخابات دوم خرداد، تهران: مؤسسه فرهنگی آینده پویان.
- فتحی، مریم (۱۳۸۳) کانون بانوان با رویکردی به ریشه‌های تاریخی حرکت زنان در ایران، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۴، شماره ۶۱، بهار ۱۴۰۳ / ۳۷

فرکلاف، نورمن (۱۳۸۹) *تحلیل انتقادی گفتمان*، ترجمه گروه مترجمان، تهران: دفتر مطالعات و توسعه رسانه‌ها.

فروردین، فیروزه (۱۳۸۸) بازنمایی ایدئولوژی جنسیت در گفتمان مشروطه، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد: دانشگاه علامه طباطبایی.

فصیحی، سیمین (۱۳۹۰) «رنج مجاهدت و ثمره محرومیت»، در مجموعه مقالات *زن در تاریخ معاصر ایران*، تهران: کویر.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۹) «از خلوت خانه تا عرصه اجتماع؛ رویارویی زنان با دوگانگی طبیعت و فرهنگ از مشروطه تا پایان دوره قاجار»، *تاریخ اسلام و ایران*، دانشگاه الزهراء، (۸)، صص ۱۳۸-۱۱۵.

فیرحی، داوود (۱۳۷۸) *قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام*، تهران: نی.  
قدیمی‌قیداری، عباس؛ سنبلی، ندا (۱۴۰۱) «زن یکی بیش میر زن که بود فتنه و شر»؛ پژوهشی درباره پدیده چند همسری در متون ادبی-سیاسی دوره قاجار، *پژوهش‌نامه زنان*، ۱۳(۳)، صص ۱۱۲-۷۵.  
قنبری‌مله، زهرا؛ رحمانیان، داریوش (۱۳۹۱) «درآمدی بر بازشناسی تاریخ‌نگاری منصوره اتحادیه»، *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*، دانشگاه الزهراء، (۱۰)۲۲، صص ۱۲۷-۱۰۵.

کرمانی، میرزاآقاخان (۲۰۰۰) *سه مکتوب*، به کوشش بهرام چوبینه، آلمان: نیما.  
\_\_\_\_\_ (۲۰۰۱) *هشت بهشت*، بیان دیجیتال.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۴) *صدخطابه*، به کوشش محمدجعفر محجوب، لس‌آنجلس: شرکت کتاب کسرای، محمدسالار (۱۳۷۹) *چالش سنت و مدرنیته در ایران از مشروطه تا ۱۳۲۰*، تهران: مرکز. میرسپاسی، علی (۱۳۸۴) *تأملی در مدرنیته ایرانی: بحثی درباره گفتمان‌های روشنفکری و سیاست مدرنیزاسیون در ایران*، ترجمه جلال توکلیان، تهران: طرح نو.  
میرکیایی، مهدی (۱۳۹۴) *نان و سیاست: تأثیر بحران‌های نان بر سیاست و اقتصاد عصر ناصری*، تهران: علم.

میلز، سارا (۱۳۸۲) *گفتمان*، ترجمه فتاح محمدی، زنجان: هزاره سوم.  
وحدت، فرزین (۱۳۸۳) *رویارویی فکری ایران با مدرنیته*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.  
یورگنسن، ماریان؛ فیلیپس، لوئیز (۱۳۸۹) *نظریه و روش در تحلیل گفتمان*، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نی.

#### ب. روزنامه‌ها

جمعیت نسوان وطن‌خواه (۱۳۰۲) سال ۱، شماره ۱ و ۵

جهان زنان (۱۲۹۹) سال ۲، شماره ۲

زبان زنان: سال ۱، شماره ۹

\_\_\_\_\_ سال ۴، شماره ۲

۳۸ / برساخت زن مدرن در گفتمان تجددگرای دوره قاجار / امیدی پور و ...

\_\_\_\_\_ سال ۴، شماره ۳

\_\_\_\_\_ سال ۴، شماره ۴

شکوفه (۱۳۳۰ق) سال ۱، شماره ۶

\_\_\_\_\_ (۱۳۳۲ق) سال ۲، شماره ۲۱

\_\_\_\_\_ (۱۳۳۳ق) سال ۳، شماره ۱۹

عالم نسوان (۱۲۹۹) سال ۱، شماره ۳ و ۴

\_\_\_\_\_ (۱۳۰۰) سال ۲، شماره ۲ و ۳

\_\_\_\_\_ (۱۳۰۱) شماره ۱

Fairclough, Norman(1992), Discourse and Social Change, London: Polity Press.

- Fairclough, Norman(2002), " Critical Discourse Analysis and Marketization of public discourse " in Toolan , M , critical discourse Analysis, vol 2,London: Routledge

### List of Sources with English and Turkish Handwriting

- Adamiyat, F. (1976). Ideology of Constitutional Revolution, Tehran: Payām.
- Akbari, A. (2018). The Construction of Women Identity in Iranian Modernity and Its Reflection in Constitutional Revolution. Doctoral Dissertation. Kashan University: Department of social sciences. (In Persian)
- Akhondzade, F. (1970), Tamtīlāt (Six Play and one Story), Translator: Gharaje daghi, Tehran: k̄ārazmī (In Persian)
- Akhondzade, F. (1976). Persian Articles, by Mohammadzade's effort, Tehran: Negāh (In Persian)
- Akhondzade, F. (1978). New Alphabet and Letters, by Mohammadzade's effort, Tehran: Ehyā (In Persian)
- Ālam-e- Nesvān (1920), 1(3, 4) (In Persian)
- Azadarmaki, T. (2001). Iranian Modernity; Intellectual and Taught Paradigms in Iran. Tehran: Publishing Office of Community. (In Persian)
- Bamdād, B. (1968), Iranian Woman from The Constitutional Revolution to The White Revolution, Tehran: Ībn-e Sīnā (In Persian)
- Behnam, J. (2004). Iranian and Modernity Thought (3rd Ed.). Tehran: Farzān Rūz. (In Persian)
- Fairclough, N. (1992), Discourse and Social Change, London: Polity Press.
- Fairclough, N. (2002), Critical Discourse Analysis and Marketization of public discourse in Tolan, M. critical discourse Analysis, vol 2, London: Routledge
- Fairclough, N. (2010). Critical Discourse Analysis: The Critical Study of Language. Translators Group, Tehran: Bureau of media studies and planning (In Persian)
- Farvardin, F. (2009). Gender Ideology in Constitutional Discourse. MCS Thesis. University of Allame Tabatabaei: Depatremet of social sciences. (In Persian)
- Fasihi, S. (2010). From The Privacy of the Home to the Community Arena; Women's Confrontation With the Duality if the Nature and Culture from the Constitution to the End of Qajar era, Quarterly Journal of History of Islam and Iran, 20(8), 115-137 Doi: <https://doi.org/10.22051/hii.2014.691> (In Persian). S
- Fasihi, S. (2011), The Pain of Struggle and Deprivation, In the Collection of Articles on Woman in The Contemporary History of Iran, Tehran: Kavīr (In Persian)
- Fathi, M. (2004), Woman's Center with an Approach to the Historical Roots of the Woman's Movement in Iran. Tehran: Institute of Contemporary History of Iran (In Persian)
- Feirahi, D. (1999). Power, knowledge and legitimacy in Islam, Tehran: Ney Publisher (In Persian)
- Ghadimi Gheidari. A., Sonboli, N. (2021). Zan yaki bish mabar zaan keh bovad fetneh vo shar; A study on the phenomenon of polygamy in the Qajar period. Quarterly of Woman studies, 13(41), 75-112. DoI:10.30465/WS.2022.41675.3585. (In Persian)
- Ghanbari mele, Z., Rahmanian, D (2012). Recognition of method of Historiography of Mansure Etehadieh, Quarterly of Historical Perspective and Historiography. 22(10), 105-127, Doi: <https://doi.org/10.22051/hph.2014.863>. (In Persian)
- Gholamreza-Kashi, M. J. (2000). The magic of speech: culture mentality and thinking system in second of Khordad elections, Tehran: Ayandeh Pooyān Cultural Institute. (In Persian)
- ĵāhān-e Zanān (1920). 2(3) (In Persian)
- ĵam'iat-e Nesvān Vaṭankāh (1923), 1(1), 1(5) (In Persian)
- Jorgensen, M., & Philips, L. (2010). Theory and Method in the Analysis of the Discourse. Translated by Hadi Jalili. Tehran: Ney Publisher. (In Persian)
- Kasraei, M. S. (2000). The Challenge of Tradition and Modernism in Iran. Tehran: Markaz. (In Persian)
- Kermānī, M. A. (2000), Three Letters, By Choubine's Effort, Germany: Nīmā (In Persian)
- Kermānī, M. A. (2001), Eight Heavens, Tehran: Bayān-e Dīgītāl (In Persian)
- Kermānī, M. A. (2005), A Hundred Speeches; By Mahjoob's Effort, Los Angeles: Book Company (In Persian)

- Khaniki, H. (2008). In the World of Dialogue: investigation about Discourse Evolution at the end of 20th century. Tehran: Hermes. (In Persian)
- Mils, S. (2003). Discourse. Translated by: F. Mohammadi. Zanjan: Third Millennium. (In Persian)
- Mirkiaei, M. (2015). Bread and Politics; The Impact of Crises on Politics and Economy of the Nasery Era (In Persian)
- Mirsepasi, A. (2005). Reflections on Iranian Modernity. Translated by: J. Tavaklian. Tehran: New Design. (In Persian)
- Omidipour, Z. (2012). discourse analysis of women's resistance since Iranian Constitutional revolution) to the earlies of Pahlavi dynasty. AL Zahra University, Department of social sciences and economic, Tehran. (In Persian)
- Ostadmalek, F. (1988). Hijab and Discovery of Hijab in Iran, Tehran: 'Aṭāeī (In Persian)
- Rajabloo, A. (2017). Modernist Dictatorial Government in Iran. Tehran: Research Institute of Islamic History. (In Persian)
- Sadeghi, F. (2005). Gender, Nationalism and Modernity in Iran (Pahlavi Era). Tehran: Qaṣīdeh-Sarā. (In Persian)
- Soltani, A. (2008). Power, Discourse and Language: Mechanism of Power in Islamic Republic of Iran. Tehran: Ney Publisher. (In Persian)
- Sonboli, N., Ghadimi Gheidari, A. (2022). Kay arusak baz ra jamehy arusi dar khor ast? A reflection on the approach of literary-historical texts of the Qajar period to the phenomenon of child marriage", Quarterly of Persian Language and Literature, 75(245), 149-175. <https://doi.org/10.22034/perlit.2022.50607.3287>. (In Persian).
- Tajik, M. (2005). Other and Identity among Iranian, Tehran: Culture of Discourse. (In Persian)
- Torabi Farsani, S. (2019), Iranian Woman in Transition from Traditional to Modern. Tehran: Nīlūfar (In Persian)
- Vahdat, F. (2004). Iran's Intellectual Encounter with Modernity. Translated by: M. Haghhighatkah. Tehran: Qoqnūs. (In Persian)
- Zabān-e- Zanān (1920), 1(9), 4(2), 4(3), 4(4) (In Persian)





## Construction of Modern Woman in Modernist Discourse of the Qajar Era<sup>1</sup>

Zohre Omidipour<sup>2</sup>  
Ali Rajabloo<sup>3</sup>

Received: 2023/12/15  
Accepted: 2024/05/02

### Abstract

As Iran confronted Western modernity and the resulting discursive conflicts, discussing women, their identity, and their living conditions became a central topic. A wide range of discourses formed around these issues, making women a significant focus of debate. This article examines the modernist discourses on women, utilizing critical discourse analysis to explore the semantic construction of the modern woman in these discourses. It addresses the question of what the subject of the modern woman meant in the modernist discourse of the Qajar era, what ideologies dominated this discourse on women, and what position this discourse achieved in the dominant discourse of the constitutional era.

The research findings indicate that the modern woman, who was formed in opposition to tradition, is constructed in the modernist discourse as a demanding and critical subject. By criticizing traditions and focusing on the core idea of equality, it seeks modern identity elements for women like those for men. This discourse has been more successful in propositions that did not explicitly oppose tradition.

**Keywords:** Modernity, Modern Woman, Traditional Woman, Discourse, Critical Discourse Analysis.

---

1. DOI: 10.22051/hii.2024.45757.2873

2. PhD Student of Sociology, Department of Social Science, Faculty of Social Science and Economics, Alzahra University, Tehran, Iran. [omidipour.zohre@gmail.com](mailto:omidipour.zohre@gmail.com)

3. Associate Professor, Department of social science, Faculty of Social Science and Economics, Alzahra University, Tehran, Iran. (Corresponding Author)  
[Rajabloo@alzahra.ac.ir](mailto:Rajabloo@alzahra.ac.ir)

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493



فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)  
سال سی و چهارم، دوره جدید، شماره ۶۱، پیاپی ۱۵۱، بهار ۱۴۰۳  
مقاله علمی - پژوهشی  
صفحات ۸۰-۴۳

## «دبیر سپاه» در دیوان سالاری شاهنشاهی ساسانیان<sup>۱</sup>

شهرام جلیلیان<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۴/۱۴

### چکیده

در روزگار ساسانیان، «دیوان سپاه» (در منابع عربی و فارسی: «دیوان الجُند» / «دیوان الجیش» / «دیوان المقاتله» یا «دیوان عرض سپاه») که با جنگ و رزم‌آوری و پاسداری از مرزهای کشور پیوند داشت، یکی از ارجمندترین دیوان‌های شاهنشاهی بود. پاره‌ای از دبیران کارآموده این دیوان که «دبیر سپاه» (در منابع عربی: کاتب الجُند / کاتب الجیش) نامیده می‌شدند، در لشکرکشی‌ها با سپاهیان همراه می‌شده‌اند و چنان یک رویدادنگار / تاریخ‌نگار، چندوچون نبردها و کارهای جنگاوران و فرمانده سپاه در رویارویی با سپاه دشمن، فهرست غنائم جنگی و نیز شمار کشته‌شدگان در جنگ را می‌نوشته‌اند و به پادشاه گزارش می‌داده‌اند. این دبیران که در هنگامه نبرد، نامه‌نگاری‌های فرمانده سپاه با پادشاه یا دیگران را انجام می‌دادند، البته نماینده و چشم و گوش ویژه پادشاه در سپاه نیز بودند و با وجود آن‌ها سپاهیان و فرماندهان، کمتر می‌توانستند به کارهای پنهانی و نافرمانی از پادشاه دست بزنند. در این جستار، به اهمیت «دبیر سپاه» در دیوان سالاری ساسانیان و نیز خویشتکاری او در جنگ‌ها چنان «چشم و گوش» پادشاه و یک رویدادنگار / تاریخ‌نگار در سپاه، خواهیم پرداخت.

**واژه‌های کلیدی:** ساسانیان، دیوان سالاری ساسانیان، دیوان سپاه، دیوان الجُند، دبیر سپاه، کاتب الجُند.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2024.46524.2909

۲. استاد گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران. sh.jalilian@scu.ac.ir

### درآمد

دیوان‌سالاری کارآمد ساسانیان، از روزگار اردشیر بابکان (۲۲۴-۲۴۰ م)، بنیان‌گذار این شاهنشاهی تا یورش عرب‌ها به مرزهای ایران و فروپاشی ساسانیان در روزگار یزدگرد سوم (۶۲۲-۶۳۲ م)، با کارگزاران و کارمندانی کارآزموده و چیره، در گستره دور و دراز «ایران‌شهر» (ایران/ شاهنشاهی ساسانیان) کارهای دیوانی را پیش می‌برد و این ساختار اداری چنان شکوفا شد که سپس‌تر در دوره اسلامی، عرب‌ها به‌روشنی دستگاه دیوانی و شیوه کشورداری ساسانیان را الگوی خود می‌شناختند و اخلاق و فرهنگ ایرانی و آیین‌های درباری ایرانی در دستگاه خلافت عباسیان همواره پیش چشم همگان بود (نک. فرای، ۱۳۹۳: ۴۲-۳۲ و ۱۷۱-۱۶۶؛ محمدی، ۱۳۷۴: ۹۷-۶۵).

پیش‌تر درباره جایگاه و اهمیت «دبیران» (در عربی: کُتاب) در دیوان‌سالاری ایران در دوره ساسانیان، پژوهش‌های جداگانه‌ای انجام شده است (به‌ویژه نک. تفضلی، ۱۳۸۵: ۶۱-۳۷؛ مرادی و ایمان‌پور، ۱۳۹۴: ۲۲۴-۱۹۹؛ بازارنوی و جلیلیان، ۱۳۹۸: ۲۵-۱؛ Tafazoli, 1993: 534-537) یا در کتاب‌هایی که درباره تاریخ و فرهنگ ساسانیان نوشته شده‌اند، کم‌وبیش آگاهی‌هایی نیز درباره دبیران آمده است (نک. کریستن‌سن، ۱۳۷۴: ۲۰۱-۱۹۶؛ امام‌شوشتری، ۱۳۵۰: ۹۸-۸۰؛ محمدی، ۱۳۷۴: ۱۲۵-۹۹؛ دریایی، ۱۳۸۳: ۱۶۵-۱۶۲). با این‌همه، در این پژوهش‌ها تنها آگاهی‌هایی اشاره‌وار و کوتاه درباره «دبیر سپاه» (در منابع عربی: کاتب الجُند/ کاتب الجیش) به چشم می‌آید و تاکنون درباره این گروه از دبیران که در «دیوان سپاه» (در منابع عربی و فارسی: «دیوان الجُند»/ «دیوان الجیش»/ «دیوان المقاتله» یا «دیوان عرض سپاه»)، کار می‌کرده‌اند و ارجمندی و خویشکاری آن‌ها در ساختار اداری شاهنشاهی ساسانیان، پژوهش جداگانه‌ای انجام نگرفته است. از این‌رو، بایسته خواهد بود تا به دستاویز همه منابعی که آگاهی‌هایی درباره سازوکار «دیوان سپاه» و نیز کارگزارانی به نام «دبیر سپاه» در دوره ساسانیان به دست می‌دهند، به‌ویژه بر بنیاد *شاهنامه* حکیم ابوالقاسم فردوسی که منبعی بی‌همتا و یگانه برای آگاهی از رزم‌آوری ساسانیان و آشنایی با «دبیر سپاه» در این دوره است (پایین‌تر را بنگرید)، به جایگاه و خویشکاری‌های دبیر/ دبیران سپاه در گستره تاریخ ساسانیان پرداخته شود.

### دبیران در دیوان‌سالاری ساسانیان

در دوره ساسانیان چنان‌که در *نامه تَنَسَر* به گُشَنَسپ بازگو شده است، دبیران («کُتاب») چند گروه بوده‌اند و چنان‌که از نام آن‌ها پیداست، هر گروه از این دبیران خویشکاری ویژه‌ای

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۴، شماره ۶۱، بهار ۱۴۰۳ / ۴۵

داشته‌اند: «عضو سوم کُتاب و ایشان نیز بر طبقات و انواع: کُتاب رسایل، کُتاب محاسبات، کُتاب آفضیه و سبجات و شُرُوط و کُتاب سبیر، و اطبا و شعرا و منجمان داخل طبقات ایشان.» (نامه تنسر به گشنسپ، ۱۳۵۴: ۵۷؛ همچنین نک. محمدی‌ملایری، ۱۳۸۲: ۲۲۱/۵-۲۱۹؛ تفضلی، ۱۳۸۵: ۵۶-۴۷؛ مرادی و ایمان‌پور، ۱۳۹۴: ۲۱۷-۲۰۸؛ برای ریشه واژه «دبیر» نیز نک. تفضلی، ۱۳۸۵: ۳۹-۳۷؛ حسن دوست، ۱۳۹۵: ۱۸۱/۱) دبیران (در منابع عربی: کُتاب) چنان کارمندانی دولتی، جایگاه ویژه‌ای داشتند و حتی اردشیر بابکان گفته بود که «دبیران آرایه کشور هستند.» («والکُتاب الذین هم زینه المملکه») (دینوری، ۱۳۸۳: ۷/۱؛ همچنین نک. مسعودی، ۱۳۸۲: ۲۴۳/۱) در شاهنامه نیز «دبیران» از زبان اردشیر بابکان چنین ستوده شده‌اند:

ستاینده بُد شهریار اردشیر	چو دیدی به درگاه مرد دبیر
نبیسند، گفتی که گنج آگنید	هم از رای او گنج بپراگنید
بدو باشد آباد شهر و سپاه	همان زیردستان فریادخواه
دبیران چو پیوند جان من‌اند	همه پادشا بر نهان من‌اند

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۲۱۶/۶؛ همچنین نک. خالقی‌مطلق، ۱۳۹۳: ۱۰/ بخش سوم، ۶۶-۶۵) در یک منبع مهم تاریخی نیز گزارش می‌شود که اردشیر بابکان «مرتبه کُتاب بالای همه کرده بود و ایشان را بر سایر خدم مُفَضَّل می‌دانست و می‌فرمود کُتاب موجب نظام مملکت و ترجمان السنه مایند و امان ما و رعیت‌اند که به حفظ محاسبات ما و ایشان قیام می‌نمایند و در میانه ما و رعایا عدول و شهوند، پس شناخت حق ایشان بر ما واجب و لازم است.» (تجارب الامم، ۱۳۷۳: ۱۸۵-۱۸۴؛ نهاییه الارب، ۱۳۷۵: ۱۸۷) خسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ م) نیز باور داشت که «حاجب زبان پادشاه است با نزدیکان و حاضران و کاتب زبان پادشاه است با دوران و غایبان و این دو کس باید کی از همه مردمان جهان کامل‌تر و عاقل‌تر و دریابنده‌تر باشند» (ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۹۲-۹۳).

دبیران از کارگزاران مهم و ارجمند شاهنشاهی ایران بودند و دبیری ویژه هموندانی از خاندان‌های کهن و بزرگ‌زادگان بود و آن‌هایی که نام و تبار شناخته‌شده‌ای نداشتند و روی هم‌رفته، عامه مردم نمی‌توانستند دبیر شوند. (فردوسی، ۱۳۹۳: ۴۳۸/۷-۴۳۵؛ ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۹۳؛ همچنین نک. محمدی، ۱۳۷۴: ۱۰۱-۱۰۰؛ تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۶) داستان شناخته‌شده خسرو انوشیروان و کفشگر در شاهنامه نیز، به اهمیّت و ارجمندی پایگاه دبیری در شاهنشاهی ساسانیان اشاره دارد که ویژه خانواده‌های نژاده و فرهیخته بود (فردوسی، ۱۳۹۳: ۴۳۸-۴۳۵/۷)، نه چنان‌که پاره‌ای انگاشته‌اند، کفشگرزاده نتواند خواندن و نوشتن را بیاموزد، چراکه فردوسی در این داستان آشکارا می‌گوید که خواسته کفشگر از خسرو انوشیروان دبیر شدن پسر او بود

«اگر شاه باشد بدین دستگیر/ که این پاک‌فرزند گردد دبیر») و مخالفت پادشاه نیز با دبیر شدن فرزند او بود نه درس خواندن. (نک. محمدی، ۱۳۷۴: ۱۰۱؛ سبزیان‌پور، ۱۳۸۹: ۱۹-۲۱) در این دوره، یادگیری آیین‌های دبیری و پذیرفته‌شدن در رده دبیران، ویژه بزرگ‌زادگان و نژادگان بود، اگرچه تنها داشتن تبار خانوادگی و خاندانی، کافی نبود و دانش و آگاهی و توانایی‌هایی ویژه در زمینه نویسنده‌گی نیز بسیار مهم بود؛ از این رو، آن‌هایی که می‌خواستند در دستگاه شاهنشاهی ساسانیان «دبیر» شوند، باید در آموزشگاه‌ها (در فارسی میانه: «دبیرستان»؛ نک. اندرز انوشه‌روان آذرباد مارسپندان، ۱۳۸۲: ۸۲ و ۷۹؛ تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۶)، دانش و آگاهی‌های فنی و ویژه دبیری را می‌آموختند و نیز باید دارای زبان و بیانی شیوا و خطی زیبا می‌بودند (نک. محمدی، ۱۳۷۴: ۳۲۹-۳۲۴؛ تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۸-۴۷؛ دریایی، ۱۳۸۳: ۱۶۳).

دبیران پس از آموختن دانش‌ها و آیین‌های دبیری، گزینش می‌شدند تا همه هنرها و توانایی‌های آن‌ها آشکار شود و آن‌گاه چیره‌ترین و آگاه‌ترین دبیران، به دبیرخانه دربار شاهی راه می‌یافتند و اندک‌اندک ارجمندی ویژه‌ای به دست می‌آوردند. یک گروه از دبیران، «کاتبان رسائل» (نویسندگان نامه‌ها) بودند که در فارسی میانه «فروردگ» یا «نامگ دبیر» نامیده می‌شدند (تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۷-۴۸). این دبیران باید «خوب‌نویس و تندنویس و باریک‌اندیش و کامکار انگشت و فرزانه‌سخن» می‌بودند و این توانایی‌ها را می‌آموختند (نک. خسرو قبادان و ریدگی، ۱۳۸۲: ۵۵؛ تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۸؛ دریایی، ۱۳۸۳: ۱۶۳-۱۶۲). سزاوار بود که آن‌ها «روشن‌رأی» (اهل بصر)، «پرهیزگار» (اهل عفاف) و «کارآمد» (اهل کفایه) باشند (جهشیاری، ۱۳۴۸: ۶؛ تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۷). همچنین متنی کوتاه به فارسی میانه درباره شیوه نامه‌نویسی وجود دارد که گویا در پایان دوره ساسانیان نوشته شده است و به دبیران می‌آموزد که چگونه نامه‌نگاری کنند (نک. درباره آیین نامه‌نویسی، ۱۳۸۲: ۱۳۹-۱۴۳؛ تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۹۵-۲۹۴). ابو عبدالله محمد بن عبدوس جهشیاری (درگذشت: ۳۳۱ ق) در کتاب *ارزشمند خود‌الوزراء و الکتاب*، درباره ارجمندی و پایگاه دبیران در دوره ساسانیان می‌گوید که پادشاهان ایران، دبیران را «ترجمان‌های شاه» می‌خواندند و این سنت وجود داشت که دبیران جوان و آن‌هایی که در دربار پادشاه پرورش یافته بودند، به کار گماشته می‌شدند و پادشاه به رؤسای دبیران خود دستور می‌داد تا آن‌ها را بیازمایند و هوش و توانایی آن‌ها را بسنجند. آن‌گاه نام هر کدام که سزاوارتر بودند، به پادشاه گفته می‌شد و این دبیران به کارگزاران درباری می‌پیوستند و پادشاه دستور می‌داد به فراخور شایستگی و توانایی آن‌ها، به کاری گماشته شوند. پادشاهان، نویسندگان و دبیران را بر دیگران برتری می‌دادند و اهمیت هنر دبیری آن‌ها را ارج می‌نهادند و به خود نزدیک می‌کردند و درباره آن‌ها می‌گفتند: «ایشان نظام امور و کمال مملکت و رونق

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۴، شماره ۶۱، بهار ۱۴۰۳ / ۴۷

پادشاه می‌باشند و زبان گویای پادشاهان و خزانه‌داران آنان و امانت‌داران و خدمتگزاران رعیت و کشور خود به شمار می‌آیند» (جهشپاری، ۱۳۴۸: ۳۱-۳۰). این دبیران تا هنگامی که در دیوان کارهای اداری و دبیری خود را انجام می‌دادند، جامعه ویژه دبیران به تن داشتند و چون با پادشاه و سپاهیان همراه می‌شدند، به جامعه جنگجویان درمی‌آمدند (جهشپاری، ۱۳۴۸: ۳۰؛ همچنین نک. تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۶).

پس از ساسانیان نیز دبیران در ساختار اداری حکومت‌های اسلامی بسیار ارجمند بودند و در کتاب‌ها و رساله‌های بسیاری درباره آیین دبیری و ارجمندی و ویژگی‌های دبیران سخن گفته‌اند (نک. رجب‌زاده، ۱۳۷۵: ۱۹-۱۸). عبدالحمید بن یحیی کاتب از برجسته‌ترین دبیران دوره اموی و دبیر خلیفه مروان بن محمد (۱۲۶-۱۳۲ ق)، در نامه‌ای اندرزگونه به دبیران روزگار خویش درباره ارجمندی و هنرهای آن‌ها یادآور شده بود که پادشاهان با همه نیرومندی خود، در کارهای کوچک و بزرگ خویش نیازمند دبیران‌اند و دبیران همچون گوش و چشم و زبان و دست پادشاهان‌اند که با آن‌ها می‌شنوند و می‌بینند و سخن می‌گویند و بر همه هم‌اوردان چیره می‌شوند (برای متن نامه، نک. جهشپاری، ۱۳۴۸: ۱۱۳-۱۰۸؛ جهشپاری، ۱۴۰۸: ۵۳-۵۰؛ قلقشندی، ۱۳۴۰: ۱/ ۹۰-۸۵). این شیوه یادکرد از دبیران و ارجمندی آن‌ها بیش از این که بازتاب جایگاه دبیران در دوره اسلامی باشد، با فرهنگ ایرانی پیش از اسلام پیوند دارد و جایگاه دبیران ایرانی در روزگار ساسانیان را بازتاب می‌دهد، چنان‌که به‌وجود آمدن طبقه کاتبان یا دبیران در ساختار اداری حکومت‌های اسلامی، الگوگیری از دیوان‌سالاری ساسانیان بود و حتی بیشتر دبیران در ساختار اداری سال‌های پایانی خلافت اموی و دوره نخست خلافت عباسیان، از ایرانیان بودند (محمدی، ۱۳۷۴: ۳۴۱-۳۳۹ و ۱۱۳-۱۰۸). سپس تر عنصرالمعالی کی‌کاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر از شاهزادگان خاندان زیاری، در سده پنجم هجری در قابوس‌نامه، در باب سی‌ونهم به «آداب و آیین دبیری و شرط کاتب» پرداخته است (عنصرالمعالی، ۱۳۷۸: ۲۱۵-۲۰۷).

در چهارمقاله نظامی عروضی آمده است که پس از پیغامبری هیچ‌چیزی ارجمندتر از پادشاهی نیست و پادشاه خردمند برای حکمرانی نیازمند نزدیکانی است که یکی از آن‌ها دبیر است که «قوام ملک به دبیر است» (عروضی سمرقندی، ۱۳۶۹: ۱۸). آن‌گاه عروضی در مقاله اول از کتاب خود به «ماهیت دبیری و کیفیت دبیر کامل و آنچه تعلق بدین دارد» پرداخته است (همان: ۴۱-۱۹) و با آوردن حکایت‌هایی و ویژگی‌های دبیران را بازگو کرده است و در پایان این مقاله می‌گوید که «پس از این مقدمات نتیجه آن همه آید که دبیر عاقل و فاضل مهین جمالی است از تجمل پادشاه و بهین رفعتی است از ترفع پادشاهی» (همان: ۴۱). در نگاه او

«دبیر باید که کریم‌الاصل، شریف‌العرض، دقیق‌النظر، عمیق‌الفکر، ثاقب‌الرأی باشد و از ادب و ثمرات آن قسم اکبر و حظ أوفر نصیب او رسیده باشد، و از قیاسات منطقی بعید و بیگانه نباشد و مراتبِ ابناءِ زمانه شناسد و مقادیرِ اهل روزگار داند و به حطام دنیاوی و مزخرفات آن مشغول نباشد و به تحسین و تقبیح اصحاب اغراض و ارباب اغماض التفات نکند و غرّه نشود و عرض مخدوم را در مقامات ترسل از مواضع نازل و مراسم خامل محفوظ دارد» (همان: ۲۲-۲۰).

در پایان سده پنجم هجری، امام محمد غزالی (۴۵۰-۵۰۵ ق) در *نصيحه الملوک* و در گفتار «ذکر دبیران و هنرمندی ایشان»، می‌گوید که «دبیران را به جز نبشتن بسیار چیزی دیگر نباید دانستن تا خدمت بزرگان را بشایند و حکیمان ملوک پیشین گفته‌اند که دبیران را ده چیز نباید دانستن: ... نزدیکی و دوری آب در زیر زمین و بیرون آوردن کاریزها و دانستن افزودن و کاستن روز و شب به تابستان و زمستان و رفتار آفتاب و ماه و ستارگان و اجتماع و استقبال و دانستن شمار انگشت (= حساب انامیل) و شمار هندسه و معرفت تقویم و اختیارات، دانستن روزها و آنچه نباید کشاورزان را و دانستن پزشکی و داروها و معرفت باد جنوبی و شمالی و دانستن شعر و قوافی و با این همه (= علاوه بر این‌ها) سبک روح و خوش دیدار باید» (غزالی، ۱۳۵۱: ۱۸۹).

چون دبیری در ساختار اداری حکومت‌های اسلامی، الگوبرداری از سنت دبیری ایران ساسانی بود، این ویژگی‌ها که در دوره اسلامی برای دبیران/ کاتبان بازگو می‌شود، بیش از این که اسلامی باشند، بازتاب سنت ایرانی‌اند و از این رو یادکرد نظامی عروضی از صناعت دبیری و ویژگی‌های دبیر در سده ششم هجری، به‌راستی ویژگی‌هایی است که دبیران در دوره ساسانیان می‌بایست داشته باشند (کریستن سن، ۱۳۷۴: ۱۹۷-۱۹۶).

#### دیوان سپاه و «دبیر سپاه» در روزگار ساسانیان

از «دیوان سپاه» ساسانیان در منابع عربی و فارسی به نام «دیوان الجُند» (دینوری، ۱۹۶۰: ۷۹ و ۷۲؛ نه‌ایه الارب، ۱۳۷۵: ۳۵۲)، «دیوان المقاتله» (طبری، ۱۴۰۸: ۱۵۳/۲-۱۵۲)، «دیوان الجیش» (شاهنامه، ۱۳۵۱: ۱۲۴/۲-۱۲۳) و «دیوان عرض سپاه» (فردوسی، ۱۳۹۳: ۱۰۱/۷) یاد شده است و این یکی از دیوان‌های ارجمند و مهم در ساختار شاهنشاهی ساسانیان بود که جنگ و رزم‌آوری را رهبری می‌کرد و دفترهایی در این دیوان نگهداری و بایگانی می‌شد که در آن‌ها گذشته از آگاهی‌هایی درباره پاسگاه‌ها و دژهای جنگی کشور و سازوبرگ‌های جنگی که در زین کده‌ها (اسلحه‌خانه‌ها) برای روز نبرد نگهداری می‌شدند، نام و تبار همه سپاهیان و



فرماندهان و سازو برگ هر یک و روزیانه آن‌ها و نیز یادکرد دلاوری‌ها و کارهای برجسته جنگاوران و فرماندهان، نوشته شده بود (نک. شوشتری، ۱۳۵۰: ۲۱۳ و ۲۰۹ و ۱۹۵).

به گزارش ابوحنیفه دینوری (درگذشت: ۲۸۲ق) در *اخبار الطوال*، سرپرست «دیوان سپاه» («دیوان الجند») می‌بایست هر چهار ماه یک‌بار سپاه را سان می‌داد، سازوبرگ‌های جنگی سپاهیان را می‌نگریست و به کارهای آموزگاران جنگی که سوارکاری و تیراندازی را به جنگاوران می‌آموختند، رسیدگی می‌کرد. همچنین در «دیوان سپاه» آموزگاران ورزیده وجود داشتند که سوارکاری و تیراندازی و هنر رزم را به جنگاوران می‌آموختند (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۰۲-۱۰۰؛ دینوری، ۱۹۶۰: ۷۳-۷۲؛ درباره یادگیری هنرهای جنگی در دوره ساسانیان نک. خسرو قبادان و ریدگی، ۱۳۸۲: ۵۶-۵۵؛ جلیلیان، ۱۳۹۱: ۶۰-۵۸).

آشکارا پیداست که با وجود فرمانروایان جنگ‌آزموده ساسانی و نیز همسایگان ناآرام و ستیزه‌گری که از هر سو به ایران‌شهر می‌تاختند، «دیوان سپاه» تا چه اندازه برای ایرانیان اهمیت داشته است. این دیوان از روزگار خود اردشیر بابکان به وجود آمده است، چنان‌که در *شاهنامه* می‌خوانیم که او دستور داده بود تا مردم به پسران خود آیین سپاهی‌گری و سوارکاری بیاموزند و چون آموخته و ورزیده شدند، به درگاه پادشاه فرستاده شوند تا «عَرَض» (سرپرست دیوان سپاه) نام آن‌ها را در دفترهای «دیوان» («جریده الجیش»؛ شاهنامه، ۱۳۵۱: ۵۴/۲) بنویسد و برای آن‌ها جیره و دستمزد تعیین کند تا چون ستیزه و جنگی رخ دهد، به میدان نبرد بشتابند (فردوسی، ۱۳۹۳: ۲۱۵/۶-۲۱۴؛ همچنین برای این سنت پرورش پسران و فرستادن آن‌ها به سپاه در دوره خسرو انوشیروان، نک. فردوسی، ۱۳۹۳: ۱۰۶/۷؛ خالقی مطلق، ۱۳۹۳: ۱۰/بخش سوم، ۲۷۸).

بکوشید و آیین نیکو نهاد	بگسترد بر هر سوی مهر و داد
به درگاه چون خواست لشکر فزون	فرستاد بر هر سوی رهنمون،
که تا هر کسی را که دارد پسر	نماند که بالا کُند بی‌هنر
سواری بیاموزد و رسم جنگ	به گرز و کمان و به تیر خدنگ
چو کودک ز کوشش به نیرو شدی	به هر بخششی در بی‌آهو شدی
ز کشور به درگاه شاه آمدی	بدان نامور بارگاه آمدی
نبشتی عَرَض نام دیوان <sup>۱</sup> اوی	بیاراستی کاخ و ایوان اوی

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۲۱۵/۶-۲۱۴).

۱. نام دیوان گویا به معنی نامی باشد که در دیوان و دفتر سپاهیان می‌نویسند: نام دیوانی (نک. کزازی، ۱۳۸۵: ۵۸۰/۷).

اردشیر برای هر هزار تن از این سپاهیان، یک «موبد» کارآزموده و آگاه گماشته بود تا همواره همه کارهای آن‌ها را پیش چشم داشته باشد. او نیز در گزارش‌هایی پادشاه را آگاه می‌ساخت که کدام یک در نبردها ترسو و کدام دلاورند و به دستور پادشاه، دلیران را گرامی می‌داشتند و نام آن‌ها را در دفترهای «دیوان سپاه» (در عربی: «دیوان الجیش»؛ شاهنامه، ۱۳۵۱: ۵۴/۲) وارد می‌کردند و نام آن‌هایی که در نبرد ترسیده بودند، از دفترها می‌انداختند و بازخواست می‌شدند. با این شیوه، سپاهیان اردشیر بی‌شمار و همگی جنگاورانی دلیر و کارآزموده شدند:

چو جنگ آمدی نورسیده جوان	برفتی ز درگاه با پهلوان
یکی موبدی را ز کارآگهان	که بودی خریدار کار جهان
ابا هر هزاری یکی کارجوی	برفتی، نگه داشتی کار او
هر آن کس که در جنگ سست آمدی	به آورد ناتن درست آمدی
شهنشاه را نامه کردی بر آن	هم از بی‌هنر، هم ز جنگ‌آوران
جهاندار چون نامه برخواندی	فرستاده را پیش بنشانندی
هنرمند را خلعت آراستی	ز گنج آنچ پرمایه‌تر خواستی
چو کردی نگاه اندر آن بی‌هنر	بیستی میان جنگ را بیشتر
چنین تا سپاهش بدانجا رسید	که پهنای ایشان ستاره ندید

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۲۱۵/۶-۲۱۴)

در یک منبع تاریخی دیگر نیز در گزارشی هم‌راستا با شاهنامه چنین آمده است که اردشیر بابکان دستور داده بود جوانان خاندان‌های کهن را آموزش‌های جنگی و سپاهی‌گری در تیراندازی و اسب‌سواری بدهند و آن‌گاه که ورزیده می‌شدند، همه را گرد می‌آوردند تا پیش چشم اردشیر، سوارکاری و تیراندازی و هنرنمایی کنند. اردشیر هر کدام را که سزاوارتر بودند، جامه‌های ویژه می‌بخشید و دستور می‌داد نام او را در «دیوان» (دیوان سپاه) بنویسند. چون این جنگاوران را به نبردی می‌فرستادند، یکی را می‌گماشتند تا در این جنگ‌ها کارهای آن‌ها را بنگرد و گزارش دهد. هرگاه جنگاوری در نبرد، دلاوری و جان‌فشانی می‌کرد آن را به پادشاه گزارش می‌دادند و به دستور اردشیر، نام و کار برجسته او را در «دیوان» می‌نوشتند و او را پادشاه می‌دادند؛ از این رو، همواره مردم به سپاهی‌گری روی می‌آوردند و جنگاوران در گفت‌وگوها به خود می‌بالیدند که چگونه نام و کارهای دلاورانه آن‌ها در «دیوان ملک» نوشته شده است (تجارب الامم، ۱۳۷۳: ۱۸۴-۱۸۳؛ نه‌ایه الارب، ۱۳۷۵: ۱۸۷-۱۸۶).

این کسانی که با سپاهیان همراه می‌شده‌اند، همانا دبیرانی ارجمند از «دیوان سپاه» بودند که

در لشکرکشی‌ها مانند یک رویدادنگار/ تاریخ‌نگار، رخدادها را می‌نوشتند و گزارش می‌دادند و البته به گونه‌ای نماینده پادشاه و چشم و گوش او نیز بودند (نک. تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۸-۴۹). دبیری که یک سپاه را همراهی می‌کرد، یا همانا «دبیر سپاه» همه آنچه را که باید نوشته می‌شد، همچون گزارش چگونگی رفتن به سوی دشمن تا رسیدن به آوردگاه و آنگاه روایت نبرد و آنچه رخ داده بود را می‌نوشت. این دبیران سپاه بودند که نام و تبار خانوادگی یکایک جنگجویان و دستمزد و جیره آن‌ها را در دفترهای ویژه «دیوان سپاه» یادداشت می‌کردند (پایین‌تر را بنگرید). فردوسی در شاهنامه، این دبیران همراه سپاه را که در منابع عربی «کاتب الجند» و «کاتب الجیش» نامیده می‌شوند (نک. شاهنامه، ۱۳۵۱: ۱۶۱/۲)، «دبیر سپاه» می‌خواند (فردوسی، ۱۳۹۳: ۲۱۴/۷) و از این رو پیداست که شاید ریخت فارسی میانه آن، «سپاه دبیر» یا «گند دبیر» بوده باشد (تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۹).

در شاهنامه بارها به دبیران جهان‌دیده‌ای که همراه سپاه فرستاده می‌شدند، اشاره شده است. (برای نمونه نک. فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۰۸/۷) اردشیر بابکان پیش از آغاز نبرد، دبیری دانا و کارآزموده را نزد دشمن می‌فرستاد و آن‌ها را به آشتی و پرهیز از نبرد و خونریزی می‌خواند. اگر دشمن نیز خردمندانه راه آشتی می‌جست، جنگی در نمی‌گرفت:

خرد یار کردی و رای و درنگ	چو لشکرش رفتی به جایی به جنگ
خردمند و با دانش و یادگیر	فرستاده‌ای برگزیدی دبیر
بدان تا نباشد به بیداد حرب	پیامی بدادی به آیین و چرب
که بشناختی راز پیراهنش	فرستاده رفتی بر دشمنش
غم و رنج بد را به بد داشتی	شنیدی سخن گر خرد داشتی
همان عهد و منشور با گوشوار	بدان یافتی خلعت شهریار

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۲۱۷/۶)

اگر دشمن کینه‌جو بود و نبرد را برمی‌گزید، اردشیر نیز آماده نبرد می‌شد:

به دل کین و اندر جگر جوش خون	وگر تاب بودی به سرش اندرون
بدان تا نباشند یک تن دژم	سپه را بدادی سراسر درم
خردمند و بیدار و آرام‌جوی	یکی پهلوان خواستی نامجوی

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۲۱۸/۶)

یکی از خویشتکاری‌های این دبیران همراه سپاهیان این بود که آن‌ها را از هرگونه بیدادگری

بازدارد:

که دارد ز بیداد لشکر نگاه	دبیری به آیین و با دستگاه
---------------------------	---------------------------

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۲۱۷/۶-۲۱۸)

از وجود این دبیران سپاه در دوره اردشیر بابکان، در منبع مهم دیگری نیز یاد شده و چنین گزارش می‌شود که هرگاه اردشیر بابکان سپاهیان را به سوی دشمن می‌فرستاد:

مقدم جیش مردی حازم عاقل و فرمودی که متعرض غنایم نشود و کاتبی مصاحب فرمودی که تدبیر مهمات خط و ترحال (= فرود آمدن و حرکت کردن) در قبضه کفایت او بودی و نزول و رحلت به اذن او کردند و کاتب را فرمودی تهیه اسباب امور حرب به تو حواله است و متولی قسمت غنایم - اگر ظفر باشد - تویی و به عقل و کفایت تو مرا وثوقی تمام است و آن جنود را روانه فرمودی و در هر منزل که رسیدندی، اعلام کردند تا به ساحت اعدا نزول نمودندی، کاتب به تسویه صفوف مشغول شده قلب و جناح بیاراستی و امیرالامرا را در قلب لشکر واداشتی و گفתי واسطه نظام این لشکر تویی. عار و شنار (= ننگ و رسوایی) لاحق حال خود و فرزندان مگردان و خود غرضه انتقام و عقوبت ملک مساز و لشکریان را گفתי به یک دفعه حمله کنند و در تیرانداختن تقصیر نمایند. آن‌گاه به یک بار روی فرا دشمن آورده، داد مردی و مردانگی بدادندی. چون ظفر ایشان را بودی منادی کردند که شمشیر بردارید و دست از منزهیان بردارید و کاتب به ضبط غنایم مشغول شدی. خمس مجموع از برای ملک برداشتی و مابقی را سویت کردی (= یکسان تقسیم کردن) و امیر جیش به زیادتی توقعی نکردی و بعد از آن از زبان امیر جیش نوشتی که ما روز فلان رسیدیم به موضع فلان و بدین موجب اقدام نمودیم. اشارت ملک چیست تا کمر بندیم و اگر سبی (= اسیر گرفتن) و غارتی کرده بودندی و ولایتی خراب ساخته، ملک فرمودی تا باز عمارت ولایتی کردند و اسیران را در آن ساکن گردانیدندی و خود مراجعت نمودندی (تجارب الامم، ۱۳۷۳: ۱۸۶-۱۸۵؛ همچنین برای متن عربی نک. نهاییه الارب، ۱۳۷۵: ۱۸۸-۱۸۹).

فرمانروایان ساسانی پیش از رفتن به نبرد با دشمن، سپاه را به «عرض‌گاه» می‌آوردند و «دیوان عرض» (دیوان سپاه) را بر پای می‌داشتند و دستمزد سپاهیان را می‌پرداختند، چنان‌که شاپور دوم (۳۰۹-۳۷۹ م) پادشاه دلیر و جنگاور ساسانی، پیش از نبرد با رومی‌ها، سپاهیان خود را در «عرض‌گاه» گرد آورد و دستمزد داد:

عرض‌گاه و دیوان بیاراستند      کلید در گنج‌ها خواستند  
سپاه انجمن کرد و روزی بداد      سرش پُر ز کین و دلش پُر ز داد

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۳۲۵/۶-۳۲۴؛ همچنین نک. خالقی مطلق، ۱۳۹۳: ۱۰ / بخش سوم، ۹۷)

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۴، شماره ۶۱، بهار ۱۴۰۳ / ۵۳

در ترجمه عربی بُنداری اصفهانی از شاهنامه فردوسی چنین آمده است که شاپور دوم به «کتاب الجیوش» (دبیران سپاه) دستور داد که سپاهیان را گردآورند و دستمزد آن‌ها را پرداخت کنند (شاهنامه، ۱۳۵۱: ۷۰/۲). در دوره هرمزد چهارم (۵۷۹-۵۹۰ م) پسر و جانشین خسرو انوشیروان نیز هنگامی که دشمن از هر سوی به ایران یورش آورده بود، پیش از هر چیز، سپاه را عرض دادند:

عرض<sup>۱</sup> با جریده<sup>۲</sup> به نزدیک شاه      بیامد، بیاورد بی‌مر سپاه  
شمار سپاه آمدش صد هزار      پیاده بسی در میان سوار

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۴۹۱/۷)

در ترجمه بُنداری اصفهانی، هرمزد «کاتب الجیش و متولی دیوان العرض» (دبیر سپاه و سرپرست دیوان عرض / سپاه) را می‌خواند و او با «جرائد الجیوش» (دفترهایی که نام سپاهیان در آن‌ها نوشته شده بود) نزد پادشاه می‌آید (شاهنامه، ۱۳۵۱: ۱۷۷/۲). آگاهیم که در دوره ساسانیان، پیش از فرستادن سپاهیان به جنگ و نیز پس از هر نبرد، سپاهیان شمرده می‌شدند تا پادشاه یا فرمانده سپاه بداند با چند هزار جنگاور به آوردگاه می‌رود و پس از نبرد نیز از شمار جان‌باختگان، اسیران یا آن‌هایی که از میدان نبرد گریخته‌اند، آگاه شود (امام‌شوشتری، ۱۳۵۰: ۲۱۲؛ برای روش شمارش سپاهیان نک. پروکوپیوس، ۱۳۸۲: ۹۳؛ کریستن‌سن، ۱۳۷۴: ۳۰۴؛ سامی، ۱۳۸۸: ۷۷-۷۸). بی‌گمان این خود یکی از کارهایی بود که دبیران همراه سپاه در همکاری با فرماندهان سپاه باید انجام می‌دادند.

خسرو انوشیروان یکی از دبیران خود به نام بابک پسر بیروان (برای این نام نک. تفضلی، ۱۳۸۵: ۳۵ یادداشت ۸۶) را که در نژادگی و مردانگی و توانگری و کارآمدی نامبردارتر از دیگران بود، به سرپرستی «دیوان سپاه» (در گزارش‌های عربی: «رئیس دیوان الجند») / «صاحب دیوان الجند» گمارد. بابک بدون هیچ‌گونه پروایی از جنگاوران و فرماندهان، در کار سازوبرگ جنگی سپاهیان و دستمزد ویژه هر کدام از آن‌ها نگرست و همه‌چیز را در دفترهای «دیوان سپاه» نوشت (نک. طبری، ۱۳۵۲: ۷۰۵-۷۰۴؛ دینوری، ۱۳۸۱: ۱۰۲-۱۰۰؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۷۳۱-۷۳۰).

۱. عرض یا سرپرست دیوان عرض، کسی بود که دیوان عرض را در دست داشت و نام و تبار سپاهیان را در دفترهایی نوشته بود و دستمزد و جیره سپاهیان را پرداخت می‌کرد. (نک. خالقی‌مطلق، ۱۳۹۳: ۱۰ / بخش سوم، ۵۲).

۲. در ترجمه بُنداری: «جرائد الجیوش»؛ دفترهایی که نام سپاهیان در آن‌ها نوشته شده بود (نک. شاهنامه، ۱۳۵۱: ۱۷۷/۲).

۷۲۸؛ فردوسی، ۱۳۹۳: ۱۰۷/۷-۱۰۱ «دیوانِ عرضِ سپاه»؛ نهاییه‌الارب، ۱۳۷۵: ۳۳۲-۳۳۰؛ تجارب‌الامم، ۱۳۷۳: ۲۹۷-۲۹۹). در داستانی زیبا آمده است که بابک حتی از پادشاه ساسانی نیز می‌خواهد که مانند دیگر جنگاوران، با همهٔ جنگ‌ابزارهایی که باید در نبرد با خود همراه داشته باشد، به میدان رژه بیاید و پادشاه نیز با خرسندی به این فرمان گردن می‌نهد (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۰۲-۱۰۰؛ طبری، ۱۳۵۲: ۷۰۵/۲-۷۰۴؛ فردوسی، ۱۳۹۳: ۱۰۷/۷-۱۰۱). به گزارش تاریخ بلعمی، این خود خسرو انوشیروان است که از بابک می‌خواهد سازوبرگ رزم‌آوران را در دیوانی بنویسد و هریک از جنگاوران را به اندازهٔ کارهای او روزی دهد:

و او را ایدون گفت که این خواسته بدین سپاه می‌دهید ناروی به کس‌های ناحق و ناسزا، از آنجا بازدارید و به حق و سزا، صرف کنید، و این عرض و عطا به تو خواهم دادن تا این درم بدیشان دهی که بیاید دادن و چندان دهی که بیاید دادن و بدین سپاه کس هست که قیمت وی و سزای وی را صد درم است، او هزار درم بستاند [و کس هست که اسب ندارد و روزی سواران ستاند] و کس هست که تیر انداختن نداند و روزی تیراندازان ستاند و کس هست که شمشیر نداند زدن و روزی شمشیرزان ستاند و کس هست که سلیح نداند و روزی سلیح‌داران ستاند و این از ایشان بر من ستم است و بیدادی و همچنان که من بر سپاه و رعیت ستم نکنم، از ایشان نباید که بر من ستم باشد و این کار به گردن تو اندر کردم و دست تو اندرین خواسته مطلق کردم [و حکم تو روان کردم] و بر در سرای خویش به میدان اندر تو را محلتی بسازم و عرض‌گاه را مجلسی، تو آنجا بنشین و سپاه بر خویشتن عرض کن و حلیت مردم با نام‌هاشان [و جنس‌هاشان] و نشان‌هاشان و این همه زی خویشتن بنویس و جریده کن، این را خاصه و هر سلاحی تمام بازخواه، از هر مردی زره پوشیده و زین او جوشن تمام با رکیب و بر سر خود و بر [خود بر] سلسله‌آویز [و بر] دو دست اندر ساعدین آهنین و بر اسپ برگستوان و با هر مردی یکی نیزه و یکی شمشیر [و سپر و کمری] بر میان، و به کمر اندر عمودی زده آهنین و پیش کوبهٔ زین تبرزینی فرود آویخته و از پس کوبهٔ زین اندر تیردانی اندر او سی چوبهٔ تیر و از دست چپ کمان‌دانی و اندر وی دو کمان و بر هر کمانی یک زه و دو زه دیگر تا اگر آن زه‌ها به حرب اندر بگسلد با وی زه بود و بفرمای تا آن دو زه را گرد کند و از خود خود فرود آویزد از پس پشت تا تو بینی کین سلیح‌ها به تمامی دارد. پس چون با مردی همهٔ سلاح‌ها تمام یافتی، آن سلاح‌ها بر او بنویس تا هرگاه که عرضه کنی که روزی خواهی دادن، اگر از این

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۴، شماره ۶۱، بهار ۱۴۰۳ / ۵۵

سلاح‌ها یکی با وی کم باشد، نپسندی و درمش ندهی، پس چون با مردی این سلاح‌ها تمام یافتی او را عرض کن و بفرمای تا به میدان پیش تو اسب تازد و از اسب با سلاح فرود آید و باز بر نشیند تا بدانی کین سوار است یا نه و چه مایه سواری داند. پس بفرمای تا هر سلاحی را جداگانه کار بندد تا بدانی که از کار بستن هر سلاحی چه داند. پس بدان مقدار که دانش او بینی و مردی او، او را روزی بنویس از صد درم تا چهار هزار درم و آن را که پیاده است کم از صد درم منویس [و آن که سوار است و اگرچه حربی است و مردانه و با سلیح تمام از چهار هزار درم افزون منویس] و آن کار به گردن وی اندر کرد و او را خلیفت کرد. (بلعمی، ۱۳۸۵: ۷۲۹-۷۲۸)

از این گزارش ارزشمند و نیز دیگر اشاره‌هایی که درباره بابک و کارهای او در «دیوان سپاه» وجود دارد و این که بلعمی او را مردی «از دبیران بزرگ [و از فرزندان دبیران بزرگ، از] آن کس‌ها که [دبیری] اندر خانگاه ایشان بود از سال‌های بسیار» می‌خواند (بلعمی، ۱۳۸۵: ۷۲۸)، نیک پیداست که دبیران با رزم و سپاهی‌گری بیگانه نبوده‌اند و گه‌گاه این دبیران به کارهای جنگی نیز می‌پرداخته‌اند.

به گزارش شاهنامه، در ایران روزگار ساسانیان درباره گریختن از جنگ با دشمن نیز زینهار می‌دادند و منادی در سپاه بانگ می‌آورد که:

شود زآن سپس روزگارش درشت	به دشمن دگر هرکه بنمود پشت
وگر بند ساید برو یال اوی	اگر دخمه باشد به چنگال اوی
خورش خوار و خُفتنش بر، تیره خاک	ز دیوان دگر نام او کرده پاک

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۲۱۸/۶)

اگر هم جنگاوری در رویارویی با دشمن از آوردگاه می‌گریخت یا او را می‌کشتند یا به زندان می‌انداختند و نام او را از «دیوان سپاه» پاک می‌کردند (فردوسی، ۱۳۹۳: ۲۱۸/۶؛ خالقی مطلق، ۱۳۹۳: ۱۰/ بخش سوم، ۶۷-۶۶؛ همچنین برای کشتن گریختگان از جنگ در دوره ساسانیان، نک. دینوری، ۱۳۸۱: ۱۴۰-۱۳۷؛ طبری، ۱۳۵۲: ۷۶۷/۲؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۸۰۸-۸۰۷ و ۸۰۱ و ۷۹۲-۷۹۱ مسکویه رازی، ۱۳۶۹: ۱۹۶/۱-۱۹۷؛ نهاییه الارب، ۱۳۷۵: ۴۳۴-۴۳۳). این مرد که جنگاوران را به بانگ بلند هشدار می‌داد، جارچی سپاه بوده است و شاید او از زیردستان و همراهان «دبیر سپاه» بوده باشد. پس از جنگ نیز این دبیران بودند که چندوچون نبرد، فهرست غنایم جنگی، شمار کشته‌شدگان و دلاوری فرمانده یا جنگاوران و دیگر رویدادهای کوچک و بزرگ را می‌نوشتند و به پادشاه گزارش می‌دادند. در شاهنامه، این

خویشکاری دبیران به روشنی در گزارش جنگ‌های بهرام چوبین با ترک‌ها آمده است. بهرام در نخستین کارزار پیروزمندانه خود با ترک‌ها و کشتن پادشاه آن‌ها و پراکندن سپاه دشمن، «دبیر» (دبیر سپاه) را می‌خواند و درباره این نبرد «فراوان سخن‌ها» با او می‌گوید که باید برای پادشاه نوشته می‌شد:

دبیر نیسنده را پیش خواند	ز هر در فراوان سخن‌ها براند
از آن لشکر نامور بی‌شمار	و ز آن جنبش و گردش روزگار
و ز آن جنگ و چاره از هر دری	کجا رفته بُد با چنان لشکری
و ز آن کوشش و جنگ ایرانیان	که نگشاد روزی سواری میان

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۴۵/۷-۵۴۴)

بهرام در نبردی دیگر با ترک‌هایی جنگید که پس از مرگ شابه، به فرماندهی پسرش پرموده در نزدیکی بخارا و در دژ رویین در بیکنده آماده کارزار شده بودند. جنگاوران ایرانی، دژ را در محاصره گرفتند و بهرام گزارش این رویدادها را برای هرمزد فرستاد:

یکی نامه بنیشت زی شهریار	ز پرموده و لشکر بی‌شمار
بگفت آنک ما را چه آمد به روی	ز ترکان و آن شاه پرخاشجوی

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۵۷/۷)

پس از چندی، پرموده که راه گریزی نمی‌دید از بهرام چوبین خواست که از پادشاه ایران برای او زینهار گیرد تا دژ را به ایرانیان واگذارد (فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۵۷/۷-۵۵۱). بهرام در نامه‌ای به هرمزد رویدادها را بازگفت و این‌که پرموده «مُهر و منشور» می‌خواهد:

نبشتند پس نامه‌ای سودمند	به نزدیک پیروزشاه بلند:
که خاقان چین زینهار شده‌ست	ز بهرام جنگی حصارى شده‌ست
یکی مهر و منشور بایدهمی	بدین مژده‌بر سور بایدهمی
چو خاقان ز ما زینهارى شود	از آن برتری سوی خواری شود

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۶۲/۷)

هرمزد در پاسخ برای بهرام نوشت که

پرموده خاقان چو یار من است      به هر مرز در زینهار من است

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۶۳/۷-۵۶۲)

و دستور داد که پرموده همراه گنجینه‌ها، جنگ‌ابزارها و دیگر غنائم جنگی که از اردوگاه ترک‌ها به دست بهرام افتاده بود، به پایتخت فرستاده شود. همچنین از بهرام خواست که اگر برای نبرد به سپاهیان بیشتری نیاز دارد، در نامه‌ای آن را به پادشاه بنویسد و در این نامه، نام



فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۴، شماره ۶۱، بهار ۱۴۰۳ / ۵۷

جنگاورانی را که در نبرد سخت کوشیده‌اند و دلاوری کرده‌اند، به پادشاه گزارش دهد تا برای رنجی که کشیده‌اند، پاداش بگیرند:

از ایرانیان هر که نزدیک تُست که کردی به دل راستی را درست  
بدین نامه در نام ایشان بیر ز رنجی که بردند یابند بر

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۶۴/۷-۵۶۳)

دیگر منابع نیز گواهند که هرگاه یکی از جنگاوران یا فرماندهان در جنگ دلاوری و کار چشمگیری انجام می‌داد، پیک‌هایی که از میدان جنگ به دربار پادشاه می‌آمدند، رویدادهای جنگ و چنین کارهایی را به پادشاه گزارش می‌دادند و پادشاه نیز در پاداش به چنین جنگاورانی دریغ نمی‌ورزید. به گزارش سبئوس، تاریخ‌نگار ارمنی سده هفتم میلادی، در دوره خسرو پرویز (۵۹۰-۶۲۸ م) هنگامی که پادشاه از دلاوری سمبات باگراتونی فرمانده ارمنی سپاه خود در نبرد با پادشاه کوشانیان آگاه شد، دستور داد فیل بزرگی را بیارند تا او در بازگشت از نبرد، سوار بر آن به کاخ شاهی وارد شود و نیز نامه‌ای در سپاسگزاری برای او نوشت و با خرسندی به دربار فراخواند (سبئوس، ۱۳۹۶: ۱۴۱).

آشکار است که در این نامه‌نگاری‌های سپاه ساسانی با دربار، «دبیر سپاه» چنان یک رویدادنگار/ تاریخ‌نگار در سپاه، دلاوری‌های جنگاوران و فرمانده سپاه و دیگر رویدادهای جنگی را یادداشت و گزارش می‌کرده است و پادشاه نیز به آیین روزگار ساسانیان، آن‌ها را می‌ستوده و پاداش می‌داد. باید انگاشت که هرگاه فرمانده سپاه می‌خواست نامه‌ای به پادشاه بنویسد، خواه درخواست کمک کند یا این که گزارشی از نبرد و پیروزی خود را به پادشاه بدهد، این «دبیر سپاه» بود که نامه‌ها را می‌نوشت، اگرچه در منابع تاریخی همیشه به روشنی از «دبیر سپاه» و نوشتن این نامه‌ها نام برده نمی‌شود و بیشتر تنها به نامه‌نگاری‌های فرمانده با پادشاه اشاره می‌شود (برای چند نمونه از این نامه‌نگاری‌های شاه و فرمانده با یکدیگر نک. یعقوبی، ۱۳۶۶: ۲۰۶/۱-۲۰۵ و ۲۰۰؛ دینوری، ۱۳۸۱: ۱۱۰ و ۹۹-۹۸ و ۹۲؛ طبری، ۱۳۵۲: ۷۴۱/۲-۷۳۹ و ۷۳۶-۷۳۷ و ۶۹۳-۶۹۲؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۷۵۰-۷۴۹؛ مسکویه‌رازی، ۱۳۶۹: ۲۱۶/۱-۲۱۹ و ۱۹۸-۱۹۶ و ۱۸۹؛ ثعالبی‌مرغنی، ۱۳۷۲: ۳۷۲-۳۷۰ و ۳۶۸؛ فردوسی، ۱۳۹۳: ۳۰/۸ و ۱۵۶-۱۵۵ و ۱۵۰/۷؛ ابن‌بلخی، ۱۳۶۳: ۱۰۵-۱۰۴ و ۸۱؛ سبه‌ئوس، ۱۳۹۶: ۸۴).

یکی از کارهای «دیوان سپاه» رساندن جیره و روزیانه به جنگاوران و دستگیری از کودکان و خانواده آن‌ها بود، چنان‌که خسرو انوشیروان در فرمانی (توقیع) به «دبیر» (دبیر سپاه) دستور می‌دهد که سالی چهار بار به کودکان و بازماندگان سپاه‌یانی که در جنگ با دشمن کشته شده‌اند، درهم پرداخت شود:

بفرمود کآن کودکان را چهار ز گنجِ درم داد باید هزار  
 هرآنکس که شد کشته در کارزار و زو خردکودک بود یادگار  
 چو نامش ز دفتر بخواند دبیر<sup>۱</sup> بَرَد پیشِ کودک درم ناگزیر  
 چنین هم به سال اندرون پار بار مبادا که باشد ازین کار خوار

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۳۹۹/۷-۳۹۸؛ همچنین نک. خالقی‌مطلق، ۱۳۹۳: ۱۰/ بخش سوم، ۳۵۷)  
 پس از مرگ یزدگرد یکم (۳۹۹-۴۲۰م)، بزرگان و نژادگان ایرانی که از شیوه فرمانروایی او ناخشنود بودند، با اشاره به بدخویی و ستمگری یزدگرد، هم‌داستان شدند که تاج و تخت را به هیچ‌کدام از پسران او ندهند و مردی به نام خسرو از تخمه اردشیر بابکان را به تخت نشانند (نک. طبری، ۱۳۵۲: ۶۱۹/۲-۶۱۶؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۶۵۳-۶۴۸؛ ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۳۱۸-۳۱۷؛ فردوسی، ۱۳۹۳: ۳۹۱/۶-۴۱۱؛ ابن‌بلخی، ۱۳۶۳: ۷۷-۷۶؛ همچنین نک. نولدکه، ۱۳۷۸: ۱۱۰-۱۰۹، پانوش‌ت ۱؛ کریستن‌سن، ۱۳۷۴: ۷۲). ابوحنیفه دینوری در گزارش خود درباره این شاه‌گزینی، نام و پایگاه پاره‌ای از این بزرگان و نژادگان شاه‌گزین تختگاه ساسانیان را می‌آورد که یکی از آنها یک «دبیر سپاه» (در متن عربی: «کاتب الجند») به نام گودرز است (دینوری، ۱۳۸۱: ۸۴-۸۳؛ دینوری، ۱۹۶۰: ۵۵). اگر این گودرز به‌راستی «دبیر سپاه» باشد، آن‌گاه می‌توان انگاشت که این دبیران سپاه که از کارگزاران «دیوان سپاه» بوده‌اند، مردانی برجسته و نژاده نیز بوده‌اند و هم از این‌رو، گه‌گاه در مهم‌ترین رخدادهای سیاسی چون به تخت‌آوردن یک پادشاه نام آن‌ها نیز در کنار دیگر بازیگران به چشم می‌آید.  
 در شاهنامه، بهرام پنجم/ گور (۴۲۰-۴۳۸م)، پس از پیروزی در نبرد با خاقان چین، «دبیر» را فرامی‌خواند و در نامه‌ای به برادرش نرسه که او را در تختگاه جانشین خویش گردانیده بود و نیز «بزرگان ایرانیان»، گزارشی از نبرد و پیروزی خود و باج‌گزاری دشمن می‌دهد و این که به‌زودی با سپاه خویش بازخواهد گشت:

چو شد کار توران‌زمین ساخته دل شاه از اندیشه پرداخته  
 بفرمود تا پیش او شد دبیر قلم خواست با مشک و چینی حریر  
 به نرسی یکی نامه فرمود شاه ز پیکار ترکان و کار سپاه

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۳۵/۶-۵۳۳)

این دبیر همراه بهرام گور، همانا باید «دبیر سپاه» بوده باشد که چنان یک رویدادنگار، گزارش «پیکار ترکان و کار سپاه» را برای مردان پادشاه در تختگاه نوشته است. منبعی دیگر نیز

۱. در شاهنامه از او به‌عنوان «دبیر» یاد شده است (فردوسی، ۱۳۹۳: ۳۹۸/۷)، اما در ترجمه بنداری از شاهنامه، «کاتب الجیش» (دبیر سپاه) آمده است (نک. شاهنامه، ۱۳۵۱: ۱۶۱/۲؛ تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۹).

گزارش می‌دهد که بهرام گور پس از این جنگ، دستور داد تا «فتح‌نامه‌ها» به سراسر کشور فرستادند و در آن‌ها گزارشی از چندوچون نبرد با خاقان نوشته شده بود (تجارب الامم، ۱۳۷۳: ۲۳۶-۲۳۴؛ نه‌ایه الارب، ۱۳۷۵: ۲۶۴).

در یکی از انجمن‌هایی که در دربار خسرو انوشیروان برگزار شده بود و در آن بزرگمهر حکیم و دیگر خردمندان و فرزنانگان با یکدیگر گفت‌وگوها می‌کردند، زاد فرخ «دبیر سپاه» و نیز دبیری دیگر به نام یزدگرد در این انجمن شاهانه بودند:

دگر هفته چون هور بفراخت تاج	بیامد نشست از بر تخت عجاج
با نامور موبدان و ردان	جهانجوی و بیداردل بخردان
همی خواست زیشان جهاندار شاه	دگر زادفرخ دبیر سپاه
هم از فیلسوفان و از مهتران	ز هر کشوری کار دیده سران
همان ساوه و یزدگرد دبیر	به پیش اندرون بهمن تیزویر

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۲۱۴/۷؛ همچنین نک. تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۹)

این گزارش شاهنامه هم گواه دیگری است برای ارجمندی «دبیر سپاه» و این که این دبیران از برجسته‌ترین کارگزاران در دیوان‌سالاری ساسانیان بوده‌اند. همچنین در شاهنامه درباره یکی از نبردهای خسرو انوشیروان با امپراتوری روم چنین آمده است که او پیش از روانه‌شدن به سوی جنگ به آتشکده آذرگشسپ می‌رود و پس از ستایش و نیایش به درگاه خداوند، در خیمه شاهانه خود در بیرون آتشکده فرود می‌آید. آن‌گاه خسرو انوشیروان، «دبیر خردمند را پیش خواند» و چندی با او «سخن‌های بایسته» گفت و فرمود تا نامه‌ای به «مرزبانان ایران‌زمین» بفرستد که کشور را از دشمن نگاه دارند و نیز آن‌ها را به داد با زیردستان خواند و این که تا پادشاه از جنگ بازنیامده است، همگی آماده و بیدار باشند (فردوسی، ۱۳۹۳: ۱۲۸/۷-۱۲۶). این «دبیر خردمند» که همراه پادشاه و سپاهیان او به میدان جنگ می‌رود، شاید خود «دبیر سپاه» باشد که نامه‌نگاری‌های پادشاه را انجام می‌دهد. پروکوپئوس، جنگاور و تاریخ‌نگار رومی هم‌روزگار با خسرو انوشیروان نیز گزارش می‌دهد که این پادشاه در یکی از جنگ‌های خود با رومی‌ها، یکی از دبیران شاهی را به نام آبان‌دان که دبیری خردمند و زیرک بود، به سوی فرمانده سپاه روم فرستاد تا پرس‌وجو و گلایه کند که چرا امپراتور روم نمایندگان خود را برای معاهده صلح نفرستاده است. اما واقعیت چنین بود که این دبیر برای جاسوسی و به‌دست آوردن آگاهی‌هایی درباره سپاه رومی و سازوکار و نیروی آن‌ها و شناخت کاردانی و آمادگی بلیزاریوس فرمانده سپاه روم به اردوگاه رومی‌ها فرستاده شده بود (پروکوپئوس، ۱۳۸۲: ۱۸۷-۱۸۶). این دبیر - جاسوس نیز اگر از دبیران ویژه خود پادشاه نباشد، باید یکی از دبیران «دیوان

سپاه» باشد که چنان فرستادهٔ پادشاه به اردوگاه رومی‌ها رفته است. منابع تاریخی در گزارش دورهٔ فرمانروایی هرمزد چهارم، آگاهی‌های ارزشمند بیشتری دربارهٔ «دیوان سپاه» و «دبیر سپاه» به ما می‌دهند. در یورش ترک‌ها به مرزهای شرقی ایران، هرمزد در یک انجمن جنگی، بهرام چوبین پسر بهرام گُشنَسپ را به فرماندهی سپاه ایران برای نبرد با دشمن شرقی برگزید (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۰۸؛ طبری، ۱۳۵۲: ۷۲۶/۲؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۷۴۸؛ ثعالبی‌مرغنی، ۱۳۷۲: ۳۶۵؛ فردوسی، ۱۳۹۳: ۴۹۸/۷-۴۹۳؛ برای سرگذشت خود بهرام چوبین نک. کریستن‌سن، ۱۳۸۳: ۵۱۹-۵۲۲). (Shahbazi, 1989: 519-522). هرمزد پس از این که فرماندهی نبرد با ترک‌ها را به بهرام چوبین سپرد، دستور داد که دفترهای «دیوان سپاه» را به او بدهند تا خود او جنگاورانی را برای نبرد برگزیند. بهرام با نگرستن در این دفترها و فهرست‌ها از هفتاد هزار سپاهی که نام آن‌ها در «دیوان سپاه» نوشته شده بود، دوازده هزار جنگاور کارآموده را برگزید که هیچ‌کدام کمتر از چهل سال نداشتند (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۰۸؛ مسکویه‌رازی، ۱۳۶۹: ۱۸۸/۱؛ فردوسی، ۱۳۹۳: ۴۹۹/۷-۵۰۲). به گزارش شاهنامه، بهرام چوبین از هرمزد خواست تا «عرض» (سرپرست دیوان عرض) پیش او آید تا از شمار سپاهیان و نام و تبار آن‌ها آگاه شود:

سپهد بیامد بر شهریار	کمر بسته با آلت کارزار
که دستور باشد مرا شهریار	که خوانم عرض را ز بهر شمار
بینم ز لشکر که جنگی که‌اند؟	که نام جستن درنگی که‌اند؟
بدو گفت: سالار لشکر توی	به تو بازگردد بد و نیکوی
سپهد بشد تا عرض‌گاه شاه	بفرمود تا پیش او شد سپاه
گزین کرد از ایرانیان لشکری	هر آنکس که بود از سران افسری
بنشستند نام ده و دو زار	ز ره‌دار و برگ‌ستوان و سوار
چهل سالگان را نشستند نام	درم بر کم و بیش ازین شد حرام

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۰۲/۷)

در ترجمهٔ بُنداری اصفهانی از این بیت‌ها، به‌جای عرض، «کاتب الجیش» («دبیر سپاه») آمده است (شاهنامه، ۱۳۵۱: ۱۸۰/۲) و پیداست که «دبیر سپاه» با دفترهایی که نام و تبار و ویژگی‌های جنگاوران در آن‌ها نوشته شده بود، نزد بهرام چوبین آمده است و آن‌گاه بهرام در «عرض‌گاه شاه» («دیوان سپاه») در منابع عربی: «دیوان الجُند»؛ دینوری، ۱۹۶۰: ۷۹؛ نه‌ایه‌الارب، ۱۳۷۵: ۳۵۲) سپاهیان را گردآورده و دوازده هزار جنگاور کارآموده را برگزیده است.

۱. میدانی که در آن سپاهیان را شمارش می‌کردند و نام آن‌ها را از روی دفتر عرض می‌خواندند و دستمزد هر یک را می‌پرداختند (نک. خالقی‌مطلق، ۱۳۹۳: ۱۰/ بخش دوم، ۳۴۹).

بهرام پس از برگزیدن این دوازده هزار جنگاور و پیش از تاختن به سوی شرق برای نبرد با ترک‌ها، از هرمزد درخواست کرد تا دبیری را همراه او گرداند، باشد که این دبیر نام جنگاورانی را که در آوردگاه دلاوری می‌کنند، به شهریار ایران گزارش دهد تا آن‌ها کامروا شوند:

یکی آرزو خواهم از شهریار	که با من فرستد یکی استوار
که تا هر کسی کو نبرد آورد	سر دشمنی زیر گرد آورد
نویسد، به نامه درون، نام اوی	رونده شود، در جهان، کام اوی
چنین گفت هرمزد که مهران دبیر	جوان‌ست و گوینده و یادگیر
بفرمود تا با سپهبد برفت	سپهبد سویی جنگ یازید و تفت

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۰۸/۷)

اگرچه به گزارش شاهنامه، خود بهرام خواستار همراهی «دبیر» با سپاه شده است، چنان‌که پیش‌تر آمد در دوره ساسانیان و هنگام فرستادن جنگاوران به نبرد با دشمن، همواره «دبیر سپاه» نیز همچون نماینده پادشاه و چشم و گوش او و چنان یک گزارشگر و تاریخ‌نگار، با جنگاوران همراه می‌شده است؛ از این رو، هرمزد نیز پس از برگزیدن بهرام به فرماندهی سپاه، یکی از دبیران ویژه خود را به‌عنوان «دبیر سپاه» با بهرام همراه کرده است. سپس‌تر این «دبیر سپاه» (نام او در شاهنامه: مهران دبیر)، همواره چنان یک دبیر، نماینده پادشاه و چشم و گوش او در کنار بهرام چوبین دیده می‌شود (پایین‌تر را بنگرید).

به گزارش جهشیاری، «پادشاهان ایران هنگام اعزام سپاه یکی از بزرگان نویسندگان خود را همراه آن می‌کردند و به فرمانده سپاه دستور می‌دادند که بدون نظر او توقف و عزیمت نکنند. منظور ایشان از این فرمان آن بود که اهمیت و برتری نظر و تدبیر نویسنده را معلوم سازند. آن‌گاه پادشاه به نویسنده‌ای که همراه سپاه می‌فرستاد، می‌گفت: بر تو نیک روشن شد که الاساوره انسان‌های درنده هستند و به جز هنگام سریچی از فرمان یا ناتوانی در برابر دشمن یا فرار از او در هیچ مورد دیگر سزاوار مجازات و نکوهش نیستند. من تدبیر کار این سپاه را به تو واگذار می‌کنم. سپس نویسنده به‌عنوان دبیر سپاه همراه آن می‌شد و هر وقت سپاه به دستور یا اخطار یا خبر و اعلامی نیاز داشت، وی از جانب فرمانده سپاه آنچه لازم بود، می‌نوشت» (جهشیاری، ۱۳۴۸: ۳۱؛ همو، ۱۴۰۸ق: ۱۰-۹) در این گزارش، ارجمندی «دبیر سپاه» البته بسیار مبالغه‌آمیز بازگو شده است (تفضلی، ۱۳۸۵: ۵۰-۴۹) و نمی‌توان انگاشت که «دبیر سپاه» درباره آغاز و انجام نبردها و شیوه سپاه‌آرایی به فرمانده سپاه - برای نمونه به بهرام چوبین یا شهروراز - دستور داده باشد. با این همه، آشکار است که او به‌عنوان نماینده پادشاه، در چشم فرمانده سپاه ارجمند بود و چون با سپاهی‌گری و آیین نبرد نیز آشنا بود، همواره می‌توانست

چنان یک اندرزگر در کنار فرمانده سپاه باشد، اما گویا چیزی بیش از این را فرمانده سپاه بر نمی‌تابید (نک. فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۳۳/۷-۵۳۲).

در نبرد با ترک‌ها در دوره هرمزد چهارم، او دست به نیرنگ زد و مردی زیرک و نیرنگ‌باز به نام خراذ بُرزین یا هرمزد گُرابزین را به اردوگاه شابه، خاقان ترک‌ها فرستاد تا وانمود کند که پادشاه ایران آماده‌گفت‌وگوهای صلح و پرداخت باج است (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۰۹؛ تجارب الامم، ۱۳۷۳: ۳۲۴؛ طبری، ۱۳۸۰: ۷۶۸/۲). او شتابان خود را به اردوگاه دشمن رسانید و با گفت‌وگوهای نیرنگ‌آمیز خود با خاقان، هم از پیشروی ترک‌ها در ایران جلوگیری کرد و هم از این رهگذر توانست آگاهی‌های جنگی ارزنده‌ای درباره سپاه دشمن به دست آورد (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۰۹). در روزهایی که او ترک‌ها را با گفت‌وگو می‌فریفت، بهرام چوبین و سپاهیان او شتابان خود را به نزدیک اردوگاه آن‌ها در بلخ رساندند. (طبری، ۱۳۵۲: ۷۲۶/۲؛ همو، ۱۳۸۰: ۷۶۸/۲؛ تجارب الامم، ۱۳۷۳: ۳۲۵) چون نیرنگ خراذ بُرزین / هرمزد گُرابزین آشکار شده بود، او شبانه به اردوگاه بهرام گریخت و پهلوان را آماده کارزار با ترک‌ها دید. او با آگاهی‌هایی که از چندوچون سپاهیان دشمن داشت، «پیش بهرام آمد و گفت: یا سپهبد، بدین مایه سپاه که با تو است، با این ترک حرب مکن، هم صلح به. بهرام او را دشنام داد و گفت: خاموش باش که زبان بریده باد، از آن ده که تویی، جز ماهیگیران بیرون نیابند، حرب چه کار توست؟ شو ماهی گیر» (طبری، ۱۳۸۰: ۷۶۹/۲؛ همچنین نک. فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۳۱/۷-۵۳۰؛ تجارب الامم، ۱۳۷۳: ۳۲۵)

همان‌گاه خراذ بُرزین ز راه	بیامد که بگریخت از ساوه‌شاه
همی گفت از آن چاره اندر گریز	از آن لشکر گشن و آن رستخیز
که کس در جهان زان فزون تر سپاه	نبیند که هستند با ساوه‌شاه
به بهرام گفت: از چه سخت ایمنی؟	نگه کن بدین دام آهرمنی
مده جان ایرانیان را به باد	نگه کن بدین نامداران، به داد
ز مردی بیخشای بر جان خویش	که هرگز نیامد چُنین کار پیش
بدو گفت بهرام کز شهر تو	به گیتی نیامد، جزاین بهر تو
که ماهی‌فروشدن یکسر همه	به تمّوز تا روزگار دمه
ترا پیشه دام‌ست بر آبگیر	نه مرد سِنانی و کوپال و تیر
چو خور برزند سر ز کوه سپاه	نمایم تو را جنگ با ساوه‌شاه

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۳۱/۷-۵۳۰)

خراذ بُرزین تنگدل شد و چون «دبیر بزرگ جهاندارشاه» («دبیر سپاه»؛ در تجارب الامم،

۱۳۷۳: ۳۲۵ «یزدک رئیس الکتاب») نیز در آستانه نبرد، بهرام را اندرز داد که با سپاهیان اندک خود از رویارویی با سپاهیان فراوان دشمن پرهیز کند، مبادا که «بدین جنگ، ننگی به ایران شود/ بر و بوم ما پاک ویران شود» (فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۳۳/۷-۵۳۲)، بهرام پرخاشگرانه به او نیز چنین گفت که «خاموش باش که مادر از تو تهی نشیناد؟! تو را قلم و دویت باید، حرب چه کار توست؟» و این گونه بود که دبیر هم رنجیده شد (طبری، ۱۳۸۰: ۷۶۹/۲؛ همچنین نک. فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۳۳/۷-۵۳۲؛ تجارب الامم، ۱۳۷۳: ۳۲۵).

این اندرز «دبیر سپاه» به بهرام چوبین، چنان که از دیگر منابع تاریخی برمی آید، یکی از خویشکامی های مهم چنین دبیرانی بود چرا که «دبیر سپاه» که نماینده دیوان سپاه و چشم و گوش خود پادشاه بود، به راستی می توانست درباره چگونگی نبرد با فرمانده سپاه گفت و گو کند و او را بیم و زینهار دهد، اما بهرام چوبین که پهلوانی سخت دلور، کارآموده و تندخو بود، برای اندرزهای جنگی آن هم از زبان مردی دبیر، گوش شنوایی نداشت:

دبیر بزرگ جهاندار شاه	بیامد، بر پهلوان سپاه
بدو گفت کین را خود اندازه نیست	گزاف زمانه تو را، تازه نیست
ز لشکر، نگه کن بدان رزمگاه	که موی سپیدیم و گاو سیاه
بدین جنگ، ننگی به ایران شود	بر و بوم ما، پاک، ویران شود
نه خاکست پیدا، نه دریا، نه کوه	ز بس تیغ داران توران گروه
یکی بر خروشید بهرام، سخت	ورا گفت کای بددل شوربخت
ترا از دویت ست و قرطاس بر	ز لشکر، که گفتت که مردم شمر؟
بیامد به خراذ برزین بگفت	که بهرام را نیست جز دیو جفت

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۳۳/۷-۵۳۲)

این «دبیر بزرگ جهاندارشاه» (که همانا مهران دبیر، «دبیر سپاه» باشد) خود را در چنان جایگاهی می بیند که درباره آغاز و انجام نبرد با ترک ها به بهرام چوبین هشدار دهد. به سخن دیگر، «دبیر سپاه» چون از آیین نبرد نیز آگاه بود، چنان یک اندرزگر می توانست فرمانده سپاه را بیم دهد که مبادا سرنوشت نبرد برای ایرانیان ننگ آور باشد. در تکه ای از کتاب فارسی میانه *آیین نامه* درباره آیین جنگ و سپاهیگری که ابو محمد عبدالله بن مسلم دینوری یا ابن قتیبه دینوری در سده سوم هجری ترجمه عربی آن را در کتاب *ارجمند عیون الاخبار* آورده است، هشدار داده می شود که در رویارویی با دشمن، اگر شمار سپاهیان سه تا چهار برابر سپاه دشمن نباشد، نباید وارد نبرد شد و اگر دشمن به سپاه یورش آورد، تنها اگر شمار سپاهیان تا یک و نیم برابر سپاه دشمن باشد، باید درگیر نبرد شد؛ اما اگر دشمن به درون کشور تاخته باشد، سپاه می تواند

با شمار اندک نیز با دشمن بجنگد (دینوری، ۱۳۸۳: ۱۱۵/۱-۱۱۲؛ همچنین نک. محمدی‌ملایری، ۱۴۰۱: ۲۳۷-۲۳۴؛ امام‌شوشتری، ۱۳۵۰: ۱۹۷-۱۹۶).

به هر روی در روزگار هرمزد نیز دشمن شرقی مرز ایران را لگدمال کرده بود و از این‌رو، بهرام که خود جنگاوری کارآزموده و فرمانده‌ای دل‌آور، و البته سخت مغرور و خودکامه نیز بود، از این بیم و اندرز دبیر به خشم می‌آید و دشنام می‌دهد که او دبیر یا به سخن دیگر، دبیر سپاه است و نباید دربارهٔ آیین جنگ و سپاهی‌گری سخن بگوید. با این پرخاشگری بهرام، خُراد بُرزین و دبیر بزرگ - که گویا همان مهران دبیر باشد (نک. فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۰۸/۷) - با آغاز نبرد، خود را به بالای تپه‌ای بلند رساندند که هم از آوردگاه دور بود و هم جنگاوران ترک به آن دسترسی نداشتند و از آنجا می‌توانستند جنگ را نگاه کنند:

دبیران بچُستند راهِ گریز	بدان تا نبیند کسی رستخیز
ز بیمِ شهنشاه و بارانِ تیر	تلی برگزیدند هر دو دبیر
یکی تندبالا بُد، از رزم دور	به یک سو ز راهِ سوارانِ تور
برفتند هردو، برآن برز راه	که شایست کردن به لشکر نگاه
نهادند بر ترگِ بهرام چشم	که تا چون کند جنگ، هتنگام خشم

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۳۳/۷)

باید انگاشت که رفتن آن‌ها به بالای تپه از ترس نبوده است، بلکه «دبیر سپاه» چنان یک رویدادنگار / تاریخ‌نگار، باید با نگرستن به پهنهٔ آوردگاه، گزارش این نبرد را می‌نوشت و نام فرماندهان و جنگجویانی را که در نبرد با دشمن دلاوری و پهلوانی داشتند، برای گرفتن پاداش در آینده، یادداشت می‌کرد (برای نمونه: فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۶۴/۷ و ۵۴۵ و ۵۰۸؛ همچنین نک. تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۹-۴۸). خُراد بُرزین نیز که نمایندهٔ ویژهٔ هرمزد بود نه یک جنگجوی سپاه بهرام، همچون «دبیر سپاه» از آوردگاه دور شده است تا بتواند در آینده گزارش خود را به پادشاه بدهد. چون بهرام در این نبرد پیروز شد، از خُراد بُرزین که اکنون به اردوگاه بازآمده بود، با زبانی نه چندان دوستانه می‌خواهد تا جست‌وجو کند که کدامیک از ایرانیان کشته شده‌اند:

همی گشت بهرام گرد سپاه	که تا کیست گشته از ایران تباه
و زانپس به خُرادِ برزین بگفت	که یک روز با رنج ما باش جفت
نگه کن کز ایرانیان کشته کیست؟	کز آن درد ما را بیاید گریست
به هر جای خُرادِ بُرزین بگشت	به هر پرده و خیمه‌یی برگذشت
کم آمد ز لشکر یکی نامور	که بهرام بد نام آن پر هنر

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۴۱/۷)



چنان‌که پیش‌تر آمد، بهرام در نبرد دیگر با ترک‌ها، پرموده پسر شابه را نیز به زانو درآورد و او ناگزیر از بهرام خواست که از هرمزد برای او زینهار گیرد. چون هرمزد به پرموده نامه بخشودگی داد (فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۶۴/۷-۵۶۲)، او گستاخانه بهرام را نادیده گرفت و روانه دیدار با پادشاه ایران در تختگاه شد. بهرام نیز چنان به خشم آمد و این کرده پرموده را ننگ خود می‌دید که او را تازیانه زد و در خیمه‌ای تنگ زندانی کرد (فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۶۶/۷-۵۶۵). در این هنگام، خُراد بُرزین می‌گوید که پهلوان ما خرد ندارد و همراه «دبیر بزرگ» («دبیر سپاه»)، پیش بهرام می‌روند و ناروایی و زشتی کار او را گوشزد می‌کنند و پند و اندرز دادند:

چو خُراد بُرزین چنان دید، گفت	که این پهلوان را خرد نیست جفت
بیامد بنزد دبیر بزرگ	بدو گفت کین پهلوان سترگ
به یک پر پشه ندارد خرد	ازیرا کسی را به کس نشمرد
ببایدش گفتن کزین چاره نیست	ورا بتّر از خشم پتیاره نیست
بنزدیک بهرام رفت آن دو مرد	زبان‌ها پر از بند و رخ لاژورد
بگفتند کین رنج دادی به باد	سر نامور پر ز آتش مباد

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۶۶/۷-۵۶۶)

بهرام که اکنون از تازیانه زدن پرموده که در پناه هرمزد بود پشیمان شده بود، او را آزاد کرد و آشتی جویانه اسبی زرین لگام و تیغی زرین نیام به او بخشید، اما پرموده چنان آزرده بود که حتی گفت‌وگوی او با بهرام به خشم و گلایه آمیخته شد و اگر میانجی‌گری و زیرکی خُراد بُرزین نبود که بهرام را به نرمی و شکیبایی خواند و پند و اندرزها داد، شاید بهرام حتی پرموده را می‌کشت. (فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۶۷/۷-۵۷۱) بهرام به اردوگاه خود بازگشت و خُراد بُرزین و دبیر بزرگ، این رخدادها و سخن‌ها را در نامه‌ای - که گویا بهرام از آن آگاه نیست - به پادشاه گزارش دادند:

چو بشنید بهرام، ازو گشت باز	به لشکرگه آمد سری رزم‌ساز
چو خُراد بُرزین و آن بخردان	دبیر بزرگ و دگر موبدان
نیشند نامه به شاه جهان	سخن هرچه رفت آشکار و نهان

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۷۱/۷)

بهرام «دبیران» را به دژ فرستاد و آن‌ها فهرست خواسته‌ها و گنج‌ها را نوشتند (فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۷۲/۷-۵۷۱) و آنگاه بهرام دبیری دیگر را برای گردآوری خواسته‌ها و غنمائم جنگی به دژ فرستاد:

فرستاد بهرام مردی دبیر      سخنگوی و روشن‌دل و یادگیر

بیامد همه خواسته گرد کرد که بُد در دز و هم به دشتِ نبرد

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۷۲/۷)

این همه گواه است که در کنار «دبیر سپاه»، دبیران دیگری هم شاید همچون همکاران و دستیاران او در سپاه وجود داشته‌اند. به سخن دیگر، در «دیوان سپاه» ساسانیان کارگزارانی به نام «دبیر سپاه» وجود داشته‌اند که در لشکرکشی‌ها، یک یا چند تن از آن‌ها را که پیداست هر کدام خویشتکاری ویژه‌ای در سپاه داشته‌اند، همراه جنگاوران می‌فرستاده‌اند.

هرمزد چهارم در تختگاه ساسانیان، شاه شکست‌خورده ترک‌ها را به دوستی پذیرفت و او چندی دیگر، به سرزمین خود بازگشت. (فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۸۰/۷-۵۷۳؛ درباره جنگ‌های بهرام چوبین با ترک‌ها نک. شهبازی، ۱۳۸۹: ۵۸۶-۵۸۵؛ مارکوارت، ۱۳۶۸: ۱۵۷-۱۵۸؛ کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۹۴-۹۱) چون بهرام خوی و شیوه دیگری در پیش گرفت و به آیین شاهان بر تخت زرین می‌نشست و به شیوه آن‌ها انجمن می‌گزارد، «دبیر بزرگ» (دبیر سپاه) دانست که بهرام «دلیر و سترگ» شده است، پس اندیشناک پیش خُراد بُرزین رفت و چاره اندیشیدند. به پیشنهاد خُراد بُرزین که می‌دید بهرام آرزومند تاج و تخت شاهی شده است، هر دو شبانه از بلخ بیرون آمدند و به سوی تختگاه گریختند:

همه کاخ کرسی زرین نهاد	ز دیبای زربفت بالین نهاد
نهادند زرین یکی زیرگاه	نشست از برش پهلوان سپاه
نشستی بیاراست شاهنشهی	نهاده به سر بر کلاه مهی
نگه کرد کارش دبیر بزرگ	بدانست کوشد دلیر و سترگ
چو نزدیک خُراد بُرزین رسید	بگفت آنچ دانست و دید و شنید
چو خُراد بُرزین شنید این سخن	بدانست کآن رنج‌ها شد کهن
چنین گفت پس با گرامی دبیر	که کاری چنین بر دل آسان مگیر
نباید گشاد اندرین کار لب	بر شاه باید شدن تیره شب
که بهرام را دل پر از تاج گشت	همان تخت زیر اندرش عاج گشت
زدند اندرآن کار هرگونه رای	همه چاره از رفتن آمد به جای
چو رنگ گریز اندر آمیختند	شب تیره از بلخ بگریختند

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۸۹/۷-۵۸۸)

چون بامدادان بهرام از گریختن آن‌ها آگاه شد، سپاهی برای یافتن و بازگرداندن آن‌ها فرستاد. نیروهای بهرام، «دبیر بزرگ» را گرفتند و پیش بهرام آوردند و او به بهرام چنین گفت که گریختن وی، اندیشه خُراد بُرزین بوده است که می‌انگاشت اگر بهرام بر تخت نشیند، آن دو

را خواهد کشت:

بدو پهلوان گفت کای دیوساز	چرا رفتی از پیش من بی جواز؟
چنین داد پاسخ که ای پهلوان	مرا کرد خُراد بُرزین نوان
همی گفت کایدردن روی نیست	درنگ تو جز کام بدگوی نیست
چو بهرام را پهلوان سپاه	ببرند آب اندر آن بارگاه
مرا و تو را بیم کشتن بود	از ایدر مگر بازگشتن بود

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۸۹/۷)

به گزارش ابوحنیفه دینوری، هرمز جرابزین (در شاهنامه: خُراد بُرزین) و یزدک «دبیر سپاه» (در متن عربی: «کاتب الجُند») شبانه از اردوگاه بهرام چوبین گریختند و خود را به تختگاه رسانیدند و پادشاه را از کارهای بهرام آگاه ساختند. (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۱۲-۱۱۱؛ دینوری، ۱۹۶۰: ۸۳؛ همچنین نک. نهاییه الارب، ۱۳۷۵: ۳۶۰ و ۳۵۶؛ در تجارب الامم فی أخبار ملوک العرب و العجم، ۱۳۷۳: ۳۳۰-۳۲۹ «رئیس الکتاب») تلاش این دو برای گریختن از اردوگاه بهرام و گزارش رخدادها به پادشاه، اهمیت چشمگیری دارد و جایگاه «دبیر سپاه» را به عنوان نماینده ویژه و چشم و گوش پادشاه در سپاه ایرانی بازگو می کند. یزدک دبیر و خُراد بُرزین سپس تر از هرمزد بیزاری جستند و با شاهزاده خسرو پرویز همراه و همدل شدند، چنان که در نبردی که در کناره رودخانه نهروان با بهرام در گرفت و خسرو ناگزیر با یاران و نزدیکان خود به سوی تختگاه و آن گاه به سوی بیزانس گریخت، نام خُراد بُرزین و «یزدک دبیر سپاه» («یزدک کاتب الجُند») هم آمده است. (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۱۷-۱۱۶؛ دینوری، ۱۹۶۰: ۸۶؛ نهاییه الارب، ۱۳۷۵: ۳۶۵)

به هرروی، پیوند دوستانه هرمزد چهارم و بهرام چوبین تیره شد و بهرام با سپاهیان خود به رویارویی با هرمزد برخاست (یعقوبی، ۱۳۶۶: ۲۰۶/۱؛ دینوری، ۱۳۸۱: ۱۱۱؛ طبری، ۱۳۵۲: ۷۲۸/۲-۷۲۷؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۷۵۰-۷۵۱؛ ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۳۷۲؛ فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۹۲/۷-۵۹۳ و ۵۸۳-۵۸۰؛ همچنین نک. شهبازی، ۱۳۸۹: ۵۷۹-۵۷۸؛ جلیلیان، ۱۳۹۶: ۴۳۷-۴۳۳). بهرام انجمن آراست و نزدیک ترین یاران او برای نبرد با هرمزد و به تخت نشاندن بهرام هم داستان شدند (بلعمی، ۱۳۸۵: ۷۵۱؛ فردوسی، ۱۳۹۳: ۶۰۰/۷-۵۹۴). در این انجمن یکایک دوستان و فرماندهان بزرگ سپاه بهرام در هواداری از او سخن گفتند (فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۹۹/۷-۵۹۴)، اما «دبیر بزرگ» (در ترجمه بُنداری اصفهانی: «الکاتب الکبیر») خاموش بود چنان که بهرام پرخاشگرانه دیدگاه او را نیز پرسید:

چنین گفت پس با دبیر بزرگ که بگشای لب را تو ای پیرگرگ

دبیر بزرگ آن زمان لب بیست	به انبوه اندیشگان در نشست
وُزان پس چنین گفت بهرام را	که هرکس که جویا بود کام را
چو درخور بجوید، بیابد همان	درازست و یازنده دست زمان
ز چیزی که بخشش کند دادگر	چنان دان که کوشش نیابد گذر

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۹۹/۷)

گُردیه، خواهر بهرام از سخن‌های یاران و بزرگان سپاه بهرام که وی را به رویارویی با هرمزد و ستاندن تاج و تخت پادشاهی برمی‌انگیختند، سخت ناخشنود بود (نک. فردوسی، ۱۳۹۳: ۶۰۰/۷-۵۹۶). چون بهرام دیدگاه گُردیه را درباره سخن‌های بزرگان سپاه و یاران پرسید، او «دبیر بزرگ» را «مرد بدساز چون پیر گرگ» نامید و سخت نکوهید که چرا بهرام را به ستاندن تاج و تخت می‌انگیزد و با یادکرد سرگذشت ایرانیان از گذشته‌های دور و فرمانبرداری پهلوانان و بزرگان سپاه از پادشاه، برادرش بهرام و دیگر بزرگان انجمن را پند و اندرز داد که باید به آیین گذشتگان فرمانبردار و وفادار پادشاه باشند (همان: ۶۰۴/۷-۶۰۰). باین‌همه، در این انجمن با نکوهش هرمزد چهارم، بهرام را سزاوار تاج و تخت خواندند و بهرام شب را به شادخواری گذرانید و از رامشگر خواست چامه هفت‌خوان اسفندیار را بخواند (همان: ۶۰۷/۷-۶۰۵). دیگر روز، بهرام برای آشتی جویی با خاقان، «دبیر بزرگ» را خواست و در نامه‌ای دوستانه به خاقان درخواست آشتی کرد و نوید داد که

اگر بر جهان پاک مهتر شوم تو را همچو کهنتر برادر شوم (همان: ۶۰۸/۷)

و چون از اندیشه نبرد با خاقان آسوده شد، گنجینه خود را گشود و به سپاهیان درهم بخشید و نیاز آن‌ها را برآورد (همان: ۶۰۸/۷-۶۰۹). چنین پیداست که این «دبیر بزرگ» که برگزیده پادشاه بود و در گذشته نیز پنهانی در نامه‌ای به هرمزد نوشته بود که بهرام چوبین از غنائم جنگی چیزهایی مانند «گوشوار سیاوخش» را برای خود برداشته است (همان: ۵۷۷/۷-۵۷۶) و نیز همراه خُراد بُرزین از پیش بهرام گریخت، اما دستگیر و بازگردانیده شد (همان: ۵۹۰/۷-۵۸۸)، اکنون به ناگزیر «پاسخ سیاست‌مدارانه‌ای» (خالقی مطلق، ۱۳۹۳: ۱۰) بخش سوم، ۴۱۱) به پرسش بهرام داده است. او که شاید برای همین سیاست‌مداری حتی از سوی بهرام و خواهرش گُردیه «پیر گرگ» نامیده می‌شود (فردوسی، ۱۳۹۳: ۶۰۰/۷-۵۹۹)، اگرچه می‌دانست که بهرام از نژاد شاهی نیست و سزاوار ستاندن تاج و تخت نخواهد بود، اما چون از بیم بهرام نمی‌تواند این را آشکارا به زبان آورد، پاسخی دوپهلوی می‌دهد و رویدادها را به سرنوشت بهرام پیوند می‌دهد، چنان‌که حتی گُردیه نیز از پاسخ دبیر چنین برداشت می‌کند که او هوادار شاهی بهرام است:

چنین گفت پس با دبیز بزرگ      که ای مرد بدساز چون پیر گریگ  
گمانت چنین ست کین تاج و تخت      سپاه و فرونی و پیروز بخت  
ز گیتی کسی را نبود آرزوی      از آن نامداران آزاده خوی  
وگر شاهی آسان تر از بندگی است      بدین دانش تو ببايد گریست

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۶۰/۷)

شاید هم گردیه باور داشت که «دبیر بزرگ» با دانش و شناختی که از تاریخ گذشتگان داشت، می‌بایست آشکارا بهرام را زینهار می‌داد که او سزاوار تاج و تخت شاهی نخواهد بود (خالقی مطلق، ۱۳۹۳: ۱۰/بخش سوم، ۴۱۲)، چنان‌که گردیه خشم‌آلود و کنایه‌آمیز، دبیر را نکوهش می‌کند و دانش او را ناچیز می‌داند.

خسرو پرویز پس از پیروزی در نبرد با بهرام و بازگشت پیروزمندانه به تختگاه، به فرماندهان و جنگجویان رومی که او را در نبرد با بهرام یاری داده بودند، درهم و دینار فراوان و پیشکش‌های ارزنده بخشید (مسعودی، ۱۳۸۲: ۲۷۰/۱؛ دینوری، ۱۳۸۱: ۱۳۹ و ۲۷۳۹؛ ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۳۸۷؛ فردوسی، ۱۳۹۳: ۱۶۳/۸؛ تجارب‌الامم، ۱۳۷۳: ۳۵۸ و ۳۳۵-۳۳۴). به گزارش شاهنامه، پس از شکست و گریختن بهرام به سوی خراسان، خُراد بُرزین با دستور خسرو سپاهیان رومی را عرض داد و به آن‌ها پاداش‌ها داده شد:

به خُراد بُرزین بفرمود شاه      که رو عرضگه ساز و دیوان بخواه  
همه لشکر رومیان عرض گُن      هر آنکس که هستند نو، گر گهن  
دو دیوان بده رومیان را ز گنج      به دادن نیاید که بینند رنج

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۱۶۳/۸)

با این همه، در منبعی دیگر دربارهٔ این پاداش بخشیدن به رومی‌ها، به جای خُراد بُرزین نام «یزدک الکاتب» آمده که همانا «یزدک کاتب الجُند» است. (نهایه‌الارب، ۱۳۷۵: ۳۸۲)

### دبیر سپاه و گزارش رویدادها

در دربار ساسانیان، رویدادنامه‌ها یا سال‌نامه‌های دولتی وجود داشت که در آن‌ها رویدادهای تاریخی و مهم، نوشته شده و در بایگانی‌های شاهانه در تختگاه ساسانیان نگهداری می‌شدند. وجود این نوشته‌های تاریخی یا رویدادنامه‌های درباری ساسانیان را تاریخ‌نگاران هم‌روزگار با آن‌ها گواهی کرده‌اند (نک. آگاتیاس، ۱۳۹۹: ۱۷۹-۱۷۸ و ۸۴؛ تئوفیلاکت سیموکاتا، ۱۳۹۶: ۱۸۳؛ همچنین برای اشاره‌ها به «نامهٔ باستان»/خودای‌نامگ در دربار ساسانیان، نک. فردوسی، ۱۳۹۳: ۶/۸ و ۴۴۵/۶ و ۴۴۲/۶؛ همچنین: خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۳۸-۳۷؛ تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۷۰؛

دیگری چون متن فرمان‌های شاهی، رونوشت‌نامه‌های شاهانه به دیگران یا نامه‌های رسیده به پادشاه، متن کتیبه‌ها، فتح‌نامه‌ها، معاهدات، فرمان‌ها و منشورهای شاهی، توقعات و وصیت‌نامه‌های شاهی نگهداری می‌شده است (تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۷۰-۲۶۹؛ فیروزبخش، ۱۳۹۶: ۱۱۶-۱۱۵؛ خطیبی، ۱۳۹۴: ۶۸۳/۵-۶۸۰؛ Shahbazi, 1990: 209-213).

گزارش‌های رسمی که درباره جنگ‌های ساسانیان، خواه پیروزی‌ها یا شکست‌ها نوشته می‌شد و در این بایگانی‌ها نگهداری می‌شدند یا نامه‌ها و گزارش‌های دبیران سپاه درباره این رویدادها بودند که برای پادشاه فراهم می‌آوردند یا این که دبیرانی در بایگانی‌های شاهانه با دریافت گزارش‌های دبیران سپاه و دیگر آگاهی‌هایی که به دست می‌آوردند، تاریخ این جنگ‌ها را می‌نگاشته‌اند. به گزارش ابراهیم‌بن‌محمد بیهقی (سده سوم و چهارم هجری)، خسرو پرویز پس از جنگ‌های خود با بهرام چوبین و گرفتن تاج و تخت شهریاری، از دبیران خواست تا همه آن رخدادهای جنگ‌ها را از آغاز تا پایان بنویسند. دبیران چنین کردند و گزارش و نوشته خود درباره این رویدادها را نزد شاه آوردند، اما وی دیباچه آن را نپسندید تا این که یکی از دبیران دیباچه‌ای دیگر فراهم آورد و شاه چنان خشنود شد که دستور داد بر پایگاه آن دبیر بیفزایند (بیهقی، ۱۳۹۰: ۴۵۰؛ همچنین نک. محمدی، ۱۳۷۴: ۱۷۰-۱۶۷؛ محمدی‌ملایری، ۱۳۷۹: ۳۴۶/۱ و ۳۳۸-۳۳۵).

این دبیران/ تاریخ‌نگاران خسرو پرویز که تاریخ جنگ‌های او و بهرام چوبین را نوشته‌اند یا خود از دبیران سپاه بوده‌اند و این رویدادها را از نزدیک دیده بودند یا باید دبیرانی در دبیرخانه شاهی باشند که از شنیده‌ها و آگاهی‌های خود و شاید نیز بایگانی‌ها و گزارش‌های رسمی درباره شورش بهرام چوبین و دیگر رویدادها، برای نوشتن تاریخ این دوره چنان‌که خوشایند خسرو پرویز هم باشد، بهره گرفته‌اند. به‌هرروی، در دوره ساسانیان گزارش‌های دبیران/ رویدادنگاران از نبردها در بایگانی‌ها شاهی نگهداری می‌شده‌اند و سپس‌تر دبیران تاریخ‌نگاری که جنگ‌های ساسانیان را با همسایگان و هم‌اوردان ایران - رومی‌ها، هپتالیان، ترک‌ها، عرب‌ها و دیگران - می‌نوشته‌اند یا گزارش‌هایی درباره رویدادهایی چون رویارویی بهرام چوبین با هرمزد چهارم و خسرو پرویز، شورش ویستهم، جنگ‌های شهروراز با رومی‌ها و سپس شورش او نوشته‌اند (نک. محمدی، ۱۳۷۴: ۱۷۲-۱۶۷؛ محمدی‌ملایری، ۱۴۰۱: ۱۳۹-۱۳۴؛ خالقی‌مطلق، ۱۳۸۶: ۳۰۵) و نیز تاریخ‌نگارانی که در دربار ساسانیان، خودی‌نامگ را به نگارش درآورده‌اند، از این گزارش‌های دیوانی و رویدادنامه‌ها و بایگانی‌ها بهره برده‌اند (تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۷۴-۲۶۹؛ یارشاطر، ۱۳۷۳: ۵۰۵-۵۰۳؛ امیدسالار، ۱۳۹۰: ۴۰-۳۷؛ Shahbazi, 1990: ۳۷-۴۰).

دست‌کم آگاهیم که شاپور یکم (۲۴۰-۲۷۰ م) در کتیبه‌ای سه زبانه (فارسی میانه، پارسی و یونانی) روی دیواره کعبه زردشت در نقش‌رستم، گزارش جنگ‌های پیروزمندانه خود با رومی‌ها را نوشته است. از این کتیبه شاپور نیز برمی‌آید که در جنگ‌های شاپور با امپراتوران رومی، دبیرانی همراه سپاهیان او بوده‌اند و این جنگ‌ها را از نزدیک دیده‌اند. آن‌ها گزارشی از این نبردهای شاهانه را برای پادشاه جنگاور خود فراهم آورده‌اند و سپس تر دبیرانی دیگر بر بنیاد نوشته‌های این دبیران سپاه، کتیبه سه زبانه شاپور را نوشته‌اند. (درباره این کتیبه نک. هنینگ، ۱۳۸۴: ۳۱۴-۲۹۳؛ ژینیو، ۱۳۷۷: ۸۰۳-۸۰۲؛ تفضلی، ۱۳۷۶: ۸۶-۸۵). به گزارش موسی خورناتسی تاریخ‌نگار ارمنی، در یورش امپراتور روم ژولیانوس به تیسفون، «خوره‌بود» (پهلوی: *xwarrah-būd*) دبیر شاپور دوم اسیر شد و پس از مرگ ژولیانوس، او به‌همراه امپراتور ژوویان به روم رفت. خوره‌بود، به دین مسیح گروید و اله‌زار نام گرفت و زبان یونانی آموخت و کتابی درباره کارهای شاپور دوم و امپراتور ژولیانوس نوشت. او سپس تر کتابی را که درباره تاریخ کهن ایران بود، به یونانی برگردانید. این کتاب را یکی از دوستان خوره‌بود، که بارسوما نام داشت و ایرانیان او را راست‌سخن می‌نامیدند، نوشته بود (موسی خورناتسی، ۱۳۹۷: ۲۵۵؛ تفضلی، ۱۳۸۵: ۵۳-۵۲). این که خوره‌بود پس از یادگیری زبان یونانی، به نوشتن تاریخ جنگ‌های شاپور دوم و هم‌اورد رومی او می‌پردازد، اشاره روشنی است به این خویشکاری «دبیر سپاه» در شاهنشاهی ساسانیان که او چنان یک دبیر/ رویدادنگار، سپاهیان را همراهی می‌کرده است. تفضلی او را یکی از دبیران شاپور و از گروه «وقایع‌نویسان» می‌داند که خویشکاری آن‌ها نوشتن و نگهداری رویدادهای روزانه بوده است (تفضلی، ۱۳۸۵: ۵۲)، اما به‌راستی خوره‌بود می‌تواند یک «دبیر سپاه» بوده باشد که سپاهیان را در جنگ همراهی کرده بود و از بخت بد خویش به چنگ رومی‌ها افتاده بود.

### نتیجه‌گیری

اردشیر بابکان و جانشینان او از سده سوم تا یورش عرب‌ها در سده هفتم میلادی، در برابر یورش‌های همسایگان ستیزه‌گری چون رومی‌ها، هپتالیان و ترک‌ها به مرزهای ایران‌شهر، چنان نگاهبانان راستین ایران، سخت جنگیدند و با پیروزی‌های چشمگیر خود، بارها برتری‌های جنگی ایرانیان را به دیگران نمایانند؛ بنابراین نیک پیداست که در این روزگار تا چه اندازه «دیوان سپاه» که با جنگ و رزم‌آوری پیوند داشت، برای ایرانیان ارجمند بوده است. دبیران نژاده و کارآزموده‌ای که در «دیوان سپاه» کار می‌کردند، هر یک خویشکاری ویژه‌ای داشتند،

چنان‌که پاره‌ای از دبیران در هنگامه جنگ‌ها، از سوی «دیوان سپاه» با سپاهیان همراه می‌شده‌اند و مانند یک رویدادنگار/ تاریخ‌نگار، گزارشی از چگونگی رویارویی با سپاه دشمن را می‌نوشتند و البته به‌گونه‌ای نماینده پادشاه و چشم و گوش او در سپاه نیز بودند. این‌ها «دبیر سپاه» بودند و با وجود اشاره‌های اندک و پراکنده درباره خویشتکاری‌ها و جایگاه این گروه از دبیران ساسانی، از پاره‌ای یادکردها آشکارا برمی‌آید که آن‌ها از چهره‌های برجسته روزگار ساسانیان بوده‌اند. از مهم‌ترین خویشتکاری‌های این دبیر/ دبیران، نوشتن نام و تبار خانوادگی و ویژگی‌های جنگی یکایک سپاهیان و مزد و جیره آن‌ها در دفترهای ویژه «دیوان سپاه» و نیز گزارش کارهای فرمانده سپاه و جنگاوران در هنگامه نبردها بود تا نام و تبار آن‌هایی که دلیری و جانفشانی داشته‌اند، در دفترهای «دیوان سپاه» وارد شود و برای این جنگاوری، وفاداری و دلاوری خود پاداش بگیرند و البته با این گزارش‌ها، نام جنگاورانی را که در رویارویی با دشمن گریخته بودند، از «دیوان سپاه» پاک می‌کردند و آن‌ها را سخت پادافره می‌دادند. همچنین «دبیر سپاه» بود که در هنگامه نبرد، نامه‌نگاری‌های فرمانده سپاه با دربار را انجام می‌داد و نیز اگر جنگ با پیروزی پایان می‌گرفت، گذشته از گزارش چندوچون نبرد و نوشتن فتح‌نامه، فهرستی از غنائم جنگی را فراهم می‌کرد و به دربار می‌فرستاد. با وجود «دبیر سپاه» و البته جاسوس‌ها، هیچ‌چیز از چشم و گوش پادشاه پنهان نبود و هم از این‌رو، سپاهیان و فرماندهان کمتر می‌توانستند به کارهای پنهانی و نافرمانی از پادشاه دست بزنند.



## منابع و مأخذ

- آگاثیاس (۱۳۹۹) *تواریخ*، ترجمه محمود فاضلی بیرجندی، تهران: لاهیتا.
- ابن بلخی (۱۳۶۳) *فارس نامه*، به سعی و اهتمام و تصحیح گای لیسترانج و رینولد آلن نیکلسون، تهران: دنیای کتاب.
- امام شوشتری، محمدعلی (۱۳۵۰) *تاریخ شهریاری در شاهنشاهی ایران*، تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- امیدسالار، محمود (۱۳۹۰) «خدای نامه»، *فردوسی و شاهنامه سرایی*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، صص ۵۱-۳۷.
- اندرز انوشه‌روان آذرباد *مارسپندان* (۱۳۸۲) *متن‌های پهلوی*، به کوشش جاماسب جی آسانا، ترجمه سعید عریان، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، صص ۸۳-۷۷.
- اندرز خسرو قبادان (۱۳۸۲) *متن‌های پهلوی*، به کوشش جاماسب جی آسانا، ترجمه سعید عریان، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، صص ۷۶-۷۵.
- بازارنوی، مژده و شهرام جلیلیان (۱۳۹۸) «دبیران و سنت دبیری در دوره ساسانیان»، *جندی‌شاپور*، ۵ (۱۸)، صص ۲۵-۱.
- بلعمی، ابوعلی محمدبن محمد (۱۳۸۵) *تاریخ بلعمی*، تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران: زوار.
- بیهقی، ابراهیم‌بن محمد (۱۳۹۰ق / ۱۹۷۰م) *المحاسن و المساوی*، بیروت: دارصادر.
- پروکویوس (۱۳۸۲) *جنگ‌های ایران و روم*، ترجمه محمد سعیدی، تهران: علمی و فرهنگی.
- تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم (۱۳۷۳) به کوشش رضا انزابی‌نژاد و یحیی کلانتری، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- تفضلی، احمد (۱۳۷۶) *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، به کوشش ژاله آموزگار، تهران: سخن.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵) *جامعه ساسانی: سپاهیان، کاتبان و دبیران، دهقانان*، ترجمه شیرین مختاریان و مهدی باقی، تهران: نی.
- توفیلاکت سیموکاتا (۱۳۹۶) *تاریخ ایران باستان و روم*، ترجمه محمود فاضلی بیرجندی، تهران: کتاب سده.
- ثعالی مرغنی، حسین‌بن محمد (۱۳۷۲) *شاهنامه کهن: پارسی تاریخ غرر السیر*، ترجمه محمد روحانی، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- جلیلیان، شهرام (۱۳۹۱) «نهاد دایگانی در دوره ساسانیان»، *تحقیقات تاریخ اجتماعی*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۲ (۱)، صص ۷۴-۵۳.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۶) *تاریخ تحولات سیاسی ساسانیان*، تهران: سمت.
- جهشیاری، ابوعبدالله محمدبن عبدوس (۱۳۴۸) *کتاب الوزراء و الکتاب*، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تهران: ناشر مترجم.
- جهشیاری، محمدبن عبدوس (۱۴۰۸ق / ۱۹۸۸م) *کتاب الوزرا و الکتاب*، تصحیح حسن الزین، بیروت: دارالفکر الحدیث.

- حسن دوست، محمد (۱۳۹۵) فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، جلد ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۶) «از شاهنامه تا خدای‌نامه: جستاری درباره‌ی مأخذ مستقیم و غیرمستقیم شاهنامه (با یک پیوست: فهرست برخی متون ازدست‌رفته به زبان پهلوی)»، نامه‌ی ایران باستان، ۷(۲ و ۱)، صص ۱۱۹-۳.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۳) یادداشت‌های شاهنامه (با اصلاحات و افزوده‌ها) ۱۰، بخش دوم و سوم، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی.
- خسرو قبادان و ریذگی (۱۳۸۲) متن‌های پهلوی، به کوشش جاماسب جی آسانا، ترجمه‌ی سعید عریان، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، صص ۶۱-۵۵.
- خطیبی، ابوالفضل (۱۳۹۴) «خدای‌نامه»، تاریخ جامع ایران، جلد پنجم: زبان و ادبیات، تاریخ‌نگاری و جغرافیا، فلسفه و نهضت ترجمه در ایران باستان؛ زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، صص ۷۰۳-۶۷۵.
- درباره‌ی آیین نامه‌نویسی (۱۳۸۲) متن‌های پهلوی، به کوشش جاماسب جی آسانا، ترجمه‌ی سعید عریان، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، صص ۱۴۳-۱۳۹.
- دریایی، تورج (۱۳۸۳) شاهنشاهی ساسانی، ترجمه‌ی مرتضی ناقب‌فر، تهران: ققنوس.
- دینوری، ابوحنیفه احمدبن داود (۱۹۶۰م) اخبار الطوال، تصحیح عبدالمنعم امیر و جمال‌الدین الشیال، قاهره.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱) اخبار الطوال، ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی.
- دینوری، ابی محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه (۱۳۸۳ق / ۱۹۶۳م) عُیون‌الْاخبار، المجلد الاول، القاهرة: المؤسسة المصریه العامه للتألیف و الترجمة و الطباعة و النشر.
- رجب‌زاده، هاشم (۱۳۷۵) «دبیر و دبیری در ایران اسلامی»، نامه‌ی فرهنگستان ۱/۲، (۵)، صص ۲۴-۱۳.
- ژینیو، فیلیپ (۱۳۷۷) «کتابخانه‌های فارسی میانه»، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان (جلد سوم - قسمت دوم) پژوهش دانشگاه کیمبریج، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه‌ی حسن انوشه، تهران: صص ۸۱۱-۷۹۹.
- سامی، علی (۱۳۸۸) تمدن ساسانی، تهران: سمت.
- سبزیان‌پور، وحید (۱۳۸۹) «نگاهی به داستان کفشگر و انوشیروان در کتاب خدمات متقابل مطهری»، گزارش میراث، ۵(۲)، صص ۲۱-۱۹.
- سبه‌نوس، اسقف براگراتونیک (۱۳۹۶) تاریخ سبئوس، بر پایه‌ی ترجمه‌ی آر. دبلیو. تامسون و مقابله با نسخه‌ی رابرت پتروسیان، ترجمه‌ی محمود فاضلی بیرجندی، تهران: ققنوس.
- شاهنامه (۱۳۵۱ق) تصحیح عبدالوهاب عزام، القاهرة: دارالکتب المصریه.
- شهبازی، علیرضا شاپور (۱۳۸۹) تاریخ ساسانیان: ترجمه‌ی بخش ساسانیان از کتاب تاریخ طبری و مقایسه آن با تاریخ بلعمی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۴، شماره ۶۱، بهار ۱۴۰۳ / ۷۵

طبری، ابی جعفر محمدبن جریر (۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م) *تاریخ الطبری، تاریخ الامم و الملوک، المجلد الأول*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دارالکتب العلمیه.

طبری، محمدبن جریر (۱۳۵۲) *تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک*، جلد ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۰) *تاریخ‌نامه طبری، گردانیده منسوب به بلعمی*، جلد ۲، تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران: سروش.

عروضی سمرقندی، احمدبن عمر بن علی نظامی (۱۳۶۹) *چهار مقاله*، به اهتمام محمد معین، تهران: امیرکبیر.

عریان، سعید (۱۳۸۲) *راهنمای کتبه‌های ایرانی میانه (پهلوی- پارتی)* تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.

عنصرالمعالی، کی کاوس بن اسکندر (۱۳۷۸) *قابوس‌نامه*، به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: علمی و فرهنگی.

فرای، ریچارد نلسون (۱۳۹۳) *عصر زرین فرهنگ ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: سروش.  
فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۳) *شاهنامه*، دفتر ششم، به کوشش جلال خالقی مطلق و محمود امیدسالار، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

\_\_\_\_\_ (۱۳۹۳) *شاهنامه*، دفتر هشتم، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

\_\_\_\_\_ (۱۳۹۳) *شاهنامه*، دفتر هفتم، به کوشش جلال خالقی مطلق و ابوالفضل خطیبی، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

فیروزبخش، پژمان (۱۳۹۶) «خدای‌نامه»، بخارا، ۲۱(۱۲۲)، صص ۱۲۳-۱۰۷.

قلقشندی، احمدبن علی (۱۳۴۰ق/۱۹۲۳م) *صبح الاعشی، الجزء الاول، القاهرة: دارالکتب المصریه*.  
کریستن سن، آرتور امانوئل (۱۳۷۴) *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب.  
کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۵) *نامه باستان: ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی*، جلد ۷، تهران: سمت.  
کولسنیکف، آ، ای (۱۳۸۹) *ایران در آستانه سقوط ساسانیان*، ترجمه محمدرفیع یحیایی، تهران: کند و کاو.

مارکوارت، یوزف (۱۳۶۸) *وهروود و آرتنگ، جستارهایی در جغرافیای اساطیری و تاریخی ایران شرقی*، ترجمه با اضافات از داود منشی‌زاده، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.

محمدی، محمد (۱۳۷۴) *تاریخ و فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی*، تهران: توس.

محمدی‌ملایری، محمد (۱۳۷۹) *تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی*، جلد ۱، تهران: یزدان.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۲) *تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی*،

- جلد ۵: نظام دیوانی یا سازمان مالی و اداری ساسانی در دولت خلفا، تهران: توس.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۰۱) ترجمه آثار پهلوی به عربی در سده‌های نخستین اسلامی (جلد یکم: تاج‌نامه‌ها و آیین‌نامه‌ها) ترجمه نسرين گبانچی، اهواز: گزارش تاریخ.
- مرادی، مریم؛ ایمان‌پور، محمدتقی (۱۳۹۴) «منصب دبیری در دوره ساسانیان»، *تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء، ۲۵(۲۵)*، صص ۲۲۴-۱۹۹.
- مسعودی، علی‌بن حسین (۱۳۸۲) *مروج الذهب و معادن الجواهر*، جلد ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.
- مسکویه‌رازی، ابوعلی احمدبن محمد (۱۳۶۹) *تجارب الامم*، جلد ۱، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران: سروش.
- موسی خورناتسی (۱۳۹۷) *تاریخ ارمنیان*، ترجمه، مقدمه، حواشی و پیوست‌ها: ادیک باغداساریان، تهران: نشر تاریخ ایران.
- نامه تنسره گشنسپ (۱۳۵۴) تصحیح مجتبی مینوی با همکاری محمداسماعیل رضوانی، تهران: خوارزمی.
- نولدکه، تئودور (۱۳۷۸) *تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان*، ترجمه عباس زریاب‌خویی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نهایه الارب فی اخبار الفرس و العرب (۱۳۷۵) تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- هینینگ، و. ب. (۱۳۸۴) «یادداشت‌هایی درباره سنگ‌نوشته بزرگ شاپور یکم»، *یادنامه استاد ا. و. ویلیامز جکسن: ایران‌شناخت*، بیست گفتار پژوهشی ایران‌شناختی، ترجمه جلیل دوستخواه، تهران: آگه، صص ۳۱۴-۲۹۳.
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۹۰) «شاهنامه بنداری»، *فردوسی و شاهنامه‌سرایی*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، صص ۹۴۴-۹۳۷.
- یارشاطر، احسان (۱۳۷۳) «تاریخ ملی ایران»، *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی*، جلد ۳، قسمت ۱، پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، صص ۵۸۷-۴۷۱.
- یعقوبی، احمدبن‌ابی‌یعقوب (۱۳۶۶) *تاریخ یعقوبی*، جلد ۱، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی.

- Shahbazi, A. Sh. (1989). "Bahrām VI Čōbīn". *Encyclopaedia Iranica*. ed. Ehsan Yarshater. Routledge & Kegan Paul. London and New York. vol. III. pp. 519-522.
- Shahbazi, A. Sh. (1990). "On the Xwadāy-nāmag". *Papers in Honour of Prof. Ehsan Yarshater. Acta Iranica 30*. Leiden. pp. 208-229.
- Tafazzolī, Ahmad. (1993). "Dabīr. i: in the pre-Islamic period". *Encyclopaedia Iranica*. ed. Ehsan Yarshater. Mazda Publishers. Costa Mesa, California. Vol. VI. pp. 534-537.

### List of sources with English handwriting

- Agathias. (2019). *The histories*. tr. Maḥmoud Fazeli-Birjandi. Tehran: Lāhītā. {In Persian}
- Andarz-e Anūšīrovān Āzarbād-e Māraspandān*. (2003). *Matnhā-ye Pahlavī*. ed. Jāmāsb J. Asānā. tr. Saeed Oryan. Tehran: Sāzmān-e Mīrāt-e Farhangī-ye Kešvar. pp. 77-83. {In Persian}
- Andarz-e Kosrow Qobādān*. (2003). *Matnhā-ye Pahlavī*. ed. Jāmāsb J. Asānā. tr. Saeed Oryan. Tehran: Sāzmān-e Mīrāt-e Farhangī-ye Kešvar. pp. 75-76. {In Persian}
- ‘Arūzī-Samarqandī, Aḥmad b. ‘Omar b. ‘Alī Nežāmī. (1369 Š./1990). *Čahār Maqāla*. ed. Mohammad Moein. Tehran: Amīrkabīr. {In Persian}
- Bal‘amī, Abū ‘Ālī Moḥammad. (2006). *Tārīk-e Bal‘amī*. ed. M. T. Bahar. Tehran: Zavvār. {In Persian}
- Beīhaqī, Ebrāhīm b. Moḥammad. (1970). *al-Mahāsen wa al-Masāwī*. Beirut: Dār ul-šādīr.
- Bazarnovī, Mojdeh & Shahram Jalilian. (2018). “Secretaries and tradition of secretaries in the Sasanian period”. *Majale-ye Jondīšāpūr*. Issue 5. No. 18. pp. 1-25. {In Persian}
- Christensen, Arthur. (1995). *L'Iran sous les Sassanides*. tr. Rashid Yasemi. Tehran: Donyā-ye Ketāb. {In Persian}
- Darbāre-ye Ā‘īn-e Nāmanevīsī*. (2003). *Matnhā-ye Pahlavī*. ed. Jāmāsb J. Asānā. tr. Saeed Oryan. Tehran: Sāzmān-e Mīrāt-e Farhangī-ye Kešvar. pp. 139-143. {In Persian}
- Daryace, Touraj. (1383 Š./2004). *The Sasanian empire*. tr. Morteza Thaqebfar. Tehran: Qoqnūs. {In Persian}
- Dīnavarī, Abū Ḥanīfa Aḥmad b. Dāvōūd. (2002). *al-Aḵbār al-ṭewāl*. tr. Mahmoud Mahdavi Damqani. Tehran: Našr-e Ney. {In Persian}
- Dīnavarī, Abū Ḥanīfa Aḥmad b. Dāvōūd. (1960). *al-Aḵbār al-ṭewāl*. ed. Abd al-Mun‘em Amer & Jamal al-Dīn al-Shayyal. Cairo.
- Ībn al-Balḳī. (1984). *Fārs-nāma*. ed. G. Le Strange and R. A. Nicholson. Tehran: Donyā-ye Ketāb. {In Persian}
- Ībn al-Qotāiba Dīnavarī, Abū Moḥammad ‘Abd-Allāh b. Moslem. (1963). *‘Oyūn ul-Aḵbār*. Cairo.
- Emām-šōštārī, Moḥammad ‘Alī. (1971). *Tārīk-e Šāhriyārī dar Šāhanšāhī-ye Irān*. Tehran: Vezārat-e Farhang va Honar. {In Persian}
- Ferdowsī, Abu al-Qāsem. (2014). *Šāh-nāmeḥ*. vol. 6. ed. Dj. Khaleghi-Motlagh & Maḥmoud Omidisalar. Tehran: Markaz-e Dāyerat al-Ma‘āref-e Bozorg-e Eslāmī. {In Persian}
- Ferdowsī, Abu al-Qāsem. (2014). *Šāh-nāmeḥ*. vol. 7. ed. Dj. Khaleghi-Motlagh and Abolfazl Khatibi. Tehran: Center for Great Islamic Encyclopaedia of Islam. {In Persian}
- Ferdowsī, Abu al-Qāsem. (2014). *Šāh-nāmeḥ*. vol. 8. ed. Dj. Khaleghi-Motlagh. Tehran: Center for Great Islamic Encyclopaedia of Islam. {In Persian}
- Ferdowsī, Abu al-Qāsem. (1971). *Šāh-nāmeḥ*. tr. Faṭḥ b. Alī Bondari. ed. Abd al-Wahab Azam. Cairo.
- Firuzbakhsh, Pezhman. (2017). “Ḳvadāy-Nāmeḥ”. *Boḳārā*. Issue 21. No. 122. 107-123. {In Persian}
- Frye, N. R. (2014). *The golden age of Persia*. tr. Masoud Rajabnia. Tehran: Sorūš. {In Persian}
- Gignoux, Philippe. (1377 Š./1998). “Middle Persian Inscriptions”. *The Cambridge History of Iran: The Seleucid, Parthian and Sasanid Periods*. vol. 3/2. ed. Ehsan Yarshater. tr. Hassan Anoushe. Tehran: Amīrkabīr. pp. 799-811. {In Persian}
- Hassandoost, Mohammad. (2016). *An Etymological Dictionary of Persian Language*. Tehran: Farhangestān-e Zabān va Adab-e Fārsī. {In Persian}
- Henning, Walter Bruno. (2005). “Notes on the great inscription of Shapur I”, *Papers on Iranian Subjects, Prof. Williams Jackson Memorial Volume*. tr. Jalil Dostkhaḥ. Tehran: Āgah. pp. 293-314.
- Jahešyarī, Abū ‘Abdallāh Moḥammad b. ‘Abdoūs. (1348 Š./1969). *Ketāb al-wūzarā wa al-Kotāb*. tr. Abolfazl Ṭabāṭabaei. Tehran: Motarjem. {In Persian}
- Jahešyarī, Abū ‘Abdallāh Muḥammad b. ‘Abdoūs. (1988). *Ketāb al-wūzarā wa al-Kotāb*. ed. Ḥassan al-Zein. Beirut: Dār ul-fīkr al-Ḥadīth.
- Jalilian, Shahram. (2012). “The Institution of Nursery (Dayegānī) during Sasanian Era”. *Social History Studies*. vol. 2. No. 1. pp. 53-74. {In Persian}
- Jalilian, Shahram. (2017 b). *The History of Sasanid Political Changes*. Tehran: Samt. {In Persian}
- Jamshidnezhad, Gholamreza. (2008). “Historical evaluation of ‘Oyūn ul-Aḵbār by Ībn al-Qotāiba Dīnavarī”. *Āeīna-ye Mīrāt*. Issu 41. pp. 174-194.
- Kazzazi, Mir-Jalal al-Din. (2006). *Ancient Book: The Edition and Interpretation of Shahname of*

- Ferdowsi*. Tehran: Samt. {In Persian}
- Khaleghi-Motlagh, Jalal. (2007). “From Sāh-Nāmeḥ to Kōdāy-Nāma: A survey of direct and indirect sources of Sāh-Nāmeḥ (with an appendix: list of some lost texts in Pahlavi language). *Nāme-ye Irān-e Bāstān*. No. 1-2. Issue 13-14. pp. 3-119. {In Persian}
- Khaleghi-Motlagh, Jalal. (2014). *Notes on the Shahnameh*. Tehran: Center for Great Islamic Encyclopaedia of Islam. {In Persian}
- Khatibi, Abolfazl. (1394 Š./2015). “Kōdāy-Nāma”. *The Comprehensive History of Iran*. vol. 5. ed. Kazem Mosavi-Bojnourdi. Tehran: Center for Great Islamic Encyclopaedia of Islam. pp. 675-703. {In Persian}
- Kolesnikov, Alii Ivanovich. (2010). *Iran on the verge of the fall of the Sassanids*. tr. Mohammad-Rafiq Yahyaee. Tehran: Kandokāv. {In Persian}
- Kosrow Qobādān va Rīdagī*. (2003). *Mathā-ye Pahlavī*. ed. Jāmāsb J. Asānā. tr. Saeed Oryan. Tehran: Sāzmān-e Mīrāt-e Farhangī-ye Kešvar. pp. 55-61. {In Persian}
- Markwart, Josef. (1989). *Wehrot und Arang; untersuchungen zur mythischen und geschichtlichen landeskunde von Ostiran*. tr. Davood Monshizadeh. Tehran: Enteshārāt-e doctor Maḥmūd Afšār. {In Persian}
- Mas’ūdī, ‘Alī b. Ḥossayn. (2003). *Morūj ul-Ḍahab wa-Ma’ādīn uljawhar*. tr. Abul-Qasem Payandeh. Tehran: Elmī va Farhangī. {In Persian}
- Mohammadi, Mohammad. (1995). *Iranian history and culture before Islam and its effects on Islamic civilization and Arabic literature*. Tehran: Tūs. {In Persian}
- Mohammadi -Malayeri, Mohammad. (1993). *History and culture of Iran during the transition from the Sassanid era to the Islamic era*. vol. I. Tehran: Yazdān. {In Persian}
- Mohammadi -Malayeri, Mohammad. (2003). *History and culture of Iran during the transition from the Sassanid era to the Islamic era*. vol. 5: *Persian language as a source and helper for the Arabic language in the first Islamic centuries*. Tehran: Tūs. {In Persian}
- Mohammadi -Malayeri, Mohammad. (2022). *Translation of Pahlavi works into Arabic in the first Islamic centuries (vol. 1: Tājnāmeḥ-hā & Āein-nāmaḥeh-)*. tr. Nasrin Gobanchi. Ahvaz: Gozareš-e Tārīk. {In Persian}
- Moradi, Maryam & Mohammad-Taqi Imanpour. (2015). “The Dabiri (secretary) position during the Sasanian”. *history of Islam and Iran of AlZahra University*. vol. 25. No. 25. pp. 199-224. {In Persian}
- Moses Khorenats’i. (1996). *History of the Armenians*. tr. Edik Bāqdāsārīyān. Tehran: Našr-e Tārīk-e Irān. {In Persian}
- Moskūye, Abū ‘Alī Aḥmad b. Moḥammad. (1990). *Tajārīb ul-Omam*. tr. Abul-Qasem Emami. Tehran: Sorūš. {In Persian}
- Nāmeḥ-ye Tansar be Gošnasp*. (1975). ed. Mojtaba Minovi. Tehran: Kārazmī. {In Persian}
- Nihāyat ul-‘Arab fī Akbār al-Fors wa al-‘Arab*. (1996). ed. Mohammad-Taqi Daneshpazhouh. Tehran: Anjoman-e Āfār va Mafāker-e Farhangī.
- Nöldeke, Th. (1999). *Geschichte der perser und Araber zur zeit der Sasaniden[Book] Aus der Arabischen Chronik des Tabari*. tr. Abbas Zaryab Khoei. Tehran: Pažoheshgāh-e ‘Oloūm-e Ensāni va Motale‘āt-e Farhangī. {In Persian}
- Omidisalar, Mahmoud. (2009). “Kōdāy-Nāma”. *Ferdowsī va Šāh-nāmeḥ-Sarā’ī*. Tehran: Farhangestān-e Zabān va Adab-e Fārsī. pp. 37-51. {In Persian}
- ‘Onšor ul-Ma’ālī, Keikāvūs b. Eskandar. (1999). *Qāboūs-nāmeḥ*. ed. Gholamhossein Yousefi. Tehran: Elmī va Farhangī. {In Persian}
- Oryan, Saeed. (2003). *A Guide to Middle Iranian Inscriptions (Pahlavī-Pārtī)*. Tehran: Sāzmān-e Mīrāt-e Farhangī-ye Kešvar. {In Persian}
- Procopius. (2003). *History of the Wars*. tr. Mohammad Saeedi. Tehran: Elmī va Farhangī. {In Persian}
- Qalqašandī, Aḥmad b. ‘Alī. (1923). *Šobḥ ul-‘A’asā*. Cairo: Dār ul-kotob al-Mešriya.
- Rajabzadeh, Hāšem. (1996). “Dabīr va dabīrī dar Irān-e eslāmī”. *Nāmeḥ-ye Farhangestān*. Issue 2/1. No. 5. pp. 13-24. {In Persian}
- Sami, Ali. (1388 Š./2009). *Sassanid Civilization*. Tehran: Samt. {In Persian}
- Sebeos, Bishop of Bagratunik. (1396 Š./2017). *The Armenian History attributed to Sebeos*. tr. Mahmoud Fazeli-Birjandi. Tehran: Qoqnoūs. {In Persian}
- Shahbazi, A. Sh. (2010). *Sasanian History*. Tehran: Markaz-e Našr-e Dānešgāhī. {In Persian}
- Shahbazi, A. Sh. (1989). “Bahrām VI Čōbīn”. *Encyclopaedia Iranica*. ed. Ehsan Yarshater. Routledge &

- Kegan Paul. London and New York. vol. III. pp. 519-522.
- Shahbazi, A. Sh. (1990). "On the Xwadāy-nāmag". *Papers in Honour of Prof. Ehsan Yarshater. Acta Iranica* 30. Leiden. pp. 208-229.
- Ṭa'ālebī, Abū Maṣṣūr. (1993). *Gorāz Akbār Molūk al-Fors wa Sīyarehem*. tr. Moḥammad Rūḥānī. Mashhad: Ferdowsī University of Mashhad. {In Persian}
- Ṭabarī, Moḥammad b. jarīr. (1973). *Tā'riḳ-e Ṭabarī (Tā'riḳ-e al-Rosol wa al-Molūk)*. tr. Abul-Qasem Payandeh. Tehran: Bonyād-e Farhang-e Iran. {In Persian}
- Ṭabarī, Moḥammad b. jarīr. (1380 Š./2001). *Tā'riḳ-Nāmeḥ-ye Ṭabarī*. ed. Mohammad Rowshan. Tehran: Sortūs. {In Persian}
- Ṭabarī, Moḥammad b. jarīr. (1988). *Ketāb Tā'riḳ al-Rosol wa al-Molūk*. ed. M. A. Ebrahim. Beirut: Dār ul-kotob al-'lmīya.
- Tafazzoli, Ahmad. (1997). *History of Iranian literature before Islam*. ed. Zhaleh Amoozgar. Tehran: Soḡan. {In Persian}
- Tafazzoli, Ahmad. (1385 Š./2006). *Sasanian society: soldiers, scribes and secretaries, peasants*. tr. Shirin Mokhtarian & Mehdi Baqi. Tehran: Našr-e Ney. {In Persian}
- Tafazzoli, Ahmad. (1993). "Dabīr. i: in the pre-Islamic period". *Encyclopaedia Iranica*. ed. Ehsan Yarshater. Mazda Publishers. Costa Mesa. California. Vol. VI. pp. 534-537.
- Theophylact Simocatta. (2017). *The History of Theophylact Simocatta*. tr. Mahmoud Fazeli Birjandi. Tehran: Ketābe Sade. {In Persian}
- Yahaqi, Moḥammad-Jafar. (2009). "Šāh-nāmeḥ-ye Bondārī". *Ferdowsī va Šāh-nāmeḥ-Sarā'ī*. Tehran: Farhangestān-e Zabān va Adab-e Fārsī. pp. 937-944. {In Persian}
- Ya'qūbī, Ahmad b. Abī Ya'qūb. (1987). *Tā'riḳ-e Ya'qūbī*. tr. Mohammad Ebrahim Ayati. Tehran: 'Elmī va Farhangī. {In Persian}
- Yarshater, Ehsan. (1373 Š./1994). "National History of Iran". *The Cambridge History of Iran: The Seleucid, Parthian and Sasanid Periods*. vol. 3/1. ed. Ehsan Yarshater. tr. Hassan Anoushe. Tehran: Amīrkabīr. pp. 471-584. {In Persian}



## The “Dabīr-e Sepāh”/ “Secretary of the Corps” in the Bureaucracy of the Sasanian Empire<sup>1</sup>

Shahram Jalilian<sup>2</sup>

Received: 2024/02/24  
Accepted: 2024/07/04

### Abstract:

During the Sāsānid era, “Dīvān-e Sepāh” (in Arabic and Persian sources: “Dīvān al-Jūnd”, “Dīvān al-Jeyš”, “Dīvān al-Moqātala” or “Dīvān-e Sepāh”), was one of the most important organizations of the Sāsānid Empire, directing the warfare and guarding the borders of the country. Some of the experienced secretaries of this organization, who were called “Dabīr-e Sepāh”/ “Secretary of the corps” (in Arabic sources: Kātib al-Jūnd” or “Kātib al-Jeyš”), went to war with the Corps and as chroniclers/ historians, reported the war with the enemies and the actions of the fighters and the commander of the corps. They also wrote the list of spoils of war as well as the number of troops killed in the war and reported to the king. These secretaries, who during the battle, carried out correspondence between the army commander and the king or others, were also the special “eyes and ears” of the king in the army, and with their presence, the army and commanders were less likely to engage in secret activities and rebellion against the king. Thus, this study will discuss the importance of the “Dabīr-e Sepāh” in the Sāsānian bureaucracy, as well as their roles in wars, as the “eyes and ears” of the king and as event writer/ historians in the corps.

**Keywords:** Sāsānian, Dīvān-e Sepāh, Dabīr-e Sepāh, Dīvān al-Jūnd, Kātib al-Jūnd.

---

1. DOI: 10.22051/hii.2024.46524.2909

2. Professor, Department of History, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran.  
[sh.jalilian@scu.ac.ir](mailto:sh.jalilian@scu.ac.ir)

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493



فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)  
سال سی و چهارم، دوره جدید، شماره ۶۱، پیاپی ۱۵۱، بهار ۱۴۰۳  
مقاله علمی - پژوهشی  
صفحات ۸۱-۱۱۰

### جای نام‌های نیمه غربی ایران در نگارش‌های تاریخی سده‌های سوم تا نهم قمری (جبال و قهستان و عراق عجم)<sup>۱</sup>

حسن حضرتی<sup>۲</sup>، محمدرضا زاده صفری<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۱/۰۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۲/۲۷

#### چکیده

جای نام‌هایی که برای نامیدن گستره وسیعی از نیمه غربی ایران به کار می‌رفتند، از سقوط ساسانی تا برآمدن صفویان، در عرصه اجتماعی و سیاسی اداری تغییرات فراوانی یافتند و در نوشته‌هایی که در این مقطع تألیف شدند، به گونه‌های مختلفی به کار رفتند. در تاریخ‌نگاری اسلامی این جای نام‌ها نیز به تناوب استفاده می‌شدند و مورخان از آن‌ها برای پرداختن به گستره جغرافیایی مدنظرشان بهره می‌بردند. پرسش اصلی جستار پیش رو این است که جای نام‌های جبال، قهستان و عراق عجم چگونه در نوشته‌های گوناگون مورخان ظاهر شدند و کاربرد آن‌ها چگونه بود. رویکرد پژوهشی این نوشتار مبتنی بر توصیف عمیق و گسترده است. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که در اندیشه مورخان اسلامی، جبال (تقریباً) در سده سوم به عنوان جای نام رایج گستره وسیعی از نیمه غربی ایران به کار می‌رفت. به تدریج و بدون آن که تعریف و تحدید مشخصی داشته باشد در انواع نوشته‌های تاریخی رواج یافت و جایگزین جای نام‌های باستانی منطقه از قبیل ماه و پهل شد، اما در سده بعد به سبب تحولات سیاسی منطقه و مهم شدن برخی شهرها نظیر ری و اصفهان، شهرمحوری بر نگرش بسیاری از مورخان غالب شد و اجازه نداد جبال به عنوان یک جای نام رایج،

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2024.44856.2837

۲. دانشیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول).  
hazrati@ut.ac.ir

۳. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.  
pajoheshsafari@yahoo.com

مقاله برگرفته از رساله دکتری با عنوان «نسبت تاریخ‌نگاری با سپهر سیاسی در ایالات جزیره، آذربایجان و جبال» دانشگاه تهران در سال ۱۴۰۳ است.

اشاعه پیدا کند. همچنین جای نام قهستان که ترجمه فارسی جبال بود، در این مقطع در نوشته‌های فارسی رواج یافت و بر آشفتگی‌ها افزود. در سده ششم جای نام عراق عجم به تدریج در نوشته‌های مورخان جای باز کرد؛ اما به سبب رونق یافتن تاریخ‌نگاری عمومی در سده‌های هشتم و نهم هجری که با تکیه بر منابع سده سوم تا ششم هجری فراهم آمدند، جای نام‌های جبال و قهستان در حالی که در عرصه اجتماعی و سیاسی-اداری تقریباً فراموش شده بودند، نیز در نوشته‌های مورخان فارسی‌نویس به حیات خود ادامه دادند، البته مورخان مصر و شام تا حد زیادی از این آشفتگی بر کنار بودند. **واژه‌های کلیدی:** ماه، پهل، جبال، قهستان، عراق عجم، جای نام، تاریخ‌نگاری.

### بیان مسئله

با سقوط شاهنشاهی ساسانی و ظهور فرهنگ و تمدن مسلمانان، تغییراتی در زمینه کاربست اسامی مناطق و شهرهای ایرانی رخ داد. بسیاری از نام‌های قدیمی به حیات خود ادامه داده و با تغییرات اندک لفظی مورد استفاده ایرانی‌ها و اعراب قرار گرفتند. برخی از آنها نیز با اسامی جدید جایگزین شدند. یکی از نواحی جغرافیایی که دستخوش تغییر نام قرار گرفت، بخش‌هایی از نیمه غربی ایران بود که از دوره ساسانی تا زمان صفویه نام‌های مختلفی را به خود دید. در دوره ساسانی از این منطقه گاهی با عنوان باستانی ماد و گاه پهل یاد می‌شد. در عرصه اجتماعی و سیاسی-اداری در سده‌های نخستین اسلامی، جای نام ماه (=ماد)، کاربرد داشت و به تدریج جای نام اسلامی الجبال<sup>۱</sup> که زاده محیط اسلامی بود، جایگزین آن شد و با گذر زمان اسامی دیگری نظیر قهستان/کهستان<sup>۲</sup> و عراق عجم/عراق نیز به جای موازات آنها در عرصه‌های اجتماعی و اداری-سیاسی به کار رفتند و از سده ششم هجری به این سو، کاربست عام از جای نام عراق عجم (در کنار استفاده اندک از قهستان) رواج یافت؛ از این روی می‌توان مدعی شد که گستره ایران غربی بیشترین تغییر و تحول را در زمینه اسامی به خود دیده است.

برخی از اشکال مهم تاریخ‌نگاری اسلامی که امکان بروز جای نام‌های مورد اشاره در آنها فراهم بود، تاریخ عمومی، تاریخ شهری و تاریخ سلسله‌ای است. مورخان از این جای نام‌ها در نوشته‌های خود استفاده می‌کردند، اما مشخص است که جای نام‌ها در محیط‌های اجتماعی و اداری-سیاسی ساخته شده و پس از کاربرد عمومی، در نوشته‌های مورخان بازتاب پیدا

۱. به صورت‌های الجبل، الجبال، جبل و جبال در منابع آمده است. در متن حاضر برای اختصار فقط به صورت جبال درج خواهد شد.

۲. به شکل‌های متنوع قوهستان/قهستان و کوهستان/کهستان ثبت شده است. در متن حاضر فقط به شکل قهستان درج خواهد شد.

می‌کردند. استفاده مورخان از این جای‌نام‌ها به صورت دقیق نبود. غور در کاربست این جای‌نام‌ها و چگونگی به‌کارگیری آن‌ها از سوی مورخان، آشفتگی‌های فراوانی را نشان می‌دهد، زیرا به ندرت دو متن تاریخی می‌توان یافت که این جای‌نام‌ها را از لحاظ جغرافیایی به صورت یکسان و با اطلاق بر یک گستره جغرافیایی مشخص به کار برده باشند یا اینکه هر جای‌نام را با توجه به بازه زمانی‌ای که رواج عام داشته، استفاده کرده باشند؛ مگر اینکه یکی از روی آن دیگری نوشته باشد یا هر دو از یک منبع مشترک استفاده کرده باشند.

از این روی، آشفتگی بسیاری در تعریف و کاربست جای‌نام‌های جبال و قهستان و عراق عجم به چشم می‌خورد؛ بنابراین مسئله این است که تغییر و تحولات پیدایش و کاربست جای‌نام‌های نیمه غربی ایران در متون تاریخ‌نگاری چگونه است، جای‌نام‌های باستانی منطقه در نوشته‌های مورخان چگونه بازتاب یافته‌اند و چرا سنت تاریخ‌نگاری نتوانست آن‌ها را حفظ کند، جای‌نام اسلامی جبال چگونه در نوشته‌های مورخان ظاهر شد و چگونه به کار رفت، جای‌نام جبال چه زمانی با پیدایش و کاربرد دیگر جای‌نام‌ها از قبیل قهستان و عراق عجم کنار رفت، این جای‌نام‌ها در انواع تاریخ‌نگاری فارسی و عربی ایران، عراق و شام و مصر چگونه بازتاب یافتند؟

نوشتار پیش رو محدود به توصیف و تبیین ظهور و کاربست برخی از جای‌نام‌های مرتبط با قسمت‌هایی از نیمه غربی ایران در اندیشه و نوشتار مورخان اسلامی سده‌های ۳ تا ۹ قمری است و نه بیش از آن. برای اینکه سیر تاریخی این جای‌نام‌ها به صورت دقیق و گویا بررسی شود، لازم است تمامی منابع اعم از متون تاریخ‌نگاری، جغرافیایی، ادبی، عرفانی و... بررسی شوند.

### پیشینه پژوهش

اگرچه در زمینه وجه تسمیه و گستره ایالت جبال و عراق عجم تاکنون چند تحقیق انجام گرفته، هیچ‌کدام از آن‌ها از این منظر به موضوع نپرداخته‌اند. رحمتی<sup>۱</sup> جای‌نام‌های بازتاب یافته در *نزهة القلوب* (مربوط به کردستان) را محل بحث قرار داده است (۱۳۹۸: ۱۱۷-۱۱۹). احمدوند تداوم و تغییر جای‌نام عراق عجم را از لحاظ جغرافیایی بررسی کرده که برخی

---

۱. نویسنده این مسئله را که کردستان در ذیل عراق عجم قرار می‌گرفت یا نه مغفول می‌گذارد، اما به نظر می‌رسد می‌توان با ارائه برخی داده‌ها درباره شخصیت‌هایی نظیر پیرمیکائیل دودانی و جغرافیای دودان و استفاده از سفرنامه بینامین در سده ششم هجری برای علت نامیدن ناحیه‌ای به اسم خفتان و همچنین وجه تسمیه ناودرون کرمانشاه و روستایی به نام خمارتاش در منطقه تا حدودی به کیفیت مقاله افزود.

اشتراکات با جستار حاضر دارد. نویسنده به دنبال تغییر و تحولاتی است که در وجه تسمیه عراق عجم پدید آمده، اما موضوع مقاله احمدوند محدود به مورخان نیست و دایره زمانی آن در نسبت با جستار پیش رو محدود است و تقریباً بیش از دو سده را شامل نمی‌شود (۱۳۹۹: ۴۴-۲۹).<sup>۱</sup>

ثواب نیز، جایگاه و اهمیت ماه‌الکوفه را به بحث گرفته<sup>۲</sup> اما موضوع آن بیرون از چارچوب مسئله مقاله حاضر است. مدخل‌های دانشنامه ایرانیکا دربارهٔ جبال<sup>۳</sup> و عراق عجم<sup>۴</sup> نیز بسیار مختصر، ناظر به حدود حدود تقریبی ایالت، میزان خراج آن در برخی دوره‌های تاریخی و متکی بر داده‌های جغرافیایی هستند و هیچ توضیح روشنی دربارهٔ چرایی پیدایش و چگونگی کاربرد این جای نام‌ها در نوشته‌های تاریخی به دست نمی‌دهند.

دربارهٔ تصورات جغرافیایی مورخان سده‌های میانه و بازتاب جای نام‌های جغرافیایی در متون آن‌ها نیز تاکنون در نگارش‌های فارسی پژوهشی انجام نشده است. باید گفت که تکیه

۱. نقدهایی بر این مقاله وارد است: نویسنده به گونه‌ای برای نسبت ماد با منطقهٔ جبال به ابن‌فقیه ارجاع می‌دهد (۴۸) که گویی ابن‌فقیه نظریه‌ای در این زمینه دارد، درحالی‌که وی از ترجمهٔ اثر ابن‌فقیه استفاده می‌کند و تعلیقات مترجم را ذکر می‌کند. استفادهٔ وی از شریف ادریسی پذیرفته نیست؛ زیرا ادریسی دربارهٔ ایران سخن تازه‌ای ندارد و متکی بر اصطخری، ابن‌حوقل، ابن‌خردادبه و مقدسی است، اما نویسنده از داده‌های وی به گونه‌ای استفاده می‌کند که گویی ادریسی در این زمینه صاحب‌نظر است (۴۸). به استناد دیوان‌العراقین، خاقانی قهستان را در کنار همدان به عنوان شهری از عراق عجم به شمار می‌آورد (۵۰) و در ادامه نیز به رد سخن قزوینی دربارهٔ قهستان با استناد به یکی از اظهارنظرهای یاقوت می‌پردازد که پذیرفتنی نیست، زیرا قهستان در برخی از متون جغرافیایی - با تفکیک آن از قهستان شرق - به عنوان معادلی برای جبال به کار می‌رود (۵۱). استناد به اقوال بروسی در این زمینه (۵۱) چندان اعتباری ندارد؛ زیرا بروسی خود رونوشتی از *تقریم البلدان* ابوالفدا به شمار می‌رود و بسیاری از مطالب ابوالفدا نیز که خلاصه‌نویسی از منابع متقدم است، در زمان خود وی در سدهٔ هشتم هجری، تکرار مکررات است، چه رسد به زمان بروسی که نزدیک به سیصد سال بعد است. نتیجه‌گیری احمدوند دربارهٔ چرایی عدم استفاده از نام قهستان/قوهستان به جای جبال، به سبب ارجاع به متون اندک، نارسا و غیردقیق است (۵۲)؛ زیرا این جای نام در کنار/به جای نام جبال، به دفعات در متون جغرافیایی استفاده می‌شود. همچنین اظهارنظر لسترنج دربارهٔ پیدایش جای نام عراقین و عراق عجم در دورهٔ سلجوقی برگرفته از اثر یاقوت است نه این که استنباط من عندی لسترنج باشد (۵۵). همچنین استفادهٔ وی از منابع، اندک و بسیار آشفته است تا جایی که یک بار از یک منبع در حوزهٔ ادبیات بهره می‌برد و جایی دیگر از یک متن فقهی و زمانی از متنی صوفیانه.

۲. در این نوشتار از حدود حدود ایالت ماه‌کوفه - به نظر نمی‌رسد بتوان چنین واحد سیاسی یا اداری را از دل متون قرون سوم تا ششم هجری استخراج کرد - و تطبیق وی با ایالت جبال به گونه‌ای مبهم سخن می‌رود و در برخی از مواضع از زبان مسعودی به حضور مهدی عباسی در عراق عجم اشاره می‌شود.

3. C. Edmund Bosworth, *JEBĀL*, 2008, Vol. XIV, Fas.c 6, pp. 617-618

4. C. Edmund Bosworth, 'ERĀQ-E'AJAM(Ī), 2011, Vol. VIII, Fasc. 5, p. 538

نوشته حاضر بر متون تصحیح شده چاپی است و سیر تطور نسخه بدل‌ها را -که احتمال دارد نتایج متفاوتی را رقم بزند- مدنظر قرار نداده است.

### جای نام‌های باستانی؛ تداوم و جایگزینی آن‌ها

در دوره ساسانی چندین تقسیم‌بندی تشکیلاتی، نظامی و مذهبی در کشور وجود داشت (دریایی، ۱۳۹۳: ۵۱۳/۳-۵۱۱) و نام‌گذاری‌های سرزمینی به تبع آن پرنوسان بود (کریستین سن، ۱۳۶۸: ۲۰۳). به استناد کتیبه شاپور اول (Daryae, 2017: 393) و نوشته‌های رومیان (Marcellinus, 1995: 3) ماد و پهلوی (Mād و Parθaw) از جای‌نام‌هایی بودند که برای گستره غربی ایران به کار می‌رفتند. در تقسیمات نظامی - ایدۀ تقسیم نظامی ایران میان چهار سپهبد تأیید شده (گیزلن، ۱۳۸۴: ۲۲) - یک نیمه از ناحیه غربی ایران در کوست (=سمت) خوربران قرار داشت و نیمه دیگر در کوست آذربایجان یا همان اپاختر (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۶۱-۳۴؛ دریایی، ۱۳۸۸: ۲۹). داده‌هایی که از ایران باستان به دوره اسلامی منتقل شدند، نیز کاربرد این دو جای‌نام را تأیید می‌کنند.

فتوح‌نگاری از نخستین اشکال تاریخ‌نگاری است که امکان استفاده از جای‌نام‌های ماد/ماه<sup>۱</sup> و پهل<sup>۲</sup> و جبال را داشت؛ زیرا این متون به مقطعی می‌پرداختند که در آن آشنایی با محیط منطقه و اسامی ریزودرشت شهرها در مرحله اولیه خود است و هنوز مسلمانان اشراف کافی بر جغرافیای منطقه و نظام سیاسی - اداری ساسانیان به دست نیاورده‌اند. داده‌هایی که بیشترشان از شنیده‌ها و دیده‌های افراد درگیر در فتوح و نسل‌های بعدی آن‌ها که عمدتاً از دو قبیله ازد و تمیم بودند، فراهم آمده بود، به‌خوبی این مرحله آشنایی را به تصویر می‌کشند؛ زیرا بیشینه این داده‌ها ناظر به اسامی باستانی منطقه‌اند و به همین سبب است که در میان تک‌نگاری‌هایی که در باب فتوح اسلامی تألیف می‌شدند، کتابی که عنوان «فتح‌الجبال» داشته باشد، در اختیار نداریم (ابن ندیم، بی تا: ۱۵۰ و ۱۴۴ و ۱۳۹ و ۱۳۶ و ۸۰) و تنها درباره فتوح برخی شهرهای مهم منطقه تک‌نگاری‌هایی نوشته شده است (آیینه‌وند، ۱۳۸۷: ۲۱۷؛ قنوت، ۱۳۹۳؛ عزیزی، ۱۳۹۱: ۲۰۳). این در حالی است که تک‌نگاری‌هایی با عنوان‌هایی ناظر به گستره‌های وسیع نظیر عراق، شام، خراسان، جزیره و مصر تألیف شده‌اند (ابن ندیم، بی تا: ۱۵۰) این که پهل<sup>۲</sup> یا ماد هیچ‌گاه به‌عنوان یک واحد ایالتی در فتوح مورد توجه قرار نگرفته است، نیز بر پیچیدگی‌های این مسئله می‌افزاید. به نظر می‌رسد این امر بی‌ربط با آشفتگی‌های دوره ساسانی نباشد که در دو

۱. به صورت ماه، ماهین، ماهان و ماهات در منابع تاریخی آمده است.

۲. به صورت فهلوی، فله، پهل، پرثه و پهلوی در منابع تاریخی ضبط شده است.

سده نخستین اسلامی نیز تداوم داشت. شاید همین امر خود درباره عدم تداوم این جای نام و کاربرد آن تأثیرگذار بوده است.

در مرحله دوم شاهد ثبت داده‌های اولیه درباره فتوح در قالب کتب منقح هستیم که به نوعی مرحله انتقال و آشفته‌گی را نشان می‌دهد، زیرا این آثار در زمانی تولید شدند که جای نام جبال رواج عام یافته بود؛ از این رو، در زمینه تدوین فتوح و تاریخ سیاسی منطقه در سده اول هجری شاهد برخی آشفته‌گی‌ها هستیم. در این مقطع، تکیه بر داده‌های اولیه مبتنی بر به‌کارگیری اسامی باستانی نظیر ماه از یک سو و از سوی دیگر استفاده از جای نام جبال که در سده سوم در محیط اداری و اجتماعی اسلام تثبیت شده بود، در استفاده از این جای نام‌ها آشفته‌گی‌هایی را به وجود آورد؛ از این روی است که بلاذری فتح منطقه را شهرمحور بیان می‌کند.

در کتاب بلاذری هنوز ایالتی به عنوان جبال با تعریف و تحدید مشخص وجود ندارد و از فتح منطقه به صورت شهرمحور سخن می‌رود (۱۹۸۸: ۱۳ و ۳۳۰ و ۳۲۶ و ۳۱۶). عنوان فتح/الجبال که در این اثر آمده، با مطالبی که در ذیل آن ارائه شده است، نمی‌خواند و قطع به یقین از افزوده‌های بعدی به متن اصلی کتاب بلاذری است، زیرا بلاذری در ذکر تاریخ سیاسی دو قرن نخستین، جای نام جبال را برای منطقه آذربایجان و ماورا آن به کار می‌برد (۱۹۹۸: ۳۱۶ و ۲۰۵ و ۲۰۲) نه به سرزمین‌های پایین‌تر از آن.

ابن‌عثم نیز که در استفاده از منابع اولیه فتوح با بلاذری اشتراک بسیاری دارد، اشاره‌ای به جای نام جبال ندارد و فتح منطقه را به صورت شهرمحور روایت می‌کند و در برخی موارد از جای نام ماه سخن می‌گوید و جبال را برای آذربایجان و ماورا آن به کار می‌برد (۱۹۹۱: ۳۴۴/۲) که همان قفقاز است. در ذکر تاریخ دو قرن نخست نیز از منطقه آذربایجان و قفقاز با عنوان جبال یاد می‌کند (۱۹۹۱: ۲۵۶/۸ و ۲۳۵). به نظر می‌رسد این نگرش تا حدودی بازتاب داده‌هایی است که درباره تقسیم سرزمینی در زمان انوشیروان در دسترس بود و موجب بروز برخی از آشفته‌گی‌ها می‌شد.<sup>۱</sup>

گسترده‌گی دامنه قیام بابک و بسط یافتن آن از مسقط رأس بابک در بد آذربایجان به ایالت جبال نیز از علل دیگر این خلط و آشفته‌گی بود، زیرا مورخان بارها از عنوان جبال برای مکان حضور بابک استفاده می‌کردند. در متون تاریخی معتبر سده سوم و چهارم هجری نیز این تداوم سنت در کنار پیدایش جای نام جدید را شاهد هستیم (دینوری، ۱۳۶۸؛ یعقوبی، بی تا؛ الطبری، ۱۳۸۷، مسعودی، ۱۴۰۹؛ مقدسی، بی تا). شایان ذکر است که جای نام پهل به ندرت در متون

۱. مارکوارت (۱۳۷۳: ۶۱-۴۳) و دریایی (۱۳۸۸: ۲۹) مدعی‌اند که مرزبندی ناحیه ک(ا)پ کوه/ ک(ا)ف کوه یا قفقاز در دوره ساسانی بسیار نارساست.

تاریخ‌نگاری استفاده می‌شود، اما در متون جغرافیایی توجه به این اصطلاح که تا حدودی هویت فرهنگی منطقه را نمایندگی می‌کند، بسیار است.

### کاربست جای‌نام جبال در متون تاریخی

دومین مرحله‌ای که جای‌نام‌های باستانی نیمه غربی ایران امکان ظهور در نوشته‌های مورخان را پیدا کردند، متون تاریخ سیاسی اسلام در سده‌های نخستین و تاریخ انبیا و ملوک دنیای باستان در تاریخ‌نگاری‌های سده سوم به این سوی است. در این مقطع مفهوم جبال به‌عنوان رایجی تبدیل شده بود و دیگر به‌ندرت از اسامی نظیر ماه و پهل استفاده می‌شد. مورخان این دوره در نوشته‌های خود درباره تاریخ سیاسی سده‌های نخستین اسلامی، تاریخ سیاسی ایران در دوره اساطیری، ساسانی و تعریف ایران‌شهر، بیشتر از عنوان جبال در نوشته‌های خود استفاده می‌کردند که تا حدودی با برخی آشفته‌گی‌ها همراه بود. این آشفته‌گی از یک‌سو در زمینه تعریف حدود ایالت بود و در سوی دیگر در زمینه جایگزینی آن با جای‌نام‌های قدیمی تحدید نشده از قبیل ماه.

مورخان در زمینه بیان تاریخ سیاسی سده نخستین دو جای‌نام جبال و ماه را در کنار همدیگر به کار می‌بردند و هیچ تعریف مشخصی از حدود آن‌ها ارائه نمی‌دادند. به نظر می‌رسد خلق عنوان ماهین/ماهات نیز در بروز آشفته‌گی‌ها درباره تطبیق جای‌نام‌ها مؤثر بوده است. در اصل در این دوره شاهد ترکیب داده‌ها هستیم، زیرا از یک‌سو مورخان قرون سوم به‌سبب استفاده از داده‌های قرون نخستین درباره منطقه جای‌نام‌هایی نظیر ماه و ماهین و ماهات را به کار می‌بردند و از سوی دیگر تحت تأثیر معاصر بودن خود از جای‌نام جبال برای ذکر رویدادهای سده نخست هجری استفاده می‌کردند. در عرصه تاریخ‌نگاری اسلامی، در قرون بعدی نیز به‌سبب استفاده منابع متأخر از متون سده‌های سوم و چهارم، برخی آشفته‌گی‌ها درباره کاربرد ماه را در سده نخست در کنار جبال شاهدیم.

کاربست جای‌نام جبال به‌وسیله مورخان برای دوره باستان، به چند دوره مربوط است: دوره پیشدادیان (در تقسیم‌بندی ربع مسکون توسط ایرج) دوره کیانیان و نبردهای ایران و توران (نبرد با افراسیاب در غرب ایران!)<sup>۱</sup>، دوره ملوک الطوائفی (دایره فرمانروایی و مرکز حکومت آن‌ها) و دوره ساسانی (تقسیمات تشکیلاتی، محل وقوع برخی رویدادها، تقسیمات نظامی دوران انوشیروان)؛ از این روی می‌توان گفت مورخان دوره اسلامی ذهنیت خود را درباره گستره

۱. نولدکه بر آن است که داستان‌های افراسیاب دستخوش تحریف زیادی شده است (۲۵۷۳: ۱۵۶) و در واقع جغرافیای داستان نیز به پیروی از آن تغییر کرده است.

ایالت جبال در سده سوم هجری به این سوی به تاریخ ایران دوره باستان تعمیم می‌دادند. به تقریب در تمامی تاریخ‌های عمومی و تاریخ‌هایی که درباره دنیای باستان به نگارش درآمدند، این امر صادق است. تعریف ایران‌شهر از سوی مورخان که با برخی نگارش‌های شعوبی همراه است تا حدودی آشفتگی استفاده از جای نام‌ها را نشان می‌دهد، زیرا در تعریف‌هایی که آمده گاه ایران‌شهر را با جزئیات بسیاری شرح می‌دهند و گاه به کلی گویی درباره ایالات و سرحدات آن اکتفا می‌کنند و در این میان گاه جای نام آذربایجان کلیت تام دارد و خبری از جبال نیست و گاه از جبال در کنار خراسان به عنوان دو نیمه اصلی ایران‌شهر سخن می‌رود که مشخص است در اینجا جبال شامل آذربایجان نیز می‌شود (نهایه الارب، ۱۳۷۵: ۳۰۳؛ دینوری، ۱۳۶۸؛ ۶۷؛ یعقوبی، بی تا: ۱/۱۷۶؛ مسعودی، بی تا، ۳۳؛ مقدسی، ۴/۵۴، ۴/۹۷؛ بلعمی، ۱/۱۰۷؛ تعالی، ۱۹۰۰: ۴۲) به نظر می‌رسد نگارش‌های باستانی به جغرافیای ایران‌شهر که تا حدودی با دین زردشتی پیوند داشت (دریابی، ۱۳۸۲: ۱۹-۲۷) نیز در بروز این آشفتگی مؤثر بوده باشد.

#### تغییرات سیاسی سده‌های نخستین هجری و جای نام‌ها

با شکل‌گیری نخستین حکومت‌های محلی ریزودرشت در نیمه غربی ایران، بازتاب جای نام جبال در منابع معاصر و پس از آن تا حدودی دچار آشفتگی شد، زیرا در این منطقه بیش از یک یا دو حکومت محلی به‌طور هم‌زمان حضور یافتند یا قسمت‌هایی از منطقه در دایره نفوذ حکومتی نظیر زیدیان، زیاریان و سامانیان که در نواحی بیرون از آن واقع بودند، قرار گرفت و بخش‌هایی از جنوب شرق و نزدیک به بغداد، همچنان در ذیل دیوان خلافت اداره می‌شد. منابع تاریخی سده چهارم و پنجم درباره جای نام جبال در دوره آل‌بویه و غزنوی با آشفتگی‌هایی دست‌به‌گریبان بودند. مورخان عربی‌نویس بغداد و محیط آن، نظیر ابوعلی مسکویه (۱۳۷۹)، از یک‌سوی از عنوان جبال به معنای کلی استفاده می‌کردند و از سوی دیگر شهرمحور بودند، به‌نحوی که گزارش‌های آن‌ها از رویدادهای تاریخی مربوط به منطقه، به جای این که بنابر سنت تاریخ‌نگاری مسلمانان به صورت تام ارائه شوند، به نوعی تعمیم جزء بر کل بود تا جایی که در مواضعی، مرکزیت یافتن برخی از شهرها نظیر ری و اصفهان، مرجعیت جبال را به حاشیه راندند.

تقسیمات سیاسی دوره آل‌بویه و کانون سیاسی شدن برخی از شهرهای منطقه، در بروز این آشفتگی در اندیشه مورخان نقش اساسی داشت. به این صورت که در نوشته‌های مورخان هر کدام از شاخه‌های آل‌بویه که بر قسمت‌هایی از منطقه با مرکزیت شهری مهم نظیر اصفهان، ری



و همدان سیطره پیدا می‌کرد یا قلمرو زیر فرمان خود را ایالت جبال به شمار می‌آوردند یا بخش‌هایی از این ایالت را که بیرون از تصرف آن‌ها قرار داشت، جبال می‌خواندند. شاید این که صابی گاه آذربایجان را جزء جبال می‌داند و گاه آن را یک واحد کلی می‌بیند و گاه ری، ماسبدان و مهرجانقدق را بیرون از دایره ایالت جبال می‌داند، خود بازتابی باشد از آشفته‌گی‌هایی که در دوره آل‌بویه در این باره وجود داشت (صابی، ۱۴۲۴: ۱۴۸ و ۸۳ و ۱۹). همچنین، برخی از مورخان که در شرق ایران می‌نوشتند، نگرش متفاوتی درباره این ایالت به دست دادند که تعریف و دایره آن گنگ است و بیش از آن که از معاصریت آن‌ها پیروی کند، به نگرش اداری خلافت‌محور درباره منطقه شباهت دارد (بلعمی، ۱۳۷۸: ۵۷۷/۳ و ۴۴۳/۱؛ گردیزی، ۱۳۱۵: ۲۰۲؛ عتبی، ۱۴۲۴: ۳۷۷).

به نظر می‌رسد در این میان تنها تاریخ قم است که یک اشراف بی‌نقص از دایره شمولیت ایالت جبال همراه با یک خودآگاهی هویتی را بازتاب می‌دهد (قمی، ۱۳۶۱: ۱۸۵ و ۱۴۴ و ۹۴ و ۹۷ و ۸۸ و ۸۶) که تا حدودی مطابق با تعریف نسبی مورد اجماع جغرافی‌نویسان از ایالت جبال است، اما درباره صحت و سقم این تعریف نمی‌توان با ضرس قاطع سخن راند؛ زیرا شاید در ترجمه و بازنویسی کتاب، مترجم چنین نگرشی را با استفاده از شناخت خود از منطقه و داده‌های منابع جغرافیایی شکل داده باشد، زیرا برخلاف تاریخ قم، مؤلف تاریخ محدثین اصفهان هیچ گزاره‌ای درباره عنوان جبال و نسبت اصفهان با آن به دست نمی‌دهد (ابن‌حیان الانصاری، ۱۴۱۲). به نظر می‌رسد ابونعیم که در آغاز سده پنجم می‌نوشت، نیز به وضوح اصفهان را بیرون از دایره جبال می‌داند و تصور روشنی از حدود جبال ندارد (۱۴۱۰: ۴۴۱/۱). این در حالی است که آوی، مترجم محاسن مافروخی، تحت‌تأثیر اوضاع فرهنگی ایران در سده هشتم، اصفهان را ناف عراق می‌داند (۱۳۸۵: ۱۰۹).

به نظر می‌رسد تاریخ‌نگاری شهری در قرون چهارم تا ششم، چندان تمایلی به استفاده از جای‌نام جبال ندارد. مورخ تاریخ جرجان نیز که پیش از سقوط آل‌بویه تاریخ خود را به اتمام رساند، به‌رغم اشارات فراوان به شهرهای منطقه، از جای‌نام جبال استفاده نمی‌کند (سهمی، ۱۴۰۷). این امر نشان از آن دارد که نگرش شهرمحوری تا حدودی جا افتاده است.<sup>۱</sup> بعدها نیز در تاریخ قزوین همین آشفته‌گی و عدم تعریف و تحدید ارضی ایالت جبال خودنمایی می‌کند. در واقع، جبال در هنگامی که در آستانه جافتادن به‌عنوان یک اصطلاح جغرافیایی از سوی مورخان بود، در تقسیمات سیاسی و اداری وارد شد که عملاً امکان تداوم را به آن نداد؛ زیرا

۱. البته آثاری که موضوع آن‌ها تراجم است، بیشتر از دیگر نوشته‌ها شهرمحورند؛ زیرا در این موارد تأکید بر محل تولد، تحصیل، مسافرت و وفات صاحب ترجمه است که اقتضای جزئی‌نگری دارد.

هر کدام از کانون‌های سیاسی با ادعاهای مالکیت جبال مطامع خود را پیش می‌بردند. به نظر می‌رسد در ذکر تاریخ این برهه است که به‌ناچار عنوان جبال در تواریخ عمومی عربی با برخی توضیحات و تشریحات همراه می‌شود (ابوعلی مسکویه، ۱۳۷۹: ۳۰۹/۶؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۲۰۷/۱۶؛ ابن اثیر، ۱۹۷۱: ۵۳/۹ و ۲۰۳ و ۲۴۸).

### جای نام قهستان

به موازات استفاده از جای نام جبال در سده چهارم هجری، نخستین بار کاربرد قهستان برای این منطقه به‌عنوان برابر نهاد فارسی جبال عربی، از سوی بلعمی به کار رفت (۱۳۷۸: ۶۰۲/۱) و در ادامه بسیاری از مورخان دوره سلجوقی در کنار استفاده از عراق عجم از قهستان نیز استفاده کردند، اما استفاده از عنوان قهستان در دوره‌های بعد موجب شد مورخان در برخی موارد درباره ذکر تاریخ ایران باستان و تاریخ اسماعیلیان ایران، آن را با قهستان در شرق ایران خلط کنند. در سده‌های هشتم و نهم برخی مورخان در ایران از قهستان در خراسان به‌عنوان قطعه‌ای از قلمرو اشکانی سخن رانده‌اند؛ زیرا آن‌ها پس از برجسته شدن عنوان عراق عجم در سده‌های ششم و هفتم، چنین فرض گرفتند که این جای نام از دیرباز رایج بوده و جای نام قهستان که در بعضی متون سده چهارم تا ششم در برخی مواضع برای خطاب قراردادن جبال به کار می‌رفت، تنها برای شرق ایران کاربرد داشته است.

از آنجایی که مورخ به‌ندرت تمامی متون تاریخی پیش از خود را مطالعه می‌کند، این اشتباه و خلط صورت گرفته است (جعفری، ۱۳۸۴: ۲۸). اشتباهی که متون عربی به‌علت عدم استفاده از قهستان برای جبال و عدم توجه به تاریخ ایران باستان به‌صورت ویژه، مرتکب آن نشده‌اند؛ زیرا متون عربی سده چهارم به این سوی، مطالب درباره ایران باستان را به‌ندرت پوشش می‌دادند و کسانی هم که این کار را می‌کردند، از روی تواریخ عمومی معتبر رونویسی می‌کردند. درباره تاریخ اسماعیلیان نیز کاریست جای نام قهستان در متون فارسی به‌جای جبال، موجب بروز برخی آشفتگی‌ها در نزد عده‌ای از مورخان فارسی‌نویس شد و آن‌ها قهستان (=جبال) به‌عنوان مرکز حکومت اسماعیلیان را با قهستان در شرق که بعدها در گستره قلمرو اسماعیلیان درآمد خلط کردند، زیرا رواج یافتن جای نام عراق عجم موجب شد که برخی مورخان نظیر بناکتی در بیان تاریخ اسماعیلیان به اشتباه قهستان (=جبال) را مربوط به نیمه شرقی ایران بدانند (۱۳۴۸: ۲۴۰).

### کاریست جای نام عراق عجم و تداوم جای نام‌های قدیم

بنابر اظهارنظری از لسترنج، در جوامع علمی چنین رواج یافت که عنوان عراق عجم با روی

کار آمدن سلجوقیان و در سده پنجم هجری اتفاق افتاده است و به استناد آن، ورود سلجوقیان به عرصه تاریخ ایران مصادف با جایگزین شدن جای نام جبال با عراق عجم است (۱۳۸۶: ۲۰۱)، اما نوشته‌های تاریخی سده پنجم از جای نام عراق عجم استفاده نکرده‌اند؛ از این روی نمی‌توان مدعی شد این جای نام به سرعت و با آمدن سلجوقیان اشاعه یافته و مورد توجه مورخان قرار گرفته است.

احتمال دارد کاربرد این جای نام نخست در سطح دیوانی بوده (طوسی، ۱۳۴۷: ۵۱ و ۲۰ و ۱۹؛<sup>۱</sup> جویی، ۱۳۸۴: ۸۹ و ۸۸ و ۳۶ و ۲۰ و ۱۱ و ۷) و سپس به متون تاریخ‌نگارانه راه یافته، زیرا در این متون کاربرد جای نام عراق عجم با تأخیر و البته آشفتگی همراه است. مورخ گمنام تاریخ سیستان از عنوان کوه‌ها (۱۳۶۶) و ابن بلخی در *فارسنامه* از جای نام قهستان (۱۳۷۴: ۱۲۱ و ۲۸۲) استفاده می‌کنند و هنوز خبری از عراق عجم نیست.

مورخ *منتخب من السیاق* در همان آغاز سده ششم به صورت بسیار کلی از جای نام جبال استفاده می‌کند (فارسی، ۱۴۰۳: ۵۰۲ و ۲۴۸ و ۱۷۳ و ۱۷) و بیهقی نیز با پیروی از سنت ایران شرقی که تا حدودی علایق اداری خلافت‌محور را بازتاب می‌دهد، جای نام جبال را ترجیح می‌دهد (۲۵۴۶: ۲۹۶ و ۷۷ و ۵۴ و ۵۰).

مورخ گمنام *مجمل‌التواریخ و القصاص* از نخستین مورخانی است که عراقین را برای عراق عجم و عراق عرب به کار می‌برد (بی‌تا: ۳۲۱ و ۳۰۳ و ۳۰۰ و ۹۷) و همچنین بدون هیچ توضیحی از جای نام عراق برای بیان تاریخ عراق (عرب) در سده نخست هجری استفاده می‌کند. در واقع این جای نام پیش از آن که در نوشته‌های مورخان سلجوقی بازتاب پیدا کند، در نوشته مورخی محلی و به دور از پیوندهای رسمی و عمیق با دربار سلجوقی به کار می‌رود. در *تاریخ بیهقی* نیز که در چند دهه بعد تألیف شد، عنوان عراق (۱۳۶۱: ۲۰۴ و ۱۸۷ و ۳۵) به جای جبال به کار می‌رود. به نظر می‌رسد در نیمه نخست سده ششم هجری هنوز عراق عجم/عراق یک جای نام جا افتاده برای مورخان در ایران و عراق نبود و به نوعی سنت تاریخ‌نویسی همچنان در مقابل تغییر مقاومت می‌کرد تا جایی که رافعی، جای نام عراق (عجم) و جبال را به تناوب در کنار همدیگر به کار می‌برد (۱۴۰۸: ۲۲۸/۳ و ۲۱۵ و ۱۷۵/۲).<sup>۲</sup>

درباره اینکه نخستین بار عراق عجم در کدام یک از منابع تاریخ سلسله سلجوقی استفاده شده، به سختی می‌توان اظهار نظر کرد. عماد اصفهانی که متن انوشیروان خالد را به عربی

۱. او از کوهستان عراق نیز استفاده می‌کند.

۲. استفاده منابع تاریخ محلی در ایران نیز به سان عراق، مصر و شام از متون سده‌های نخستین و پیروی‌شان از سنت، بسیار جدی است.

برگردانده، جبال (۱۴۲۵: ۳۰۳ و ۲۷۳ و ۱۹۳) را در موارد اندکی به کار می‌برد و از عراق (عجم) به‌کرات استفاده می‌کند (۱۴۲۵: صفحات متعدد). این نوسان وی میان استفاده از هر دو جای نام به‌نوعی نشان از تداوم کاربست جبال به‌رغم وجود عراق عجم/عراق دارد و استفاده‌نکردن عماد اصفهانی از پسوند عجم برای عراق، کاربرد فراوان این جای نام و رواج عام یافتن آن به‌صورت شفاهی تا زمانه وی را نیز نشان می‌دهد.

همچنین، بازتاب جای نام قهستان به‌جای (یا برای قسمتی از) جبال در کتاب وی می‌تواند رگه‌هایی از ادبیات انوشیروان خالد را بازتاب دهد که خود نیز می‌تواند مشکل‌زا باشد، زیرا انوشیروان خالد به‌عنوان وزیر سلجوقی، باید تمایل به کاربرد اصطلاح رایج دیوانی عراق عجم/عراق می‌داشت نه جایگزین فارسی جبال. بنداری در بازنویسی کتاب عماد اصفهانی همه جای نام‌های سنتی و جدید اعم از جبال، قهستان و عراق را به کار می‌برد (۱۹۰۰: ۲۶۱ و ۱۱۵). ظهیری نیشابوری نیز از قهستان، عراق عجم، قهستان عراق، عراق عرب، قهستان عجم، عراق عجم، قهستان و کوهستان استفاده می‌کند (۱۳۳۲: ۵۶ و ۳۶ و ۳۷ و ۱۹). راوندی قهستان و عراق را بدون پسوند عجم به‌جای همدیگر به کار می‌برد (۱۳۶۴: ۲۲۷ و ۱۴۵ و ۱۴۲) و این چنین است که مورخانی که مشغول تألیف تاریخ‌های سیاسی درباره سلسله سلجوقی هستند، بیشترین آشفتگی را در کاربست جای نام‌ها موجب می‌شوند. کاربرد آشفته این جای نام‌ها در آثار الوزرا (ابوالرجا قمی، ۱۳۶۳: ۲۶۶ و ۱۶۹ و ۱۵۱ و ۱۳۸ و ۱۳۷) باعث شد بعدها خواجه رشیدالدین فضل‌الله، به‌سبب استفاده فراوان از این کتاب و دیگر آثار فارسی و عربی در تألیف تاریخ سلجوقیان، از تمامی جای نام‌ها بدون هیچ دقتی استفاده کند (۱۳۸۶: ۸۰ و ۷۹ و ۱۶ و ۱۵). بعدها کتاب‌هایی که بیرون از محیط سیاسی ایران سده‌های ۹ تا ۱۰ قمری درباره سلجوقیان به فارسی نوشته شدند (آقسرائی، ۱۳۶۲) تنها عنوان عراق را به کار بردند.

به نظر مورخان ایرانی به‌سبب زیست در محیط ایران و آشنایی نزدیک و سریع با تغییرات در جای نام‌ها و تکیه بر متون متقدم عربی که جای نام جبال را تقریباً تا پایان سده ششم برای منطقه به کار می‌بردند، دچار آشفتگی در استفاده از این نام‌ها می‌شدند، درحالی که در تاریخ‌نگاری سده ششم عراق، شام و مصر، استفاده از جای نام جبال هنوز مرسوم بود و مورخانی نظیر ابن جوزی (۱۴۱۲: ۱۷/۲۶۴ و ۱۶/۲۷۰ و ۱۵/۱۰۴ و ۱۴/۱۳۷)، ابن‌قلانسی (۱۴۰۳: ۲/۴۴۳ و ۱۹) و ابن‌عساکر (۱۴۱۵: ۸/۲۸ و ۶/۴۴۳) برای بیان تاریخ سده‌های نخستین و روزگار نزدیک به خودشان، هنوز از عنوان جبال استفاده می‌کردند. این‌اثیر به‌رغم استفاده از نوشته‌های مورخان ایرانی درباره سلسله سلجوقی و بازتاب

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۴، شماره ۶۱، بهار ۱۴۰۳ / ۹۳

جای نام عراق عجم در نوشته‌های آن‌ها، به استفاده از همان جای نام جبال ادامه داد و تنها در دو موضع از عراق عجم استفاده کرد (۱۹۷۱: ۱۱/۴۲۴).<sup>۱</sup> در این زمینه بیشترین تأثیر را بر مورخان پس از خود گذاشت، اما سبط ابن جوزی، تحت تأثیر استفاده از کتاب جدش، بیان و فیات و تراجم و پرداختن به تاریخ زمانه‌اش، آشفتگی فراوانی را بروز داد که بیشتر به سبب پرداختن به شهرهای مهم منطقه، به عنوان محل تولد و تربیت و وفات علما بود (بی تا: ۲۲ و ۲۱). بعدها نیز ابن کازرونی به شیوه شهرمحوری به رویدادهای مربوط به منطقه اشاره و از عنوان‌های کلی‌تر استفاده نکرد (۱۹۷۰).

در حوزه شام و مصر نیز ابوشامه، تاریخ‌نگار ایوبی (۱۲۸۷: ۵/۱۸۵ و ۱۲۰/۸۹) ابن عدیم، مورخ شامی (بی تا: ۴/۲۳۸۸ و ۲۳۸۹ و ۱۹۲۳ و ۱۶۸۰) و ابن شداد، تاریخ‌نگار ایوبی (۱۹۵۳: ۳/۵۴۷ و ۱۷۴) از جای نام جبال بهره بردند؛ اما ابن واصل لازم دید در چند نوبت توضیحی درباره چرایی استفاده‌اش از عراق عجم به جای جبال بدهد (بی تا: ۴/۱۸۲ و ۱۳۶ و ۱۳۲ و ۳۵)؛ زیرا دیگر در آن زمان به تدریج کاربست عراق برای جبال به بیرون از حوزه ایران و محیط بغداد بسط پیدا کرده بود، هر چند استقبال از آن همچنان کم‌رنگ بود.

در ایران از همان آغاز سده هفتم، جرباذقانی در مقدمه (۱۳۸۲: ۶ و ۴ و ۳) و مؤخره‌اش (۱۳۸۲: ۴۲۴-۴۲۲) بر ترجمه تاریخ عتبی، از عنوان عراق برای این منطقه استفاده می‌کند و همین جای نام را معادل ترجمه جبال در کتاب عتبی قرار می‌دهد (۱۳۸۲: ۱۴۵ و ۱۴۲ و ۷۸ و ۷۷ و ۴۸). نسوی به‌رغم ارائه شیوه‌ای متفاوت در حوزه تاریخ‌نوسی ایران (25: hazrati, 2016) عنوان عراق را برای منطقه مدنظر به کار می‌برد و جبال را برای قلمرو اتابکان لر (نسوی، ۱۳۴۴: ۳۱۶ و ۲۱ و ۱۸ و ۵؛ نسوی، ۱۴۰۱: ۳۶ و ۲۸ و ۱۱) استفاده می‌کند،<sup>۲</sup> اما در قلمرو غوریان در شرق ایران، جوزجانی در تاریخ عمومی‌اش جای نام عراق را از یک‌سو برای بیان رویدادهای مربوط به عراق سنتی<sup>۳</sup> و از سوی دیگر به جای جبال در دوره اسلامی به کار می‌برد (۱۳۶۳: ۱۵۸ و ۲/۲۷۰ و ۱/۲۶۸ و ۱/۱۶). همچنین، تاریخ‌نگاران محلی کرمان (منشی کرمانی،

---

۱. ابن‌اثیر در جریان ذکر رویدادهای سال ۵۷۰ از شمس‌الدین البهلوان بن ایلدکز با عنوان صاحب عراق العجم یاد می‌کند. وی در جریان ذکر حمله تتر به ایران در سال ۶۱۷ از عنوان عراق العجم یاد کرده است؛ از این‌رو نمی‌توان سهم عمده‌ای را که شوارتس به نقش ابن‌اثیر در ترویج این نام داده است، پذیرفت (شوارتس، ۱۴۰۰: ۴۶۳).

۲. قلمرو تقریبی اتابکان لر مشتمل بر قسمت‌هایی از جنوب غرب اصفهان، چهارمحال بختیاری، قسمت‌هایی از لرستان کنونی و کهگیلویه و بویراحمد بوده است.

۳. شامل قلمرو بغداد، قسمت جنوبی شرق فرات، بصره، کوفه، تکریت، سامرا و سواد.

۱۳۶۲: ۱۳۶۲؛ کرمانی، ۱۳۲۶، کرمانی، بی تا)<sup>۱</sup> به صورت گسترده‌ای از جای نام عراق استفاده می‌کنند.

### تاریخ‌نگاری دوره ایلخانی و تداوم آشفتگی

با شروع سده هفتم و حمله مغول و سقوط خلافت عباسی، تغییرات اساسی در تاریخ‌نگاری اسلامی رخ داد و به نوعی کلیت سرزمینی جهان اسلام به چند منطقه تقسیم شد و مورخان شام و مصر توجه کمتری در قیاس با گذشته به رویدادهای ایران معاصر- و خیلی کمتر از آن به ایران سده‌های میانه و باستان- داشتند. در جانب دیگر، تصورات جغرافیایی مورخان ایرانی تا حدودی دستخوش تغییرات شد.

آن‌ها از یک سو با عنوان عراق عجم در زمانه خود و نوسانات تعریف حدود آن مواجه بودند و از سوی دیگر در جریان تألیف تواریخ عمومی و روایت تاریخ ایران و اسلام که متکی بر استفاده از منابع عربی بود، از عنوان جبال بهره می‌بردند. علاوه بر آن در این مقطع از یک سو ایران‌شهر از لحاظ تاریخی و جغرافیایی بازتعریف شد و از سوی دیگر پیوندهای آن با گستره سیاسی زیر فرمان ایلخان مغول (یا فرمانرواهای بعدی) به بحث گرفته شد؛ زیرا بنابر مقتضیاتی بازروایت تاریخ ایران باستانی ضروری تلقی می‌شد.

در جهان عربی اوضاع به گونه‌ای دیگر رقم خورد: تواریخ عمومی و تواریخ محلی با همان ادبیات قدیم با موضوع برخورد نموده و همچنان از جای نام جبال استفاده می‌کردند. تعریف ایران‌شهر که شامل جبال نیز بود، همان است که در متون نخستین بازتاب یافت. اشاره به سرزمین ایران/عجم به عنوان واحدی سیاسی در زمان مورخانی که به سده هفتم پرداختند، از روی متون متقدم اقتباس گردید. بیان تاریخ سیاسی اسلام تا زمان سلجوقی با به کارگیری جبال انجام و تاریخ بعد آن با اندکی تغییر و جایگزین شدن متناوب جبال با عراق عجم/عراق روایت شد.

در تاریخ‌نگاری فارسی دوره ایلخانی آشفتگی کاربرد جای نام‌ها به اوج خود می‌رسد. در این دوره هر کدام از مورخان به اقتضای موضوع کتاب‌های خود به استفاده از جای نام‌ها به شکل دل‌پخواهی مبادرت می‌ورزند. جوینی در *تاریخ جهان‌گشا* از این منطقه با عنوان عراق یاد می‌کند (۱۴۰۱: ۷۸/۳ و ۸۸/۱: ۰۶/۱ و ۳۸۶ و ۲۷۲ و ۲۵۴)، اما بیضاوی از جای نام قهستان و عراق به تناوب استفاده می‌کند و از اسماعیلیان (ملاحده) که بر قسمتی از جبال تسلط داشتند، با عنوان ملوک قهستان یاد می‌کند (۱۳۸۲: ۱۳۲ و ۱۱۶ و ۱۰۱).

۱. به نظر می‌رسد در این متون نخستین بار نام سلاجقه عراق به کار رفته است.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۴، شماره ۶۱، بهار ۱۴۰۳ / ۹۵

قزوینی در *المعجم* نیز به تناوب از نام‌های عراق و قهستان برای دوره باستان این ناحیه استفاده می‌کند (۱۳۸۳: ۱۴۹ و ۱۴۸ و ۱۴۴). نجوانی نیز در بیشتر موارد جای نام عراق عجم را برای این منطقه و عراق (بدون پسوند عرب) را برای عراق سنتی به کار می‌برد (۱۳۱۳: ۳۰۳ و ۲۸۸ و ۲۱۶ و ۲۱۵ و ۸۴). رشیدالدین فضل‌الله در هر یک از مجلدات کتاب *جامع‌التواریخ*: دوره باستان و اسلام (۱۳۹۲: ۱۴۱۰/۲ و ۱۳۹۵/۲ و ۱۳۱/۱ و ۱/۱۲۷)، ایران دوره سامانی، آل‌بویه و غزنویان (۱۳۸۶: ۲۳)، سلجوقیان (۱۳۸۶: ۱۵)، اسماعیلیان (۱۳۸۷: ۱۱) و *تاریخ مبارک غزالی* (۱۹۴۰: ۱۴۹ و ۱۲۱) به تناوب از عراق، جبال، قهستان و کوهستان کردن به شکل آشفته‌ای استفاده می‌کند.

این امر از یک‌سوی برآمده از بهره‌گیری از منابع متنوع برای تألیف کتاب است و از سوی دیگر احتمال مشارکت افراد دیگری را در تألیف اثر قوت می‌بخشد. همین آشفتگی در آثار دیگر مورخان معاصر با رشیدالدین فضل‌الله را نیز شاهدیم که به احتمال به سبب استفاده آن‌ها از منابع مشترک با رشیدالدین فضل‌الله و استفاده از کتاب خود وی است (کاشانی، ۱۳۸۴؛ بناکتی، ۱۳۴۸؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱) اما و صاف چون تمرکزش بر زمان معاصر بود، تنها از جای نام عراق به جای جبال استفاده کرد (۱۴۰۰) و مستوفی نیز عراق (بدون ذکر پسوند عجم و عرب) را برای توصیف دوره باستانی، سده‌های نخستین و زمان نزدیک به خود به کار برد و از این رو تفکیک عراق معروف از عراق عجم با توجه به جدایی کردستان از جغرافیای منطقه در کتاب وی، تا حدودی سخت و پیچیده می‌شود (۱۳۶۴).

### ظهور جای نام کردستان و تغییرات در گستره عراق عجم

در سده هشتم هجری ظهور جای نام کردستان در تاریخ‌نگاری فارسی، نام‌های پیشین را تا حدودی دستخوش تغییر کرد. مستوفی نخستین مورخی بود که به صورت ضمنی گستره کردستان را در تألیف تاریخ خود مدنظر داشت (۱۳۶۴)؛ اما استفاده وی از نام کردستان در تاریخ عمومی‌اش عاری از آشفتگی نبود؛ زیرا وی این جای نام را برای دوره آل‌بویه نیز به کار می‌برد. پس از سقوط ایلخانان، نام کردستان در منابع تا حدودی استفاده می‌شود. در ذیل *تاریخ مستوفی* - گستره کردستان در این کتاب فراتر از چیزی است که مستوفی در *نزهة القلوب* و *تاریخ گزیده* (۱۳۶۴: ۶۳۱ و ۵۵۶) ترسیم می‌کند- از این جای نام چندین بار برای رویدادهای مربوط به وقایع سده هشتم استفاده شده است (۱۳۹۶: ۱۴۶ و ۴۴). همچنین، معینی یزدی از جای نام کردستان برای سده هفتم نیز استفاده می‌کند (۱۳۳۶: ۴۲۹ و ۳۵۳ و ۸) استفاده از جای نام‌های کردستان و لرستان در متون عربی نسبت به متون فارسی با تأخیر همراه است. در

نوشته‌های مورخان عراق، شام و مصر در سده هشتم اشاره به کردستان در قالب یک ایالت دیده نمی‌شود.

در تاریخ‌نگاری دوره تیموری تنها تغییر محسوسی که صورت گرفت، افزودن یزد در برخی گزارش‌ها به جغرافیای عراق است. یزد که در اوایل سده هشتم توسط آوی در تعریف ایالت عراق آمد (مافروخی اصفهانی، ۱۳۸۵: ۶۷)، سال‌ها بعد از وی در تصور مورخی یزدی هنوز بیرون از دایره شمول این ایالت است و بر تفکیک آن از عراق (عجم) تأکید می‌شود (یزدی، ۱۳۲۶: ۱۵۰ و ۱۴۵ و ۱۴۴). تنها در دوره تیموری است که به صورت مشخصی یزد جزء عراق (عجم) لحاظ می‌شود؛ اما این امر نیز با بروز برخی آشفتگی‌ها همراه بود، زیرا در موردی حتی دایره این تعلق تا زمان حضور اسطوره‌ای اسکندر مقدونی در این شهر به عنوان جزئی از عراق عقب‌تر می‌رود (کاتب یزدی، ۱۳۸۶: ۴۰). به نظر می‌رسد در این دوره نیز بسان قرون سوم تا ششم هجری، همچنان بی‌میلی تاریخ‌های شهری منطقه در استفاده از جای‌نام‌های رایج را که بازتاب‌دهنده پیوند سرزمینی است، شاهدیم.

سیره‌نگاران تیموری که با زمان معاصر سروکار داشتند، از جای‌نام عراق برای بیان رویدادهای معاصر استفاده می‌کردند و به کردستان نیز اشاراتی داشتند، بدون اینکه حدود آن را مشخص کنند (شامی، ۱۳۶۳: ۱۲۵ و ۱۰۲ و ۱۳؛ یزدی، ۱۳۸۷: ۱۲۵۶/۲؛ ۲۶ و ۱۹). ابن عرب‌شاه نیز در همان زمان در کاربرد جای‌نام عراق عجم بیش از دیگران بر جنبه عجم‌بودن، با تکیه بر جنبه نژادی آن، تأکید می‌کند (۲۰۰۸: ۵۹ و ۴۰). در میان مورخان خراسان دوره تیموری، هیچ تغییر نگرش محسوسی در استفاده از این جای‌نام‌ها روی نداد و تنها کاربرد جای‌نام قهستان تا حد زیادی کم‌رنگ شد.

حافظ ابرو در *زبده التواریخ* از آنجایی که یک تاریخ عمومی است، به تناوب جبال، عراق عجم و عراق را به همراه کردستان (و لرستان) استفاده کرده است (۱۳۸۰: ۵۷۳/۲ و ۷۵۰؛ ۱۹ و ۲۰۰/۱)؛ زیرا وی از یک سو از روی آثار رشیدالدین فضل‌الله و مستوفی می‌نوشت و از سوی دیگر تحت تأثیر فضای زمان خود قرار داشت. سمرقندی نیز در *مطلع السعدین* از یک طرف به کارگیری آشفتۀ این جای‌نام‌ها توسط حافظ ابرو را بازتاب می‌دهد و از سوی دیگر عراق عجم را در مقابل عراق عرب به کار می‌برد (۱۳۷۲). در غرب ایران برخی از مورخان در استفاده از جای‌نام‌های عراق و کردستان با مشکل مواجه شدند تا جایی که به سختی می‌توان محدوده سرزمینی هر کدام از این دو جای‌نام را در آثار آن‌ها تعیین کرد (طهرانی، ۲۵۳۶؛ خنجی، ۱۳۸۲).

در حوزه تاریخ‌نگاری عمومی نیز استفاده نابه‌جا از این جای‌نام‌ها در آثار مورخان قرن نهم



(فصیحی خوفاقی، ۱۳۸۶؛ میرخواند، ۱۳۸۷) به شدت غالب است و آن‌ها از جای‌نام‌های جبال، قهستان و عراق عجم در کنار هم برای بیان تاریخ ایران از دوره پیشدادی تا زمان معاصر استفاده می‌کنند و به‌نوعی سنت رونویسی آن‌ها از روی منابع سبب می‌شود تا جای‌نام‌های قدیمی در کنار جای‌نام‌های جدید استفاده شوند، درحالی‌که در آن زمان افراد اندکی با آن‌ها آشنایی داشتند و مشخص نیست که چرا این مورخان نه لزومی می‌دیدند تا این جای‌نام‌های متفاوت را توضیح دهند و نه ضرورتی احساس می‌کردند که یکی از آن‌ها را انتخاب کنند و با برخی توضیحات آن را به تمامی دوره‌های تاریخی بسط بدهند.

به نظر می‌رسد در این مقطع از لحاظ دیوانی نیز به درک و شناختی که دیوان‌سالاری ایرانی درباره تاریخ منطقه مدنظر داشت (مانند گزارش‌های فراوان درباره خراج و باج و مواردی این‌چنین) استنادی نمی‌شد یا اینکه میان تاریخ‌نویسی سده‌های هشتم و نهم که به تقریب همگی در بیرون از ناحیه مورد بررسی نوشته می‌شدند و با زیست اجتماعی در آن هیچ مناسبتی برقرار نبود و به نوعی تاریخ برای بیرون از این ناحیه و مردمان آن نوشته می‌شد و مهم نبود که از لحاظ تاریخی از جای‌نام‌ها به چه صورت استفاده شود.

در تاریخ‌نگاری سده‌های هشتم و نهم عراق، ابن‌عبری (۱۹۹۲: ۲۵۶ و ۱۱۵) و ابن‌فوطی (۲۰۰۳) تا حدودی از رویکرد مورخان ایرانی در این حوزه پیروی می‌کنند و این امر به سبب پیوند فرهنگی است که میان محیط غرب ایران و بغداد در این دوره ایجاد می‌شود، اما در شام و مصر بسیاری از مورخان به سبب رونویسی از منابع پیشین که می‌توان آن‌ها را به منابع سده چهارم و منابع سده‌های هفتم و هشتم تقسیم کرد، در بسیاری از مواقع، جای‌نام جبال را برای دوره‌های پیش از سده هفتم به کار می‌برند و در ذکر رویدادهای سده هفتم به این سوی است که جای‌نام عراق عجم تا حدود بسیاری فراگیر می‌شود. از سوی دیگر، در سده‌های هشتم و نهم، نگارش‌های تاریخی مصر و شام گرایش دارند از ایران و جغرافیای آن با عنوان «عجم» یاد کنند و تا حدودی با این کار جای‌نام عراق عجم تحت تأثیر قرار می‌گیرد.

(ابن‌کثیر، ۱۴۰۷: ۶۷/۱۱ و ۶۷/۱۰ و ۱۴۱/۷؛ ابن‌خلدون، ۱۹۸۸: ۱۴۴/۳ و ۲۰۰/۲؛ العینی، ۲۰۱۰: ۴۷/۴ و ۳۳۹/۳ و ۶۰/۱؛ الذهبی، بی‌تا: ۱۷۱/۴ و ۳۷۳/۲؛ ذهبی، ۱۴۱۰: ۱۸۱/۴۹ و ۳۲۴/۴۴؛ ابن‌دقماق، ۱۹۹۹: ۲۶۵ و ۸۹؛ ابن‌وردی، ۱۹۹۶: ۵۵/۲ و ۱۸۳/۱؛ ابن‌فرات، ۱۹۳۶: ۲۱۴/۱-۲۱۰؛ مقرئیزی، ۱۹۹۷: ۳۲۳/۷ و ۲۷۷/۳ و ۱/۳۳۹؛ الیافعی، ۱۹۹۷: ۱۰۳/۱۹ و ۱۶۱/۱۴ و ۲۳۸/۱۳ و ۴۲/۲؛ سیوطی، ۲۰۱۳: ۶۱۸ و ۲۴۰؛ ابن‌تغری بردی، ۱۳۹۲: ۱۰۸/۱۶ و ۲۲۰/۷ و ۸/۵ و ۱۲۷/۴)

۱. استفاده او از ماهین خود شاهدهی است بر رونویسی مطلق از منابع متقدم، زیرا در آن مقطع به‌ندرت کسی با این جای‌نام آشنایی داشت یا حتی محل آن را می‌شناخت.

۲۲۹/۳). علاوه بر آن، به نظر می‌رسد در تاریخ‌نگاری سده هفتم تا نهم هجری عراق، شام و مصر آثاری مانند *الکامل* ابن‌اثیر مرجعیت اساسی پیدا می‌کنند و بیشتر نویسندگان برای نگارش تاریخ‌های عمومی از آن‌ها سود می‌برند.

### نتیجه‌گیری

جای نام‌هایی که در دوره اسلامی توسط مورخان قرون سوم تا دهم هجری برای گستره وسیعی از نیمه غربی ایران استفاده شدند، برخی آشفتگی‌ها را نشان می‌دهد. جای نام‌های باستانی در منابع متقدم به حیات خود ادامه دادند، اما به تدریج و با کاربست جای نام جبال به حاشیه رانده شدند. شکل‌گیری حکومت‌های محلی در این منطقه و تقسیمات سیاسی و اداری ایجاد شده در آن در سده‌های سوم تا پنجم هجری در استفاده مورخان از جای نام جبال تأثیر گذاشت و تا حدودی شهرمحوری به سبب اهمیت یافتن شهرهایی نظیر ری و اصفهان (و همدان) بر استفاده از جای نام جبال غالب شد. با رواج تاریخ‌نگاری فارسی تا حدودی استفاده از جای نام جبال با معادل‌های فارسی آن نظیر قهستان جایگزین شد. در سده ششم هجری کاربرد جای نام عراق عجم در تاریخ‌نگاری عربی و فارسی ایران (در کنار استفاده از قهستان) جا افتاد و با تأخیر به دیگر سرزمین‌ها نظیر عراق، شام و مصر تسری یافت. اگرچه در نوشته‌های مورخان، استفاده از جای نام عراق عجم به صورت آشفتگی برای بیان تاریخ باستان و سده‌های نخستین اسلامی به کار رفته، در تاریخ‌نگاری عربی عراق، شام و مصر تا سده هفتم هجری، به سبب استفاده از متون مورخان نخستین و بهره‌بردن از تراجم‌نگاری که همواره باعث تداوم سنت می‌شد، همچنان جای نام جبال برای نامیدن منطقه رواج داشت. در جریان سده‌های هشتم و نهم هجری، مورخان ایران در تعریف جای نام عراق (عجم)، کردستان را از آن جدا کرده و در ادامه یزد را در عراق (عجم) وارد کردند. در متون تاریخی عربی سده‌های هفتم، هشتم و نهم هجری به تدریج، جای نام عراق جا افتاد، اما به سبب گره‌برداری از منابع پیشین تا حد بسیاری برای بیان تاریخ شش سده اول هجری از جای نام جبال استفاده می‌شد. مورخان عربی تاریخ‌های عمومی که به سبب ملازمت تاریخ انبیا با تاریخ ایران باستان، ناگزیر از ذکر شمه‌ای از تاریخ ایران باستان بودند، زمان‌پریشی کمتری نسبت به نگارش‌های فارسی از خود نشان دادند، زیرا تکیه آن‌ها بر منابع عربی نخستین بود و انگیزه‌ای برای بازنگری درباره تاریخ ایران باستان نداشتند.

## منابع و مأخذ

- آقسرائی، محمود بن محمد (۱۳۶۲) *تاریخ سلاجقه*، عثمان توران، تهران: اساطیر.
- آیینه‌وند، صادق (۱۳۸۷) *علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد (۱۹۷۱) *الکامل فی التاریخ*، بیروت: دارصادر.
- ابن اعثم، ابومحمد احمد الکوفی (۱۹۹۱/۱۴۱۱) *کتاب الفتوح*، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالاضواء.
- ابن العبری، غریغوریوس الملطی (۱۹۹۲) *تاریخ مختصر الدول*، تحقیق انطون صالحانی الیسوعی، بیروت: دارالشرق.
- ابن بلخی (۱۳۷۴) *فارسانامه*، تصحیح منصور رستگار فسایی، شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.
- ابن تغری بردی، یوسف (۱۳۲۹) *النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة*، قاهره: وزارة الثقافة و الارشاد القومي، المؤسسة المصریه العامه.
- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد (۱۴۱۲) *المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن حیان الانصاری، ابوالشیخ عبدالله بن محمد (۱۴۱۲) *طبقات المحدثین باصبهان و الواردین علیها*، تحقیق عبدالغفور عبدالحق حسین بلوشی، بیروت: مؤسسة الرساله.
- ابن خلدون، الرحمن بن محمد بن عبد (۱۴۰۸/۱۹۸۸) *دیوان المبتدا و الخبر فی تاریخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوی الشأن الاکبر*، تحقیق خلیل شحاده، بیروت: دارالفکر.
- ابن دقماق، صارم الدین ابراهیم بن محمد بن ایدمر العلابی (۱۹۹۹) *نزهه الانام فی التاریخ الاسلام*، تحقیق سمیر طباره، بیروت.
- ابن شداد، محمد بن علی بن شداد (۱۹۵۳) *الاعلاق الخطیره فی ذکر امراء الشام و الجزیره*، تصحیح دومینیک سوردل، دمشق: المعهد العلمی الفرنسی للدراسات العربیه.
- ابن عدیم، عمر بن احمد (بی تا) *عدمیم، بغیه الطلب فی تاریخ حلب*، تحقیق سهیل زکار، بیروت: دارالفکر.
- ابن عساکر، علی بن حسن (۱۴۱۵) *تاریخ مدینه دمشق*، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالفکر.
- ابن فرات، ناصر الدین محمد بن عبدالرحیم (۱۹۳۶) *تاریخ ابن فرات*، تحقیق قسطنطین زریق، بیروت: المطبعه الامریکانیه.
- ابن فقیه، احمد بن محمد (۱۴۱۶ق) *البلدان*، تصحیح یوسف الهادی، بیروت: عالم الکتب.
- ابن فندق، علی بن زید بیهقی (۱۳۶۱) *تاریخ بیهق*، تصحیح احمد بهمینار، تهران: کتابفروشی فروغی.
- ابن فوطی، کمال الدین ابی الفضل عبدالرزاق بن احمد الشیبانی البغدادی (۲۰۰۳) *الحوادث الجامعه و التجارب النافعه فی المائه السابعه*، تحقیق مهدی نجم، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن کازرونی، ظهیر الدین علی بن محمد البغدادی (۱۹۷۰) *مختصر التاریخ من اول الزمان الی منتهی دوله بنی العباس*، تحقیق مصطفی الجواد، بغداد: المؤسسة العامه للصحافه و الطباعه.

- ابن کثیر الدمشقی، ابوالفداء اسماعیل بن عمر (۱۴۰۷/۱۹۸۶) *البدایه و النهایه*، بیروت: دارالفکر.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق (بی تا) *الفهرست*، بیروت: دارالمعرفه.
- ابن واصل، جمال الدین محمد بن سالم (بی تا) *مفرج الکروب فی تاریخ بنی ایوب*، تحقیق جمال الدین شبال، اسکندریه: بی تا.
- ابن وردی، زین الدین عمر بن مظفر (۱۹۹۶) *تاریخ ابن وردی*، دارالکتب العلمیه: بیروت.
- ابوالرجا قمی، نجم الدین (۱۳۶۳) *تاریخ الوزراء*، تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
- ابوشامه، عبدالرحمن بن اسماعیل (۱۴۰۸) *الروضتین فی اخبار الدولتین*، بیروت: دارالجلیل.
- ابونعیم، حمد بن عبدالله (۱۴۱۰) *تاریخ اصبهان*، تصحیح سیدحسن کسروی، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- احمدوند، عباس (۱۳۹۹) «بازشناسی تاریخی معنا و محدوده نام عراق عجم (تا پایان دوره ایلخانیان)»، *تاریخ‌های محلی ایران*، (۱۷)، صص ۶۰-۴۵.
- اشعری قمی، حسن بن محمد بن سائب بن مالک (۱۳۶۱) *تاریخ قم*، ترجمه تاج الدین حسن بن بهاء الدین علی بن عبدالملک قمی، تحقیق محمدرضا انصاری قمی، تهران: توس.
- اصفهانی، حمزه، حمزه بن حسن (بی تا) *تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء علیهم الصلاه و السلام*، بیروت: دارمکتبه الحیاه.
- اعتماد السلطنه، محمد حسن خان (۱۳۶۳) *تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران*، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۹۸۸) *فتوح البلدان*، بیروت: دار و مکتبه الهلال.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد (۱۳۷۸) *تاریخ نامه طبری*، تصحیح محمد روشن، تهران: سروش.
- بناکتی، داود بن محمد (۱۳۴۸) *تاریخ بناکتی*، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بنداری اصفهانی، فتح بن علی بن محمد (۱۹۰۰) *تاریخ الدوله السلجوق*، مصر: شرکه طبع الکتب العربیه.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر (۱۳۸۲) *نظام التواریخ*، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۲۵۴۶) *تاریخ بیهقی*، تصحیح علی اکبر فیاض، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- تاریخ آل سلجوق در آناتولی* (۱۳۷۷) تصحیح نادره جلالی، تهران: میراث مکتوب.
- تاریخ سیستان* (۱۳۶۶) تحقیق ملک الشعراء بهار، تهران: کلاله خاور.
- تنوی، قاضی احمد و آصف خان قزوینی (۱۳۸۲) *تاریخ الفی*، ۸ جلد، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: علمی فرهنگی.
- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک عبدالله بن محمد (۱۹۰۰م) *غرر الاخبار ملوک الفرس و سیرهم*، تحقیق هرمان زوتنبرگ، پاریس.
- ثواقب، جهان بخش؛ رستمی، پروین (۱۴۰۰) «جایگاه و اهمیت ایالت ماه کوفه در خلافت اسلامی در سده‌های سوم و چهارم هجری»، *تاریخ اسلام*، ۲۲(۸۵)، صص ۲۰۰-۱۶۴.
- جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن زفر (۱۳۸۲) *ترجمه تاریخ یمینی*، تحقیق جعفر شعار، تهران: انتشارات

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۴، شماره ۶۱، بهار ۱۴۰۳ / ۱۰۱

علمی و فرهنگی.

جعفری، جعفر بن محمد (۱۳۸۴) تاریخ یزد، به کوشش ایرج افشار، تهران: علمی و فرهنگی.  
جوینی، عظاملک محمد بن محمد (۱۴۰۱) تاریخ جهانگشا، تصحیح علامه قزوینی، به اهتمام محمد خاتمی، تهران: انتشارات علم.

جوینی، علی بن محمد منتخب الدین (۱۳۸۴) عتبه‌الکتابه، تصحیح محمد قزوینی و عباس اقبال آشتیانی، تهران: اساطیر.

خاقانی شروانی، افضل الدین (۱۳۸۶) ختم الغرایب (تحفه العراقین)، تصحیح یوسف عالی عباس‌آباد، تهران: سخن.

خطیب بغدادی، احمد بن علی (۱۴۱۷) تاریخ بغداد، مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه.  
خنجی، فضل‌الله بن روزبهان (۱۳۸۲) عالم‌آرای امینی، تصحیح محمد اکبر عشیق، تهران: میراث مکتوب.  
دریایی، تورج (۱۳۰۳) تاریخ جامع ایران، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، سرویراستاران حسن رضایی باغ‌بیدی، محمود جعفری دهقی، تهران: مرکز بزرگ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۸) شهرستان‌های ایران شهر، ترجمه شهرام جلیلیان، تهران: طوس.

دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۳۶۸) الاخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر، قم: منشورات الرضی.  
ذهبی، محمد بن احمد (۱۴۱۰) تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، دارالکتب العربی: بیروت.  
\_\_\_\_\_ (بی تا) العبر فی خبر من غیر، تحقیق ابوهاجر محمد السعید بن بسیونی زغلول، بیروت: دارالکتب العلمیه.

رافعی قزوینی، عبدالکریم بن محمد (۱۴۰۸) التدریس فی اخبار قزوین، تصحیح عزیزالله عطاردی قوچانی، بیروت: دارالکتب العلمیه.

راوندی، محمد بن علی (۱۳۶۴) راحه الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق، امیرکبیر: تهران.  
رحمتی، محسن (۱۳۹۸) «اهمیت نزهة القلوب در تبیین جغرافیای تاریخی و تعیین جای‌نام‌های کردستان دوره ایلخانی»، تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، (۲۴)، صص ۱۳۹-۱۱۷.  
سبطین جوزی، شمس‌الدین یوسف بن غزاقلی (بی تا) مرآة الزمان، دمشق: دارالرساله العالمیه.  
السلمی، ابو عبدالرحمن محمد بن الحسین (۱۴۲۴ق) طبقات الصوفیه، مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه.

سمرقندی، عبدالرزاق بن اسحاق (۱۳۷۲) مطلع سعدین و مجمع بحرین، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

سهمی، حمزه بن یوسف (۱۴۰۷) تاریخ جرجان، بیروت: عالم‌الکتب.  
سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن بن ابی بکر (بی تا) تاریخ الخلفاء، بیروت: دارالمنهاج.  
شبانکاره‌ای، محمد بن علی (۱۳۸۱) مجمع الانساب، تهران: امیرکبیر.  
شوارتس، پاول (۱۴۰۰) جغرافیای تاریخی ایران در دوره اسلامی بر مبنای متون جغرافی دانان اسلامی، ترجمه مریم میراحمدی و غلامرضا وهرام، تهران: گستره.

۱۰۲ / جای نام‌های نیمه غربی ایران در نگارش‌های تاریخی... / حضرتی و ...

صابی، هلال‌بن محسن (۱۴۲۴ق) *الوزراء*، فراج، عبدالستار احمد، قاهر، دار الآفاق العربیه. طبری، ابوجعفر محمدبن جریر (۱۳۸۷) *تاریخ الامم و الملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دارالتراث.

طوسی، محمدبن محمود (۱۳۸۷) *عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات*، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: علمی و فرهنگی.

طهرانی، ابوبکر (۲۵۳۶) *تاریخ دیار بکریه*، تصحیح نجاتی لوغال و فاروق سومر، تهران: طهوری.

ظهیری نیشابوری، ظهیرالدین (۱۳۳۲) *سلجوق‌نامه*، تهران: کلاله خاور.

عتبی، محمدبن عبدالجبار (۱۴۲۴) *تاریخ الیمینی*، بیروت: دارالطلیعه للطباعه و النشر.

عزیزی، حسین (۱۳۹۱) *نقد و بررسی منابع تاریخی فتوح در سه قرن اول هجری با رویکرد فتوح*، تهران: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.

عمادالدین کاتب، محمدبن محمد (۱۴۲۵) *تاریخ دوله آل سلجوق*، تحقیق مراد یحیی، بیروت: دارالکتب العلمیه.

عینی، بدرالدین محمود (۲۰۱۰) *عقدالجمان فی التاریخ اهل الزمان*، تحقیق محمود رزق محمود، قاهره. فارسی، عبدالغافرین اسماعیل (۱۴۰۳) *منتخب من سیاق تاریخ النیشابور*، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

فصیحی خوافی، احمدبن جلال‌الدین محمد (۱۳۸۶) *مجمل فصیحی*، تصحیح و تحقیق سید محسن ناجی نصرآبادی، تهران: اساطیر.

فضل‌الله، رشیدالدین (۱۳۸۶) *تاریخ آل سلجوق*، تهران: میراث مکتوب.

\_\_\_\_\_ *جامع التواریخ (تاریخ اسماعیلیان)*، تهران: میراث مکتوب.

\_\_\_\_\_ *جامع التواریخ (تاریخ سامانیان و بویهیان و غزنویان)*، تهران: میراث مکتوب.

\_\_\_\_\_ (۱۳۹۲) *جامع التواریخ (تاریخ ایران و اسلام)*، تهران: میراث مکتوب.

\_\_\_\_\_ (۱۹۴۰) *تاریخ مبارک غازی*، تصحیح استفن اوستین، انگلیس: هرتفورد.

قزوینی، فضل‌الله شرف‌الدین (۱۳۸۳) *المعجم فی آثار الملوک العجم*، تصحیح احمد فتوحی‌نسب، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

القشیری، ابوالقاسم عبدالکریم (۱۳۷۴) *الرساله التمشیرییه*، تحقیق عبدالحلیم محمود و محمودبن شریف، قم: بیدار.

\_\_\_\_\_ *رساله قشیرییه*، ترجمه ابوعلی عثمانی، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: علمی و فرهنگی.

قلانسی، حمزه‌بن اسدبن (۱۴۰۳) *تاریخ دمشق*، تصحیح سهیل زکار، دمشق: دارالاحسان.

قنات، عبدالرحیم (۱۳۹۳) *تاریخ‌نگاری محلی در ایران دوره اسلامی*، تهران: سمت.

کاتب یزدی، احمدبن حسین (۱۳۸۶) *تاریخ جدید یزد*، تصحیح ایرج افشارف تهران: امیرکبیر.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء<sup>(س)</sup>، سال ۳۴، شماره ۶۱، بهار ۱۴۰۳ / ۱۰۳

کاشانی، عبدالله بن علی (۱۳۸۴) *تاریخ اولجایتو*، تصحیح مهین حاجیان پور، تهران: علمی و فرهنگی.  
کرمانی، افضل الدین احمد بن حامد (۱۳۲۶) *تاریخ افضل*، تصحیح مهدی بیانی، تهران: دانشگاه تهران.  
\_\_\_\_\_ (بی تا) *عقد علی لموقف الاعلی*، تصحیح علی محمد عامری، تهران:

روزبهان.

کریستین سن، آرتور (۱۳۳۸) *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب.  
گردیزی، عبدالحی بن ضحاک (۱۳۱۵) *زین الاخبار*، تصحیح محمد قزوینی، تهران: کتابخانه ادب.  
گیزلن، ریکا (۱۳۸۴) *چهار سپهبد ساسانی بر اساس شواهد مهرشناسی*، ترجمه سیروس نصرالله زاده،  
تهران: سازمان میراث فرهنگی و گردشگری.

لسترنج، گای (۱۳۸۶) *جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، تهران:  
علمی و فرهنگی.

لمقریزی، تقی الدین ابی العباس احمد بن علی بن عبدالقادر العبیدی (۱۹۹۷) *السلوک لمعرفة دول الملوک*،  
بیروت: دارالکتب العلمیه.

مارکوارت، یوزف (۱۳۷۳) *ایران شهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی*، ترجمه مریم میراحمدی، تهران:  
اطلاعات.

مافروخی اصفهانی، مفضل بن سعد (۱۳۸۵) *محاسن اصفهان*، ترجمه حسین بن محمد آوی، اصفهان:  
سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری.

مجممل التواریخ و القصص (بی تا) *تحقیق ملک الشعرا بهار*، تهران: کلاله خاور.

مستوفی، حمدالله بن ابی بکر بن احمد (۱۳۶۴) *تاریخ گزیده*، تحقیق عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.  
مستوفی، زین الدین بن حمدالله (۱۳۹۶) *ذیل تاریخ گزیده*، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنیاد موقوفات  
دکتر محمود افشار.

المسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین (بی تا) *التنبیه و الاشراف*، تصحیح عبدالله اسماعیل الصاوی،  
القاهره: دار الصاوی.

\_\_\_\_\_ (۱۴۰۹) *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تحقیق اسعد داغر، قم:

دارالهجره.

مسکویه الرازی، ابوعلی (۱۳۷۹) *تجارب الامم*، تحقیق ابوالقاسم امامی، تهران: سروش.

المقدسی، مطهرین طاهر (بی تا) *البدء و التاریخ*، بور سعید: مکتبه الثقافه الدینییه.

منشی کرمانی، ناصرالدین (۱۳۶۲) *سمط العلی للحضرة العلیا*، تهران: اساطیر.

منهاج سراج، عثمان بن محمد (۱۳۶۳) *طبقات ناصری*، تهران: دنیای کتاب.

میرخواند، محمد بن خاوندشاه بن محمود (۱۳۸۷) *روضه الصفا*، تصحیح جمشید کیانفر، تهران: اساطیر.

نخجوانی، هندوشاه بن سنجر بن عبدالله (۱۳۱۳) *تجارب السلف*، تصحیح عباس اقبال، تهران: مطبع فردین.

نسوی، شهاب الدین محمد خرندزی زیدری (۱۳۴۴) *سیرت جلال الدین منکبرنی*، تصحیح مجتبی  
مینوی، تهران: بنگاه نشر و ترجمه کتاب.

\_\_\_\_\_ (۱۴۰۱) *نقشه‌المصادر*، تصحیح امیرحسین یزدگردی، تهران: توس.

نظام‌الملک طوسی، ابوعلی حسن (۱۳۴۷) *سیرالملوک*، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

نولدکه، تئودور (۲۵۳۷) *حماسه ملی ایران*، ترجمه بزرگ علوی، تهران: مرکز نشر سپهر.  
وصاف شیرازی، عبدالله بن فضل‌الله (۱۴۰۰) *تجزیه الامصار و تزجیه الاعصار*، تصحیح احمد خاتمی، تهران: علم.

وطواط، رشیدالدین (۱۳۸۲) *نامه‌های رشیدالدین وطواط*، به اهتمام قاسم توپسرکانی، تهران: دانشگاه تهران.

الیافی، ابی محمد عبدالله بن اسعد بن علی بن سلیمان (۱۹۹۷) *مرآة الجنان و عبرة الیقظان فی معرفة ما یعتبر من حوادث الزمان*، تحقیق خلیل المنصور، بیروت: دارالکتب العلمیه.

یزدی، تاج‌الدین حسن بن شهاب (بی تا) *جامع التواریخ الحسنی*، بخش تیموریان، تصحیح حسین مدرسی طباطبایی و ایرج افشار، پاکستان: دانشگاه کراچی.

یزدی، معین‌الدین یزدی (۱۳۳۶) *منتخب التواریخ*، تصحیح ژان اوبن، تهران: کتابفروشی خیام.

یزدی، معین‌الدین بن جلال‌الدین محمد (۱۳۲۶) *مواهب الهی*، تصحیح سعید نفیسی، تهران: اقبال.

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب (بی تا) *تاریخ الیعقوبی*، بیروت: دارصادر.

یعقوبی، احمد بن اسحاق (۱۴۲۲ق) *البلدان*، تصحیح محمد امین ضناوی، بیروت: دارالکتب العلمیه.

Daryaei, Toura. "The Idea of the Sacred Land of Eranshahr" *Persianism in Antiquity*, ed. R. Strootman & M.J. Versluys, Franz Steiner Verlag, 2017, pp: 393-399.

Ammianus Marcellinus, *Description of the 18 Provinces of Sasanian*, sasanika.

Hazrati, Hassan. "Historiography of "Shahabuddin Muhammad Zydari Nassavi: From Chronologist to Memoirist"." *Khazar Journal Of Humanities and Social Sciences* 19, no. 3 (2016):pp: 25-40.

C. Edmund Bosworth, *Iranica*, JEBĀL, 2008, Vol. XIV, Fas.c 6, pp. 617-618

C. Edmund Bosworth, *Iranica*, 'ERĀQ-E 'AJAM(I), 2011, Vol. VIII, Fasc. 5, p. 538

Alexander Vassiliev (ed.), *Kitab al-Unvan (Universal History)*, paris, *Patrologia Orientalis*, 1909.



### List of sources with English handwriting

- ‘Aynī, Badr al-Dīn Maḥmūd (2010), ‘Īqd ul-ḵomān fī Tārīḵ-i Ahl-i al-Zamān, research by Mahmoud Rizq Mahmoud, Cairo.
- ‘Īmād ul-Dīn Kāteb, Moḥammad b. Moḥammad (2005), Tārīḵ-i Dawlata Āl-i Saljūq, researched by Morad Yahya, Beirut: Dār ul-Kotob ul-‘Elmīya.
- ‘Oḡbī, Moḥammad b. ‘Abd ul-jabbār (2003), Tārīḵ-e al-Yamīnī, Beirut: Dār ul-Ṭalī‘a Līl Ṭabā‘a wa Našar.
- Abu al-Rajā’ Qomī, Najm al-Dīn (1984), Tārīḵ-e ul-Vūzara, Tehran: Ministry of Culture and Higher Education.
- Abū No‘aīm, Hamd b. ‘Abdallāh (1990), Tārīḵ-i Esbāhān, edited by Seyyed Hasan Kasravi, Beirut: Dār al-Kotob Al-‘Elmīya.
- Abū Šāma, ‘Abd al-Raḥmān b. Īsmā‘īl (1988), Al-Rawḍatayn fī Aḵbār al-dawlatayn, Beirut: Dār al-ḵil.
- Ahmadvand, Abbas (2019), " Historical Recognition of the Meaning and Scope of the Term Iraq-i- Ajam (Up to the end of Ilkhanids Period)" Iranian Local History Research Journal, vol. 17, pp. 45-60.
- A‘inehvand, Sadiq (2008), Science of History in the Islamic Civilization, Tehran: Research Institute for Humanities and Cultural Studies.
- Al-Maqdīsī, Moṭāhar b. ṭāhīr (n.d.), Al-Bada‘a wa al-Tārīḵ, Bur Saeed: Al-Ṭīqāfat ul-Dmīya Library.
- Al-Yāfe‘ī, Abū Moḥammad ‘Abdollāh b. Asad b. ‘Alī b. Solaymān (1997), Merāt al-ḵenān wa ‘Ībrat ul-Yaqzān fī Ma‘rifat Mā Ya‘tabar Mīn Ḥawādīṭ al-Zamān, researched by Khalil Al-Mansour, Beirut: Dār al-Kotob ul-‘Elmīya.
- Āqsarā‘ī, Moḥammad b. Moḥammad (1983), Tārīḵ-e Salājīqa, Osman Turan, Tehran: Asāṭīr.
- Aš‘arī Qomī, Ḥasan b. Moḥammad b. Sā‘īb b. Mālīk (1361), Tārīḵ- Qom, translated by Tajuddīn Ḥasan b. Baha‘uddīn Ali b. Abdul Malīk Qomi, researched by Mohammad Reza Ansari Qomi, Tehran: Tūs.
- Azizi, Hossein (2013), criticism and analysis of the historical sources of conquest in the first three centuries of Hijri with the approach of conquest, Qom, Hozha and University Research Institute.
- Bal‘amī, Abū ‘Alī Moḥammad b. Moḥammad (1999), Tārīḵnāmāh-e Ṭabarī., edited by Mohammad Roshan, Tehran: Sorouš.
- Balāzorī, Aḥmad b. Yaḥyā (1988), Fotūḥ ul-Boldān, Beirut: Dār wa al-Maktabat ul-Ḥīlāl.
- Banākātī, Dāvood b. Moḥammad (1969), Tārīḵ-e Banākātī, Tehran: Anjoman-e Āṭār va Mafāḵer-e Farhangī.
- Beyhaqī, Abū al-Faḏl Moḥammad b. Ḥosseīn (1967), Tārīḵ-e Beyhaqī, edited by Ali Akbar Fayaz, Mashhad: Ferdowsi University of Mashhad.
- Beyzāvī, ‘Abdallāh b. ‘Omar (2003), Nīzām ul-Tawārīḵ, Tehran: Bonyād-e Oqāf-e Dr. Maḥmūd Afšār.
- Bondārī Ešfahānī, Faṭḥ b. ‘Alī b. Moḥammad (1900), Tārīḵ-i Dowlat al- Saljūq, Egypt: Tab‘at al-Kotob ul-‘Arabīya Company.
- Christiansen, Arthur (1988), L’Iran sous les Sassanides, translated by Rashid Yasmi, Tehran: Donyā-ye Ketāb.
- Ḍahabī, Moḥammad b. Aḥmad (1990), Tārīḵ al-Eslām wa wafayāt al-Mašāhīr wa al-A‘lām, Beirut: Dār ul-Kotob ul-‘Arabī.
- Ḍahabī, Moḥammad b. Aḥmad (n.d.), Al-‘Ībār fī ḵabar man Ḡabar., researched by Abu Hajar Mohammad Al-Saeed b. Basiuni Zaghoul, Beirut: Dār ul-Kotob ul-‘Elmīya.
- Dariyaēi, Toraj (1924), comprehensive history of Iran, under the supervision of Kazem Mousavi Bojnordi, edited by Hasan Rezaei Bagh Beidi, Mahmoud Jafari Dehaghi, Tehran: Center of Great Encyclopaedia of Islam.
- Dariyaēi, Toraj (2008), Iranshahr cities, translated by Shahram Jalilian, Tehran: Tūs.
- Dīnvarī, Abū Ḥanīfeh Aḥmad b. Dāvood (1989), Aḵbār ul-ṭīwāl, Research by Abdul Monam Amer, Qom: Manšūrāt al-Raḍī.

- E'temād ul-Salṭaneh, Moḥammad Ḥasan Kān (1984), *Taṭbīq-e Loḡāt-e joḡrāfiāci-ye Qadīm va jadīd*, corrected by Mīrhashem Mohhaddeth, Tehran: Amīr Kabīr.
- Esfahānī, Ḥamza, Ḥamza b. Ḥasan (n.d.), *Tārīkh-I Sanī Molūk al-Arḍ wa al-Anbīyā'* 'Alayhīm al-Salām., Beirut: Dār Makatabat ul-Ḥayyāt.
- Fārsī, 'Abd al-Ġafār b. Īsmā'īl (1982), *Montaqab Mīn Sīyāq Tārīk-e Neyšābūr*, Qom: jāmi'a Modarsīn.
- Fāsehī Kāfi, Aḥmad ibn Ġalāl al-Dīn Moḥammad (2007), *Majma' al-Fāsihi*, edited and researched by Seyyed Mohsen Najī Nasrabadi, Tehran: Asāfir.
- Faḏlullāh, Rašīd ul-Dīn (1386/2007), *Jāmi' ul-Tawārīk (Tārīk-e Sāmāniyān, Boyehīyān va Ġaznaviān)*, Tehran: Mīrāt-e Maktūb.
- Faḏlullāh, Rašīd ul-Dīn (1940), *Tārīk-e Mobārak-e Ġāzānī*, edited by Stephen Austin, England: Hertford.
- Faḏlullāh, Rašīd ul-Dīn (2007), *Jāmi' ul-Tawārīk (Tārīk-e Esmā'īliyān)*, Tehran: Mīrāt-e Maktūb.
- Faḏlullāh, Rašīd ul-Dīn (2007), *Tārīk-e Āl-e Saljūq*, Tehran: Mīrāt-e Maktūb.
- Faḏlullāh, Rašīd ul-Dīn (2012/1391), *Jāmi' ul-Tawārīk (Tārīk-e Īrān wa Eslām)*, Tehran: Mīrāt-e Maktūb.
- Faḏlullāh, Rašīd ul-Dīn (2012/1391), *Jāmi' ul-Tawārīk (Tārīk-e Īrān wa Eslām)*, Tehran: Mīrāt-e Maktūb.
- Gardīzi, 'Abd ul-Ḥayy b. Daḥḥāk (1936), *Zayn ul-Aḳbār*, edited by Mohammad Qazvini, Tehran: Adab Library.
- Gyselen, Rika (2014), *The four generals of the Sasanian empire: some sigillographic evidence*, translated by Siros Nasrullahzadeh, Tehran: Organization of Cultural Heritage and Tourism.
- Ībn 'Adīm, 'Omar b. Aḥmad (n.d.), *Bughyat ul-Ṭalab fī Tārīkh Ḥalab*, edited by Sohail Zakkar, Beirut: Dār al-Fīkr.
- Ībn 'Asāker, 'Alī b. Ḥasan (1995), *Tārīk Madīnat Dimašq*, research by Ali Shiri, Beirut: Dār al-Fīkr.
- Ībn al-'Ībrī, Ġarīḡorīos al-Malaḑī (1992), *Tārīk al-Moḳtašar ul-Dowal*, research by Anton Salehani al-Yasawi, Beirut: Dār ul-šarq.
- Ībn Aṭam, Abū Mouḥammad Aḥmad al-Kūfi (1991), *Kītab al-Fotuḥ*, edited by Ali Shiri, Beirut: Dār al-Aḑwā'.
- Ībn Aṭīr, 'Izz ul-Dīn Abū al-Ḥasan 'Alī b. Moḥammad (1971), *al-Kāmīl fī al-Tārīk*, Beirut: Dār Šādīr.
- Ībn Balkī (1374), *Fārsnāmah*, corrected by Mansour Rastgar Fasaei, Shiraz: Farsiology Foundation.
- Ībn Daqmaq, Šams ul-Dīn Ībrāhīm b. Moḥammad b. Edmar al-'Alā'ī (1999), *Nazhat ul-Anam fī Tārīk al-Īslām*, researched by Samir Tabara, Beirut.
- Ībn Faḡīh, Aḥmad b. Moḥammad (1995), *al-Boldān*, corrected by Yusuf al-Hadi, Beirut: 'Ālam ul-Kotob.
- Ībn Fīrāt, Nāšer ul-Dīn Moḥammad b. 'Abd ul-Raḥīm (1936), *Tārīkh-ī b. Fīrāt*, edited by Constantine Zariq, Beirut: Al-Maṭba'a al-Amīrikāniya.
- Ībn Fundūq, 'Alī b. Zayd Bayhaqī (1982), *Tārīkh-e Bayhaq*, edited by Ahmad Bahmanyar, Tehran: Forūghī Bookstore.
- Ībn Fūwatī, Kamāl al-Dīn Abī al-Faḑl 'Abd al-Razzāq b. Aḥmad al-Šībānī al-Baḡdādī (2003), *Al-Ḥawādīṭ al-jāmi'a wa al-Tajārīb al-Nafi'a fī al-Ma'atāt al-Sābi'a al-hejri*, edited by Mahmoud Najm, Beirut: Dār al-Kotob al-'Elmiya.
- Ībn Ḥayyān al-Anšārī, Abū al-Šayk 'Abdallāh b. Moḥammad (1992), *Ṭabaqāt al-Moḥaddeṭīn Be Īšbahān wa al-Wārīdīn 'alayhā*, edited by Abd al-Ghafur Abd al-Haqq Hossein Balushi, Beirut: Al-Rīsāla.
- Ībn jūzi, Abū al-Faraj 'Abd ul-Raḥmān b. 'Alī b. Moḥammad (1992), *al-Montazīm fī Tārīkh-i al-Omam wa al-Molūk*, the research of Mohammad Abd al-Qadir Atta and Mustafa Abd al-Qader Atta, Beirut: Dār ul-Kītab al-'Elmiya.
- Ībn ḳaldūn, Raḥmān b. Moḥammad b. 'Abd (1408/1988), *Dīwān al-mobtada' wa'l-ḳabar fī Tārīk al-'Arab wa al-Barbar wa man Aṭarahom mīn Du al-ša'n al-Aḳbar*, Research by Khalīl Shahadah, Beirut: Dār al-Fīkr.

- Ībn Kaṭīr al-Dīmašqī, Abū al-Faḍā' 'Esmā'il b. 'Omar (1986), al-Bīdāya wa al-Nihāya, Beirut: Dār ul-Fīkr.
- Ībn Kazrooni, Zahīr al-Dīn 'Alī b. Moḥammad al-Baḡdādī (1970), Moḳtaṣar ul-Tārīḳ Mīn Awal ul-Zamān Montahī Dawlat al-'Abbāsīya, edited by Mostafa al-Qawwad, Baghdad: Al-Mo'asīsat ul-'Āmat Līl-ṣahāfat wa al-Ṭabā'a.
- Ībn Nadīm, Moḥammad b. Eshāq (n.d), Al-Fīhrīst, Beirut: Dār al-Ma'rīfa.
- Ībn ṣaddād, Moḥammad b. 'Alī b. ṣaddād (1953), Al-'Alāq ul-ḳaṭīra fī Ḍīkr-ī Omarā', revised by Dominique Sordel, Damascus: Al-Ma'hd Al-Alami Fransi for Arabic Studies.
- Ībn Taḡrā Bardī, Yoūssīf (1950), Al-Nojūm ul-zāhīra fī Molūk Mīsr wa al-Qahīra, Cairo: Ministry of Culture and National Guidance, Al- Mīsrīya Al-'Āma.
- Ībn Wardī, Zayn al-Dīn 'Omar b. Moza'ffar (1996), Tārīkh-i b. Wardī, Dār Beirut: al-Kotob ul-'Elmīya.
- Ībn Wāṣīl, jamāl ul-Dīn Moḥammad b. Sālem (n.d), Mofarrīj ul-korūb fī Tārīḳ Banī Ayyūb, edited by Jamal al-Din Shayyal, Alexandria: n.n.
- ja'fari, ja'far b. Moḥammad (2005), Tārīḳ-e Yazd, by Iraj Afshar, Tehran: Scientific and Cultural.
- jarfādeqānī, Abū al-Šaraf Nāṣeḥ b Zafar (2003), Tārīḳ-e Yamīnī, research of Jafar Shoar, Tehran: Scientific and Cultural Publications.
- joveīnī, 'Alī b. Moḥammad Montaqab-ul-Dīn (2005), 'Otbat ul-kotoba, edited by Mohammad Qazvini and Abbas Eqbal Ashtiani, Tehran: Asāṭīr.
- joveīnī, 'Aṭā-Malek Moḥammad b. Moḥammad (1980), Tārīḳ-e jahāngoṣā, corrected by Allameh Qazvini, by Mohammad Khatami, Tehran: 'Elm Publications.
- ḳāqānī šervānī, Afzaluddīn (2008), ḳatm ul-Ġarā'īb (Toḥfat ul-'Īrāqēīn), corrected by Yusuf Ali Abbas Abad, Tehran: Soḳan.
- Kāṣānī, 'Abdollah b. 'Alī (2005), Tārīḳ-ī Oljāytū, edited by Mahin Hajianpour, Tehran: Scientific and Cultural.
- ḳaṭīb al-Baḡdādī, Aḥmad b. 'Alī (1996), Tārīḳ Baḡdād, Mostafa Abd al-Qadir Ata, Beirut, Dār ul-Kotob ul-'Elmīya.
- Kermānī, Afzal ul-Dīn Aḥmad b. Hāmed (n.d.), 'Qd ul-'Olā Līl-Mawqef al-A'lā, edited by Ali Mohammad Ameri, Tehran: Rozbahān.
- Kermani, Afzaluddin Ahmed bin Hamed (1947), Tārīḳ-e Afzal, corrected by Mehdi Bayani, Tehran: University of Tehran.
- ḳonjī, Faḫrollāh b. Rozbahān (2012), 'Ālam Ārā-ye Amīnī, edited by Mohammad Akbar Ashiq, Tehran: Written Heritage.
- Le Strange, Guy (2007), The lands of the eastern caliphate, translated by Mahmoud Erfan, Tehran: Scientific and Cultural.
- Mafrūḳī Eṣfahānī, Mofaẓzal b. Sa'd (2006), Maḥāsen-ī Eṣfahān, translated by Hossein b. Mohammad Avi, Isfahan: Municipal Cultural and Entertainment Organization.
- Majmal ul-Tawārīḳ wa al-Qīṣas (n.d.), the research of Malek ul-Shoara Bahar, Tehran: Kalāleh ḳavar.
- Maqrīzī, Taqī al-Dīn Abī al-'Abbās Aḥmad b. 'Alī b. 'Abd ul-Qādir al-'Obaydī (1997), Solūk Lī-Ma'rīfa Dowal ul-Molūk , Beirut: Dār ul-Kotob ul-'Elmīya.
- Markwart, Josef (1994), Eransahr nach der Geographie des ps. Moses Xorenaci, translated by Maryam Mirahmadi, Tehran: Information.
- Mas'ouḍī, Abū al-Ḥasan 'Alī b. Al-Ḥosseīn b. 'Alī (1988), Morūj al-Ḍahab, research by Asad Dagher, Qom: Dār al-Hījra.
- Mas'ūdī, Abū al-Ḥasan 'Alī b. al-Ḥossaīn (n.d.), al-Tanbīh wa al-Īrṣāf, edited by Abdullah Ismail al-Sawī, Cairo: Dār al-Šawī.
- Menḥāj Serāj, 'Oṭmān b. Moḥammad (1984), Ṭabaqāt-e Nāṣerī, Tehran: Donyā-ye Ketāb.
- Mīrḳānd, Moḥammad b. ḳāvandšāh b. Maḥmoūd (2008), Rūzat ul-Šafā, edited by Jamshid Kīyanfar, Tehran: Asāṭīr.
- Mīskawayh Al-Rāzī, Abū 'Alī (2000), Tajārīb ul-Omam, Research by Abu Al-Qasim Imami, Tehran: Sorouš.
- Monšī Kermānī, Nāṣer al-Dīn (1983), Sīmaṭ ul-Olā Līl-Ḥazrat ul-'Olī'ā, Tehran: Asāṭīr.
- Mostūfī Qazvīnī, Ḥamdullāh b. Abī Bakr b. Aḥmad (1985), Tārīḳ-e Gozīdeh, research by Abdul Hossein Navaei, Tehran: Amīr Kabīr.

- Mostūfī, Ḥamdullāh b. Abī Bakr b. Aḥmad (1985), *Tārīk-e Gozīdeh*, research by Abdul Hossein Navaei, Tehran: Amīr Kabīr.
- Mostūfī, Zayn al-Dīn b. Ḥamdullāh (2016), *Zēl-e Tārīk-e Gozīdeh*, by Iraj Afshar, Tehran: Dr. Mahmoud Afshar Endowment Foundation.
- Naḵjavānī, Hendūšāh b. Sanjār b. Abdullāh (1934), *Tajārīb ul-Salaf*, revised by Abbas Eqbal, Tehran: Mutaba Fardīn.
- Nešāvī, Šahāb ul-Dīn Moḥammad (1965), *Sīrat-e Jalāl ul-Dīn Menkobernī*, edited by Mojbatī Minavi, Tehran: Book Publishing and Translation Company.
- Nešāvī, Šahāb ul-Dīn Moḥammad (2022), *Nofaṭ al-Mašdūr*, edited by Amirhassan Yazdgerdi, Tehran: Tūs.
- Nezām ul-Molk Tūsī, Abū ‘Alī Ḥasan (1968), *Sīyar ul-Molūk*, Tehran: Book Translation and Publishing Company.
- Noldeke, Theodor (2537), *Das Iranische Nationalepos*, translated by Bozorg Alavi, Tehran: Sepehr Publishing Center.
- Qalānosī, Ḥamzat b. Asad (1983), *Tārīk-e Dīmašq*, corrected by Sohail Zakkar, Damascus: Dār al-Eḥsān.
- Qanawat, Abdur Rahim (2013), *Local historiography in Iran during the Islamic period*, Tehran: Samt.
- Qazvīnī, Fażlullāh Šaraf ul-Dīn (2004), *Al-Mo’jm fi Ātār ul-Molūk al-‘Ajam*, edited by Ahmad Fatuhi Nasab, Tehran: Association of Cultural Heritage and pride.
- Qošeīrī, Abū al-Qāsem ‘Abd ul-Karīm (1995), *Resāle-ye Qošeīrīye*, translated by Abu Ali Osmani, corrected by Badi al-Zaman Forozanfar, Tehran: Scientific and Cultural.
- Qošeīrī, Abū al-Qāsem ‘Abd ul-Karīm (1995), *Resāle-ye Qošeīrīye*, research by Abdul Halim Mahmoud and Mahmoud b. Sharif, Qom: Bīdār Publications.
- Rāfe’ī Qazvīnī, ‘Abd ul-Karīm b. Moḥammad (1987), *Al-Tadwīn fi Aḵbār Qazvīn*, corrected by Azizullah Attarodi Qochani, Beirut: Dār ul-Kotob ul-‘Elmīya.
- Rahmati, Mohsen (2018), "The Importance of Nuzhat Al-Qulūb in Explaining Historical Geography and Determining the Place-Names of Kurdistan during the Ilkhanid Period, Magazine: Historical perspective and Historiography", Vol. 24, pp. 117-139.
- Ravandī, Moḥammad b. ‘Alī (1985), *Rāḥat ul-Šodūr wa Āyat ul-Sorūr dar Tārīk-e Āl-e Saljūq*, Tehran: Amīr Kabīr.
- Šabānkāreī, Moḥammad b. ‘Alī (2002), *Maǰma’ ul-Anšāb*, Tehran: Amīr Kabīr.
- Šābī, Helāl b. Moḥsen (2003), *al-Vozarā*, Faraj Abd ul-Sattar Ahmad, Qaḥer, Dār al-Āfāq al-‘Arabīya.
- Sabt ībn jūzī, Šams al-Dīn Yūsof b. Ġazāqolī (n.d.), *Mer’āt ul-Zamān*, Damascus: Dār Rīsāla al-‘Ālamīya.
- Sahmī, Ḥamzat b. Yūsof (1986), *Tārīk-e jorjān*, Beirut: ‘Ālam ul-Kotob.
- Samarqandī, ‘Abd ul-Razzāq b. Īshāq (1993), *Maṭla’ ul-Sa’deīn*, Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies.
- Savagheb, Jahanbakhsh and Parvin Rostami (1400), *The Position and Importance of Mahe-Kufa in the Islamic Caliphate, the Third and Fourth Centuries (A.H)*, Islamic History, year twenty-two, number eighty-five, pp. 200-164
- Schwartz, Pavel (1400), *Historical geography of Iran in the Islamic era*, translated by Maryam Mirahmadi and Gholamreza Vahram, Tehran: Gostareh.
- Solamī, Abū ‘Abd ul-Raḥmān Moḥammad b. al-Ḥossaīn (2003), *Ṭabaqāt ul-Šufīya*, Mostafa Abd al-Qadīr Atta, Beirut: Dār ul-Kotob ul-‘Elmīya.
- Soyyūfī, ĵālāl al-Dīn ‘Abd al-Raḥmān b. Abī Bakr (n.d.), *Tārīk-ī al-ḵolafā*, Beirut: Dār ul-Mīnhāj.
- Ta’ālebī, Abū Manšūr ‘Abd-ul-Mālīk ‘Abd-Allāh b. Moḥammad (1900), *Ġorar ul-Aḵbār Molūk al-Fors wa Sīyarehem*, research by Herman Zutenberg, Paris.
- Ṭabarī, Abū ja’far Moḥammad b. ĵarīr (2008), *Tārīk-ī al-Rosūl wa al-Molūk*, Research by Moḥammad Abul Fażl Ibrahim, Beirut: Dār al-Torāt.
- Tārīk-e Āl-e Saljūq dar Anāṭolī (1998), edited by Naderah Jalali, Tehran: Written Heritage.
- Tārīk-e Sīstān (1987), the research of Malek ul-Shoara-ye Bahar, Tehran: Kalaleh ḵāvar.
- Tataṭavī, Qāzī Aḥmad and Ašef Ḵān Qazvīnī (1391), *Tārīk-e Alfī*, 8 vols, revised by Gholamreza Tabatabaei Majid, Tehran: Scientific and Cultural.

- Tehrānī, Abū Bakr (1977), *Tārīk-e Dīyārbakrīya*, edited by Nejadi Lughal and Farooq Sumer, Tehran: Tahūrī.
- Ṭūsī, Moḥammad b. Moḥammad (2008), 'Aḵāyeb al-Maḵlūqāt wa-Ġarā'eb ul-Mowjūdāt, edited by Manouchehr Sotoudeh, Tehran: Scientific and Cultural.
- Vāṣāf Šīrāzī, 'Abdollāh b. Faḵrullāh (2021), *Tajzīyat al-Amṣār wa ṭajzīyat ul-A'sār*, edited by Ahmad Khatami, Tehran: 'Elm.
- Vaṭvāt, Rašīd ul-Dīn (2012), *Nāmeḥ-hā-ye Rašīd ul-Dīn Vaṭvāt*, by Qasim Tuyserkani, Tehran: University of Tehran.
- Ya'qūbī, Ahmad b. Abī Ya'qūb b. ja'far b. Wahab (n.d.), *Tārīk-e Ya'qūbī*, Beirut: Dār Šādīr.
- Ya'qūbī, Ahmad b. Iṣḥāq (2001), *al-Boldān*, edited by Zanawi, Mohammad Amin, Beirut: Dār ul-Kotob al-'Elmīya.
- Yazdī Kāteb, Ahmad b. Ḥosseīn (2007), *Tārīk-ī jadīd-ī Yazd*, corrected by Iraj Afsharf, Tehran: Amīr Kabīr.
- Yazdī, Mo'in ul-Dīn b. jalāl ul-Dīn Moḥammad (1947), *Mavāḥeb-e Elāhī*, edited by Saeed Nafisi, Tehran: Eqbal.
- Yazdī, Mo'in ul-Dīn Yazdī (1957), *Montaḵab ul-Tawārīk*, edited by Jean Auben, Tehran: Khayyam bookstore.
- Yazdī, Ṭāj ul-Dīn Ḥasan b. Šahāb (n.d.), *ḵāmī' ul-Tawārīk al-Ḥasanī*, edited by Hossein Mldaresi Tabatabai and Iraj Afshar, Pakistan: University of Karachi.
- Ṣoḥeīrī Neīšābūrī, Ṣaher al-Dīn (1953), *Saljūqnāma*, Tehran: Kalāleh Ḵāvar.



## Toponymy of the western half of Iran in the historical writings of the 3rd-9th lunar centuries (Jebal, Qohestan and Iraq-e Ajam)<sup>1</sup>

Hassan Hazrati<sup>2</sup>  
Mohammad Reza zadehsafari<sup>3</sup>

Received: 2024/0/22  
Accepted: 2024/5/16

### Abstract

The toponyms used to name a large area in the western half of Iran, from the fall of the Sassanids to the rise of the Safavids, experienced many changes in the social and political-administrative arena, and were reflected in different ways in the writings produced at this point. In Islamic historiography, these toponyms were also used alternately, and historians used them to address the geographical area they were considering. The main question of the upcoming research is how the names Jebal, Qohestan and Iraq-e Ajam appeared in various historians' writings and how they were used. The research approach of this article is based on thick description. The research findings indicate that in the opinion of Islamic historians, Jebal (approximately) was used as a common toponym for a wide area in the western half of Iran in the third century. Gradually and without having a specific definition and limitation, it became popular in all kinds of historical writings and replaced the ancient toponyms of the region such as Mah and Pahle, but in the next century, due to the political developments in the region and the importance of some cities such as Ray and Isfahan, the city became central to the attitude of many Historians prevailed and did not allow Jebal to spread as a common toponym. Also, the name Qohestan, which was the Persian translation of Jebal, became popular in Persian writings at this time and added to the confusion. In the sixth century, the toponym of Iraq-e Ajam, gradually made its way in the writings of historians; But due to the flourishing of general historiography in the 8th and 9th centuries of Hijri, which were provided based on the sources of the third to the sixth century of Hijri, the toponyms of Jebal and Qohestan, while they were almost forgotten in the social and political-administrative arena, also came to life in the writings of Persian historians. They continued, of course, the historians of Egypt and the Levant were largely left out of this mess.

**Key words:** Mah, Pahle, Jebal, Qahestan, Iraq-e Ajam, Toponym, Historiography.

---

1. DOI: 10.22051/hii.2024.44856.2837

2. Associate Professor, Department of History and Civilization of Islamic Nations, Faculty of Theology, University of Tehran, Iran. (Corresponding author) [hazrati@ut.ac.ir](mailto:hazrati@ut.ac.ir)

3. Ph.D Student in Islamic history, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran. [pajoheshsafari@yahoo.com](mailto:pajoheshsafari@yahoo.com)

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)  
سال سی و چهارم، دوره جدید، شماره ۶۱، پیاپی ۱۵۱، بهار ۱۴۰۳  
مقاله علمی - پژوهشی  
صفحات ۱۴۱-۱۱۱

## سیاق نامتعارف معاش و چالش‌های اقتصادی طلاب مسجد جامع زنجان در دوره قاجار<sup>۱</sup>

حسن رستمی<sup>۲</sup>، مسعود بیات<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۰/۲۸  
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۱/۳۰

### چکیده

پایداری مناسبات سنتی و عدم توسعه ساختار اقتصاد در دوره قاجار، از عوامل زوال و بروز بحران‌های اجتماعی و اقتصادی بود. این نابسامانی بر گروه‌های مختلف تأثیر گذاشت و به سختی معیشت و امور زندگی انجامید. طلاب به‌عنوان یکی از گروه‌های پایین جامعه، تحت نظر و حمایت مدارس دینی، به فراگیری و آموزش علوم می‌پرداختند و غالباً با وجوهات شرعی گذران زندگی می‌کردند؛ اما بحران‌های اقتصادی با کاهش درآمدهای عمومی جامعه و در نتیجه کمی وجوهات، بر زندگی طلاب تأثیر مستقیمی گذاشت و آنان را به کسب درآمدهای نامتعارف کشاند. در زنجان مسجد جامع به‌عنوان مهم‌ترین و بزرگ‌ترین مدرسه دینی، دارای بیشترین طلبه بود و آنان به‌مانند سایر مناطق، چالش‌ها و مشکلات معیشتی داشتند. در پژوهش حاضر این سؤال مطرح است که با توجه به وضعیت نامطلوب اقتصاد در دوره قاجار، طلاب مسجد جامع چگونه و با چه شیوه‌هایی (نامتعارف) کسب معاش می‌کردند و با چه موانع و چالش‌هایی روبه‌رو بودند. فرضیه پژوهش این است که با توجه به محل مصرف درآمد موقوفات مسجد که رسیدگی به وضعیت مدرسه و پرداخت حقوق مدرسان و محصلان را شامل می‌شد، طلاب به متولیان و سایر گروه‌های مدعی تولید نزدیک و وابسته شدند و با هدف رفع چالش‌های معیشتی، به آنان در مقابل گروه‌های مدعی یاری رساندند. براساس یافته‌های تحقیق، طلاب در سال‌های سختی زندگی با

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2024.46132.2887

۲. دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران (نویسنده مسئول).  
rostami.h1210@gmail.com

۳. دانشیار گروه تاریخ و تمدن اسلامی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه زنجان، زنجان، ایران.  
masoud.bayat@znu.ac.ir

تصدی مشاغل حکومتی، نایبی و پیشکاری، تبلیغ، کدخدایی در روستاها، هرج و مرج و دخالت در کار دارالحکومه و وابستگی به محاکم شرع، نیازهای زندگی را تأمین کردند. این مقاله با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای و اسناد سازمان‌های دولتی، خصوصی و شخصی، مقالات و نسخ خطی، به روش توصیفی تبیینی موضوع را بررسی کرده است.

واژه‌های کلیدی: طلاب، مسجد جامع، زنجان، قاجاریه، امام‌جمعه.

### مقدمه

مواجهه قاجارها با نظام‌های نوین و شکست آنان در مقابل قدرت‌های بزرگ، برخی از روشن‌فکران، سیاست‌مداران و دولتمردان را به فکر اصلاحات انداخت. مسئله پیشرفت و عقب‌ماندگی در زمینه‌های مختلف، از برنامه‌ها و سیاست‌گذاری‌های برخی از دولتمردان اصلاح‌طلب قاجاری بود که در این بین مولفه اقتصاد از مسائل بنیادین محسوب می‌شد. این چالش‌ها از دوران عباس میرزا تا عصر مشروطیت، با فراز و فرودهایی همراه بود و با توجه به نقش و جایگاه سنت در جامعه، وابستگی به نظم قدیم و بی‌میلی و مخالفت نسبت به اصلاحات، ساختار و مناسبات اقتصادی قاجارها بدون اصلاح و تحول مهمی باقی ماند و با تغییرات چندان گسترده‌ای روبه‌رو نشد. در ادامه این مسئله در کنار کاهش تدریجی درآمدهای عمومی، بخش مهمی از گروه‌های جامعه را در فشار و سختی قرار داد.

در جامعه دوره قاجار طبقه پایین به‌عنوان قشر محکوم، در خدمت خواسته‌ها و اهداف طبقه بالا قرار داشت و نیازها و خواسته‌هایش در گرو همراهی با عناصر و گروه‌های مهم بود. از گروه‌های پایین، طلاب حوزه‌های دینی با توجه به خاستگاه طبقاتی و وضعیت اقتصادی نامطلوب، در کنار علاقه و کسب علوم دینی، با هدف ارتقا جایگاه اجتماعی، به تحصیل می‌پرداختند. طلاب در خدمت و اطاعت علما و مدرسان حوزه‌های علمیه بودند و با وجود حمایت‌ها، غالباً در فقر و تنگ‌دستی زندگی می‌کردند. با توجه به منابع درآمدهای نظام‌های آموزش سنتی نظیر مدارس دینی که با دریافت وجوهات شرعی از راه‌های مختلف صورت می‌گرفت و این منابع با وضعیت اقتصاد دولت و جامعه ارتباط مستقیمی داشت، با عدم اصلاحات و بحران‌های فزاینده مالی که با کاهش درآمدهای عمومی همراه بود، طلاب را مجبور به رفع نیازها با پرداختن به کارهای نامتعارف کرد.

در زنجان عصر قاجار مسجد جامع<sup>۱</sup> به‌عنوان مهم‌ترین و بزرگ‌ترین مدرسه دینی، به‌واسطه

۱. در اسناد و منابع تاریخی عصر قاجار با نام‌های «دار»، «جامع»، «سلطانی» و «شاهی» شناخته می‌شد (ساکما، شماره سند ۳۱۰/۰۳۵۵۲۸: ص ۶ سالور، ۱۳۷۴: ۱۵۹۵/۲)؛ اما از دوره رضاشاه با تثبیت تولید و موقعیت



طلاب و مدرسان برجسته شناخته شده بود. تعداد طلاب مدرسه از سایر مدارس دینی شهر بیشتر بود و در حوادث مختلف اجتماعی و سیاسی حضوری فعال داشتند. طلبه‌ها از زنجان، بلوکات و روستاهای اطراف منطقه حاضر می‌شدند و غالباً به دلیل فقر و بحران‌های اقتصادی، در تنگناهای معیشتی فراوانی قرار داشتند. طلاب مسجد با توجه به عقب‌ماندگی ساختار سنتی و مناسبات اقتصادی در جامعه، با چالش‌ها و مصایب مختلفی روبه‌رو بودند و از راه‌های مختلف نیازهای مالی را برطرف می‌کردند. در پژوهش حاضر این سؤال مطرح می‌شود که با توجه به وضعیت اقتصاد در دوره قاجار، طلاب مسجد جامع چگونه و با چه شیوه‌هایی (نامتعارف) به کسب معاش می‌پرداختند و با چه موانع و چالش‌هایی روبه‌رو بودند؟

تاکنون پژوهشی پیرامون طلاب زنجان در عصر قاجار انجام نشده است، ولی پژوهش‌هایی وجود دارند که کلیت مسئله را در بُعد کشوری بررسی کرده‌اند؛ از جمله حامد الگار در کتاب *دین و دولت در ایران؛ نقش علما در دوره قاجار*، به بررسی جایگاه لوطیان در پیشبرد اهداف علما پرداخت. به باور الگار، بعدها در قرن نوزدهم میلادی، طلاب یا محصلان مدارس جای لوطیان را گرفتند و نیروی مهمی برای تحقق اهداف علما محسوب شدند.

علیرضا علی‌صوفی و فرهاد دشتکی‌نیا در مقاله «مسجد و نظام آموزش سنتی دوره قاجار»، نواقص و عدم کارایی مدارس دینی در پرورش طلاب را بیان کرده‌اند. به باور نویسندگان، نقش حکومت در ضبط موقوفات مسجد-مدرسه‌های دینی، موجب کم‌اقبالی طلاب جهت تدریس شد.

مقاله «سیادت و سادات در عصر قاجار؛ بررسی بودی‌باش معیشت و کارکردهای سادات»، نوشته سیدمحمد طیبی و فرهاد دشتکی‌نیا، راه‌های درآمدزایی، جایگاه و کارکردهای سادات در جامعه عصر قاجار را بررسی می‌کند. به عقیده نویسندگان، سادات غالباً با تکیه بر مذهب و کسوت طلبگی و روحانیت، به امرار معاش می‌پرداختند. در رابطه با پژوهش‌های موردی، مقاله «طلاب قفقازی و نقش آنان در تحولات سیاسی-اجتماعی مشهد در اواخر عصر قاجار (۱۳۳۰-۱۳۲۰ق)»، نوشته جواد عباسی و علی نجف‌زاده، مربوط به شهر مشهد است.

پژوهش حاضر با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای و اسناد سازمان‌های دولتی، خصوصی و شخصی، مقالات و نسخ خطی، به روش توصیفی تبیینی موضوع را بررسی کرده است.

### ۱. وضعیت معیشت و اقتصاد طلاب زنجان در عصر قاجار

پس از سقوط دولت صفویه، اقتصاد ایران موقعیت مطلوب نیافت. وخیم‌شدن اوضاع به آثار سوء درهم‌ریختگی و فساد مزمن درازمدت انجامید (کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۹۱-۹۰). در این دوره جامعه ایران با سلسله‌ای از تغییرات روبه‌رو شد که حاصل آن شروع تولید سرمایه‌داری وابسته بود (امیراحمدی، ۱۳۹۷: ۲۶۷). اقتصاد ایران در دوره قاجار و به‌ویژه قرن نوزدهم میلادی، بدون تغییر و تحول مهمی باقی ماند. «دلالی» بخشی از رسوم اقتصادی بود. در میانه دوره قاجار با توجه به مبادلات اندک و وابستگی اقتصادی، واردات به نفع دولت و مردم نبود. بازارها به روی کالاهای وارداتی باز شدند؛ اما دگرگونی مهمی حاصل نشد. شیوه‌های تولید بطنی و بدون اخذ فناوری‌های جدید و مناسبات حاکم بر روابط تولید و عرضه، با روش‌های گذشته دنبال شد. در این بین بهره‌های مالکانه به روال قدیم باقی ماند و امنیت نیز تأمین نشد (سیف، ۱۳۹۴: ۳۲۸-۳۲۷).

در دوره قاجار نخبگان حاکم، ثروتمندان و روحانیان عالی‌رتبه «ملت» بودند و بقیه مردم به‌عنوان «رعایا» حقی نداشتند. این ملت‌سازی و نظام آموزشی از بالا به پایین، موجب برتری تحصیلات عالی بر امور اجرایی و مقدماتی شد (کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۲۷۰). در این دوره علمای بزرگ از درآمدهای اقتصادی چشمگیری برخوردار بودند که در این باره می‌توان امر قضاوت، کسب وجوهات، تولید و نظارت بر درآمدهای اوقافی و دریافت صدقات مؤمنان را نام برد (ذوالفقاری و دیگران، ۱۳۹۹: ۱۳۴). علما که بخش مهمی از وجوهات طلاب مدارس دینی را می‌پرداختند، با عنایت به بحران‌های فزاینده اقتصادی در دوره قاجار و وابستگی درآمدها به اوضاع و شرایط اقتصادی دولت و جامعه و نیز افزایش درخواست‌های مردمی جهت اعانه مالی، غالباً در پرداخت وجوهات شرعی طلاب درمانده بودند؛ بنابراین با توجه به بحران‌های اقتصادی و فقدان درآمدهای ثابت مالی در مدارس دینی، طلاب با ترکیبی از مردمان شهری و روستایی، به ناچار از راه‌های مختلف سعی در رفع نیازهای اقتصادی و تحصیلی می‌گرفتند.

در زنجان به دلیل حضور علمای مهم و خاندان‌های برجسته علمی، چندین حوزه دینی فعال بود. این خاندان‌ها غالباً با وابستگی به دولت، از دیرباز در حیات علمی و فرهنگی شهر تأثیرگذار بودند و امر رسیدگی به وضعیت مدارس را بر عهده داشتند. برخی از علمای برجسته شهر از مناطق اطراف و از شهرهای دیگر وارد حوزه‌های دینی شدند. در این دوره با عنایت به جمعیت بیست هزار نفری زنجان، چندین حوزه دینی وجود داشت. مسجد شاهی (جامع، سید، دارا)، مسجد میرزایی، مسجد نصرالله خان، مسجد آخوند قارپوزآبادی و مسجد جمیلیه (خانم) در عصر مشروطه، از مهم‌ترین حوزه‌های دینی بودند (عیسوی، ۱۳۶۲: ۴۰؛ اسناد

انجمن تاریخ و فرهنگ زنجان، ۱۴۰۱؛ اسناد موزه بنیاد مهرانه، (۱۴۰۲).

این مدارس غالباً با پول خیرین و متولیان اداره می‌شد. با وفات متولیان و بزرگان مدارس دینی، معمولاً یکی از علمای وقت امر تصدی و رسیدگی به امور را انجام می‌داد؛ برای مثال، در سال‌های پیش از مشروطه با وفات آخوند قارپوزآبادی، میرزا ابوالمکارم موسوی رئیس مدرسه میرزایی، نظارت و رسیدگی به مدرسه را بر عهده گرفت (اسناد موزه بنیاد مهرانه، ۱۴۰۲).

در زنجان طلاب غالباً وابسته به مدرسان و محاکم شرع بودند و به‌عنوان حامیان شریعت، با منازعه، تهدید و دعوا، علما را در مقابل مخالفان و گروه‌های رقیب یاری می‌کردند (زنجان، ۱۳۱۰: ۱۷۲-۱۷۱). در این دوره طلاب مناطق مختلف در تنگ‌دستی بودند و درآمد چندانی برای گذراندن زندگی نداشتند. بنابه گزارشی، در حوزه علمیه نجف، «وضعیت طلاب و معزین از مجاورین سخت شده که در زمان سلف نشده بود. گرانی غایت درجه، راه و معیشت بر اهل این مملکت خاصه طلاب به‌قدری دشوار شده که از حد بیان خارج است. بسیاری از معزین که روی سؤال ندارند، در اتاق‌های خود جان‌باخته و می‌بازند» (حبل‌المتین، ۱۹ جمادی‌الآخر ۱۳۱۵ق: ۲۱).

در سندی مربوط به فقرای زنجان در دوره حکمرانی علاءالدوله که قحطی در میان نبود، نام چند نفر از طلاب زنجان ثبت شده است. ملا محمدعلی، ملا محمدرضا و ملاعلی از فقرای موجب‌گیر دارالحکومه بودند (اسناد خاندان حسینی زنجان، ۱۴۰۱). با این وضعیت، تعداد طلاب نیازمند در سال‌های عسرت بیشتر می‌شد. طلاب غالباً با مشاهده سختی، در اوایل دوره جوانی ازدواج نمی‌کردند؛ اما با داشتن زن و فرزند، چاره‌ای جز درخواست نیاز و دست‌یاری به‌سوی توانگران نداشتند. نامه زیر گویای این موضوع است:

عریضة ملا عبدالاحد

تصدقت شوم. عرض اقل جان‌نثار این که حقیر اعمام هستم. مضطر و پریشان متولی شده، صبح تا الی حال نون پیدا نکرده‌ام که به‌جهت اعیال<sup>۱</sup> خود بیرم صرف نمایند. استدعا این که شب رحمت خیری به حقیر مرحمت فرمایید که شاید از برکت وجود شریف عمل حقیر امشب نوعی بگذرد. چند نفر عیالات دعاگو باشیم. وجود مبارک زیاده عرضی نیست. امر امر مبارک است و مطا» (اسناد موزه بنیاد مهرانه، ۱۴۰۲).

طلاب صاحب زن و فرزند غالباً با اعانه، کارگری و مشاغل دشوار زندگی می‌کردند.

---

۱. عیال صحیح است.

گرفتاری‌های خانوادگی و مرگ یکی از نزدیکان، تحصیل معاش را تهدید می‌کرد. در نامه‌ای، ملا اسدالله می‌نویسد: «همسرم مرده و یک بچه شیرخواره دارم. از سوی دیگر خواهر و مادری ندارم تا مراقبت کنند. از آنجایی که نمی‌توانم بچه را بفروشم، درخواست یاری و دریافت اعانه دارم» (همان اسناد).

با عزیمت طلاب زنجانی به نجف اشرف، مشکلات اقتصادی خانواده‌های کم‌برخوردار ادامه می‌یافت. با بررسی و دقت نظر در وضعیت تحصیلی علمای بزرگ زنجان در نجف اشرف، کاستی‌ها را می‌توان به دست آورد. طلاب خاندان‌های علمی زمین‌دار موسوی، شیخ‌الاسلام و امام‌جمعه، نیازها و چالش‌های اقتصادی نداشتند؛ برای مثال، فرزندان میرزا نصرالله شیخ‌الاسلام با چندین روستا و املاک شهری، ثروت قابل‌توجهی اندوخته بودند<sup>۱</sup>، از سوی دیگر خاندان موسوی با روستاهای متعدد و محکمه شرع، نیاز چندانی احساس نمی‌کردند<sup>۲</sup>.

امامان جمعه نیز با موقوفات مسجد جامع و چندین روستا، جزو متمولین زنجان بودند (اسناد انجمن تاریخ و فرهنگ زنجان، ۱۴۰۱؛ اسناد خاندان حسینی زنجانی، ۱۴۰۱)؛ بنابراین فرزندان خاندان‌های متنوع با اتکا به ثروت خاندانی، دغدغه‌ای برای حضور در مجالس درس علمایی نظیر حسین کوه‌کمری، مرتضی انصاری نداشتند. از علمای بزرگ زنجان آخوند ملا قربانعلی اهل روستای ارقین، با تنگ‌دستی و سختی بسیار و کار شبانه‌روزی به تحصیل در حوزه علمیه نجف پرداخت.

به نظر می‌رسد، تأثیر سال‌های عسرت و تنگ‌دستی دوره طلبگی، موجب زندگی زاهدانه در سال‌های محکمه‌داری و تدریس در زنجان گردید و تا آخر عمر غالباً خانه‌نشین بود (ملاقنبر، ۱۳۰۸: ۱۳-۸). شیخ ابراهیم زنجانی نیز که در جنبش مشروطیت از علمای مخالف ملا قربانعلی بود، در زمان تحصیل در نجف دشواری و کمبودها را تجربه کرد و تا زمان بازگشت و تدریس در زنجان، با مشقت و تهی‌دستی روزگار را گذراند (زنجانی، بی‌تا: ۲؛ زنجانی، ۱۳۹۳: ۱۴۵-۱۴۴).

با این توصیف از معیشت طلاب زنجان در عصر قاجار، به بررسی فراز و فرود نیازها و چالش‌های اقتصادی طلاب مسجد جامع می‌پردازیم.

۱. برای نمونه، روستای حاصل‌خیز «نیک‌پی» در تملک آقا ضیاءالدین نایب‌الصدر فرزند شیخ‌الاسلام زنجانی بود (اوبن، ۱۳۶۲: ۴۲). در حال حاضر نیک‌پی یکی از شهرهای استان زنجان است.

۲. در دوره قاجار برخی از روستاهای حاصل‌خیز زنجان رود نظیر «باغلوچه» متعلق به میرزا ابوالکرم موسوی بود (ناصرالدین شاه، ۱۳۶۹: ۶۸).

## ۲. رویکردها و تلاش‌های معیشتی طلاب مسجد جامع

قدیمی‌ترین روایت شناخته‌شده از احداث مسجد جامع در زنجان به دوره جهان‌شاه قراقویونلو بازمی‌گردد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۸: ۴/ ۱۹۹۸-۱۹۹۷)؛ اما از سرانجام این مسجد اطلاعی در دست نیست و به‌نظر می‌رسد از بین رفته است<sup>۱</sup>. در اوایل دوره قاجار با حمایت حکومت و تأسیس مراکز دینی، عرصه برای قدرت و نفوذ علما در زنجان بیشتر شد؛ بنابراین با حکمرانی عبدالله میرزا دارا فرزند فتحعلی‌شاه در سال ۱۲۲۴ق، مسجد جامع زنجان احداث شد (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۵۵۲؛ همان، ۲۰۱۲).

براساس داده‌های تاریخی، پس از احداث مسجد جامع به‌عنوان بزرگ‌ترین مدرسه علوم دینی، حجره‌های احداث شده در صحن مسجد با مقدار معتدبه‌ی موقوفه، به طلاب اختصاص داده شد (شبیبری زنجان، ۱۳۹۳: ۳/۵۵۶). در این دوره طلاب زیادی از مناطق مختلف وارد مدرسه شدند. غالباً شهرت طلاب، خاستگاه و موقعیت اجتماعی و اقتصادی‌شان را نشان می‌داد؛ برای مثال، ملاحسین خیرآبادی، ملا حسینعلی اوزجی، ملامحسن مهرآبادی، ملاحسن دویرنی، آقا تقی مشمپائی، ملاحسن مشکینی، ملاعلی قزل‌تپه و ملاعلی ینگجه از روستاهای اطراف وارد مدرسه شدند. طلاب غالباً در حجره اول، حجره دوم، حجره سوم و حجره چهارم مسجد سکونت داشتند. باید افزود، در هر حجره بین ۶ تا ۸ نفر زندگی می‌کردند (اسناد انجمن تاریخ و فرهنگ زنجان، ۱۴۰۱؛ اسناد موزه بنیاد مهران، ۱۴۰۲).

در سال‌های پس از تأسیس مدرسه (۱۲۸۰-۱۲۴۰ق)، وضعیت اقتصادی زنجان نامطلوب بود و مردم در فقر و فلاکت زندگی می‌کردند (اسناد موزه بنیاد مهران، ۱۴۰۲؛ دوسرسی، ۱۳۶۲: ۱۳۱؛ بروگش، ۱۳۶۷: ۱۵۲/۱). جنگ دوم با دولت روسیه (۱۲۴۳-۱۲۴۱ق)، نبرد شهری بابیت در زنجان (۱۲۶۶ق) و بی‌برنامه‌گی حاکمان جهت رونق اقتصاد (۱۳۰۵-۱۲۴۵ق)، از عوامل مهم بحران بازار، کاهش درآمدها و عایدات از روستاهای وقفی مسجد جامع بودند (اسناد موزه بنیاد مهران، ۱۴۰۲؛ احتشام‌السلطنه، ۱۳۹۲: ۶۵-۶۴؛ محسن‌اردبیلی، ۱۳۹۶: ۳۳۰-۳۲۵). در زنجان دو قحطی بزرگ دوره ناصری (۱۲۸۹-۱۲۸۸ق) و جنگ جهانی اول (۱۳۳۸-۱۳۳۶ق)، مردمان بسیاری را از میان برد.

براساس یک گزارش، در جریان قحطی اخیر برخی از طلاب مسجد به‌همراه مردم کشته شدند (زنجان، ۱۳۱۰: ۷-۵؛ ساکما، شماره سند ۰۰۱۲۷۴/۲۱۰: ۲). شیوع بیماری‌های مختلف

---

۱. به‌عقیده برخی از معمرین زنجان و محققان تاریخ محلی، مسجد میرزایی بالا در داخل بازار، نخستین مسجد جامع زنجان به‌نظر است؛ اما این نظریه صحیح به‌نظر نمی‌رسد. چون علاوه بر دوری نسبت به مرکز شهر و قرار داشتن در داخل بازار، ورودی‌ها، حیاط و شبستان‌های کوچکی دارد.

می‌توانست امر دادوستد را تعطیل و گروه‌های مختلف شهر را پراکنده کند. در این دوره چندین بیماری با کشتار مردم، شهر را نیمه‌تعطیل کرد و تجارت و دادوستد نیز مختل شد؛ بنابراین با توجه به موقوفات مسجد که بیشتر آن مربوط به دکاکین بازار بود، بر دخل و خرج‌ها تأثیر مستقیمی گذاشت و درآمدها به میزان چشمگیری کاهش یافت (اسناد خاندان حسینی زنجان، ۱۴۰۱).

باید افزود، بخش عمده‌ای از طلاب با روزه‌خوانی در ماه‌های محرم و صفر، وعظ در ماه رمضان، گرفتن روزه‌ها و نمازهای اجاره‌ای متوفیان، مشارکت در کارهای اقتصادی نظیر کشاورزی و خدماتی، برای جبران منابع معاش تلاش می‌کردند؛ اما با توجه به فاصله مکانی طلاب روستایی از شهر، قحطی و بحران‌های اقتصادی که طبقات مختلف را تحت تأثیر قرار می‌داد و میزان درآمدها نیز کاهش می‌یافت، به ناگزیر به مشاغل پرداختند که از نگاه ناظران امری پسندیده نبود و چندان با ماهیت و جایگاه طلبگی هم‌خوانی نداشت.

با احداث مسجد جامع، بخشی از مرجعیت دینی منطقه بر عهده خاندان حسینی قرار گرفت. این مسئله در دهه‌های بعد موجب رقابت‌های علما جهت اعلیمیت و کسب درآمد موقوفات مسجد جامع شد. در این برهه با ظهور علی‌محمد باب و آغاز دشمنی محمدعلی حجت زنجان با علمای بزرگ، علاوه بر اختلافات مذهبی، مسئله ریاست دینی بر شهر، منطقه خمسه را به مدت نزدیک به یک سال عرصه جنگ و ستیز کرد؛ بنابراین درآمدها کاهش یافت (همان سند؛ فوریه، ۱۳۵۸: ۱۵۶).

طلاب با خرابی‌های حاصل از جنگ و تنزل درآمدها، بیش‌ازپیش به سختی افتادند در این برهه طلاب برای تأمین معیشت و هزینه‌های زندگی به پیشه «فراشی» برای دارالحکومه می‌پرداختند (همان سند؛ اسناد موزه بنیاد مهرانه، ۱۴۰۲). آن‌ها با استفاده از موقعیت و جایگاه دین و مذهب در جامعه، وضعیت نابسامان اقتصاد و کاهش عایدی موقوفات، غالباً با اعمال نفوذ و با دخالت در امور حکومتی، امرارمعاش می‌کردند؛ برای نمونه، صمد آقا به واسطه عمویش آخوند ملا قربانعلی به شرارت می‌پرداخت و حکومت نیز در مقابل کارهایش ناتوان بود.

در یک گزارش، صمد آقا مجرمی را از دست مأموران حکومت گرفته، فرارش و عارض را کتک مفصلی زد. تداوم بی‌قانونی‌های صمد آقا سرانجام با واکنش دارالحکومه، موجب دستگیری و تنبیه شد (ایران، ۹شوال ۱۳۲۱ق: ۶). حاج سیاح که ماه ذی‌الحجه ۱۲۹۹ق از تبریز به سمت تهران حرکت می‌کرد و در زنجان توقف داشت، با مشاهده وضعیت طلاب مسجد جامع (شاهی)، افزود: «ملاها در آنجا هم نفوذ زیاد دارند. مثل سایر جاها یا فراش‌باشی

حکومت هستند یا حکومت فراش‌باشی ایشان است یا همیشه با حکومت در ضدیت و کشمکش هستند که اقتدارشان را بر حکومت برتری دهند» (حاج سیاح، ۲۵۳۶: ۲۷۲).

در سال ۱۳۰۵ق، متولی مسجد جامع میرزا ابوالفضایل امام‌جمعه در ابتدای سنین جوانی قرار داشت و به دلیل تحصیل در عتبات و بیماری، ناتوان از رسیدگی به وضعیت مسجد و مهار توطئه برخی از علما برای تصاحب موقوفات بود؛ بنابراین طلاب با تحریک برخی از علمای زنجان به مخالفت با امام‌جمعه برخاستند (ساکما، شماره سند ۰۰۷۸۷۵ / ۲۹۵: ۱۱؛ اسناد خاندان حسینی زنجان، ۱۴۰۱). ضعف مدیریت امام‌جمعه با بی‌توجهی در رسیدگی به میزان عایدی موقوفات و پرداخت حقوق تحصیلی طلاب، در گرایش آنان به علمای مدعی تولید بی‌تأثیر نبود.

ادامه این روند موجب هرج و مرج بیشتر در مدرسه و نافرمانی طلاب نیازمند به دریافت وجوهات شد و آنان جهت رفع نیازهای اقتصادی به کارهای خلاف قانون کشیده شدند. احتشام‌السلطنه در دوره حکمرانی بر زنجان (۱۳۰۶-۱۳۰۹ق)، به مقابله با بی‌قانونی‌های طلاب مسجد جامع برخاست (احتشام‌السلطنه، ۱۳۹۲: ۸۸-۸۷)؛ اما با ادامه ضعف مدیریت امام‌جمعه و کاهش درآمدها، آن‌ها به کارهایی نظیر «باج‌گیری» کشیده شدند. به گزارش عین‌السلطنه سالور با عنوان «در زنجان» که آخر ماه ذی‌الحجه ۱۳۱۸ق، مسجد جامع شهر را دیده بود، طلاب مدرسه با نمایش‌های ساختگی به اخاذی از طبقات مختلف پرداختند (سالور، ۱۳۷۴: ۵ / ۴۰۰۳-۴۰۰۲).

در دوره قاجار انتخاب و انتصاب کدخدای روستاها به روش‌های متعدد صورت می‌گرفت. کدخدا در دهات متعلق به مالک به صلاح‌دید او، در روستاهای اوقافی از طرف متولی و در خالصه‌ها و حتی گاه در همه انواع روستاها از طرف حکومت منصوب می‌شد (بختیاری و دیگران، ۱۳۹۳: ۵۲). موافق رویه غالب مدارس دینی، تعدادی از طلاب مسجد جامع زنجان نیز پس از پایان تحصیلات مقدماتی و در روزهای فراغت، جهت تحصیل معیشت با تأیید مدرسین و اساتید به منظور تبلیغ به مناطق مختلف اعزام می‌شدند. در اسناد نام چند نفر از طلبه‌های مدرسه ثبت شده است که به روستاهای محل زندگی‌شان مأمور شدند.

«ملاعلی» از طلاب نزدیک به امام‌جمعه و از محصلان مدرسه، به بلوک انگوران بازگشت و به‌عنوان کدخدای ده، حلقه ارتباط روستاییان و زمین‌داران شد. ملاعلی غالباً در حل و عقد امور، رسیدگی به شکایات‌ها، نامه‌نگاری و رساندن وجوهات به علما و درخواست‌های روستاییان به حکومت، نقش مهمی بر عهده داشت (اسناد موزه بنیاد مهرانه، ۱۴۰۲؛ اسناد خاندان حسینی زنجان، ۱۴۰۱).

«پیشکاری» یا «نایی» نیز یکی از کارهایی بود که طلاب مسجد جامع زنجان برای جبران تنگی معیشت به آن روی آوردند. پیشکاری به‌عنوان یکی از مناصب مهم دیوانی در دوره قاجار، کارکردهای متفاوتی داشت. به‌لحاظ ساختار اداری یکی از مهم‌ترین مناصب به‌معنای وزیر یا نایب‌الحکومه ولایت، نزدیک به صدراعظم و ولیعهد بود (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۶۰-۵۹؛ نادر میرزا، ۱۳۹۳: ۳۵۴).

به‌لحاظ اقتصادی، پیشکار یا نایب وظیفه محاسبه، دریافت مالیات و مسئولیت امور مالی و مستوفی‌گری را بر عهده داشت (مستوفی، ۱۳۶۰: ۱/ ۲۰۹-۲۰۸؛ مصدق، ۱۳۸۹: ۲۴). در اسناد موجود در موزه مهرانه زنجان، پیشکاران مالیه علما و خوانین، وظیفه محاسبه عایدات، نمایندگی در شهرهای بزرگ و ارسال گزارش اقدامات به مخدومان، نظارت و بررسی وضعیت میزان درآمدها از کشاورزان و عشایر را بر عهده داشتند (اسناد موزه بنیاد مهرانه، ۱۴۰۲). از بین نایبان امام‌جمعه زنجان، چندین نفر از طلاب مسجد جامع، کار رسیدگی به وضعیت درآمد موقوفات را بر عهده داشتند.

بررسی درآمد روستاها، تعیین مبالغ پرداختی و جمع‌آوری پول از دکانین موقوفات بازار زنجان، غالباً بر عهده طلاب مسجد بود (همان اسناد؛ اسناد خاندان حسینی زنجانی، ۱۴۰۱). براساس اسناد، طلاب در سال‌های عزیمت امام‌جمعه به عتبات برای تحصیل و زیارت، معاونت مسجد جامع و موقوفات را بر عهده می‌گرفتند. «ملاعلی» از طلاب مدرسه، مدتی به‌عنوان پیشکار امام‌جمعه در مسجد جامع و به‌عنوان نایب میرزا ابوالمکارم موسوی رئیس مسجد میرزایی خدمت کرد. «ملا عبدالواسع» و «ملا عبدالحسین» نیز علاوه بر تحصیل، به‌عنوان نایب به روستاهای وقفی مسجد جامع اعزام می‌شدند و رابط روستاییان و امام‌جمعه بودند (اسناد موزه بنیاد مهرانه، ۱۴۰۲).

عدم توسعه ساختار سیاسی و اقتصادی قاجارها و تداوم رویکرد سنتی در عرصه حکومت‌داری که با بحران‌هایی مانند قحطی‌های متوالی، جنگ‌ها، دخالت و حضور بیگانگان در کشور همراه بود، موجب کاهش درآمد موقوفات مراکز دینی شد و بر تکاپوی طلاب مسجد جامع زنجان جهت برآوردن نیازها از راه‌های مختلف مانند فراشی برای دارالحکومه و دخالت در کار مأموران حکومت تأثیر گذاشت.

بحران‌های اقتصادی و جایگاه و موقعیت برجسته مذهب و بی‌سوادی بخش مهمی از جامعه، راه را برای اعمال نفوذ و سوءاستفاده عده‌ای از طلاب مسجد جامع زنجان فراهم کرد. طلاب در برآوردن نیازهای اقتصادی، از راه‌های صحیح نیز اقدام کردند. چنان که عده‌ای با پایان تحصیلات مقدماتی در مدرسه و روزهای فراغت از تحصیل، از سوی امام‌جمعه با



فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۴، شماره ۶۱، بهار ۱۴۰۳ / ۱۲۱

عزیمت به مناطق مختلف زنجان و بازگشت به موطنشان، با تبلیغ امور دینی نیازهای معیشتی را تأمین کردند و با ارسال وجوهات شرعی به زنجان، علما را نیز یاری رساندند. در این راستا برخی از طلاب با توجه به جایگاه و موقعیت برجسته مذهب در بین عموم، به شغل کدخدایی در روستا رسیدند.

### ۳. رقابت‌های اجتماعی و سیاسی، وابستگی طلاب به علما و متولیان مسجد جامع

طلاب در جامعه عصر قاجار غالباً وابسته به مدارس و حوزه‌های درسی علمای بزرگ بودند. اقتدار و شهرت دستگاه روحانیت نیز، در کنار علم و زهد علمای بزرگ، به تعداد پیروان، مقلدان و طلاب حوزه‌های درسی بازمی‌گشت و در برخی مواقع قدرت و نفوذ دولت را به چالش می‌کشید. طلاب با توجه به وضعیت نامطلوب اقتصادی در عصر قاجار، غالباً به محضر درس علمای صاحب مکتب و ثروت روانه می‌شدند. یکی از حوزه‌های درسی مهم، متعلق به سید محمدباقر شفتی بود که پیوسته از طلاب و ریزه‌خواران گرد او مجتمع بودند (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۷: ۴۲۱۷-۴۲۱۸).

علما غالباً طلاب علوم دینی را با ماهی چند ریال کمک خرجی به گرد خویش داشتند و به محیط و قدرت نفوذ خود می‌افزودند؛ به‌طور مثال، آقاجانی در حدود پنج هزار طلبه گرد خود جمع کرده بود و به هر یک ماهیانه ۳ تا ۵ تومان می‌داد که برای اجرای اوامرش آماده باشند. امام‌جمعه وقت اصفهان نیز در حدود پانصد نفر فراش داشت که هر وقت به مناسبتی بیرون می‌رفت، دور او را می‌گرفتند و با سلام و صلوات مشایعت می‌کردند. این افراد قوه مجریه بودند و به جبر و انواع ترفندها پولی به دست می‌آوردند و تقدیم امام‌جمعه می‌کردند و خود نیز سهم ناچیزی می‌بردند (ملک‌زاده، ۱۳۸۷: ۷۴-۷۲ و ۱-۳).

حضور بسیار طلاب ایرانی در حوزه علمیة نجف، موجب ترقی و رونق درس شیخ مرتضی انصاری در مقابل علمای بزرگ عرب نظیر محمدحسن جواهرکلام گردید و دایره شهرت و اقتدار عالم بزرگ را محدود کرد (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷: ۴۳-۴۲). به نظر می‌رسد، در دهه‌های پایانی عصر قاجار با مرگ تدریجی علمای بزرگ و کاهش رونق حوزه‌های درسی در شهرهای مختلف، حضور طلاب در مدارس به دریافت شهریه و داشتن سرپناه محدود شد، به‌طوری که غالباً روزانه به دنبال کار شخصی می‌رفتند و شب‌ها در حجره‌ها به صبح می‌آوردند و چندان در مدارس به درس و بحث اهمیت نمی‌دادند (مستوفی، ۱۳۶۰: ۳/۲۴۸).

در زنجان با عنایت به موقوفات ارزشمند مسجد جامع و موارد مصرف آن که بخشی برای مدرسه دینی و طلبه‌ها در نظر گرفته شده بود (اسناد خاندان حسینی زنجان، ۱۴۰۱)، بیشتر

طلاب از امامان جمعه به‌عنوان متولیان حمایت می‌کردند. در آغاز جنبش بایست و شورش طرف‌داران علی‌محمد باب در زنجان، بخشی از رقابت‌ها و مجادله‌های علمای شهر بر سر ریاست دینی و امامت جمعه آغاز شد و طلاب مسجد جامع به طرف‌داری از خاندان امام‌جمعه برخاستند (همان اسناد؛ فاضل مازندرانی، بی‌تا: ۲/ ۴۳۲).

با شکست طرف‌داران علی‌محمد باب و مرگ علمای نخستین عصر قاجار در زنجان، نسل دوم علمای بزرگ با شهرت تدریجی آخوند ملا قربانعلی ارقینی آغاز شد. ملا قربانعلی در مقابل علمای رقیب و مدعی تولیت مسجد جامع، از حامیان امام‌جمعه میرزا ابوالفضایل حسینی بود و با توجه به نزدیکی خانه و محکمه‌اش به مسجد جامع، مورد حمایت و توجه برخی از طلاب مسجد جامع قرار داشت (اسناد خاندان حسینی زنجان، ۱۴۰۱؛ زنجان، ۱۳۹۳: ۱۴۲).  
طلاب طرف‌دار ملا قربانعلی، برخی مواقع نیز به حمایت از مردمان تهی‌دست برمی‌خاستند. در نامه‌ای از ملا قربانعلی به سپهسالار اعظم پیرامون پناهندگی دختری از ظلم نامادری به محکمه ملا جواد، طلاب از جاری‌شدن خطبه عقد میان دختر و خواستگار مدنظر حمایت کردند (اسناد انجمن تاریخ و فرهنگ زنجان، ۱۴۰۱).

جانب‌داری طلاب از احکام و فرامین آخوند ملا قربانعلی و امام‌جمعه که برخی مواقع پیرامون کسب مشاغل دیوانی صادر می‌شد و مخالف با مشی و خواسته عده‌ای از خوانین و علما بود، به جدال و کشمکش می‌انجامید. ریاست داروغه‌خانه، فرماندهی قشون و تعیین نایب‌الحکومه برای بلوکات منطقه خمسه که قدرت و درآمد سرشاری داشت، از جمله مسائل مورد مناقشه میان گروه‌ها بود و طلاب غالباً به حمایت از افراد مدنظر آخوند ملا قربانعلی و امام‌جمعه می‌پرداختند.

در دوره حکمرانی احتشام‌السلطنه، مخالفت‌ها به میزان مالیات تخصیصی نیز تسری یافت. در یکی از مناقشه‌ها متنفذان بر سر تصدی منصب نایب‌الحکومه‌ای مشیرالممالک در مقابل یکدیگر قرار گرفتند و امام‌جمعه و حامیان با عزل او مخالفت کردند (سالور، ۱۳۷۴: ۲/ ۱۵۶۲؛ احتشام‌السلطنه، ۱۳۹۲: ۱۰۹-۱۰۷).

در سال‌های مشروطه حمایت‌های طلاب از ملا قربانعلی و امام‌جمعه به‌عنوان متولی مسجد جامع ادامه داشت. در این راستا دشمنی ملا قربانعلی و خاندان امام‌جمعه با اساس مشروطیت، با حمایت‌های طلاب مسجد جامع همراه بود. به‌طوری‌که طی دو سال جدال و ستیز از تأسیس مجلس شورای ملی تا فتح تهران و زنجان به‌وسیله قوای مجاهدان مشروطه، طلاب در قتل سعدالسلطنه حاکم زنجان، بستن بازار و انجمن ولایتی، قتل مجاهد مشروطه‌خواه محمدعلی عظیم‌زاده، همکاری کردند و بهای این همراهی را با تبعید و زندان پرداختند

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۴، شماره ۶۱، بهار ۱۴۰۳ / ۱۲۳

(مذاکرات مجلس اول، ۶ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵: جلسه ۸۶؛ صبح صادق، ۱۳۸۴: ۴۴۰-۴۳۹؛ ایران نو، ۷ ذی‌الحجه ۱۳۲۷: ۳-۲؛ اسناد موزه بنیاد مهرانه، ۱۴۰۲).

بخشی از طلاب مسجد جامع علاوه بر اعتقاد و ارادت معنوی، با توجه به وضعیت نامساعد اقتصادی و وابستگی به حقوق طلبگی، در مسائل مختلف اجتماعی و سیاسی از امام‌جمعه به‌عنوان متولی مسجد جامع حمایت کردند. در سال‌های مشروطه با توجه به مقام علمی و معنوی آخوند ملا قربانعلی و حمایتش از تولید خاندان امام‌جمعه بر مسجد جامع، طلاب به حوزه قضا و درس این روحانی بزرگ زنجان کشیده شدند و در کنار حقوق دریافتی از عایدات مسجد جامع، با کار و اداره محکمه شرعی آخوند ملا قربانعلی که مهم‌ترین محاکم منطقه خمسه در مجاورت مسجد جامع بود، نیازهای اقتصادی را برطرف کردند.

آن‌ها با دریافت حقوق و وجوهات شرعی از موقوفات مسجد جامع و مبالغ تقدیمی مردم در محاکم شرع، به علمای بزرگ وابسته شدند و در مقابل با ورود به جریان‌ها و رخدادهای اجتماعی و سیاسی، به یاری امام‌جمعه به‌عنوان متولی مسجد جامع و آخوند ملا قربانعلی برخاستند. این حمایت‌ها که به نظر می‌رسد با هدف تحصیل معاش و رفع چالش‌های اقتصادی بود، در بحران‌ها و ستیزه‌های سیاسی به قتل و کشتار مخالفان امام‌جمعه و آخوند ملا قربانعلی انجامید؛ اما خسارت‌های جبران‌ناپذیری به زندگی و سرنوشت برخی از طلاب وارد آورد.

۴. موقوفه مسجد جامع؛ مسئله تولیت و موارد مصرف

وضعیت اوقاف در اواسط دوره قاجار بدون نظم و قاعده مشخص بود و طبقات مختلف در موقوفات دست‌درازی می‌کردند (آدمیت، ۱۳۸۵: ۱۸۸-۱۸۷). با تشکیل وزارت وظایف و اوقاف در سال ۱۲۷۱ق، طی ابلاغیه‌ای مقرر شد که متصدیان موقوفه‌ها بدون آگاهی مأموران ادارات اقدامی نکنند (لمبتون، ۱۳۸۸: ۹۴). به‌رغم تلاش‌های میرزا حسین‌خان سپهسالار در زمان صدارت و تصدی وزارت وظایف و اوقاف (سپهسالار، ۱۴۰۱: ۱۲۰-۱۱۹؛ آدمیت، ۱۳۸۵: ۱۷۳)، وضعیت موقوفات در کشور تغییر چندانی نکرد و مدعیان فراوانی درصدد تصاحب املاک و اراضی بودند.

در بازار تهران ۱۴۳ باب دکان (۱۱ درصد) وقفی بود. ۴۲ باب مغازه وقف مسجد شاه در دست امام‌جمعه، ۶ باب دکان وقف سیدالشهدا در دست آقا شیخ باقر پیش‌نماز، حمام حاجی محسن در دست میرزا ابوالحسن پیش‌نماز و یک دانگ و نیم کاروان‌سرای حاجی کمال کهنه در دست شیخ عبدالحسین بود (اتحادیه، ۱۳۷۷: ۱۰۳-۱۰۲)؛ بنابراین اداره و نظارت‌داری‌ها و توزیع درآمد موقوفات در دوره قاجار، یکی از مسائل مهم تاریخ وقف بود. در این دوره متولی بدون رقیب و مدعی کمتر وجود داشت و غالباً در یک زمان بیش از یک نفر درصدد تصاحب

موقوفات بودند (ورنر، ۱۳۸۲: ۲۰).

با احداث مسجد جامع در زنجان، دکاکین بازار، روستاها و چندین خواجه‌نشین و حمام به‌عنوان موقوفات در نظر گرفته شدند. در قدیمی‌ترین سند موجود از دوره محمدشاه قاجار، ۶۹ باب دکان، ۴ باب خواجه‌نشین، ۱ حمام و چندین روستا به‌عنوان موقوفه مسجد و مدرسه جامع زنجان تعیین کردند. موارد مصرف عایدات موقوفات شامل ایتم، فقرا، مسجد، مدرسه، طلاب و مدرسان بود. تولیت موقوفه بر عهده امام‌جمعه و پس از او به ارشد اولادش تفویض گردید و نظارت به فرزندان شاهزاده عبدالله میرزا دارا واقف مسجد رسید (اسناد خاندان حسینی زنجانی، ۱۴۰۱).

در سال‌های پایانی دوره قاجار، میزان موقوفات مسجد جامع افزایش یافت، به‌طوری‌که شامل ۱۰۴ باب مغازه، حمام شش دانگ، قریه کھیا شش دانگ، قریه چیلخور سه دانگ گردید (ساکما، ۱۶۷۸۷/۰۲۵۰: ۶۵). با وفات متولی وقت میرزا عبدالواسع امام‌جمعه در ۱۱ جمادی‌الاول ۱۲۹۱ق و سنین نوجوانی فرزندش میرزا ابوالفضایل، امر رسیدگی و نظارت بر درآمدها با مشکل مواجه شد و مدعیان با پشتیبانی برخی از طلاب ناراضی نظیر شیخ جعفر زنجانی، درصدد تصاحب موقوفات مسجد جامع برآمدند.

حضور مدعیان موجب گردید که در سال ۱۳۱۰قمری، ناصرالدین‌شاه قاجار طی حکمی به عمیدالملک حکمران خمسه، با تأیید تولیت خاندان امام‌جمعه، مدعیان را به اطاعت از قانون شریعت و رسیدگی و حل‌وفصل در محاکم ذی‌صلاح فراخواند (اسناد خاندان حسینی زنجانی، ۱۴۰۱). با مرگ ناصرالدین‌شاه قاجار و مسافرت میرزا ابوالفضایل امام‌جمعه به عتبات جهت ادامه تحصیلات حوزوی (بصیرالملک شبیانی، ۱۳۷۴: ۴۲)، مدعیان با پشتیبانی طلاب ناراضی از خرابی مدرسه، موقوفات را تصرف کردند.

با غیبت امام‌جمعه از زنجان و رقابت علما برای تصاحب موقوفات ارزشمند مسجد، امر نظارت و رسیدگی بر درآمدها و تخصیص بخشی از آن به طلاب ساکن در مدرسه غیرممکن به نظر می‌رسید و طلاب نسبت به این وضعیت ناخرسند بودند (اسناد خاندان حسینی زنجانی ۱۴۰۱). در میانه دوره مظفری کشاکش سختی بین طلاب طرفدار امام‌جمعه به هدایت و جانب‌داری آخوند ملا قربانعلی و از سوی دیگر طلاب حامی میرزا ابوطالب موسوی، ضیاءالدین نایب‌الصدر و میرزا ابوالمکارم در جریان بود (همان اسناد؛ زنجانی، ۱۳۹۳: ۲۲۰).

در این سال‌ها، مسجد جامع نیمه‌مخروبه و طلاب غالباً گرسنه بودند، در نتیجه بیشترشان چاره‌ای جز ترک تحصیل و بازگشت به خانه نداشتند. در میانه دوره مظفرالدین‌شاه قاجار، حاکم زنجان میرزا مهدی وزیر همایون (۱۳۲۱-۱۳۲۴ق) که با ملاقربانعلی و امام‌جمعه وقت

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۴، شماره ۶۱، بهار ۱۴۰۳ / ۱۲۵

میرزا ابوالفضایل حسینی سر ستیز داشت، با مشاهده اعتراض برخی از طلاب نسبت به بی توجهی به مدرسه و پرداخت حقوق‌ها، با تأیید ناظر وقت شاهزاده یمین‌السلطان، ضمن تنظیم و سامان‌دهی درآمد موقوفه، مبلغ بسیاری را صرف رفاه حال طلاب و مدرسان کرد (همان: ۱۸۴-۱۸۳؛ چهره‌نما، ۱۰ ربیع‌الاول ۱۳۲۴: ۱۳-۱۲).

با پیروزی انقلاب مشروطه، مقرری امام‌جمعه میرزا ابوالفضایل حسینی به جرم مشارکت و همراهی با آخوند ملا قربانعلی رهبر مخالفان در زنجان قطع گردید، در نتیجه با گرفتاری مالی امام‌جمعه و نظارت و رسیدگی اندک به وضعیت مسجد و مدرسه، بار دیگر پرداخت حقوق طلاب با مشکل مواجه شد. در ابتدا علمایی نظیر میرزا ابوالمکارم و سایر بزرگان زنجانی برای برقراری حقوق امام‌جمعه نامه‌نگاری‌هایی کردند؛ اما این مهم بدون همراهی دولت مشروطه و برخی از گروه‌ها، عناصر حامی مشروطه و مخالف تولیت امام‌جمعه تحقق نمی‌یافت (اسناد خاندان حسینی زنجانی، ۱۴۰۱؛ ساکما، شماره سند ۱۴۶۸۰ / ۲۴۰: ۸-۶).

با خرابی مسجد جامع و ضعف موقعیت سیاسی امام‌جمعه، اداره اوقاف با درخواست‌های مکرر ناظر وقت مسجد جامع شاهزاده یمین‌السلطان، در سال ۱۳۲۸ ق تصمیم به تصاحب موقوفه گرفت (اسناد خاندان آل‌شاهی، ۱۴۰۱، اسناد خاندان حسینی زنجانی، ۱۴۰۱)؛ بنابراین تولیت را به یکی از علمای زنجان به نام «آقا سیدعلی» سپردند (ساکما، شماره سند ۱۶۷۸۷/۲۵۰: ۳۹-۳۸ و ۱۴؛ اسناد مجلس شورای اسلامی، ۲۰۰۲-۷۰۰۱۰۰۲۰-۰۳۱۸۲۱۵: ۱۲).

در سال‌های ضعف دولت مشروطه و فترت مجلس شورای ملی (۱۳۳۳-۱۳۳۰ ق)، خاندان امام‌جمعه با توجه به قدرت و نفوذ جهان‌شاه خان امیرافشار، درصدد تصاحب موقوفات برآمدند؛ بنابراین تولیت موقوفات از آقا سیدعلی پس گرفته شد و امام‌جمعه میرزا ابوالفضایل حسینی تا زمان وفات در سال ۱۳۳۶ قمری، دوباره آن را تصرف کرد (ساکما، شماره سند ۰۳۰۳۶۷/۲۹۷: ۶).

با جانشینی میرزا محمود فرزند امام‌جمعه در سال ۱۳۳۷ قمری، مسئله موقوفات وارد مرحله جدیدی شد. در این راستا خاندان دارا با مشاهده مرگ میرزا ابوالفضایل و جانشینی فرزند جوانش، به‌عنوان ناظران موقوفه دوباره به هیئت دولت شکایت بردند. برخی از طلاب مسجد نیز با مشاهده سن کم امام‌جمعه جدید به‌عنوان متولی و از سوی دیگر با توجه به قحطی‌های گسترده جنگ جهانی اول، خشک‌سالی و کم توجهی نسبت به وضعیت درآمد موقوفات مدرسه و عدم پرداخت حقوق، ناراضی بودند.

با ادامه اعتراض‌ها و کم توجهی دولت نسبت به پیگیری شکایت‌ها، طلاب ناراضی نماینده ناظر وقت از خاندان دارا با نام «نورالله خان یاور» را به‌عنوان متولی تعیین کردند تا به وضعیت

نابسامان درآمدها سروسامانی بدهد (همان سند؛ ساکما، شماره سند ۲۸۱۵/۲۹۳: ۶ و ۴). در این بین امام‌جمعه میرزا محمود با مشاهده همکاری و تلاش مخالفانی مانند برخی از طلاب مدرسه، خاندان دارا و شیخ ابراهیم زنجانی به‌عنوان رئیس اداره معارف و اوقاف کشور، دست یاری به‌سوی متنفذان زنجان دراز کرد؛ بنابراین سید محمد مجتهد دایی امام‌جمعه که از علمای بزرگ زنجان بود، با جلب نظر دوباره جهان‌شاه خان امیر افشار و با جانب‌داری طلابی نظیر ملاحسن مهرآبادی، به حمایت برخاست (ساکما، شماره سند ۱۶۷۸۷/۲۵۰: ۵۵-۶۳-۵۵ و ۴۳-۴۱).

رقابت بر سر تولیت موقوفات مسجد جامع زنجان با توجه به اتکای مدعیان به حمایت متنفذان و برخی از طلاب مسجد تا سقوط دولت قاجاریه ادامه داشت و مسئله چگونگی تولیت و شرح وظایف متولیان و ناظران موقوفه مسجد با توجه به ادعای رقیبان و پیش‌کشیدن اسناد مختلف از واقف مسجد جامع شاهزاده عبدالله میرزا دارا، به‌صورت معما باقی ماند (همان اسناد: ۲۲؛ اسناد خاندان حسینی زنجانی، ۱۴۰۱؛ اسناد خاندان عبدالله میرزا دارا، ۱۴۰۲).

در اوایل دوره رضاشاه با توجه به بیماری میرزا محمود امام‌جمعه و عزیمت به تهران، رسیدگی به وضعیت معیشت و تحصیل طلاب مسجد جامع دوباره با موانع و مشکلاتی مواجه شد. در نتیجه برخی از طلاب وقت با نارضایتی از وضع زندگی در اول فروردین ماه ۱۳۰۷، نامه‌ای را به دولت وقت ارسال کردند.

طلاب در نامه، اختیار تعیین متولی را بر عهده ناظران وقت دانستند و نسبت به دخالت‌های میرزا محمود امام‌جمعه و بی‌توجهی به وضعیت مالی مدرسه و پرداخت حقوق طلاب اعتراض کردند (ساکما، شماره سند ۳۳۷۰۲/۲۹۷: ۶). در ادامه با توجه به تصمیم و اقدام امام‌جمعه جهت تعمیرات مسجد، بازسازی دکاکین بازار و پرداخت هزینه‌های اداره اوقاف و در مقابل، کم‌توجهی به وضع معیشت و پرداخت حقوق و مقرری‌ها، نامه‌های اعتراضی طلاب مسجد جامع ادامه یافت و شکایت‌ها به نزد رئیس‌الوزرا و سایر اعضای هیئت دولت کشیده شد (ساکما، ۳۵۵۲۸/۳۱۰: ۶-۵).

موقوفات مسجد جامع مهم‌ترین منبع درآمد و معیشت طلاب بود که در دوره قاجار با توجه به ضعف برخی از متولیان نظیر میرزا ابوالفضایل و میرزا محمود و سوءاستفاده رقبای خاندانی برای تصاحب تولیت، مورد حسادت و طمع قرار گرفت. رقابت بر سر تصاحب تولیت مسجد جامع و کم‌توجهی نسبت به نظارت‌ها و پیگیری درآمدها، موجب کاهش عایدات و خرابی هر چه بیشتر مسجد و مدرسه و در نتیجه نارضایتی برخی از طلاب و مدرسان گردید. طلاب مسجد در دو سوی این قضایا، با هدف رفع چالش‌های اقتصادی و هزینه‌های

تحصیلی، به جانب‌داری یا مخالفت با خاندان امام‌جمعه برخاستند و در این بین عناصر و گروه‌های مدعی مانند یمین‌السلطان و سید محمد مجتهد، از طلاب برای پیشبرد اهداف بهره گرفتند.

به عقیده متولیان فعلی و براساس وقف‌نامه، تعمیرات و رسیدگی به بنای مسجد جامع همیشه بر سایر نیازها اولویت داشته است (مصاحبه با آیت‌الله‌العظمی حسینی زنجانی، ۱۴۰۲). به نظر می‌رسد علاوه بر این موضوع، ضعف مدیریت و رسیدگی به رقبات و دوری امامان جمعه از زنجان، موجب گرایش و همکاری بخشی از طلاب مسجد جامع با عناصر و گروه‌های رقیب گردید و چالش‌های جدی را پیش روی خاندان امام‌جمعه قرار داد.

### نتیجه‌گیری

مسجد جامع زنجان در عصر قاجار، مهم‌ترین نهاد دینی و علمی در منطقه بود و علمای مهم و موقوفات ارزشمندی داشت. در دوره قاجار چالش تأمین معاش و تلاش برای رفع موانع تحصیلی، طلاب مسجد جامع زنجان را به استفاده از سیاست‌ها و آرا متضاد کشاند. در این دوره با توجه به بحران‌های اقتصادی و اوضاع نامساعد اجتماعی که بخشی از آن معلول فحطی و خشک‌سالی و بروز بیماری‌های متعدد بود، طلاب چاره‌ای جز نزدیکی به رؤسای مدرسه و علمای بزرگ نداشتند. در کنار اجتهاد علمی و محبوبیت عالمان دینی زنجان، موقوفات ارزشمند مسجد جامع و اهمیت محاکم شرعی امامان جمعه و آخوند ملا قربانعلی، بیشتر طلاب را ناگزیر از همراهی و پشتیبانی با آنان کرد. جنگ بابت و انقلاب مشروطه دو رویداد مهم در زنجان بودند که بخشی از طلاب مدرسه با حمایت از علمای بزرگ، به مقابله با مخالفان برخاستند و خسارت‌های فراوانی را متحمل شدند.

موقوفات مسجد جامع به‌عنوان منبع اصلی درآمد طلاب، بخش مهمی از نیازهای معیشتی و تحصیلی را برطرف می‌کرد؛ اما بی‌توجهی، غفلت و غیبت برخی از امامان جمعه، آنان را به اتخاذ تدابیر و سیاست‌های مختلف سوق داد. برخی از طلاب با توجه به اعتبار و شهرت آخوند ملا قربانعلی، به دخالت در امور حکومتی پرداختند و عده‌ای به گروه‌های رقیب مدعی تولیت موقوفات مسجد نزدیک شدند. طلاب در سال‌های بحران اقتصادی و ضعف مدیریت و کم‌توجهی امامان جمعه در پرداخت وجوهات شرعی، از ناظران مدعی موقوفه نیز یاری کردند و برای تصدی تولیت موقوفات مسجد جامع، نمایندگان برگزیدند. به نظر می‌رسد، به‌رغم فشارهای اقتصادی که بر درآمد موقوفه نیز تأثیر مستقیمی گذاشت و طلاب چاره‌ای جز اعتراض به وضعیت معیشتی و تحصیلی نداشتند، آنان اهمیت و جایگاه خاندان امام‌جمعه

به‌عنوان متولیان اصلی موقوفه را به‌خوبی درک می‌کردند. نزدیکی به خانه و محکمه امام‌جمعه، بهترین و مطمئن‌ترین راه‌حل ممکن برای رفع نیازها بود، لذا برخی از طلاب پس از پایان تحصیلات دینی، با کسب اجازه و موافقت امامان جمعه و مدرسان مدرسه، به‌عنوان پیشکار، مباشر و حسابر، به روستاها و مناطق مختلف اعزام شدند. عده‌ای نیز پس از اتمام تحصیلات حوزوی، با حمایت امام‌جمعه و سایر علما، به امر تبلیغ و ترویج احکام و شرایع اسلامی در میان عشایر و روستاییان پرداختند و حتی به کدخدایی روستای زادگاهشان رسیدند. موقعیت و جایگاه مسجد جامع نزد متولیان اهمیت و ارزش بالایی داشت و آنان به‌رغم شکایت و نارضایتی طلاب از وضع اداره مدرسه، غالباً تعمیرات و رسیدگی به بنای مسجد را در اولویت قرار دادند. این عامل و ضعف مدیریت و رسیدگی به رقبات و دوری امامان جمعه از زنجان، موجب گرایش برخی از طلاب به عناصر و گروه‌های رقیب گردید و چالش‌های جدی را در مقابل خاندان امام‌جمعه قرار داد. درآمد اندک در بحران‌های اقتصادی و خرابی بنای مسجد جامع، عوامل مهمی در نارضایتی و گرایش طلاب به گروه‌های رقیب و مخالف خاندان امام‌جمعه بودند. باید افزود، برخی از امامان جمعه مانند میرزا ابوالفضایل، با سن کم، دوری از زنجان به‌دلیل تحصیلات حوزوی و گرایش‌های سیاسی در عصر مشروطه و فرزندش میرزا محمود با ناتوانی در تأمین معاش طلاب در جریان قحطی و خشک‌سالی سال‌های جنگ جهانی اول و سپس عزیمت به تهران در دوره رضاشاه، بر کاهش درآمدها و شکایات طلاب تأثیر گذاشتند.



## منابع و مأخذ

### الف. کتاب‌ها و مقالات

- آدمیت، فریدون (۱۳۸۵) *اندیشه ترقی و حکومت قانون در عصر سپهسالار*، چاپ ۳، تهران: خوارزمی.
- اتحادیه، منصوره (۱۳۷۷) *اینجا طهران است؛ مجموعه مقالاتی درباره طهران ۱۳۴۴-۱۳۶۹*، تهران: تاریخ ایران.
- احتشام‌السلطنه، محمود (۱۳۹۲) *خاطرات احتشام‌السلطنه*، به کوشش سید محمدمهدی موسوی، تهران: زوار.
- اعتضادالسلطنه، علی‌قلی میرزا (۱۳۷۰) *اکسیر التواریخ؛ تاریخ قاجاریه از آغاز تا سال ۱۲۵۹*، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران: شاهنامه.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن (۱۳۵۷) *صدرالتواریخ یا تاریخ صدور: شرح حال یازده نفر از صدراعظم‌های پادشاهان قاجار*، تصحیح، تحشیه و توضیح و فهرست‌ها، محمد مشیری، تهران: روزبهان.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۸) *مرآت البلدان*، جلد ۵، تصحیح، حواشی و فهارس: عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، تهران: دانشگاه تهران.
- اقبال آشنیانی، عباس (۱۳۸۷) *مجله یادگار: علمای امامیه «حجه الاسلام حاج سید محمدباقر شفتی (۱۲۶۰-۱۸۱۰ق)»*، به اهتمام عبدالکریم جریزه‌دار، سال ۵، تهران: اساطیر.
- امیراحمدی، هوشنگ (۱۳۹۷)، *اقتصاد سیاسی ایران در دوران قاجار: جامعه، سیاست، اقتصاد و روابط خارجی از ۱۷۹۶ تا ۱۹۲۶*، تهران: گستره.
- اوبن، اوژن (۱۳۶۲)، *ایران امروز ۱۹۰۷-۱۹۰۶*، ترجمه و حواشی و توضیحات علی‌اصغر سعیدی، تهران: زوار.
- بصیرالملک شیبانی (۱۳۷۴)، *روزنامه خاطرات بصیرالملک شیبانی ۱۳۰۶-۱۳۰۱*، در روزگار پادشاهی ناصرالدین‌شاه قاجار، به کوشش ایرج افشار و محمدرسول دریاگشت، تهران: نشر دنیای کتاب.
- بختیاری، محمد؛ آبدیان، حسین؛ یوسفی‌فر، شهرام (۱۳۹۳)، «منصب کدخدای در جامعه روستایی دوره قاجار»، *تاریخ اسلام و ایران، دانشگاه الزهراء*، ۲۴(۲۲)، صص ۷۷-۷۷.
- حاج سیاح (۲۵۳۶)، *خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت*، به کوشش حمید سیاح، تصحیح سیف‌الله گلکار، تهران: امیرکبیر.
- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۸۷) *حیات یحیی*، جلد اول، تصحیح-تعلیقات و استدراکات مجتبی برزآبادی‌فراهانی، ویرایش دوم، تهران: فردوس.
- ذوالفقاری، مهدی؛ عمرانی، ابوذر؛ نوع‌دوست، رضا (۱۳۹۹) «بررسی مقایسه‌ای سرمایه‌های روحانیت در دوره صفویه و قاجاریه (با استفاده از نظریه بوردیو)»، *جامعه‌شناسی ایران*، ۳(۴)، صص ۱۱۵-۱۴۱.
- روحانی، محمدرضا (۱۳۴۷) *فرهنگ‌نامه زنجان*، زنجان: نشر پرچم.
- زنجان، ابراهیم (۱۳۹۳) *خاطرات شیخ ابراهیم زنجان*، به کوشش غلامحسین میرزاصالح، تهران: کویر.

۱۳۰ / سیاق نامتعارف معاش و چالش‌های اقتصادی طلاب مسجد جامع زنجان... / رسمی و ...

سالور، قهرمان میرزا (۱۳۷۴) *روزنامه خاطرات عین‌السلطنه*، جلد‌های ۲ و ۴ و ۵، به‌کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران: اساطیر.

سیهسالار، میرزا حسین خان (۱۴۰۱) *کتابچه تنظیمات حسنه؛ دولت علیه و ممالک محروسه ایران*، تهران: امید فردا.

سیف، احمد (۱۳۹۴) *قرن گمشده؛ اقتصاد و جامعه ایران در قرن نوزدهم*، تهران: نی. شبیری زنجان، موسی (۱۳۹۳) *جرعه‌ای از دریا؛ مقالات و مباحث شخصیت‌شناسی و کتاب‌شناسی*، جلد ۳، قم: نشر مؤسسه کتاب‌شناسی شیعه.

عیسوی، چارلز (۱۳۶۲) *تاریخ اقتصادی ایران؛ قاجاریه ۱۳۳۲-۱۳۱۵ ق*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: گستره.

فووریه، ژوانس (۱۳۸۵)، *سه سال در دربار ایران از ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۹ قمری*، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، تهران: علم.

لمبتون، آن ک س (۱۳۸۸)، «وقف در ایران»، ترجمه احمد نمایی، *علوم قرآن و حدیث*، ۲۸ (۱)، صص ۹۵-۷۷.

محسن‌اردبیلی، یوسف (۱۳۹۶) *محسن‌نامه؛ مجموعه مقالات ایران‌شناسی یادنامه دکتر محسن جعفری مذهب «حکام زنجان در قرن سیزدهم ق (۱۳۰۰-۱۳۰۱ ق)»*، به خواستاری پروین استخری و جمشید کیان‌فر، تهران: نشر سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.

مستوفی، عبدالله (۱۳۶۰) *شرح زندگانی من؛ تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه*، جلد ۱ و ۳، تهران: زوار.

مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی؛ *مذاکرات دوره اول تا بیست و چهارم (۱۳۹۳)*، لوح الکترونیکی، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

مصدق، محمد (۱۳۸۹) *اصول و قواعد و قوانین مالی در ممالک خارج و ایران*، چاپ ۲، تهران: فرزانه روز.

ملک‌زاده، مهدی (۱۳۸۷) *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، جلد ۳-۱، چاپ ۲، تهران: سخن. نادر میرزا (۱۳۹۳) *تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز*، به‌کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تبریز: نشر آیدین - یانار.

ناصرالدین شاه قاجار (۱۳۶۸) *روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم به فرنگستان*، به‌کوشش محمداسماعیل رضوانی و فاطمه قاضیها، تهران: انتشارات دفتر پژوهش و تحقیقات سازمان اسناد ملی ایران.

ورنر، کریستف (۱۳۸۲) «وقف آینه تحولات اجتماعی»، ترجمه و تلخیص کیومرث ایران‌دوست، کتاب *ماه تاریخ و جغرافیا*، (۷۴)، صص ۳۹-۱۷.

همایون‌کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۴) *اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی*، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: مرکز.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۴، شماره ۶۱، بهار ۱۴۰۳ / ۱۳۱

### ب. اسناد و نسخ خطی

اسناد انجمن تاریخ و فرهنگ زنجان (۱۴۰۱) / اسناد دوره قاجار، زنجان: دفتر انجمن تاریخ و فرهنگ زنجان.

اسناد خاندان آل شاهی (۱۴۰۱) دوره قاجار، زنجان: اسناد خاندان موسوی زنجان.

اسناد خاندان حسینی زنجان (۱۴۰۱) / اسناد دوره قاجار، زنجان: دفتر آیت الله العظمی حسینی زنجان.

اسناد خاندان شاهزاده عبدالله میرزا دارا (۱۴۰۲) سند موقوفه مسجد جامع زنجان، زنجان: اسناد خاندان دارایی.

اسناد موزه بنیاد خیریه مهرانه زنجان (۱۴۰۲) / اسناد دوره قاجار و پهلوی، زنجان: انجمن خیریه مهرانه زنجان؛ موزه مهرانه.

زنجان، ابراهیم (۱۳۱۰) یادداشت های شخصی، نسخه خطی، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، شماره ثبت کتاب ۲۰۸۵۳۱، شماره قفسه ۱۷۳۶۶.

\_\_\_\_\_ (بی تا) اسرار سیاسی «رساله اندیشه درست»، نسخه خطی، کتابخانه موزه و مرکز

اسناد مجلس شورای اسلامی، شماره ثبت کتاب ۲۰۸۰۴۰، شماره قفسه ۱۶۸۷۵.

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما)، شماره سند ۱۴۶۸۰/۲۴۰، ۸-۶.

\_\_\_\_\_ شماره سند ۱۲۷۴/۲۱۰، ۲.

\_\_\_\_\_ شماره سند ۲۵۰/۰۱۱۲۶۰، ۱۵ و ۲.

\_\_\_\_\_ شماره سند ۱۶۷۸۷/۲۵۰، ۱۴، ۳۸-۳۹، ۴۱-۴۳، ۶۳-۵۵.

\_\_\_\_\_ شماره سند ۲۸۱۵/۲۹۳، ۶ و ۴.

\_\_\_\_\_ شماره سند ۲۹۵/۰۰۷۸۷۵، ۱۱.

\_\_\_\_\_ شماره سند ۳۰۳۶۷/۲۹۷، ۶.

\_\_\_\_\_ شماره سند ۳۳۷۰۲/۲۹۷، ۶.

\_\_\_\_\_ شماره سند ۳۵۵۲۸/۳۱۰، ۶-۵.

فاضل مازندرانی، اسدالله (بی تا) تاریخ ظهور الحق، جلد ۴، نسخه خطی، بی جا.

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی (کموامشا)، شماره سند ۰۳۱۸۲۱۵-۷۰۰۱۰۰۲۰، ۱۲.

ملا قنبر، محمدحسن (۱۳۰۸) شرح زندگانی علمای خمسه، نسخه خطی، زنجان: دفتر آیت الله العظمی حسینی زنجان.

### ج. روزنامه ها

ایران (۱۳۲۱ق)، ۳۴ (۲۱)، سه شنبه ۹ شوال، ۶.

ایران نو (۱۳۲۷ق)، ۱ (۹۵)، سه شنبه ۷ ذی الحجه، ۳-۲.

چهره نما (۱۳۲۴ق)، ۲ (۱۶)، جمعه ۱۰ ربیع الاول، ۱۳-۱۲.

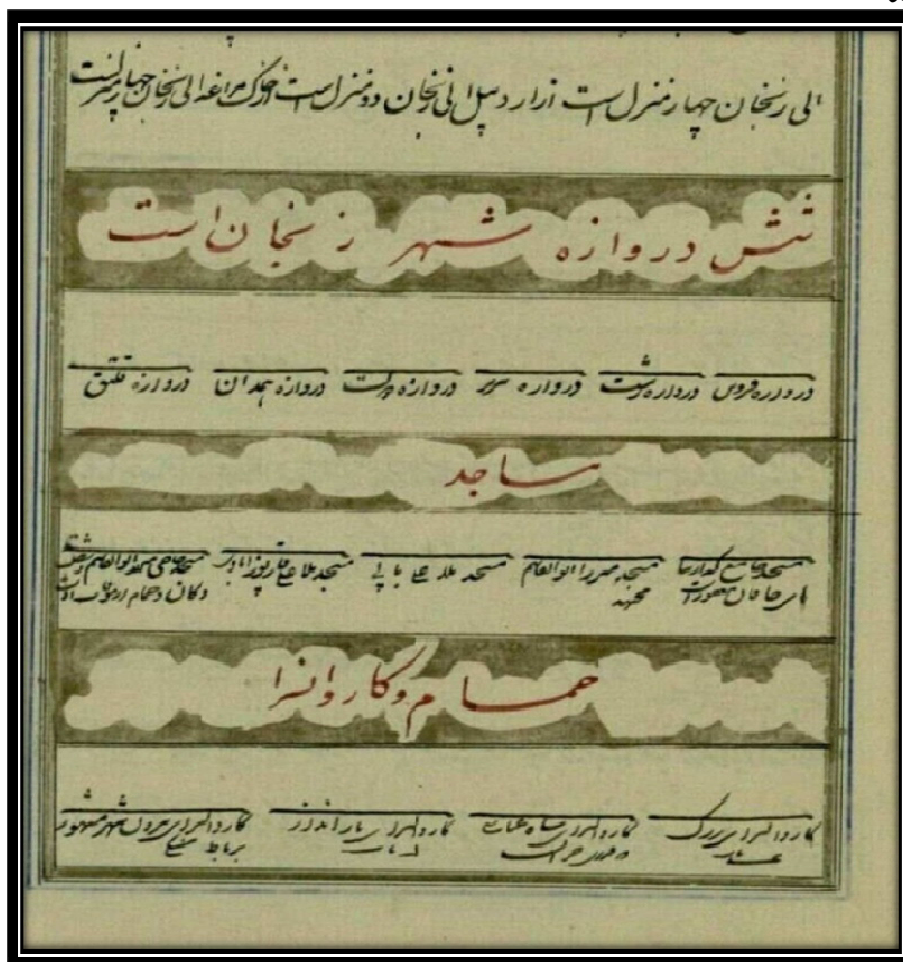
۱۳۲ / سیاق نامتعارف معاش و چالش‌های اقتصادی طلاب مسجد جامع زنجان... / رسمی و ...

جبل‌المتین کلکته (۱۳۱۵ق)، ۵(۲)، دوشنبه ۱۹ جمادی‌الثانی، ۲۱.  
روزنامه صبح صادق (۱۳۸۴) سال ۱، شماره ۱۵۱-۱، تهران: نشر دانشگاه تهران.

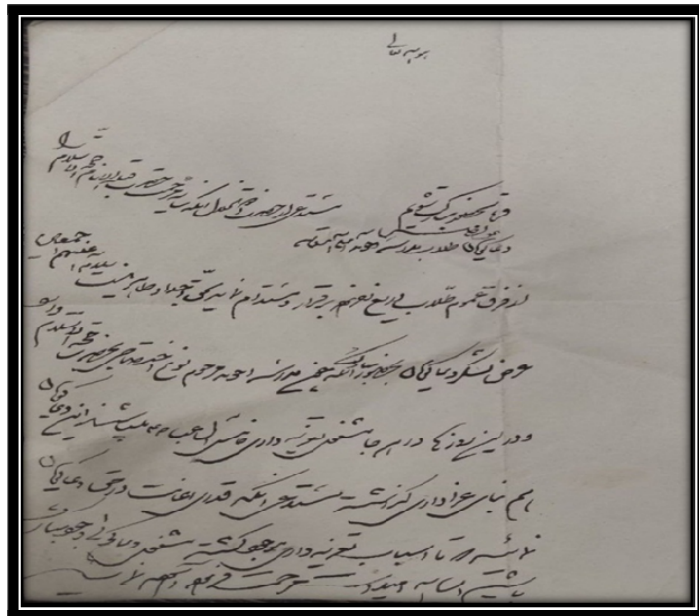
د. مصاحبه

مصاحبه با آیت‌الله العظمی سید محمد حسینی زنجان (۱۴۰۲)، زنجان: دفتر آیت‌الله العظمی حسینی زنجان.

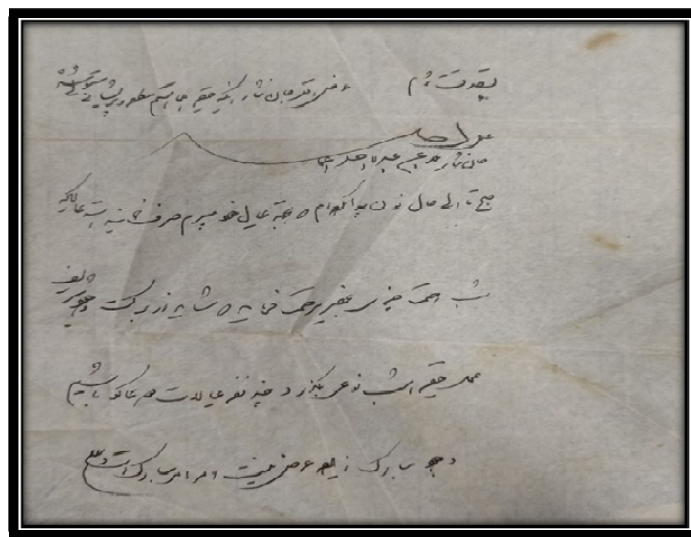
پیوست



اسامی مساجد زنجان در دوره قاجار  
(اسناد انجمن تاریخ و فرهنگ زنجان، ۱۴۰۱)



عریضة طلاب مسجد قارپوزآبادی به میرزا ابوالمکارم موسوی  
(اسناد موزة بنیاد مهرانه زنجان، ۱۴۰۲)

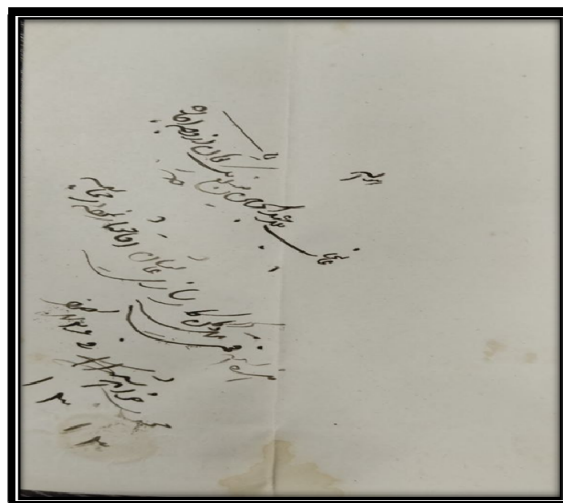


نامه ملا عبدالاحد زنجانی به یکی از علما در ایام سختی  
(اسناد موزة بنیاد مهرانه زنجان، ۱۴۰۲)

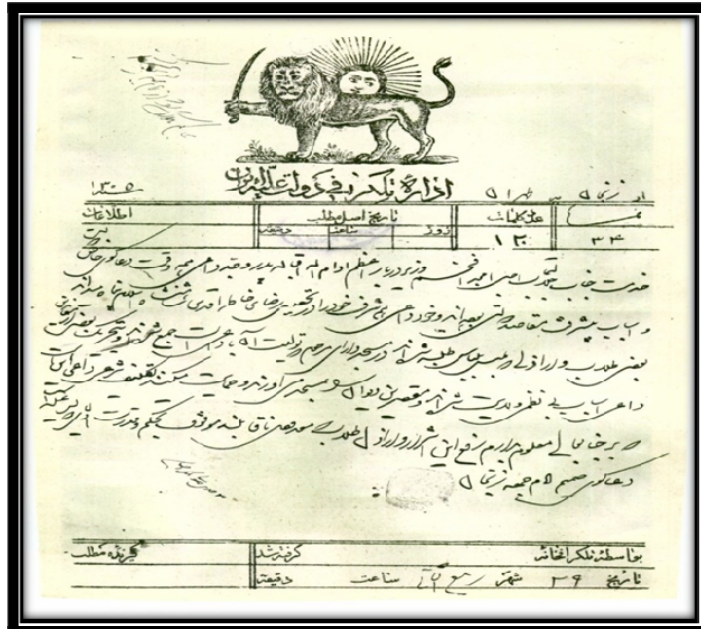
۱۳۴ / سیاق نامتعارف معاش و چالش‌های اقتصادی طلاب مسجد جامع زنجان... / رستمی و ...



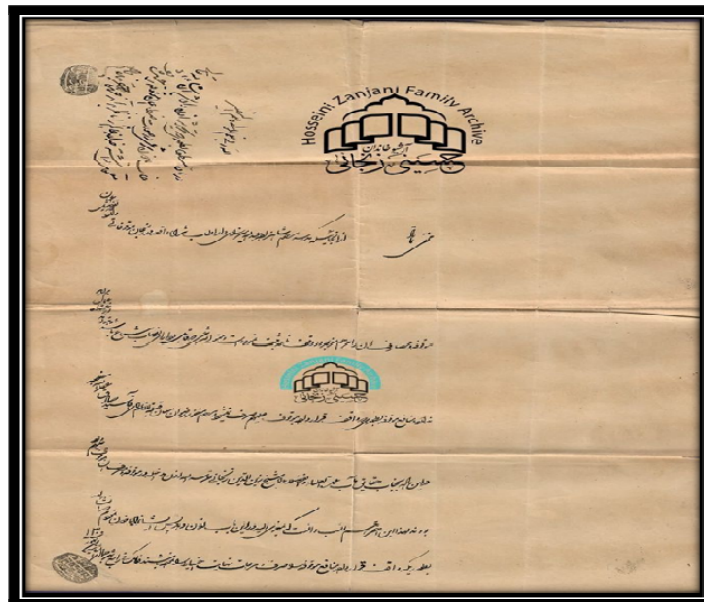
اسامی طلاب ساکن مسجد جامع زنجان و حجره‌های محل سکونت در عصر قاجار  
(اسناد انجمن تاریخ و فرهنگ زنجان، ۱۴۰۱)



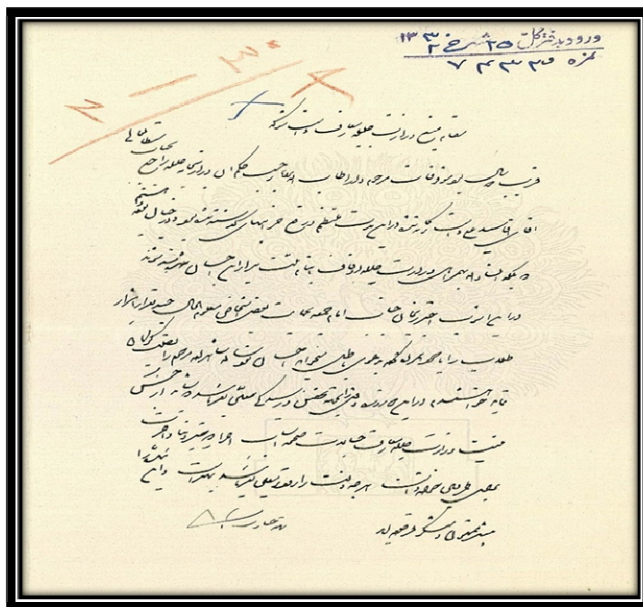
شغل پیشکاری ملا عبدالحسین در سال‌های پیش از مشروطه  
(اسناد موزه بنیاد مهرانه، ۱۴۰۲)



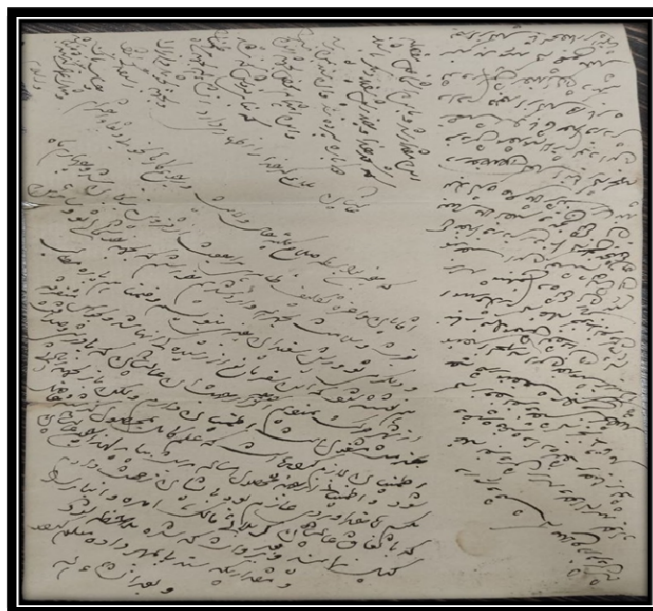
تلگراف امام جمعه زنجان به وزیر دربار پیرامون طلاب  
(ساکما، شماره سند ۰۰۷۸۷۵ / ۲۹۵: ۱۱)



تلاش گروه‌های رقیب و مدعیان برای تصاحب موقوفات مسجد جامع زنجان در سال‌های پیش از  
مشروطه (اسناد خاندان حسینی زنجانی، ۱۴۰۱)

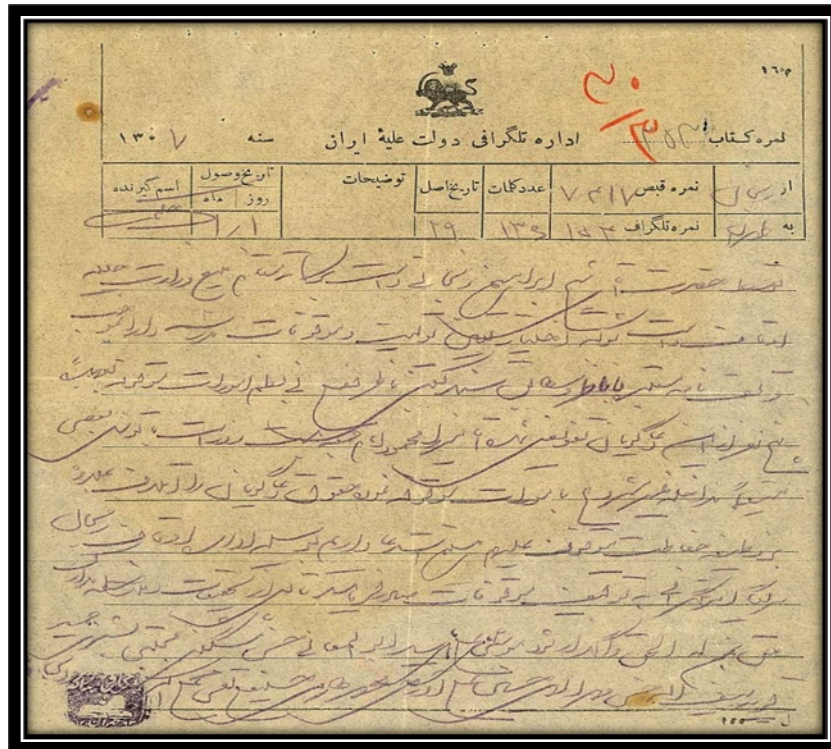


واگذاری تولیت موقوفه مسجد جامع از امام جمعه به آقا سید علی  
(ساکما، شماره سند ۱۶۷۸۷/۲۵۰:۱۴)



کدخدایی ملاعلی از طلاب مسجد جامع در روستای زادگاهش  
(اسناد موزه بنیاد مهرانه زنجان، ۱۴۰۲)





ناراضایتی طلاب مسجد جامع از وضعیت معیشت و بی نظمی در مدرسه، تلگراف به اداره معارف و اوقاف (ساکما، شماره سند ۳۳۷۰۲/۲۹۷: ۶)

### List of sources with English handwriting

#### A. Books & Articles

- Adamiyat, Fereydu (2006), *The Political Of Reform In Iran(1858\_1880)*, Third Edition, Tehran: *kārazmī*.
- Amirahmadi, Houshang (2018), *Iran's Political Economy in the Qajar Era: Society, Politics Economics and Foreign Relations from 1796 to 1926*, Tehran: Gostareh.
- Aubin, Eugene (1983), *La perse daujourd hui Iran mesopotamie*, Translated by Ali Asghar Saeedi, First Edition, Tehran: Zavār.
- Bakhtiari, Mohammad, Abadian, Hossein and Yousefifar, Shahram (2014), "The Kadkhoda Position in Rural Community of Qajar Period", *Journal of the History of Islam and Iran, AlZahra University*, Vol. 24, No. 22 (Serial 112), pp. 47-77.
- Başır ul-Molk Şaybānī (1995), *Rūznāmeḥ-ye Kāterāt-e Başır ul-Molk (1301\_1306)*, by Iraj Afshar and Mohammad Rasoul Daryagasht, First Edition, Tehran: Donyā-ye ketāb.
- Detailed Negotiations of the National Consultative Assembly: Negotiations from the First to the Twenty-Fourth Period (2014), Electronic Tablet, Tehran: Publication of the Library of the Museum and Documentation Center of the Islamic Consultative Assembly.
- Dolatabadi, Yahya (2008), *The Life of Yahya, Volume One, Correction-Commentary and Reflections of Mojtaba Barzabadi Farahani*, Second Edition, Tehran: Ferdūs.
- Eghbal Ashtiani, Abbas (2008), *Yādegār Magazine: 'Olamā-ye Emāmīyya "Ḥojatoleslām Ḥāj Seyyed Moḥammad Bāqer šaftī (1180-1260 AH)"*, by Abdolkarim Jorbozehdar, 5th year, first edition, Tehran: Asāfir.
- Eḥtešām-ul-Salṭaneḥ, Moḥammad Maḥmūd (2013), *Kāterāt-e Eḥtešām-al-Salṭaneḥ*, by Seyyed Mohammad Mehdi Mousavi, First Edition, Tehran: Zavvār.
- E'temād-ul-Salṭaneḥ, Moḥammad Ḥasan (1978), *Sadr al-tavāriḳ yā tāriḳ-e koṭūt-e āgāz-e 'azīm al-molk wa ḥokkām-e aḥādī-e az šāheb-e Qāğāriya*, edited by Mohammad Moshiri, Tehran: Roozbehan.
- E'temād-ul-Salṭaneḥ, Moḥammad Ḥasan(1989) *Merāt ul-Boldān, Volume 4*, edited by Abdolhossein Navaei and Mir Hashem Mohaddeth, Tehran: University of Tehran.
- E'tezād-al- Salṭaneḥ, 'Alī Qolī Mīrzā (1991), *Eksīr ul-Tavāriḳ: Tāriḳ-e Qājāriye az Āgāz tā 1259*, edited by Jamshid Kianfar, Tehran: Šahnāmeḥ.
- Feuvrier, Joannès (2006), *Trois Ans a La Cour de Perse*, Translated by Abbas Eqbal Ashtiani, First Edition, Tehran: 'Elm.
- Ḥāj Sayyāḥ (1977), *Kāterāt-e Ḥāj Sayyāḥ yā Dore-ye kof va Vaḥšat*, by Hamid Sayyah, edited by Saifullah Golkar, Tehran: Amīrkabīr.
- Homayoun Katouzian, Mohammad Ali (1995), *The Political Economy of Modern Iran: Despotism and pseudo\_ Modernism, 1926-1979*, Translated by Mohammad Reza Nafisi and Kambiz Azizi, Tehran: Markaz.
- Issawi, Charles (1983), *The Economic history of Iran 1800 - 1914*, translated by Yaqub Ajand, Tehran: Gostareh.
- Ettihadieh, Mansoureh (1998), *This is Tehran, A Collection of Articles on Tehran 1269-1344 A.H*, First Edition, Tehran: Tāriḳ-e Iran Publications.
- Lambton, Ann.K. (2009), "Endowment in Iran", translated by Ahmad Namaei, *Journal of Quranic and Hadith Sciences*, 28(1), pp.77-95.
- Malekzadeh, Mehdi (2008), *History of Iran's Constitutional Revolution, Volume 1-3, Second Edition*, Tehran: Soḡan.
- Mohsen Ardabili, Yousef (2017), *Mohsennameh: Articles on Iranology in Memory of Dr. Jafari Mazhab "The Rulers of Zanzan in the Thirteenth Century AH (1201-1300 AH)"*, at the request of Parvin Estakhri and Jamshid Kianfar, first edition, Tehran: National Library and Archives Organization of Iran.
- Mossadegh, Mohammad (2010), *Financial Principles, Rules and Laws in Foreign Countries and Iran*, Second Edition, Tehran: Farzān Rūz.
- Mostūfī, 'Abdollāḥ (1981), *šarḥ-e Zendegānī-ye man: Tāriḳ-e Eḵtemā'ī-ye wa Edārī-e 'ašr-e Qājār*, vols. 1 & 3, 1st edition, Tehran: Zavār.

- Nāder Mīrzā (2014), *Tārīk wa joḡrāfiā-ye dār ul-saltāneh-ye Tabrīz*, by Gholamreza Tabatabaei Majd, Tabriz: Āydīn-Yānār.
- Nāṣer-al-Dīn Šāh Qājār (1989), *Rūznāme-ye kāṭerāt-e Nāṣer-al-Dīn Šāh dar safar-e sevvūm be Farangestān*, by Mohammad Esmāeil Rezvani and Fatemeh Ghaziha, First Edition, Tehran: Publications of the Research and Research Office of the National Archives of Iran.
- Rouhani, Mohammad Reza (1968), *Zanjan Dictionary*, Zanjan: Parcham.
- Sālūr, Qahremān Mīrzā (1995), *Rūz-nāmeḥ-ye kāṭerāt-e Eyn-ul-Saltāneh*, Volumes 2, 4 and 5, by Masoud Salor and Iraj Afshar, Tehran: Asāṭīr.
- Seif, Ahmad (2015), *The Lost Century: Iranian Economy and Society in the Nineteenth Century*, Tehran: Ney.
- Sepahsālār, Mīrzā Ḥosseīn kān (2022), *Ketābčeh-ye Tanzīmāt-e Ḥasaneh; Dowlat-e ‘Āliya-ye Irān wa Mamālek-e Mahrūsa-ye Irān*, First Edition, Tehran: Omīd-e Fardā.
- Shubairi Zanjani, Musa (2014), *A Sip from the Sea: Articles and Topics of Personality and Bibliography*, Volume 3, Qom: Shiite Bibliography Institute.
- Soḅḥ-e Šādeq Newspaper (2005), First Year, No. 1-151, First Edition, Tehran: University of Tehran.
- Werner, Christoph (2003), “an Iranian town in transition a social and economic history”, translated and summarized by Kiumars Irandoost, *History and Geography Monthly*, (74), pp. 17-39.
- Zanjani, Ebrahim (2014), *Memoirs of Sheikh Ebrahim Zanjani*, by Gholamhossein Mirzasaleh, Tehran: Kavīr.
- Zolfaghari, Mehdi, Omrani, Abuzar and doost, Reza (2020), “Comparative study of clerical capital during the Safavid and Qajar dynasties(Using Bourdieu's theory)”, *Political Sociology research*, Vol. 3, No. 4 (Serial 12), pp. 115-141.
- B. Documents and Manuscripts
- Documents of the Kāndān-e Āl-e Šāhī (2022), *Documents of the Qajar Period*, Zanjan: Documents of the Kāndān-e Mūsavī Zanjānī.
- Documents of the Kāndān-e šāhzadeh ‘Abdullāh Mīrzā Dārā (2023), *The endowment deed of the Jame Mosque of Zanjan*, Zanjan: Documents of Kāndān-e Dārāeī
- Documents of the Kāndān-e Ḥosseīnī-ye Zanjānī (2022), *Documents of the Qajar Period*, Zanjan: Office of Āyatollāh Ḥosseīnī Zanjānī.
- Documents of the Museum of Mehrāneh Charitable Foundation of Zanjan (2023), *Documents of the Qajar and Pahlavi Periods*, Zanjan: Mehrāneh Charitable Association of Zanjan, Mehrāneh Museum.
- Documents of the Zanjan History and Culture Association (2022), *Documents of the Qajar Period*, Zanjan: Zanjan History and Culture Association Office.
- Fāzel Māzandarānī, Asadullāh (n.d.), *Tārīk-e zohūr-e Al-Ḥaq*, Volume 4, Manuscript, n.p. Library, Museum and Documentation Center of the Islamic Consultative Assembly (LMDCICA), Document No. 70010020-0318215, 12.
- Mullā Qanbar, Moḥammad Ḥassan (1929), *šarḥ-e Zendegānī-ye ‘Olamā-ye kāmseh*, Manuscript, Zanjan: Office of Āyatollāh Ḥosseīnī Zanjānī.
- National Library and Archives Organization of Iran (NLAOI), Document No. 240/14680, 6-8.
- National Library and Archives Organization of Iran (NLAOI), Document No. 210/1274, 2.
- National Library and Archives Organization of Iran (NLAOI), Document No. 250/011260: 2 and 15.
- National Library and Archives Organization of Iran (NLAOI), Document No. 250/16787, 14, 38-39, 41-43, 55-63.
- National Library and Archives Organization of Iran (NLAOI), Document number 293/2815, 4 and 6.
- National Library and Archives Organization of Iran (NLAOI), Document No. 295/007875, 11.
- National Library and Archives Organization of Iran (NLAOI), Document number 297/30367, 6.
- National Library and Archives Organization of Iran (NLAOI), Document number 297/33702, 6.

National Library and Archives Organization of Iran (NLAOI), Document No. 310/35528, 5-6.

Zanjani, Ebrahim (1931), Personal Notes, Manuscript, Library of the Museum and Documentation Center of the Islamic Consultative Assembly, Book Registration No. 208531, Shelf No. 17366.

Zanjani, Ebrahim (n.d), Political Secrets of the "Treatise of the Right Thought", Manuscript, Library of the Museum and Documentation Center of the Islamic Consultative Assembly, Book Registration No. 208040, Shelf No. 16875.

### C. Newspapers

Rūz-nāmeḥ-e Čehr-e Namā (1906), 2(16), Friday 4 May, 12-13.

Rūz-nāmeḥ-e Ḥabl ul-Matīn-e Kalkateh (1897), 5(2), Monday 15 November, 21.

Rūz-nāmeḥ-e Īrān-e Nū (1909), 1 (95), Tuesday 20 December, 2-3.

Rūz-nāmeḥ-ye Īrān (1903), 34 (21), Tuesday 29 December, 6.

### D. Interview

Interview with Grand Ayatollāh Seyyed Moḥammad Ḥosseīnī Zanĵānī (2023), Zanjan: Office of Grand Ayatollāh Ḥosseīnī Zanĵānī.



©2020 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)

## Unconventional Livelihood Methods and Economic Challenges of Zanjan Jameh Mosque theologues in the Qajar Era<sup>1</sup>

Hasan Rostami<sup>2</sup>  
Masoud Bayat<sup>3</sup>

Received: 2024/01/18  
Accepted: 2024/04/18

### Abstract

The stability of traditional relations and the lack of development of the economic structure in the Qajar period were among the causes of the decline and the occurrence of social and economic crises. This disorder affected various groups and led to difficulties in livelihood and life matters. As one of the lower groups of the society, the theologians learned science under the supervision and support of the religious schools, and often lived on religious funds, but the economic crises directly affected the lives of the theologians by decreasing the general income of the society and as a result of the lack of funds, and led them to earn unconventional incomes. In Zanjan, Jameh Mosque, as the most important and largest religious school, had the largest number of theologians, and they, like other areas, faced challenges and livelihood problems. This study raises the question is raised that due to the unfavorable state of the economy in the Qajar period, how and by what (unconventional) methods the theologians of the Jameh Mosque earned a living and what obstacles and challenges they faced. The hypothesis of the research is that the scholars and other groups claimed to be close and dependent on the site of the mosque's endowment income, which included the school status of the school and the payment of teachers and students' salaries, and aimed at addressing the challenge of the challenge. The livelihood helped them against the claimants. According to the findings, during the difficult years of life, the Theologues met the needs of life by taking over government jobs, propaganda, advertising, codification in the villages, creating chaos, interference with town hall and dependence on the Shari'a courts. This article has investigated the issue in a descriptive and explanatory way by using library resources and documents of governmental, private and private organizations, articles and manuscripts.

**Keywords:** Theologues, Mosque Jame, Zanjan, Qajar, Imam Jomeh

---

1. DOI: 10.22051/hii.2024.46132.2887

2. Ph.D. in History of Iran after Islam, Faculty of Law and Social Sciences, University of Tabriz, Tabriz, Iran (Corresponding Author). [rostami.h1210@gmail.com](mailto:rostami.h1210@gmail.com)

3. Associate Professor, Department of Islamic History and Civilization, Faculty of Humanities, University of Zanjan, Zanjan, Iran. [masoud.bayat@znu.ac.ir](mailto:masoud.bayat@znu.ac.ir)

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493



فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)  
سال سی و چهارم، دوره جدید، شماره ۶۱، پیاپی ۱۵۱، بهار ۱۴۰۳  
مقاله علمی - پژوهشی  
صفحات ۱۶۴-۱۴۳

## واکاوی تاریخی تشبثات طریقت ذهبیه در دوره صفویه<sup>۱</sup>

سید احمد عقیلی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۳۱

### چکیده

پژوهش حاضر تطور تاریخی شاخهٔ برزش آبادی سلسلهٔ کبرویه را در ایران دورهٔ صفویه واکاوی می‌کند. این فرقهٔ صوفیه در دورهٔ صفویه به نام فرقهٔ ذهبیه شناخته می‌شود. مقاله به روش توصیفی تحلیلی با اتکا به منابع تاریخی به‌ویژه منابع مربوط به این فرقه، تحولات تاریخی و تشبثات فکری مرشدان این طریقت را در دورهٔ صفویه بررسی می‌کند. رهیافت پژوهش آن که اصطلاح ذهبیه تا اواخر قرن ۱۱ق/۱۷م به‌عنوان یک نام مناسب برای این طریقت صوفیانه هنوز مطرح نبود و تطور تاریخی این فرقه مربوط به اواخر قرن ۱۱ق/۱۷م (اواخر دورهٔ صفویه) و حاصل تشبثات و فعالیت‌های زیرکانهٔ مؤذن خراسانی (متوفی ۱۰۷۸ق/۱۶۶۸م) و شاگردش نجیب‌الدین زرگر اصفهانی (حدود ۱۱۰۸ق/۱۶۹۶م) است. دگرگونی‌های فرقه در دورهٔ صفویه و تشبثات رهبران آن در دورهٔ صفویه، موضوع اصلی پژوهش حاضر است. واژه‌های کلیدی: صفویه، کبرویه، ذهبیه، مؤذن خراسانی، نجیب‌الدین.

۱. شناسهٔ دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2024.45260.2849

۲. دانشیار مرکز معارف اسلامی و ادبیات فارسی، دانشگاه صنعتی اصفهان، اصفهان، ایران. a.aghili@iut.ac.ir

#### مقدمه

ذهبیه یکی از فرقه‌های صوفیه دارای حضور و بروز از قرن هشتم هجری تا عصر حاضر است. در نسب‌نامه رسمی مطرح‌شده ذهبیه، آنان ادعای ارتباط و اتصال به ائمه شیعه از طریق رؤسای کبرویه را دارند. واکاوی تطور تاریخی این فرقه در دوره صفویه، از طریق فرقه کبرویه، فرقه‌ایی مربوط به دوره قبل از صفویه، مسئله اصلی پژوهش حاضر است. براین اساس به بررسی تحولات تاریخی فرقه و تشبثات فکری رؤسای آن در دوره صفویه پرداخته می‌شود. در نمودار فراز و فرود فرق صوفیه، می‌توان دوران رشد و اوج فرق/ ذهبیه را هم‌زمان با رشد و قدرت‌گرفتن حکومت صفوی دانست. در همین دوره، چند شخص از مشایخ این سلسله در منابع تاریخی آورده شده است؛ اما آنچه اهمیت دارد و معمولاً در تحقیقات تاریخی به آن توجه نمی‌شود، تفکیک‌نکردن و جداگانه بررسی‌نکردن تاریخ تحولات سلسله صوفیه مختلف این دوره است. به‌طور معمول، محققان سیر فراز و نشیب سلسله شیعه صوفیه همچون نعمت‌اللهیه، نوربخشیه و ذهبیه را در طول حیات دوره صفوی کاملاً مشابه فرض کرده و در واقع تفاوت‌های جدی این سلسله‌ها را در سیر تاریخی نادیده گرفته‌اند (زرین‌کوب، ۱۳۶۹: ۷۸).

براین اساس، به نظر می‌رسد که ذهبیه، برخلاف طریقت‌های صوفیانه اعم از شیعه و سنی آن دوره، سیر تاریخی سیاسی خاص خود را داشت و عملکرد مشابه با فرق دیگر در دوره صفویه نداشت. در بین سؤالات فراوانی که پژوهشگران درباره فرقه ذهبیه به طرح آن پرداخته‌اند، دو سؤال کمتر بررسی شده است:

تطور تاریخی این فرقه در دوره صفویه نسبت به قبل از این دوره تاریخی، چگونه قابل ارزیابی است؟

سؤال دیگر آن که رؤسای این فرقه چه فعالیت‌هایی جهت حضور و بروز این فرقه در دوره صفویه انجام دادند؟

پاسخ‌هایی که به این دو پرسش داده شده غالباً به دلیل تکرار روایت‌های متعدد که منابع صوفیه و عمدتاً منابع ذهبیه ارائه داده‌اند، به‌طور معمول ناقص و گاه متناقض هستند. پاسخ اکثر پژوهشگران به این دو سؤال، به دلیل عدم نقد تاریخی و جانب‌داری از منابع صوفیه وفادار به ذهبیه گاه نادرست و به دلیل ارائه شواهد و استدلال‌های ارائه‌شده از خود متون ذهبیه دچار نقص است؛ لذا در این نوشتار، دو موضوع مرتبط با همدیگر، اول بررسی تطور تاریخی این فرقه از قبل از صفویه تا پایان دوره صفویه و دوم، تشبثات فکری رؤسای آن به‌ویژه در دوره صفویه، دغدغه اصلی و موضوع تحقیق مقاله حاضر است.



### پیشینه تحقیق

در باب پیشینه تحقیق تأمل و تذکر چند نکته مهم است. عدم موضع گیری و قضاوت، یکی از مهم ترین مواردی است که در بررسی منابع غیرتاریخی به ویژه منابع تصوف باید به دقت رعایت شود. به دلیل علاقه و گرایش های فکری منابع به این فرقه ها، هریک از گزارش های تاریخی منابع در باب این فرق باید با نهایت احتیاط مطالعه شود. البته با نقد و مقابله منابع می توان سخن درست را از نادرست تشخیص داد. نقد دیگر درباره پژوهش های تاریخ تصوف آن است که این پژوهش ها در بسیاری از جاها دچار اختصار بیش از حد و نپرداختن به جزئیات رویدادها و حوادث تأثیرگذار، تکرار برخی مطالب به خصوص در شرح حال برخی افراد است. با مطالعه این پژوهش ها آنچه قابل تأمل است آن که قسمت زیادی از مطالب مربوط به تصوف در این تحقیقات، تکراری و حتی از یکدیگر رونویسی شده و مطالب مربوط به درویشان نیز در راستای استفاده تبلیغی و ابزاری به آن ها اضافه شده است، اما به دیده انصاف، برخی مطالبشان بسیار مفید، کم نظیر و گاه تنها منبع قابل استفاده در برخی رویدادهاست. در تحقیقات فارسی کتاب ذهبیه، تصوف علمی- آثار ادبی (۱۳۶۲) از اسدالله خاوری، اولین کتاب تحقیقی است که به صورت مستقل و گسترده به معرفی فرقه ذهبیه همراه با مباحث تاریخی پرداخته است. نویسنده به جهت تعلق خاطری که به این جریان داشته، به طور مستدل به شناسایی و تحلیل عملکرد این فرقه پرداخته و در برخی از مواضع اثرش با ظرافت به معرفی و نقد شخصیت های این فرقه اقدام کرده است.

در مقالات تخصصی اخیر فارسی، مقاله «تحلیلی از تصوف با تأکید بر فرقه ذهبیه» (۱۳۸۵) نوشته خسرو پناه؛ مقاله «تأملی در وجه تسمیه، بررسی و نقد فرقه ذهبیه» (۱۳۹۰) نوشته حاجی خلف و عابدی؛ مقاله «طریقت ذهبیه در دوره صفویه» (۱۳۹۶) حاجیان پور و پیروزان، درباره موضوع مقاله حاضر، مطالبی را در بردارند، اما نکته اصلی و دغدغه مقاله حاضر در این نوشتار اول، بررسی تطور و تغییر ماهیت فرقه در دوره صفویه نسبت به دوره قبل از صفویه و دوم، تشبثات رهبران این طریقت به خصوص در دوره صفویه است که در مقالات فوق به این موضوع چندان پرداخته نشده است.

در پژوهش های غربی درباره ذهبیه، جدیدترین پژوهش توسط دوین دویس<sup>۱</sup> منتشر شده است. وی در مقاله «هویت واحد صوفیان قرون میانه (جوامع ایران، آسیای مرکزی و هند)» انتشار یافته در سال ۲۰۱۱ به بررسی حضور زمانی و مکانی و موجودیت فرق صوفیه در جوامع فوق می پردازد. دویس با تمرکز بر سه مطالعه موردی (خلوتیه، اسحاقیه، شاطریه)، یک واقعیت

---

1. Devin DeWeese

مهم را برای پژوهشگر تاریخ تصوف بیان می‌کند: این که چگونه سلسله‌های صوفیه در گذر زمان تغییر و تطور می‌یابند و چگونه نام و مبادی اولیه آن‌ها هم تغییر می‌کند. استدلالش آن است که نیازهای رقابتی نسل‌های بعدی، در تعامل با سایر فرق صوفیه، باعث چنین تغییر و تحولی می‌شود (DeWeese:258).

بر مبنای استدلال دویس در سطر فوق، تحولات ذهبیه دوره صفویه و تشبثات رهبران آن در مقاله حاضر با این پیش‌فرض دنبال می‌شود: این فرقه از یک‌سو، در چارچوب دگرگونی‌های بزرگ مذهبی که در ایران صفوی واقع شد و از سوی دیگر، در جهت رقابت با سایر فرق صوفیه مانند رقابت با فرقه نوربخشیه یا نعمت‌اللهیه دچار تحول و تطور شد.

با وجودی که فرقه صوفیه کبرویه، شناخته شده است و دربارهٔ وجوه مختلف محلی آن نیز تحقیقاتی انجام شده، پژوهش مهمی دربارهٔ تحول و تطور فرقه ذهبیه ایران که از بطن فرقه کبرویه پدید آمد و مهم‌تر از آن، حیات این فرقه در قرن یازدهم هجری نگاشته نشده است. گزارش مختصر ریچارد گراملیچ<sup>۱</sup> از شجره‌نامه ذهبیه تحت‌عنوان «فرقه‌های شیعه دراویش ایران» (۱۹۸۱) به‌لحاظ پژوهش در این حوزه اولین است، اما این گزارش‌ها بسیار سطحی و به دور از نقد تحلیلی است و تا حدی وابسته به پژوهش فارسی احسان‌الله اصطخری، اصول تصوف (۱۳۴۰) است.

حامد آلگار تنها پژوهشگر غربی است که دربارهٔ مراحل اولیهٔ پیدایش این فرقه در دوره صفویه در *دانشنامهٔ ایرانیکا*<sup>۲</sup> تحت عنوان ذهبیه (۱۰۸۴)، مختصری بحث کرده است. عطا انزلی (۲۰۱۳) در مقاله «The emergence of the zahabiyya in safavid iran» در مجله *مطالعات صوفیه* شماره ۲ دربارهٔ اقدامات دو شخصیت مؤذن و نجیب‌الدین زرگر به خوبی تحلیل کرده؛ کاترین بابایان در کتاب

*Mystics, Monarchs and Messiahs: Cultural Landscapes of Early Modern Iran* (2002) مفصل دربارهٔ یکی از مهم‌ترین مشایخ ذهبیه (مؤذن خراسانی) صحبت می‌کند و به بررسی نقش او در مناقشات ضد صوفیانهٔ دوره صفویه می‌پردازد (Babayan, 2002: 447-455).

همچنین دو مقاله مفصل لئونارد لویزن، مقاله «قوائم الانوار (راز شیرازی) و صوفیان شیعی در دوره قاجار» (2010) و مقاله «درآمدی بر تاریخ تصوف نوین ایران» (1999)؛ دربارهٔ حیات تاریخی ذهبیه پس از قرن دوازدهم هجری به بعد است که حیات تاریخی این فرقه را از دوره قاجار تا دوره حاضر بررسی می‌کند. در تمامی این پژوهش‌ها دو ضعف عمده قابل ملاحظه است: یا به گزارش مختصر و گذرا از سیر تاریخی فرقه ذهبیه بسنده کرده و از توجه به تطور

1. Richard Gramlich  
2. *Encyclopædia Iranica*

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۴، شماره ۶۱، بهار ۱۴۰۳ / ۱۴۷

و تغییرات ظریفی که این فرقه در ادامه حیات تاریخی اش از دوره قبل از صفویه با ورود به دوره صفویه در خود داشت، بازمانده‌اند یا داده‌های تاریخی این تحقیقات دچار نقص و کمبود است. در مقاله حاضر تلاش شده ضمن بررسی تطور تاریخی و نقاط چالش برانگیز این فرقه در تحولات تاریخی مورد بحث، تشبثات و باورهای فکری، فعالیت‌های دو رهبر برجسته این فرقه (به‌خصوص در دوره صفویه) مورد توجه و تأکید قرار گیرد.

این موضوع علاوه بر نوآوری پژوهش حاضر، به تمایز این مقاله از پژوهش‌های بیان شده در فوق نیز اشاره دارد؛ لذا همان‌گونه که در مقدمه مقاله آمد، مقاله در دو محور، بحث خویش را دنبال می‌کند: اول بررسی تطور تاریخی این فرقه از قبل از صفویه تا پایان دوره صفویه و دوم، تشبثات فکری رؤسای آن به‌ویژه در دوره صفویه، دغدغه اصلی و موضوع تحقیق مقاله حاضر است.

#### تاریخ‌شناسی واژه ذَهَب، ذَهَبِیّه و سلسله الذهب

محققانی که به تاریخ تصوف می‌پردازد متوجه خواهد شد که اصطلاح ذهبیه عنوانی غیر مرتبط برای این فرقه صوفیه است. به این معنی که هیچ ارتباطی بین عنوان ذهبیه با مشایخ این فرقه وجود ندارد. لفظ عربی «ذهب» به معنی طلا است و ترجمه تحت‌اللفظی عبارت سلسله ذهبیه به معنی «زنجیره طلایی» است. هیچ ارتباطی بین این فرقه صوفیه با واژه طلا وجود ندارد. برای ارائه توضیح ریشه‌شناختی واژه ذهبیه، به شباهت لغت ذهب (به معنی طلا) با فعل ذَهَبَ (به معنی رفت) پرداخته‌اند. به‌عنوان نمونه نقل شده، سید عبدالله برزّش‌آبادی (متوفی ۱۸۷۲ق/۱۴۶۷م)، پایه‌گذار احتمالی این فرقه، حلقه درسی استادش اسحاق ختلانی (متوفی ۱۲۲۶ق/۱۴۲۳م) را با اعتراض رها کرد.

ختلانی کمی بعد برای مقابله با دعاوی پیشگویانه شاگرد دیگرش، سید محمد نوربخش (متوفی ۱۴۴۳ق/۱۴۴۰م) به وی گفت: «عبدالله رفت.» (ذَهَبَ عبدالله) (معصوم علی‌شاه، ۱۳۸۲: ۳/۳۴۴؛ شیروانی، بی تا: ۱۹۳-۱۹۲) این امر باعث ایجاد شکاف دائمی در میان شاگردان ختلانی شد. در قرون بعد، پیروان نوربخش پیش‌گو، عموماً به نام نوربخشیه شناخته می‌شدند، درحالی‌که پیروان برزّش‌آبادی عناوین مختلفی داشتند.

حال آن که منابع ذهبیه درباره علت وجه تسمیه فرقه‌شان، نه آن فعل ذَهَبَ (به معنی رفت)، بلکه اطلاق لفظ ذهب (=طلا) در معنای عنصری ناب، ارزشمند، کمیاب و خالص برای فرقه‌شان را با افتخار می‌پذیرند. آن‌ها با افتخار این‌گونه تفسیر می‌کردند که در مقایسه با طلای پاک و خالص، ماهیت ارتباط معنوی بین خودشان نیز کاملاً خالص و پاک است.

براین اساس، قیاس طلا را در مورد سلسله افراد بسیار محترم و والا به کار بردند. همین طور ادعا کردند که حلقه و سلسله آن‌ها تنها سلسله‌ای است که از نفوذ و آلوده شدن به اهل سنت پاک و خالص مانده است (شیروانی، بی تا: ۲۹۴-۲۹۳؛ خاوری، ۱۳۸۳: ۱۰۵-۹۴). این ادعای ذهبیه مبنی بر شیعه خالص بودنشان براساس اسناد تاریخی قابل اثبات نیست و در پژوهش‌های تاریخ تصوف، ادعایی بی دلیل است و لذا می‌بایست به تفسیری توأم با دلیل و سند تمسک جست (Anzali, 2013: 152). این استدلال بر مبنای توضیحات فوق، قرین به صحت است.

در میان صوفیان، میرسیدعلی همدانی (متوفی ۷۸۷ق/۱۳۸۵)، پایه ریز فرقه کبرویه، با تأکید بر آیه «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً» از قیاس طلا برای اشاره به سلسله ارتباطی خاندان پیامبر (اهل بیت) و اراده خداوند برای پاک‌سازی آل محمد از هرگونه آلودگی، به منظور تفسیر نظرات شخصی خود استفاده کرد (Ibid: 153).

نقل قول زیر از خواجه محمد پارسا (متوفی ۸۲۲ق/۱۴۱۹)، پیر نقشبندی، شاهدهی بر این کاربرد گسترده واژه سلسله الذهب است: «علما و عموم مردم مسلمان در علم ظاهری و باطنی، سلسله و خاندان اهل بیت پیامبر (ص) را زنجیره طلایی (سلسله الذهب) می‌نامند تا به مقام والا و عظمت و بزرگواری آنان تعظیم نمایند» (پارسا، ۱۳۵۴: ۱۲-۱۱).

شمس الدین محمد لاهیجی (متوفی حدود ۹۱۲ق/۱۵۰۶م)، برجسته ترین شاگرد سیدمحمد نوربخش نیز در تفسیر معروف خود بر گلشن راز شبستری تحت عنوان مفاتیح الایجاز، آشکارا واژه سلسله الذهب را به معنای زنجیره طلا به کار برد و زنجیره ارتباطی خویش را چنین شرح داد: «مانند طلای ناب عاری از هرگونه غل و غش که این [بنده] فقیر و حقیر به لطف خداوند و هدایت او به این سلسله طلایی [سلسله الذهب] چنگ زده است... بدان که من، محمدبن یحیی، ابن علی گیلانی لاهیجی، شاگرد اعلی حضرت سیدمحمد نوربخش و او، شاگرد اعلی حضرت خواجه اسحاق ختلانی است» (لاهیجی، ۱۳۷۷: ۶۹۰). این نقل قول را می‌توان به عنوان اولین گزارش بر سلسله نسب ذهبیه در دوره صفویه محسوب نمود.

البته باید خاطر نشان کرد بین کاربرد واژه سلسله الذهب به عنوان یک صفت برای گروه خاصی از صوفیان، با تطبیق دادن و تأکید شدید بر قیاس با طلا و طهارت، باید تفکیک قائل شد. مطالعه منابع ادبی قبل از دوره صفویه نیز نشان می‌دهد که استفاده از عنوان ذهبیه برای نامی مناسب جهت یک جامعه صوفی خاص تا پایان قرن دهم هجری، ثبت نشده است (Algar, 1983: 259).

در آغاز قرن یازدهم قمری/هفدهم میلادی، یکصدوپنجاه سال پس از انشعاب بزرگ در

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء<sup>(س)</sup>، سال ۳۴، شماره ۶۱، بهار ۱۴۰۳ / ۱۴۹

سلسله کبرویه، مؤلف مجالس المومنین گزارش می دهد که نام رایج برای پیروان برزش آبادی صوفیه است، در حالی که پیروان نوربخش به نام نوربخشیه شناخته می شوند (شوشتری، ۱۳۷۶: ۲/۱۵۶).

چند دهه قبل از این منبع، حسین کربلایی (متوفی ۹۹۷ق/۱۵۸۹م) که از طریق صوفیان «لاله بی در تبریز» (مدرسی چهاردهی، ۱۳۸۲: ۹۸) با تبار برزش آبادی نسب مشترک داشت، از فرقه های صوفیه گوناگونی چون «عبداللهیه، احمدیه، علویه، علاء الدولیه، کبرویه، جنیدیه» نام می برد، اما هرگز نامی از ذهبیه به میان نمی آورد (کربلایی، ۱۳۴۹: ۱/۱۳۵). وی تنها یک بار اصطلاح سلسله الذهب را در اشاره به نسب معنوی برزش آبادی به کار می برد (همان: ۲/۲۰۷). در قرن یازدهم/هفدهم، محقق اردبیلی (متوفی پس از ۱۰۵۵/۱۶۴۵)، گزارش می دهد که پیروان عبدالله برزش آبادی در زمان او در هرات یافت می شدند که به فتحیه معروف بودند (اردبیلی بیدگلی، ۱۳۹۱: ۷۳). براین اساس، تلاش ذهبیه برای تعیین تاریخ نام گذاری آن ها به منابعی از قرن دهم قمری/شانزدهم میلادی یا قبل از آن بر پایه اسناد و منابع تاریخی یا ادبی، بیهوده است و ارزش علمی ندارد (Anzali, 2013: 154).

با طرح یک سؤال، شاید برخی از نکات مبهم درباره منشأ و مبادی شکل گیری این فرقه روشن تر شود: این لقب چگونه و برای چه اهدافی به وجود آمد. برای پاسخ به این سؤال باید توجه خود را به تحولات قرن دهم قمری/ شانزدهم میلادی متمرکز کنیم.

اول. بررسی تطور تاریخی فرقه ذهبیه از قبل از صفویه تا پایان دوره صفویه

انشعاب در فرقه کبرویه و تحولات تاریخی آن در قرن دهم قمری/ شانزدهم میلادی

اندکی پس از این که برزش آبادی [سید شهاب الدین عبدالله بن عبدالحی مشهدی، متوفی حدود ۸۹۳-۸۹۰ق] و نوربخش [سید علاء الدین محمد موسوی معروف به سید محمد نوربخش، متوفی ۸۴۳ق] خود را به عنوان دو رهبر جدید فرقه کبرویه تقسیم شده تثبیت کردند، چندین مرکز تصوف در سراسر منطقه در آسیای میانه و ایران تأسیس شد (DeWeese, 2010: 252). در بیشتر موارد، شخصیت های متأثر از عقاید سیاسی این دو رهبر یا سرکوب شدند یا بلافاصله پس از مرگ هر دو، توسط دیگر شاگردانشان تفسیر به رأی های متعدد و گاه ضدونقیض شد (Bashir, 2003: 93).

از جمله این شاگردان که در صفحه قبل نامبرده شد، لاهیجی بود که به شیراز نقل مکان کرد و خانقاه نوریه را تأسیس کرد. در مورد برزش آبادی نیز، منابع نام بسیاری از خلفا را شمرده اند که با طرح نسب خود به او، سعی در کسب نفوذ و قدرت داشتند (معصوم شیرازی، ۱۳۸۲:

۵۸). از جمله آنان، حاج محمد خبوشانی (متوفی ۱۵۳۱/۹۳۸) بود که وی از خلفای نسل سوم طریقت برزش آبادی در آسیای میانه بود و با لقب «مخدوم عظام» مشهور شد. خبوشانی مدعی بود رابط اصلی بین برزش آبادی و متصوفه ایران است که عنوان ذهبی را پیروانش در قرن دهم هجری برای وی به کار می بردند (DeWeese, 1998: 48).

### تحول و تطور ذهبیه در قرن یازدهم هجری / هفدهم میلادی

براساس توضیحات فوق، تنها نکته‌ای که می توان از فعالیت این فرقه در ابتدای دوره صفویه (قرن دهم هجری) استنباط نمود، تشبثات صوفیه به انتساب نمودن فرقه ذهبیه به یکی از شاگردان برزش آبادی یا نوربخش بود. براساس منابع ذهبیه، در اوایل قرن یازدهم/هفدهم، رهبری این جماعت به یک صوفی عامی، به نام درویش محمد کارندهی (متوفی حدود ۱۶۲۷/۱۰۳۷) سپرده شد. سردرگمی پیرامون هویت این درویش محمد به دلیل ابهام در شناخت استاد وی است.

در یک منبع اصلی ذهبیه، درویش محمد را پاره دوز یا خفاف (به معنای کفّاش) معرفی می کنند (تبریزی، ۱۳۴۲: ۳۴۸)، در منابع تاریخی بعدی او به عنوان زین ساز توصیف می شود (امین الشریعه خوبی، ۱۳۸۳: ۱۲۱۲/۳). این امر راه را برای نویسندگان بعدی هموار کرد تا درویش محمد را پیر پالان دوز، معرفی کنند (استخری، ۱۳۳۸: ۳۶۴-۳۶۳؛ Gramlich, 1981/1: 161). زیارتگاهی زیبا در نزدیکی آرامگاه علی بن موسی الرضا(ع) در مشهد، به نام این درویش امروزه وجود دارد. اثر هنرمندانه‌ای که مقبره این عارف در آن قرار دارد، نشان از شهرت وی به عنوان یک مرشد معنوی دارد.<sup>۱</sup> (لوین، ۱۳۸۹: ۱۸۳/۲)

در باره محبوبیت لقب پالاندوز به این صوفی، خاوری یک نکته جالب را مطرح کرده، مبنی بر این که تغییر و تبدیل واژه پاره دوز به پالان دوز اشتباهی طبیعی است که از شباهت این دو کلمه در فارسی ناشی می شود (خاوری، ۱۳۸۳: ۲۶۴). ادهم خلخالی از صوفیان مشهور همین قرن (متوفی ۱۶۴۳/۱۰۵۲)، اطلاعات مهمی درباره جایگاه پیر پالان دوز به دست می دهد: این حاج محمد پالان دوز واقعاً یکی از صوفیان برجسته روزگار خویش بوده، اما با هیچ یک از فرقه‌های صوفیانه زمانه خودش مرتبط نبوده و به عنوان صوفی و درویش مستقل از فرقه‌های صوفیه دارای جایگاه مستقلی بود (ادهم خلخالی، ۱۳۸۲: ۹۳).

مشاهدات خلخالی را گزارش دیگری از شیخ حسین زاهدی (متوفی بعد از ۱۶۴۸/۱۰۵۸)

۱. آرامگاه کوچک قبر در سال ۱۵۷۷/۹۸۵ ساخته شد. این تاریخ، نیم قرن قبل از تاریخی است که منابع ذهبیه برای مرگ کارندهی آورده‌اند (یعنی ۱۶۲۷/۱۰۳۷).

در بیان الاسرار (نوشته ۱۶۴۸/۱۰۵۸) تأیید می‌کند. نویسنده از نوادگان شیخ زاهد گیلانی (متوفی ۱۳۰۱/۷۰۰)، (استاد شیخ صفی‌الدین اردبیلی) است. خاندان زاهدی به طور عام - و نویسنده فوق به طور خاص - با دربار سلطنتی صفویه به‌عنوان متولیان بقعه شیخ صفی‌الدین در اردبیل - که می‌توان آن را در دوره صفویه یکی از مهم‌ترین اماکن مقدس ایران پس از آرامگاه علی‌بن موسی الرضا(ع) دانست، ارتباط تنگاتنگی داشتند (زاهدی، ۱۳۹۵: ۳۵). زاهدی همچنین گزارش‌های فراوانی از پیرپالان‌دوز و از استاد خود شیخ مؤمن مشهدی (متوفی ۱۶۵۲/۱۰۶۳ - ۱۰۶۳) و در مورد فضیلت‌های صوفیان نوریخی در خراسان دارد (همان: ۱۰۹ - ۹۷).

در این زمان، نوریخی‌ها برجسته‌ترین و فعال‌ترین فرقه صوفیانه در ایران بودند و خراسان مرکز فعالیت آن‌ها بود (مدرسی چهاردهی، ۱۳۸۲: ۱۷۹). جالب‌تر آن که هیچ‌کدام از منابع تاریخی این دوره حتی یک بار هم از پیروان برزش‌آبادی در خراسان نام نمی‌برند. براین‌اساس، زیارتگاه باشکوه پیر پالان‌دوز در مشهد باید یک خانقاه نوریخی بوده باشد که براساس سنت صوفیان مرسوم؛ پیر و قطب در آن دفن شده است (Anzali, 2013:154).

اولین منبعی که توسط منابع ذهبی از کارندهی گزارش‌هایی به دست ما می‌دهد شرح حال نوشته‌شده مربوط به پایان قرن یازدهم/هفدهم است. این گزارش تاریخی واقعیت مهمی را بیان می‌کند مبنی بر اینکه کارندهی را نباید با پالان‌دوز اشتباه گرفت. نجیب‌الدین زرگر - مرشد و وقایع‌نگار ذهبی - آشکارا بیان می‌کند که کارندهی پس از مرگ استادش هیچ تمایلی به ایفای نقش رهبری و قطبیت نداشت، اما پس از آن که امام غایب در مقابل مغازه کارندهی حاضر شد و او را به‌خاطر گوشه‌نشینی سرزنش کرد، به‌عنوان قطب پیش‌قدم شد و مردم را به طریقت صوفیه دعوت کرد. جالب‌تر آن که به نقل همین منبع کارندهی پس از پذیرفتن این مسئولیت نیز در جذب مرید ناتوان بود (تبریزی، ۱۳۴۲: ۳۴۶-۳۴۷).

## دوم، تشبیهات فکری رؤسای فرقه ذهبیه در دوره صفویه

### مؤذن‌الدین خراسانی، حلقه اتصال ذهبیه با صفویه و اخباری‌گری

از نظر تاریخی می‌توان محمدعلی مشهدی (متوفی ۱۶۶۸/۱۰۷۸) را به‌عنوان بنیان‌گذار فکری ذهبیه جدید در نظر گرفت که به نام مؤذن‌الدین در منابع تاریخی شناخته می‌شود. مؤذن، پیر صوفی پرنفوذ و تیزبینی بود. وی با آگاهی کامل از تحولات مذهبی روزگار صفوی، به‌خوبی پی برده بود که صوفیان گریزان از مرکز، توسط حکومت سیاسی و نهاد علما حذف خواهند شد. او پس از مهاجرت از خراسان به اصفهان به زودی توانست تعداد قابل‌توجهی از پیروان را به خود جذب کند و یک جریان منسجم و ثابتی را تشکیل دهد (تمیم داری، ۱۳۸۹: ۲۱۵ -

۲۱۴). مؤذن از اندک صوفیان دوره صفوی است که مورد هجوم و سرزنش ضد صوفیان واقع نشد. گزارش زیر از نوشته های میرلوحی (متوفی پس از ۱۰۸۲/۱۶۷۲) - رهبری جماعت ضد صفویه در اواسط قرن یازدهم/هفدهم در اصفهان - به محبوبیت مردمی مؤذن گواهی می دهد:

«[آیا] از این شیخ محمدعلی عادل تر، داناتر یا زاهدتر کسی نیست؟! کدام یک از علما و فضلان و متقیان آن زمان در مقایسه با او مورد توجه مردم قرار گرفته است؟! برخی از اهل بصیرت که از احوالات آن رهبر قافله ضلالت (ضالیت) اطلاع دارند، می دانند که این ویرانگر دین جز تهمت زدن به خدا و پیامبر و ائمه طاهرین به چیزی مشغول نیست. با آهنگ و موسیقی حرام (غنا) در مسجد، هیچ یک از افراد موردا اعتماد دین (السابقون اهل دین) علناً حکمی مبنی بر کفر او صادر نکرد و هیچ یک از پیروان فریب خورده اش به او پشت نکردند. بلکه پس از آن، بیشتر به این شیطان علاقه مند شده اند... مردم عادی، دیگر چه کاری با تعالیم علما دارند؟! (میرلوحی موسوی سبزواری، ۱۳۸۴: ۱۴-۱۳)

مؤذن در دوران اقامت خود در اصفهان عمیقاً تحت تأثیر نهضت اخباری قرار گرفت. این جریان نقش مهمی در اثر برجسته او *تحفه عباسی* (به جهت اهدا به شاه عباس دوم) (متوفی ۱۰۷۷/۱۶۶۶) داشت. این اثر نه تنها برای شناخت تاریخ تحولات ذهبیه در دوره صفویه مهم است، بلکه برای درک تحولات تصوف در نیمه قرن یازدهم/هفدهم نیز ارزشمند است (جعفریان، ۱۳۷۹: ۲/۶۵۴). اما جالب است که نام ذهبیه اصلاً در کل کتاب دیده نمی شود (مؤذن خراسانی، ۱۳۸۱: ۱۴). از دیگر نکات مهم کتاب آن که مؤذن سندی ارائه می دهد که در آن تلاش دارد، سلسله نسب معنوی خویش را به شیخ صفی الدین اردبیلی (متوفی ۷۳۵/۱۳۳۴)، مؤسس سلسله صفویه متصل کند (خاوری، ۱۳۸۳: ۹۶).

تلاش مؤذن برای پیوند سلسله نسب طریقتی خود به صفویه، به منزله تلاش برای کسب یک پشتوانه و متحد سیاسی است. البته این تلاش به هیچ وجه مختص او نیست؛ زیرا از همان آغاز حکومت صفویه، استادان برجسته صوفیه نعمت الهی و نوربخشی نیز در ایران تلاش کردند تا پیوندهای معنوی با سلسله صفویه برقرار کنند (Babayan, 2002: 59-61). تأکید بر چنین پیوندهایی از جانب مدعیان به منظور کسب امتیازاتی جهت رشد و ترقی در محیط جدید شیعی ایران صفوی بود (عقیلی، ۱۳۹۲: ۱۲۶-۱۲۴).

او با تقدیم کتاب خود به شاه صفوی نیز همین هدف کسب حامی را دنبال می کرد. این اقدامات به صوفیانی مانند او فرصت می داد تا با اعلام ماهیت شیعی خود به سیاست های تبلیغی خویش بپردازند. به گفته مؤذن، نگارش *تحفه* اولین تلاش صوفیانه، برای نشان دادن تطبیق احکام و اعمال اساسی طریقت صفویه با تعالیم امامان معصوم است (مؤذن خراسانی،



فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۴، شماره ۶۱، بهار ۱۴۰۳ / ۱۵۳

۱۳۸۱: ۴۷)، لذا اولین اقدام مهم مؤذن پس از اقامتش در اصفهان، کسب آگاهی از تفاسیر علمای شیعی و جمع‌آوری مجموعه‌های حدیثی شیعی بود (شاملو، ۱۳۷۴: ۲/ ۱۸۷).  
علاقه مؤذن به ادبیات حدیثی شیعه، او را به یکی از علمای برجسته روزگار صفوی در ادبیات حدیثی شیعی تبدیل کرد. دقیقاً در زمانی که جنبش اخباری‌گری در همین نیمه دوم قرن یازدهم / هفدهم در پایتخت صفویه در حال رشد بود (Hodgson, 1974: 2/ 446).  
محمدتقی مجلسی (مجلسی اول) (متوفی ۱۶۵۹/۱۰۷۰)، معاصر مؤذن و یکی از علمای برجسته زمان خود، رهبری جریان فوق را برعهده داشت و شرح روشنی از اوضاع زمان خود برای ما به یادگار گذاشت. او می‌نویسد:

«اکنون نزدیک به چهل سال است که زحمت کشیده‌ام، به گونه‌ای که در بسیاری از کتابخانه‌ها، نه تنها در اصفهان، بلکه در شهرهای اطراف و شهرستان‌ها، نسخه‌های متعددی از تمام کتب [حدیثی] موجود است. آبی که از رودخانه رفته بود برگشته است و الحمدلله اکثر علمای این زمان با ادبیات حدیثی روزگار می‌گذرانند و این [گرایش] هر روز بیشتر می‌شود... و الحمدلله که پادشاه مقتدر و امیرمؤمنان نیز بیشتر وقت خود را صرف خواندن و بحث در ادبیات حدیث می‌کنند (جعفریان، ۱۳۷۹: ۳/ ۱۰۶۰).

علی‌رغم اختلاف ظاهری بین مجلسی بزرگ و پسرش بر سر تصوف، هر دو در مورد رواج ادبیات حدیثی شیعه، هم‌عقیده بودند (Newman, 1999: 102). تأثیر این جریان اخباری یک قرن بعد در همه آثار و متون به وضوح قابل تشخیص است. احیاگر بعدی طریقت ذهبیه (قطب‌الدین نیریزی) نیز در اثر مهم خود با عنوان «فصل الخطاب» که اصول و روش ذهبیه را به‌طور علمی به نگارش درآورد، به خوبی می‌توان این تأثیرپذیری از ادبیات حدیثی شیعه را دریافت (نیریزی، ۱۳۸۳: ۱/ ۲۵۴؛ عقیلی، ۱۳۹۲: ۱۳۱-۱۳۵).

در محیط شیعی ایران دوره صفوی، مؤذن سعی در تلفیق جهان‌بینی شیعی و صوفی کرد: قبل از او، سید حیدر آملی (متوفی ۱۳۸۵/۷۸۷) نیز این اقدام را انجام داده بود. با این وجود، او موفق شد دیدگاهی خلاقانه و جدید ارائه کند که چگونه تصوف، به‌عنوان یک نهاد اجتماعی قدیمی، می‌تواند نقش محوری خود را در هدایت مذهبی مردم و حفظ ساختار اخلاقی جامعه در عصر جدید داشته باشد و به موازات آن از منبع جدید مشروعیت، یعنی ادبیات حدیثی شیعه نیز بهره‌گیری کند.

البته این تلاشی بود که در نهایت به شکست انجامید، زیرا توان رقابت با سلسله‌مراتب قدرتمند علمای شیعه را نداشت. افکار عمومی و نهادهای سیاسی و نخبگان اجتماعی جامعه صفوی نیز به حمایت از علما پرداختند (حسینی‌زاده، ۱۳۷۹: ۸۷).

### نجیب‌الدین رضا زرگر و رسمیت‌بخشیدن به ذهبیه

مؤذن یک سال پس از شاه‌عباس دوم - آخرین شاه صفوی که تمایلات شخصی به فعالیت‌های صوفیانه و فرهنگ درویشی داشت - درگذشت. در همان زمان، ایران دچار بلایای طبیعی ویرانگر قرار گرفت که به‌عنوان نشانه‌ای از تاج‌گذاری شاه صفی دوم در زمان نحس تلقی شد؛ لذا مراسم تاج‌گذاری او، این بار با نام شاه سلیمان انجام شد. با وجود این، مشکلات اقتصادی در بیشتر دوران سلطنت سلیمان ادامه داشت و دهه بعد از آن، با وجود آرامش نسبی در مرزها، دوران نابسامانی اوضاع داخلی ایران بود.

اصفهان دهه ۱۶۷۰/۱۰۸۰ شاهد خشک‌سالی، زمستان‌های سخت، زلزله‌ها، ازدحام ملخ و قحطی بود. به‌طور تقریبی، احتمالاً فقط در اصفهان در سال‌های ۱۶۷۹/۱۰۸۹-۱۶۷۸م حدود ۷۰هزار نفر از قحطی جان باختند (نیومن، ۱۳۹۳: ۱۱۲).

این حوادث پر فراز و نشیب می‌تواند دلیل سکوت کامل مرشد رسمی بعدی ذهبیه، توسط صنعتگر (زرگر) تبریزی‌الاصل، نجیب‌الدین رضا زرگر تبریزی اصفهانی (متوفی حدود ۱۶۹/۱۱۰۸) باشد. توضیح این تحول در عملکرد رؤسای فرقه، به تغییر در عملکرد شاهان صفویه باز می‌گردد. به این صورت که تغییر نگرش و چرخش سیاست شاهان صفویه از دوره شاه‌عباس اول به بعد در برخورد با فرق صوفیه در تغییر عملکرد رؤسای فرق صوفیه با حکومت صفویه، تأثیر داشت.

برای بیش از یک دهه پس از مرگ مؤذن، کم‌رنگ بودن حضور نجیب‌الدین در اصفهان را باید در چارچوب تشدید احساسات ضد صوفیه در پایتخت تفسیر کرد که توسط مخالفان متعصب تصوف مانند میرلوحی هدایت می‌شد (جعفریان، ۱۳۷۰: ۲۱۳). در شرح زندگی‌نامه نجیب‌الدین از وضعیت اسفبار خود در اصفهان، هم آثار بلایای اقتصادی اشاره شده در بالا و هم ناکامی وی در احیای مجدد نظم در طریقت ذهبیه پس از مرگ مرشدش را می‌توان به وضوح مشاهده کرد.

به نظر می‌رسد فضای ضد صوفیانه‌ای که در اصفهان ایجاد شده بود، سهم عمده‌ای در این شکست داشته است (عقیلی، ۱۳۹۲: ۱۲۴-۱۲۳). نجیب‌الدین در آخرین صفحات *سبع‌المثانی* که در سال ۱۶۸۳/۱۰۹۴ نوشته شده است، به شدت از وضعیت اصفهان شکایت داشته و می‌نویسد که شهر خالی از هرگونه مروت (فتوت) است. او اوضاع و احوال خود در اصفهان پس از مرگ استادش را شرح می‌دهد و می‌گوید که بسیاری از مردم مستأصل فقط به خاطر جایگاه و اهمیتش به خانه او رفت و آمد می‌کنند، اما وقتی پولش تمام شد، او را رها کردند و حتی او را به کیمیاگری متهم کردند (تبریزی، ۱۳۴۲: ۳۷۳-۳۷۲).

اما این وضعیت ناامیدکننده نجیب‌الدین فقط برای دهه اولی قطبیت او بود. این دوره سکوت و به حاشیه رانده شدن با یک دهه فعالیت ادبی گسترده و برجسته جبران شد. در پایان قرن یازدهم/هفدهم از اصفهان به شیراز نقل مکان کرد و در آنجا فضا را مساعدتر یافت. نوشته‌های نجیب در این دوره نقش بی نظیر او را در تثبیت طریقت ذهبیه نشان می‌دهد. او اقدامات مختلفی برای انجام این کار انجام داد: اول آن که از نوشته‌های نجیب چنین برداشت می‌شود که او مسئول ایجاد نسب‌نامه معنوی ذهبیه بوده است. او در *نورالهدایه* خود (نوشته شده در ۱۰۸۹/۱۶۷۸)، داستانی عجیب را در مورد چگونگی تعیین رسمی او به عنوان قطب بعدی طریقت توسط مؤذن برای مخاطب بازگو می‌کند. به گفته نجیب‌الدین، مؤذن او را به یک محفل خصوصی دعوت کرده تا او را به مرشدی بعد از خود برگزیند و از او خواست که برخی از رؤیاهای خود را برای وی بازگو کند. نجیب‌الدین نیز با اشتیاق این رؤیا را تعریف کرد:

«در واقعه ای معنوی دیدم که ائمه معصومین علیهم السلام در مسجدی جمع شدند و سقف آن مسجد را بر دوش این بنده حقیر گذاشتند. دستانم در مسجد شد و چون به بدنم نگاه کردم تمام آن را خانه خدا و رفیقم را دیدم که گویی خادم این مسجد است و مسجد جز عبادتگاه خاص ائمه معصومین نبود... و [در خواب دیگر] یک بسته چهل کلید به کمرم بستند و به من گفتند: این همان سلسله الذهب است که همان سلسله ماست، آن را به تو سپرده‌ایم. برای من دعا کرد و چون شیخ [مؤذن] این ماجرا را از من شنید، به من گفت: آن را از مردم پنهان کن تا امانت (امانت) به تو تسلیم شود. این اتفاق زمانی می‌افتد که در زادگاه خود [اصفهان] باشید (تبریزی، ۱۳۲۵: ۱۹۷-۱۹۶).

به نقل نجیب‌الدین کمی بعد از این ملاقات، مؤذن در یک رویداد عجیب به نجیب‌الدین اطلاع می‌دهد که مسئولیت ثبت و حفظ *طومار* - سند ویژه‌ای که به نام مشیخه مشهور است - که نام مشایخ گذشته در آن به دقت ثبت شده است، به تو سپرده شده است (همان: ۱۹۸). نجیب‌الدین در ویرایش بعدی همین داستان در *سبع المثانی*، جزئیات مهمی را به این داستان اضافه می‌کند (تبریزی، ۱۳۴۲: ۲۵۹).

اضافات این داستان، پیام روشنی دارد: نسب‌نامه طریقتی یا مشیخه به اصطلاح ذهبیه توسط نجیب‌الدین بازنویسی و به اشاره مؤذن انجام شده است. با توجه به اطلاعاتی که در *نورالهدایه* آمده، می‌توان تاریخ این واقعه را به سال ۱۰۷۵ قمری در اصفهان برسانیم (تبریزی، ۱۳۲۵: ۱۹۷). این جریان تقریباً هم‌زمان با نگارش تحفه بود که نخستین سندی است که نسب‌نامه رسمی ذهبیه در آن ثبت شده است.

سؤال مهم آن است که چرا این داستان ساخته شد. این داستان در دوره‌ای از تحولات طریقت ذهبیه ساخته شده که مصادف با سال‌های آخر عمر مؤذن بوده و طریقت با مشکل جانشینی سروکار داشت و لذا تشبثاتی برای جانشینی در حال انجام است. این داستان‌سازی به‌منظور ایجاد یک تبار معنوی برای جامعه نوپای ذهبیه در جامعه شیعه صفویه است. آوردن اسامی ائمه شیعه و نام جد صفویان در کتاب *تحفه عباسی* نیز در راستای همین هدف بوده است.

طرح رؤیایا نقشی تعیین‌کننده در حل این وضعیت و رفع بحران‌ها دارد. در تاریخ صفویه نیز چنین رؤیاپردازی‌هایی انجام شده است (احمدی، ۱۳۸۲: ۶۶-۱۲). در این موارد می‌بینیم که از جاذبه فوق‌العاده ائمه (علیهم‌السلام) استفاده می‌کنند و سلسله نسبی طلایی برای خود و پیروانشان فراهم می‌کنند تا مشروعیت و اقتدار خود را تثبیت کنند (Anzali, 2013: 158).

سؤال مهم دیگری که مطرح است آن که واقعاً چه زمانی ذهبیه به تشیع گرویدند؟ آنگار معتقد است زمانی که در نیشابور - همانند دیگر ایالات ایران - تبلیغات شیعی صفویه در حال رشد و رونق بود، گرایش به تشیع در این شاخه از کبرویه نیز در حال رشد بود (Algar, 1983: 263). البته زمان مشخصی برای آن نمی‌توان مشخص کرد، اما به لحاظ تاریخی، از همان آغاز حکومت صفویه این طریقت هم ماهیت شیعه و هم صفوی داشت (Ibid: 264).

دومین اقدام مهم نجیب‌الدین، نگارش آثار ادبی بود. نوشته‌های نجیب، اولین تلاش‌های آگاهانه‌ای است که در زمینه ادبی از این طریقت در تاریخ ثبت شده است. دهه پایانی قرن یازدهم (هجری) اوج فعالیت‌های ادبی نجیب را نشان می‌دهد. در این دوره است که حداقل در دو اثر او تلاش آشکاری برای معرفی طریقت ذهبیه انجام گرفت. در *نور الهدایه* - چنان که در بالا اشاره شد - از خوابی می‌گوید که ائمه معصومین سلسله خود را که سلسله الذهب است، به او سپرده‌اند (تبریزی، ۱۳۲۵: ۱۹۵).

نزدیک به پایان همین اثر، نجیب طبقه‌بندی چهارگانه‌ای از فرقه‌های اصلی صوفیانه در سراسر جهان اسلام ارائه می‌دهد: رفاعیه، نقشبندیه، شاطریه و سرانجام کبرویه. او می‌گوید که رؤسای هر چهار فرقه، آموزه‌های خود را از سرچشمه اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌گیرند (همان: ۳۵۷)؛ زیرا نسب معنوی هر یک از این طریقت‌ها به شخصیت مقدس ائمه (علیهم‌السلام) می‌رسد. در آخر نیز، نجیب ادعا می‌کند که سلسله کبرویه به‌عنوان پاک‌ترین فرقه‌ها جایگاه ویژه‌ای دارد و نسب آن‌ها مقدس‌ترین نسب است:

«به سلسله الذهب معروف است. ام السلاس است که جمیع سلسله‌های فقر بدو منتهی می‌شود، از آن روی که یداً بیداً به حضرت علی بن موسی الرضا (ع) رسیده و هیچ شک و

شبهه‌ای در حقیقت و تشیع او نیست، چنانچه حدیث وارد است که [هر کس] امام رضا را امام هشتم داند بی‌شک و شبه شیعه پاک است و باقی ائمه را قبول دارد و اصل آن در ایران است و شعبه‌اش در عالم پهن است و آن به شیخ معروف کرخی رسد و منتهی شود به امام رضا علیه‌السلام (تبریزی، ۱۳۲۵: ۱۹۴-۱۹۳).

در مورد این نقل قول چند نکته مهم وجود دارد:

نخست، نجیب به جای استفاده از اصطلاح ذهبیه، ترجیح می‌دهد از نام مشهور کبرویه استفاده کند و به دنبال آن عبارت جایگزین سلسله الذهب را ذکر کند. یعنی از به کار بردن آن به عنوان یک صفت مفید اجتناب می‌کند و از نام قبلی آن طریقت، استفاده می‌کند. وی در اثر بعدی خود، *سبع المثانی*، همان دسته‌بندی چهارگانه از طبقات صوفیه را تکرار می‌کند، ولی این بار به کلمه «ذهب» اشاره می‌کند و از عنوان کبرویه سخنی به میان نمی‌آورد. عناوینی از جمله رضویه، مرتضویه (تبریزی، ۱۳۴۲: ۸۳)، ذهبیه رضا (همان: ۹۵) و خود اصطلاح ذهبیه (تبریزی، ۱۳۲۵: ۱۷۸)؛

دوم، استفاده نجیب از واژه سلسله الذهب و انواع آن، انتخابی آگاهانه و راهبردی است که بر ماهیت شیعی این طریقت تأکید می‌کند. فرقه کبرویه به دلیل تأکید بر اتصال نسب به دوازده امام شیعه، برای خویش جایگاه ممتازی قائل بود. به این معنی که اتصال و وارد کردن همه ائمه شیعه در سلسله طریقتی‌شان را به منزله تأیید ماهیت اصیل شیعه اثنی عشری خویش محسوب می‌کردند. با توجه به جایگاه محوری و برجسته‌ای که امام هشتم در تصورات مذهبی مردم ایران صفوی ایفا می‌کرد، کاملاً بدیهی است که تصور شود اقامه چنین نام‌گذاری مزیت قابل توجهی برای این فرقه باشد.

مؤذن و نجیب‌الدین با چنین تشبیهاتی به منظور استفاده از جذابیت فوق‌العاده امام هشتم در جامعه شیعه صفوی، تلاش کردند آموزه‌ها و تعالیم خود را به اصول مبانی تشیع اثنی عشری و از طریق زنجیره طلایی امامان شیعه به پیامبر صلی‌الله‌علیه و آله و سلم متصل کنند. براساس همین استدلال، مدعی می‌شوند اسلام ناب به دست آن‌ها رسیده است (Anzali, 2013: 159).

### نتیجه‌گیری

تحلیل ارائه شده در این مقاله، گزارش‌های تاریخی رایج از تاریخ ذهبیه را که در بیشتر موارد از گزارش‌های رسمی تاریخ ذهبیه اقتباس شده است، به چالش می‌کشد. می‌توان نظر صوفی نعمت‌اللهی زین‌العابدین شیروانی در *بستان السیاحه* (۱۸۱۵/۱۲۳۰) را تأیید کرد که نام ذهبیه در زمانه وی بر این فرقه گذارده شد. اگرچه شیروانی در مورد تاریخ تصوف در ایران ناظر

بی‌طرفی محسوب نمی‌شود، شواهد ارائه‌شده در بالا نشان می‌دهد که هم این نام‌گذاری و هم نسب معنوی فعلی این طریقت که به‌طور رسمی توسط ذهبیه پذیرفته شده، محصول اواخر قرن یازدهم/هفدهم (اواخر دوره صفویه) است. هر دو بدعت، بخشی از تشبثات خلاقانه استادان ذهبی برای ایجاد و تلفیق نوعی تصوف بود که با حساسیت‌های شیعه-صفوی نخبگان مذهبی و سیاسی موافق بود. اگرچه تصوف ذهبیه ماهیت شیعی دارد، به این معنا نیست که اصل و نسب این فرقه به ائمه (علیهم السلام) برمی‌گردد، بلکه به این معناست که تلاش کرد تا ساختار خود را با محیط شیعی ایران قرن یازدهم/هفدهم صفویه و با ارزش‌های مذهبی و گرایش‌های فکری آن دوره تطبیق دهد.

این فرقه به جهت حرکت در خط اعتدال بین طریقت و شریعت در بیشتر دوران حیات صفویان از اعتبار و احترام بالایی نزد نهاد دین و حکومت برخوردار بود، اما جایگاه و موقعیت این فرقه در سال‌های آخر حکومت صفوی، به‌ویژه در دوران حکمرانی شاه سلیمان و شاه سلطان حسین متزلزل شد و بدین سبب مشایخ و مریدان طریقت گرفتار بغض حکومت شدند. انعکاس این تغییر خط‌مشی حکومت، در منابع رسمی ذهبیه هم به‌خوبی نمایان است. منطقی به نظر می‌رسد که واکنش این سلسله نیز به تحولات سیاسی بعد از سقوط حکومت صفویه شبیه عملکرد طریقت‌های دیگر فرق صوفیه، با کینه و بغض به حکومت صفویه باشد.

## منابع و مأخذ

- اردبیلی بیدگلی، میرزامحمد (۱۳۹۱) *تذکره الذاکرین (رساله صوفیه صغویه، مناجات)*، تصحیح افشین عاطفی، کاشان: همگام باهستی.
- استخری، احسان الله (۱۳۳۸) *اصول تصوف*، تهران: کانون معرفت.
- احمدی، نزهت (۱۳۸۲) *رؤیا و سیاست در عصر صفوی*، تهران: نشر تاریخ ایران.
- امین الشریعه خویی، ابوالقاسم (۱۳۸۳) *میزان الصواب در شرح فصل الخطاب سید قطب الدین نیریزی*، مقدمه و تصحیح محمد خواجوی. تهران: مولی.
- پارسا، خواجه محمد (۱۳۵۴) *رساله قدسیه*، تصحیح مالک محمد اقبال، پاکستان: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- تبریزی اصفهانی (زرگر)، نجیب الدین رضا (۱۳۲۵) *نورالهدایه*، تهران: چاپخانه علمی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۴۲ق) *سبع المثانی*، تصحیح میرزا محسن اردبیلی، شیراز: مطبعه احمدی.
- تمیم داری، احمد (۱۳۸۹) *عرفان و ادب در عصر صفوی*، تهران: حکمت.
- دویس، دوین (۱۳۸۶) «*فول کبرویه در آسیای مرکزی*»، ترجمه مؤگان پورفرد، *تاریخ اسلام*، (۳۲)، قم: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- زاهدی، شیخ حسین (۱۳۹۵) *سلسله النسب صغویه*، تصحیح حسین نصیرباغبان، تهران: ارمغان تاریخ.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۹) *دنباله جست و جو در تصوف ایران*، تهران: امیرکبیر.
- جعفریان، رسول (۱۳۷۰) *دین و سیاست در دوره صفوی*، قم: انصاریان.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۹) *صغویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست*، جلد ۲، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- خاوری، اسدالله (۱۳۸۳) *ذهبیه (تصوف علمی، آثار ادبی)*، تهران: دانشگاه تهران.
- خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۸۵) «*تحلیلی از تصوف با تأکید بر فرقه ذهبیه*»، کتاب *تقد*، (۳۲).
- خلخال، ادهم (۱۳۸۲) *رسائل فارسی ادهم خلخالی*: مشتمل بر چهارده رساله در عقاید و اخلاق و عرفان، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- حاجیان پور، حمید؛ پیروزان، هادی (۱۳۹۶) «*طریقت ذهبیه در دوره صفوی*»، *تاریخ نامه ایران بعد از اسلام*، تبریز، (۱۳)، ۲۵-۴۹.
- حسینی زاده، محمدعلی (۱۳۷۹) *علما و مشروعیت دولت صفوی*، تهران: انجمن معارف اسلامی.
- شاملو، ولی قلی بن داوود (۱۳۷۴) *قصص النخاقانی*، تصحیح سید حسن سادات ناصری، جلد ۲، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- شوشتری، قاضی سید نورالله شوشتری (۱۳۷۶ق) *مجالس المؤمنین*، تهران: اسلامیه.
- شیروانی، میرزا زین العابدین (۱۳۳۹) *ریاض السیاحه*، تصحیح اصغر حامد (ربانی)، تهران: سعدی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۴۸) *حدیقه السیاحه*، تصحیح سلطان حسین تابنده گنابادی، تهران: دانشگاه تهران.

- \_\_\_\_\_ (بی تا) *بستان السیاحه*، تهران: کتابخانه اسناد ملی.
- عقیلی، احمد (۱۳۹۲) «نسبت علم و سیاست در طریقت‌های عرفانی (ذهبیه و نعمت‌اللهیه) عصر زندیه»، *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*، تهران: دانشگاه الزهراء، ۲۳ (۱۲)، صص ۱۴۸-۱۱۷.
- کربلایی، حافظ حسین (۱۳۴۹) *روضات الجنان و جنات الجنان*، تصحیح جعفر سلطان‌القرایی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- لاهیجی، محمدبن یحیی (۱۳۷۷) *مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز*، ویرایش عقیلی محمودی بختیاری، تهران: نشر علم.
- لوپز، لئونارد (۱۳۸۹) *میراث تصوف*، جلد ۲، ترجمه مجالدین کیوانی، تهران: نشر مرکز.
- معصوم شیرازی، محمد معصوم (معصوم علی‌شاه) (۱۳۸۲) *طرائق الحقایق*، تصحیح محمدجعفر محجوب، تهران: سنایی.
- مدرسی چهاردهی، نورالدین (۱۳۴۸) «سلسله ذهبیه و صفویه»، *ارمغان*، ۳۸ (۳)، صص ۳۱۹-۳۱۵.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۲) *سلسله‌های صوفیه ایران*، تهران: علمی و فرهنگی.
- مقدس اردبیلی، ملا احمد (۱۳۸۳) *حدیقه الشیعه*، تصحیح صادق حسن‌زاده، قم: انصاریان.
- میرلوحی سبزواری، سید احمد (۱۳۸۴) *کفایه المهتدی فی معرفه المهتدی (اربعین میرلوحی)*، با مقدمه و تصحیح سیدمصطفی شریعت موسوی، قم: دارالتفسیر.
- مؤذن خراسانی، محمد علی (۱۳۸۱) *تحفه عباسی*، تهران: انس تک.
- نیریزی، قطب‌الدین (۱۳۸۳) *فصل الخطاب*، ترجمه محمد خواجوی، جلد ۱، تهران: مولی.
- نیومن، آندرو. جی (۱۳۹۳) *ایران صفوی (نوزایی امپراتوری ایران)*، ترجمه عیسی عبدی، تهران: کتاب پارسه.
- وحید قزوینی، محمدطاهر (۱۳۴۲) *عباس‌نامه*، تصحیح ابراهیم دهگان، اراک: داودی.

- Algar, Hamid.(1983).*Dahabīya*, in *Encyclopædia Iranica* (hereafter *EIr*). <http://iranica.com/articles/dahabiya-sufi-order-of-shiite-allegiance>.
- Anzali, Ata.(2013),*The Emergence of the zahabiyya in safavid iran*,*Journal of sufi studies* 2(2013),149-175.
- Babayan, Kathryn.(2002), *Mystics, Monarchs and Messiahs: Cultural Landscapes of Early Modern Iran* (Cambridge, Mass:Distributed for the Center for Middle Eastern Studies of Harvard University by Harvard University Press).
- Bashir, Shahzad.(2003), *Messianic Hopes and Mystical Visions: The Nūrbakhshīya Between Medieval and Modern Islam* (Columbia: University of South Carolina Press).
- Bashir, Shahzad.(2011), *Sufi Bodies: Religion and Society in Medieval Islam* (New York: Columbia University Press).
- DeWeese, Devin.(2010), *Spiritual Practice and Corporate Identity in Medieval Sufi: Communities of Iran, Central Asia, and India*, in *Religion and Identity in South Asia and Beyond: Essays in Honor of Patrick Olivelle*, ed. Steven E. Lindquist (London: Anthem Press), 252
- DeWeese, Devin.(1998),*The Eclipse of the Kubravīya in Central Asia*, *Iranian Studies* 21. 1/2: 45-83.
- Gramlich, Richard.(1981),*Die schiitischen Derwischorden Persiens*,3vols. (Marburg: Deutsche Morgenländische Gesellschaft).



فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۴، شماره ۶۱، بهار ۱۴۰۳ / ۱۶۱

- Hamut, Bahargül. (2011), *Silsilat az-Zahab. Kommentierung einer Čagatai-ugurischen Handschrift zu den Aqtağliq Hoğilar, einer mystischen Gruppierung in Xinjiang im 16.-18. Jahrhundert* (Berlin: Klaus Schwarz Verlag).
- Hodgson, Marshall G. S. (1974), *The Venture of Islam: Conscience and History in a World Civilization*, 3 vols. (Chicago: University of Chicago Press), 2
- Newman, Andro, G. (1999), *Sufism and Anti-Sufism in Safavid Iran: The Authorship of the 'Hadīqat al-Shī'a' Revisited*, *Iran* 37: 95-108
- Lewisohn, Leonard. (2010), *The Qawā'im Al-anwār of Rāz-i Šīrāzī and Shi'i Sufism in Qajar Persia*, in *Muslim Cultures in the Indo-Iranian World During The Early-modern and Modern Periods*, ed. Denis Hermann and Fabrizio Speziale (Tehran: Institut Français de Recherche en Iran), 247-71

### List of Persian & Arabic Sources with English handwriting

- Ahmadi, N. (2012), *Dream and Politics in the Safavid Era*, Tehran: Enteshārat-e Tārīk-e Iran [in Persian].
- Ardabīlī Bīdgolī, M. (2012), *Tazkīrat ul-zākūrīn. (Risāle-ye Šūfiyye-ye Šafavīyyeh, Monājāt*, ed. A. Atefi, Kashan: Enteshārat-e Hamgām bā Hastī [in Persian].
- Ardabīlī, A. (2004), *Ḥadīqat ul-šīāa*, edited by Sadiq Hassanzadeh, Qom: Ansārīān [in Persian].
- Aghili, A. (2013), "The Relation of Science and Politics in the Mystical Sects of Zand Era (with Emphasize on Zahabiyeh and Nematolahiyeh)", *Tehran: Alzahra University, Historical Perspective & Historiography*, No 12:117-148 [in Persian].
- Estakhri, E. (1960), *Principles of Sufism*, Tehran: Kānūn-e Ma'rifat [in Persian].
- Jafarian, R. (2000). *Safavid era in the field of religion, culture and politics*, 3 vols. (Qom: Pāzhūheshkadeh-ye Hūzeh va Dānešgāh. [in Persian].
- Jafarian, R. (1991), *Religion and Politics in the Safavid Period*, Qom: Ansārīān [in Persian].
- Hajianpour, H & Pirouzan, H. (2016), *Ḍahabīya Tariqat in the Safavid Period*, Tabriz: Journal of Tārīknāmeḥ-e Iran-e Ba'd az Islam, Vol. 13: 25-49 [in Persian].
- Hosseini-zadeh, M. (2000), *Scholars and the Legitimacy of the Safavid State*, Tehran: Association of Islamic Education [in Persian].
- Karbalaei Tabrizi, H. (1965), *Rawzāt ul-j̄nān va jannāt ul-jānān*, 2 vols, ed. Jafar Sultan Al-Qaraei, Tehran: Bungāh-i Tarjumah va Nashr-i Kitāb. [in Persian].
- Kālkālī, A. (2003), *Rasā'il-e fārsī-ye Adham Kālkālī: Moštamel bar Čahārdah Rīsāleh dar 'Aqāyed va Aklāq va 'Erfān*, ed. A. Norani, Tehran: Anjoman-e Ātār va Mafāker-e Farhangī. [in Persian].
- Khavari, A. (1983), *Zahabīyyeh: Tašawwuf-e 'Elmī, Ātār-e Adabī*, Tehran: niversity of Tehran. [in Persian].
- Khosru-panah, A. (2005), *An analysis of Sufism with an emphasis on Zahabiyya*, Ketabnaghd: vol. 32. [in Persian].
- kūeī, A. (2013), *Mīzān ul-Šavāb dar šarḥ-e Faṣl ul-kīṭāb*, 3 vols., ed. M. kvājavī, Tehran: Maulā. [in Persian].
- Ma'sūm-'Alī šāh. M. (1960), *Ṭarā'iq ul-Ḥaqā'iq*, 3 vols., ed. M. Mahjub (Tehran: Ketābkāne-ye Bārānī. [in Persian].
- Mīrlūhī Sabzevārī, A (2004), *Kīfāyat ul-Mohtadī fī Ma'rifat ul-Mahdī (Arba'in Mīrlūhī)*, ed Mousavi, Qom: Dār ul-Tafsīr [in Persian].
- Modaresi Char-dehi, N. (2003), *Sufi dynasties of Iran*. Tehran: 'Elmī va Farhangī [in Persian].
- Modaresi Char-dehi, N. (1969), *Dhahabiyah and Safavid Dynasty*, Tehran: Armağan, Vol 38, No 3 [in Persian].
- Mū'azen qorāsānī, M.A. (2002), *Toḥfe-ye 'Abbāsī*, Tehran: Ons Tak [in Persian].
- Newman, A.J. (2006). *Safavid Iran: Rebirth of a Persian Empire*, translated by Isa Abdi, Tehran: Ketāb Pāreseh.
- Neīrīzī, Q. (2004), *Faṣl ul-kīṭāb*, trans: M. Khajawi, Vol 1, Tehran: Moula. [in Persian].
- Lāhījī, M. (1998), *Mafātīḥ ul-E'jāz fī šarḥ-e Golšan-e Rāz*, ed. A. Mahmoudi Bakhtiyari, Tehran: Našr-e 'Elm. [in Persian].
- Parsa, Kh, M. (1975), *Resāleh-ye Qodsīyyeh*, ed. M. Eqbal, Rawalpindi: Enteshārat-e Markaz-e Taḥqīqāt-e Fārsī-ye Īrān va Pākeštān. [in Persian].
- šāmlū, V. (1992), *Qīšaš al-kāqānī*, ed. H. Sadat Naseri, Tehran: Sāzmān-e Čāp va Enteshārat-e Vezārat-e Farhang va Eršād-e Islāmī. [in Persian].
- šīrvānī, Z. (1969), *Ḥadā'iq ul-Sayāḥa*, Tehran: Čāp-e Dānešgāh, [in Persian].
- šīrvānī, Z. (1897), *Bostān ul-Sayāḥa*, Tehran: Kārkhāneḥ-ye Ḥabībullah. [in Persian].
- šīrvānī, Z. (1960), *Rīyāz ul-Sayāḥa*, ed. H. Rabbani, Tehran: Ketābforūšī-e Sa' dī. [in Persian].
- šoštārī, N. (1998), *Majālīs ul-Mu'menīn*, 2 vols, Tehran: Ketābforūšī-e Islāmīyya. [in Persian].
- Tabrīzī Ešfahānī (Zargar), N. (1981). *Sab' ul-Matānī*, Tehran: Enteshārat-e kānaqāh-e Aḥmadī. [in Persian].
- Tabrīzī Ešfahānī (Zargar), N. (1946), *Nūr ul-Hīdāya*, Tehran: Čāpkāneḥ-ye 'Elmī. [in Persian].

- Persian].  
Tamim-dari, A.(2009), *mysticism and literature in the Safavid era*, Tehran: Hekmat.[in Persian].  
Vahid Qazvini, M.(1951), *'Abbās-nāma*, ed. Ebrahim Dehgan, Arak: Dāvūdī.[in Persian].  
Zahedi, H.(1964), *Selselat ul-Nasab Šafavīyyeh: Nasab-nāmeḥ-ye pādešāhān-e bā 'aẓimat-i šafavī*, Berlin: Chapkhana-i Iransahr.[in Persian].  
Zarin Koob, A. (1990), *Exploration in Iranian Sufism*, Tehran: Amīr Kabīr.[in Persian].



©2020 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)

## Historical Analysis of The Endeavors of Dahabīya during The Safavid Period<sup>1</sup>

Seyyed Ahmad Aghili<sup>2</sup>

Received: 2023/11/12  
Accepted: 2024/06/20

### Abstract

This study analyzes the historical evolution of the Barzashabadi branch of the Kobrawieh dynasty in Iran during the Safavid period. This Sufi sect in the Safavid period is known as the Zahabiyya. The article examines the historical developments and intellectual activities of the masters of this sect in the Safavid period with a descriptive and analytical method, relying on historical sources, especially the sources related to this sect. The research approach is that the term Dahabīya. was not considered an appropriate name for this Sufi order until the end of the 11/17th century and the historical development of this sect is related to the end of the 11/17th century (the end of the Safavid period) and is the result of the wise activities of Muezzin Khorasani (death 1078 AH/1668 AD) and his student is Najibuddin Zargar Esfahani (about 1108 AH/1696-1696 AD). The transformations of the sect in the Safavid period and the activities of its leaders in the Safavid period are the main subject of the present research.

**Keywords:** Safaviyeh, Kobrawieh, Dahabīya, Muezzin Khorasani, Najibuddin

---

1. DOI: 10.22051/hii.2024.45260.2849

2. Associate Professor, Center of Islamic Sciences and Persian Literature, Isfahan University of Technology, Isfahan, Iran. [a.aghili@iut.ac.ir](mailto:a.aghili@iut.ac.ir)  
Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)  
سال سی و چهارم، دوره جدید، شماره ۶۱، پیاپی ۱۵۱، بهار ۱۴۰۳  
مقاله علمی - پژوهشی  
صفحات ۱۸۹-۱۶۵

## سیاست مذهبی خوارزمشاهیان در قبال مذهب حنفی و پیروان آن<sup>۱</sup>

محمد کاویانی یگانه<sup>۲</sup>، عباس سرافرازی<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۲۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۲۹

### چکیده

خوارزمشاهیان حنفی مذهب بودند و در قلمرو آنان، غلبه با احناف بود. خوارزمشاهیان چه سیاستی در قبال مذهب حنفی اتخاذ نمودند؟ برای پاسخ، عصر خوارزمشاهیان به پنج دوره تقسیم و سیاست هر دوره براساس پنج معیار مطالعه و مشخص شد: رفتار با علما و عامه، مناسبات با حکام، به‌کارگیری در مناصب دولتی و ایجاد مساجد و مدارس. در دوره والی‌گری (۵۳۰ - ۴۹۱ق) به تبع اطاعت محمد و اتساز از سنجر، عامه و علمای حنفی در امن و رفاه بودند. در دوره استقلال‌طلبی (۵۶۷ - ۵۳۰ق) به‌واسطه عصیان اتساز بر سنجر و توسعه‌طلبی ایل ارسلان، عامه و علمای بلاد حنفی مورد تهاجم و اهانت واقع شدند؛ اگرچه این ضدیت با انگیزه سیاسی و در واقع بی‌طرفی مذهبی بود. در دوره تأسیس امپراتوری (۵۹۶-۵۶۸ق) و به‌دنبال تصرف عراق که در آن غیرحنفیه در اکثریت بودند، سیاست بی‌طرفی به‌نفع شافعیه تشدید شد. در دوره اوج امپراتوری (۶۱۷-۵۹۶ق) چون شرعیت حکومت سلطان محمد از ناحیه خلیفه تصدیق نشده بود، حنفیه غیرمعتزله سلطنت وی را مشروع نمی‌دانستند؛ لذا سیاست بی‌طرفی گاه به ضدیت با حنفیه تبدیل شد. در دوره مابعد حمله مغول (۶۲۸-۶۱۷ق) به‌سبب حاکم شدن ملوک الطوائف، پسران سلطان قصد داشتند بخشی از ملک را به هر قیمت متصرف شوند؛ لذا غورشاه و پیرشاه علیه حنفیه با شافعیه متحد شدند؛ اما جلال‌الدین به‌عنوان ناجی جهان اسلام سیاست وحدت اسلامی را در پیش

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2024.47133.2929

۲. دانشجوی دکتری، گروه تاریخ، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. mkavianiyeganeh@gmail.co

۳. دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران (نویسنده مسئول). ab.sarafrazi@um.ac.ir  
مقاله برگرفته از رساله دکتری با عنوان «بررسی تطبیقی سیاست‌های مذهبی سلجوقیان و خوارزمشاهیان در قبال مذاهب و فرق اسلامی» دانشگاه فردوسی مشهد در سال ۱۴۰۳ است.

گرفت و عموماً از حمایت از حنفیه اجتناب کرد. چون خوارزمشاهیان معتزلی بودند حمایت از حنفیه معتزله جز در عهد جلال‌الدین، در تمام ادوار اجرا شد. روش تحقیق، توصیفی تحلیلی و روش گردآوری اطلاعات، کتابخانه‌ای است. **واژه‌های کلیدی:** حنفیه، خوارزمشاهیان، سیاست مذهبی، مذهب حنفی.

#### مقدمه

خوارزمشاهیان (۶۲۸-۴۹۱ق) حنفی‌مذهب بودند (جامی، ۱۳۳۶: ۴۲۶؛ وکیلی وحسینی، ۱۳۸۶: ۱۶۳). به‌جز عراق در سایر متصرفات خوارزمشاهیان مانند خوارزم، خراسان، ماوراءالنهر، ترکستان، غور و سند غلبه با احناف بود (الحموی، ۱۳۹۷ق: ۱۷۹/۳ و ۴۱۵/۲؛ نظام‌الملک طوسی، ۱۳۹۱: ۱۹۴؛ حسنی رازی، ۱۳۶۴: مقدمه مصحح: پنجم و ۹۱؛ قزوینی رازی، ۱۳۵۸: ۴۵۹ و ۴۵۸). آنان به فرق معتزلی<sup>۱</sup>، نجاری<sup>۲</sup>، کرامی<sup>۳</sup>، جبری<sup>۴</sup> و ماتریدی<sup>۵</sup> تقسیم می‌شدند و برخی صوفی مشرب بودند: احناف خوارزم معتزلی، احناف بخارا، ری، قزوین، اصفهان و رستاق کاشان نجاری، بعضی کرامیه غور و سند حنفی و احناف سمرقند ماتریدی بودند (حسنی رازی، ۱۳۶۴: ۹۱؛ جعفریان، ۱۳۷۸: ۳۳۸؛ الشهرستانی، بی‌تا: ۸۸/۱؛ مقدسی، ۱۳۶۱: ۵۹۱/۲؛ طهماسبی، ۱۳۹۲: ۸۳).

خوارزمشاهیان چه سیاست مذهبی در قبال مذهب حنفی و اتباع آن اتخاذ کردند و چه عواملی در آن مؤثر بود؟ فرضیه تحقیق آن است که خوارزمشاهیان اگرچه تابع مذهب حنفی بودند، سیاست آنان در قبال حنفیه مجموعاً بی‌طرفی مذهبی بود و سیاستی پیگیر در حمایت از احناف نداشتند. در ارتباط با پیشینه تحقیق، تنها رساله دکترای ابراهیم باوفای دلپوند با عنوان «فرهنگ و تمدن خوارزم در روزگار خوارزمشاهیان با تأکید بر تکاپوی اعتزال» تحدیداً به

۱. اصحاب واصل بن عطاء غزال که قائل بودند مرتکب کبیره در منزله بین المنزلتین قرار دارد. اصول خمسسه این فرقه توحید، عدل، وعد و وعید، امر به معروف و نهی عن المنکر و منزله بین المنزلتین است (النویختی، ۱۳۹۱: ۱۱).

۲. اتباع ابو عبدالله حسین بن عبدالله النجار متوفی ۲۳۰ ق و جزء جبریه محسوب می‌شوند. این فرقه در بعضی عقائد موافق اهل سنت و در بعضی دیگر موافق معتزله و فرقه‌ای مابین اهل سنت و معتزله بودند (مشکور، ۱۳۶۸: ۴۳۸ و ۴۳۷؛ کریمان، ۱۳۴۹: ۸۶/۲؛ وکیلی و حسینی، ۱۳۸۶: ۱۶۴).

۳. اصحاب ابی عبدالله محمد بن کرام در عداد صفاتیه و قائل به تجسیم و تشبیه (الشهرستانی، بی‌تا: ۱۰۸/۱).

۴. جبر، نفی فعل از عبد و اضافه آن به رب است (الشهرستانی، بی‌تا: ۹۷/۱ و ۸۶ و ۸۵). جبریه نسبت خیر و شر را به الله می‌دهند نه انسان (النویختی، ۱۳۹۱: ۱۱).

۵. اصحاب ابومنصور محمد بن محمد ماتریدی. کلام ماتریدی در حدوسط معتزله و اهل حدیث و حدوسط معتزله و جبریه قرار دارد (جعفریان، ۱۳۷۸: ۳۳۸؛ مشکور، ۱۳۶۸: ۳۷۹).

مسئله سیاست مذهبی خوارزمشاهیان در قبال معتزله ورود نموده، اما سایر تحقیقات درباره سیاست خوارزمشاهیان در قبال مذهب حنفی و فرق آن ساکت‌اند.

مهم‌ترین این تحقیقات عبارت‌اند از *تاریخ دولت خوارزمشاهیان* تألیف ابراهیم قفس اوغلی که در آن به بعضی تحولات مذهبی این دوره اشاراتی شده، *تاریخ ایران در عهد خوارزمشاهیان* تألیف اسماعیل حسن‌زاده که گرچه هدف نویسنده بررسی تحولات سیاسی نظامی بوده به مناسبت در حوزه «فراسیاسی» ورود نموده، من جمله به غلبه اعتزال در خوارزم و خاصه فتوای علمای معتزله در احقیق سادات بر آل‌عباس اشاره دارد (حسن‌زاده، ۱۳۹۲: ۱۵۵ و ۱۵۲). *خوارزمشاهیان* تألیف محمدتقی امامی خوبی و زهره اسعدی که در فصل اخیر به بعضی جنبه‌های حیات دینی چون غلبه اعتزال در خوارزم، شیوع طریقت کبرویه و یسویه و حمایت خوارزمشاهیان از دو مذهب حنفی و شافعی، بدون ذکر جزئیات، اشاره نموده‌اند (امامی خوبی و اسعدی، ۱۳۹۰: ۳۱۱ و ۲۴۴ و ۲۴۰)، *تاریخ خوارزمشاهیان* تألیف اللهیار خلعتبری و محبوبه شرفی و *تاریخ سلاجقه و خوارزمشاهان* تألیف عباس پرویز که فصل مستقلی به سیاست‌های مذهبی اختصاص داده نشده است.

مهم‌ترین کاربرد تحقیق حاضر، جبران بخشی از همین کمبود در تحقیقات است. نظریه این که سیاست‌های مذهبی در هر دوره وفق اقتضائات همان دوره و موافق شخصیت و معتقدات مذهبی حاکم وقت تنظیم می‌گردند همچنین با هدف ارائه سیر تحولات و تطورات سیاست‌های مذهبی، ابتدای ادوار سیاسی حکومت خوارزمشاهیان مشخص و سپس سیاست‌های مذهبی هر دوره براساس پنج معیار رفتار با علما، رفتار با عامه، مناسبات با حکام، به‌کارگیری در مناصب سیاسی و بنای مساجد و مدارس سنجیده و عوامل مؤثر تبیین می‌گردد.

براساس تقسیم‌بندی اسماعیل حسن‌زاده در کتاب *تاریخ ایران در عهد خوارزمشاهیان* و با تغییر جزئی (جهت تناسب با سیاست‌های مذهبی) ادوار حکومت خوارزمشاهی را می‌توان به شرح زیر دانست: ۱. دوره والی‌گری، ۲. دوره استقلال‌طلبی و توسعه‌طلبی ارضی، ۳. دوره تأسیس امپراتوری، ۴. دوره اوج امپراتوری و نزاع با خلافت، ۵. دوره مابعد حمله مغول.

از مهم‌ترین موانع انجام تحقیق، کمبود منابع و عدم ورود همین منابع اندک به ساحت تحولات مذهبی و همچنین مفقودبودن آثاری است که می‌توانستند برای غنای تحقیق حاضر راهگشا باشند؛ مانند *تاریخ خوارزم* محمودبن محمد خوارزمی شافعی متوفی ۵۶۸ قمری، تاریخی محلی با رویکرد دینی‌فرهنگی و متضمن ترجمه اصحاب حدیث و علما خوارزم و نیز روایاتی که در دیگر منابع یافت نمی‌شوند (کاظم بیکی، ۱۳۹۱: ۱۴۲ و ۱۳۷-۱۳۲).

### ۱. دوره والی‌گری

این دوره، ایام قطب‌الدین محمد و عهد اتسز تا حدود ۵۳۰ قمری را شامل می‌شود و دوره اطاعت کامل از سنجر سلجوقی است. قطب‌الدین محمد: «او را در موافقت سلاطین سلجوق مقامات محموده بسیار است... مدت سی سال در رفاغ حال و فراغ بال خوارزمشاهی کرد یک سال به خود به خدمت درگاه سنجر آمدی و یک سال پسر خود اتسز را بفرستادی» (جوینی، ۱۳۹۱: ۳۴۵/۲) که حاکی است عامه حنفیه در امن و رفاه به سر می‌بردند و روابط محمد با سنجر حنفی حسنه بود.

وی با علما حنفی مجالست داشت و آنان را تشویق به تصنیف کتب می‌نمود (بناکتی، ۱۳۴۸: ۲۳۴؛ باوفای دلیوند، ۱۳۹۰: ۲۳). ابومضر محمودبن جریر ضبی حنفی، متوفی ۵۰۷ یا ۵۰۸ قمری و استاد زمخشری به واسطه همین شرایط به خوارزم کوچید و مدرسه اعتزال خوارزم را تأسیس نمود و احناف بدین عقیده گرویدند (حموی، ۱۴۰۰: ۱۲۴/۱۹؛ جوینی، ۱۳۹۱: ۳۴۵/۲؛ زرکلی، ۱۹۸۰: ۱۶۷/۷). اتسز هم در اوائل حکومت «با خلق عدل و احسان کرد» و دربارش «مجمع افاضل گشت» (جوزجانی، ۱۳۴۲: ۱/۲۹۹).

رفتار توأم با رأفت محمد و اتسز با عامه حنفیه و مناسبات حسنه آنان با علما و حکام حنفی منبعث از اقتضائات «دوره والی‌گری» است و نه تعصب در مذهب حنفی، چنان‌که رأفت آنان شامل غیرحنفیه هم می‌شد و مناسبات آنان با علما غیرحنفی هم حسنه بود و اساساً در عصر خوارزمشاهیان «احترام به علما در جهت منافع سیاسی حکومت بود» (امامی خویی و اسعدی، ۱۳۹۰: ۳۱۱) و اگر سنجر بر فرض شافعی مذهب هم می‌بود، باز این دو به سبب اقتضا والی‌گری شرایط خدمت به جای می‌آوردند. امن و رفاه حنفیه در این دوره نه به معنی سیاست حمایت که مفید سیاست بی‌طرفی مذهبی است.

### ۲. دوره استقلال‌طلبی و توسعه‌طلبی ارضی

این دوره با استقلال‌طلبی و عصیان اتسز بر سنجر شروع و تا حصول به استقلال در ایام حکومت پسرش ایل ارسلان (۵۶۷ ق) ادامه می‌یابد. در اواخر دهه ۵۳۰ قمری حملات قراختاییان بودایی و در اواخر دهه ۵۴۰ قمری حملات غزیه کفار سبب ضعف سنجر و تحریض اتسز به استقلال و توسعه‌طلبی گشت. یک سال بعد از شروع حکومت ایل ارسلان حکومت سلاجقه خراسان با مرگ سنجر خاتمه یافت (۵۵۲ ق) و خراسان گرفتار تجزیه سیاسی شد و همین معنی سبب شد، ایل ارسلان بعد از تثبیت استقلال خوارزم به سیاست توسعه‌طلبی ارضی روی آورد (بوئل، ۱۳۹۰: ۱۸۳). حمایت اتسز از علمای حنفیه محدود به



فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۴، شماره ۶۱، بهار ۱۴۰۳ / ۱۶۹

معتزله و هم به اقتضای عقیده و هم سیاست استقلال طلبی بود، علاوه بر عقیده معتزلی اتسز و پسرش ایل ارسلان (رازی، ۱۳۸۲: مقدمه مصحح ۹ و ۸؛ باوفای دلیوند، ۱۳۹۰: ۳۴). چون در بلاد سلجوقی در قبال معتزله، سیاست ضدیت اجرا می شد، اتسز سعی کرد با تقویت معتزله، نوعی جدایی فرهنگی میان مسلمین قلمرو خود با مسلمین بلاد سلجوقی ایجاد و به استقلال فرهنگی خوارزم کمک کند، چنان که بزرگ ترین عالم معتزلی، زمخشری معاصر اتسز تبلیغ می کرد و سائر ائمه معتزله چون اخطب و مطرزی تلامذه وی بودند.

محمود بن عمر زمخشری حنفی معتزلی متوفی ۵۳۸ قمری بیشتر عمر خود را تحت حکومت اتسز با احترام گذراند و در اشاعه عقیده اعتزال آزادی کامل داشت (قفطی، ۱۴۲۴: ۲۶۸/۳-۲۶۶؛ ابن عماد الحنبلی، بی تا: ۱۲۱/۴-۱۱۹؛ حموی، ۱۴۰۰: ۱۳۴/۱۹ و ۱۳۳ و ۱۲۹-۱۲۶). محمود بن محمد ملاحمی حنفی معتزلی متوفی ۵۳۶ قمری ساکن جرجانیه خوارزم در عهد اتسز کتاب *المعتمد فی اصول الدین* را در آرای ابوالحسین بصری از ائمه معتزله و *الفائق*، خلاصه *المعتمد در اصول* خمس اعتزال را تصنیف کرد (ملاحمی، ۱۳۸۶: مقدمه مصححان ۶ و ۵).

به سبب سیاست حمایتی اتسز، وقتی در ۵۳۳ قمری سنجر خوارزم را به اقطاع برادرزاده اش سلیمان شاه داد، معتزله خوارزم سلیمان شاه را فراری دادند و اتسز را بازگرداندند (ابن اثیر، ۱۳۸۶: ۶۷/۱۱). علمای معتزله در ایام اتسز و ایل ارسلان به مناصب سیاسی رسیدند: قاضی یعقوب بن شیرین جندی حنفی در ۵۴۸ قمری به عنوان رسول از طرف اتسز به بخارا رفت (زبیدی، ۱۴۱۴: ۴۰۲/۴؛ حموی، ۱۳۹۷: ۱۶۸/۲؛ سمعانی، ۱۴۰۸: ۹۵/۲).

یعقوب بن علی بلخی حنفی متوفی ۵۴۸ قمری از مادحین اتسز و رئیس دیوان رسالت و خطیب ولایت خوارزم بود (صفدی، ۱۴۲۰: ۹۵/۲۸؛ سیوطی، ۱۳۹۹: ۳۵۱/۲؛ حموی، ۱۴۰۰: ۵۵/۲۰؛ باوفای دلیوند، ۱۳۸۸: ۳۳). موفق بن احمد مکی حنفی شهیر به اخطب خوارزم متوفی ۵۶۸ قمری در ایام ایل ارسلان منصب خطابت جامع خوارزم داشت (ابن ابی وفا، ۱۴۱۳: ۵۲۳/۳؛ ذهبی، بی تا: ۴۶۷/۳؛ زرکلی، ۳۳۳/۷).

چون احترام اتسز به علمای حنفیه منبعت از مذهب نبود، در قبال علمای حنفیه غیر معتزله مراعات چندانی نداشت: اتسز در حمله به مرو، بعد از قتل جمعی از علمای حنفی، ابوالفضل کرمانی حنفی و جمعی از فقهای شهر را هم بازداشت کرد، سپس به خوارزم کوچاند (جوینی، ۱۳۹۱: ۳۴۶/۲؛ ابن اثیر، ۱۳۸۶: ۸۸/۱۱ و ۸۷؛ بارتولد، ۱۳۵۲: ۶۸۴/۲) که با هدف کسب استقلال فرهنگی و مشروعیت مذهبی برای دارالملک خوارزم بود.

اتسز با لشکرکشی به جند و منقشلاغ، حنفیه جبری العقیده این دو شهر را که همواره روابط در ثغور اسلام بودند قتل عام کرد (بارتولد، ۱۳۵۲: ۶۸۳/۲). هدف اتسز از تصرف جند

توسعه‌طلبی ارضی ولو به قیمت قتل هم‌مذهبان خویش بود. اتسز پس از شکست و فرار سنجر از مقابل قراختائیان در ۵۳۶ به مرو پایتخت او حمله برد. چون اهل مرو به سبب بیزاری از خوارزمشاه و سپاهیان‌ش که گاه از اتراک کافر بودند بر وی شوریدند و عددی از عساکر وی را به قتل رساندند اتسز با هدف انتقام، بسیاری از علما و عامه حنفی را به قتل رساند (جوینی، ۱۳۹۱: ۳۴۶/۲؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۶: ۸۸/۱۱ و ۸۷؛ بارتولد، ۱۳۵۲: ۶۸۴/۲).

یک هدف اتسز از قتل سکنه مرو، انتقام از سنجر است؛ زیرا سنجر برادر اتسز را کشته بود. در ۵۳۶ اتسز به نیشابور تاخت و قصد داشت اعمال خویش را در این شهر تکرار نماید، اما با وساطت علما منصرف شد (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶: ۸۸/۱۱ و ۸۷ و ۸۱؛ اقبال، ۱۳۸۸: ۴۲). مع‌الوصف هر دو شهر را که عامه آن حنفی‌جبری بودند، «بغارتیذ و خزائن و ذخائر برگرفت» (راوندی، ۱۳۸۶: ۱۷۴). اتسز در ۵۳۴ به بخارا لشکر کشید و آن را ویران نمود. بخارا بزرگترین مرکز تسنن حنفی در ماوراءالنهر بود، به طوری که طلبه علم از آسیای مرکزی و ایران برای تعلم مذهب حنفی بدین شهر می‌آمدند (نرشخی، ۱۳۶۳: ۳۵؛ بارتولد، ۱۳۵۲: ۶۸۵/۲ و ۶۸۴؛ فرای، ۱۳۴۸: ۲۵۸).

این عمل اتسز مفید عناد با حنفیه نیست، بلکه نوعی مانور قدرت در مقابل سنجر و هدف آن غارت ثروت و در درازمدت استقلال از سنجر است. گورخان قراختائی بودایی بعد از تسلط بر ماوراءالنهر البتکین، برادرزاده اتسز را به عنوان عامل خود در بخارا منصوب و به او توصیه کرد بی‌مشورت احمدبن عبد‌العزیز امام احناف کاری انجام ندهد. اتمتکین چندان بر احناف بخارا ظلم نمود که جماعتی به تظلم نزد گورخان رفتند و او ضمن رساله‌ای اتمتکین را به اطاعت از احمد و رعایت احکام اسلامی دعوت نمود (نظامی عروضی، ۱۳۳۱: ۳۸ و ۳۷؛ نرشخی، ۱۳۶۳: ۳۵؛ ستارزاده، ۱۳۹۰: ۱۴۰؛ بارتولد، ۱۳۵۲: ۶۸۷/۲؛ رحمتی، ۱۳۹۷: ۱۱۱).

ایل ارسلان بعد از نیل به حکومت و احتمالاً جهت جبران مظالم پدرش بر عامه حنفیه «با خلق عدل و احسان کرد» (جوزجانی، ۱۳۴۲: ۳۰۰/۱)، اما این احسان با توجه به تثبیت استقلال، محدود به حنفیه خوارزم بود، زیرا ایل ارسلان در راستای توسعه‌طلبی ارضی نساء و نیشابور را محاصره و تهدید کرد و در ۵۵۳ به ماوراءالنهر حمله کرد (بویل، ۱۳۹۰: ۱۸۵ و ۱۸۳) و احناف آن بلاد را دچار ناامنی و تنگنای معیشت نمود.

برخلاف مناسبات حسنه قطب‌الدین محمد با سلاجقه (جوینی، ۱۳۹۱: ۳۴۵/۲) پسرش اتسز علی‌رغم اشتراک در مذهب سه مرتبه بر سنجر بغی ورزید (خلعتبری و شرفی، ۱۳۹۰: ۱۹). اتسز همچنین در ۵۴۷ قصد داشت در معیت کمال‌الدین قراخانی حنفی، والی جند به حدود سقناق رود و چون به جند رسید، کمال‌الدین مستشعر شد و به طرف رودبار فرار کرد. اتسز

جماعتی از معارف را در عقب وی ارسال و بدو امان داد و چون کمال‌الدین بازگشت، او را تا زمان مرگش زندانی نمود (جوینی، ۱۳۹۱: ۳۵۰/۲؛ طایی، ۲۰۱۶: ۳۶).

ایل ارسلان بعد از نیل به حکومت با حکام حنفی روابط حسنه داشت: سنجر حکومت وی را تأیید نمود و بعد از مرگ برای سنجر سه روز عزای عمومی اعلام نمود. همچنین به ارسلان خان محمود قراخانی حنفی، جانشین سنجر تبریک گفت و با محمدبن محمود، سلطان سلجوقی عراق هم روابط حسنه برقرار و از حکومت وی در غرب حمایت نمود که سبب آن، توطئه خلافت برای تضعیف سلاجقه است که به آنان محدود نمی‌ماند و در مرحله بعد گریبان خوارزمشاه را می‌گرفت (خلعتبری و شرفی، ۱۳۹۰: ۲۳ و ۲۲).

قتل، غارت و تبعید علما و عامه حنفیه و بغی بر سنجر از ناحیه اتساز از اقتضائات «دوره عصیان» (حسن‌زاده، ۱۳۹۲: ۸۷ و ۴۷) است. در واقع آنچه در تحلیل سیاست مذهبی خوارزمشاهیان کلیدی است «اصل برتری سیاست بر مذهب بود، یعنی آنان منافع مالی را فدای تفکر مذهبی نمی‌کردند، بلکه همیشه به مذهب به‌عنوان ابزاری برای توسعه قدرت می‌نگریستند» (همان: ۱۵۷)، اما سبب بی‌طرفی خوارزمشاهیان در قبال مذهب حنفی در ادوار والی‌گری و استقلال‌طلبی به جغرافیای مذهبی خوارزم و نوع تربیت دینی آنان راجع است: خوارزم در مسیر جاده ابریشم یعنی بزرگراه تبادل ادیان و مذاهب قرار داشت. از طرفی، غیرنظامیان خوارزمی اهل تجارت بودند و معیشت آنان مستلزم علاقات حسنه با کفار چین و دشت قپچاق، اتراک یهودی خزر و نصاری شرق اروپا و سواحل بالتیک بود.

در نتیجه عدد کثیری از تجار مسلم غیرحنفی و غیرمسلم جذب بازارهای خوارزم شده و در این ولایت مقیم و با بومیان مرتبط بودند (جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۸۳؛ اقبال، ۱۳۸۸: ۴۱؛ رحمتی، ۱۳۹۷: ۱۱۹ و ۱۱۸) بالنتیجه خوارزمیان و حکامشان برای توسعه تجارت عاری از تعصب حنفی بودند و نظامیان خوارزمی متعصبان را سرزنش می‌کردند (قزوینی، ۱۳۷۳: ۵۹۸ و ۵۹۷؛ جوینی، ۱۳۹۱: ۱۹۷/۱).

از طرفی ثبات سیاسی، رفاه و خصایص طبیعی خوارزم چون آب‌وهوای مناسب سبب اجتماع علما از فرق مختلف و تنوع مذهبی بی‌نظیر در این ولایت بود (خلعتبری و شرفی، ۱۳۹۰: ۶؛ باوفای دلیوند، ۱۳۹۰: ۲۳-۱۸؛ جرجانی، ۱۳۸۰: ۳۱). تنوع و تکرر، مستلزم مدارای مذهبی حکام است (منتسکیو، ۱۳۷۰: ۸۰۲/۲ و ۸۰۱). خاستگاه غلامی خوارزمشاهیان هم در عدم تعصب بی‌تأثیر نبود: جد بزرگ آنان انوشترکین، غلام بلکاتکین سلجوقی بود (جوینی، ۱۳۹۱: ۳۴۳/۲) و اتراکی که به‌عنوان غلام استخدام می‌شدند واجد خصلت بدات بودند (زرین‌کوب، ۱۳۸۳: ۴۶۴) و عاری بودن از تعصب مذهبی ویژگی همه صحرائشیمان بدوی

است (ستارزاده، ۱۳۹۰: ۹۵).

### ۳. دوره تأسیس امپراتوری

این دوره با نزاع تکش بن ایل ارسلان و برادرش سلطان شاه شروع و با غلبه تکش بر طغرل در ۵۹۰ و اسقاط سلاجقه عراق و تصرف متصرفاتشان ختم می‌شود. تکش اگرچه عالم بر فقه و اصول حنفی و در عقیده اعتزال راسخ بود (رازی، ۱۳۸۲: مقدمه مصحح، ۹ و ۸؛ ابن کثیر، الدمشقی، ۱۴۰۸: ۲۸/۱۳؛ ابن ابی الوفا، ۱۴۱۳: ۴۷۳/۱؛ ابن اثیر، ۱۳۸۶: ۳۷۱/۱۲؛ مستوفی قزوینی، ۱۳۲۸: ۴۹۶/۲؛ باوفای دلیوند، ۱۳۸۸: ۳۲؛ همو، ۱۳۹۰: ۳۴). در مذهب حنفی تعصبی نشان نمی‌داد؛ لذا حمایت وی بیشتر شامل علمای حنفیه معتزله بود: خلف بن عبدالرحمن مکی حنفی معتزلی، قاضی القضاة خوارزم در ایام تکش بود. پس از استعفا، مقام قضاوت ممالک به پسرش محمد تفویض شد (سمعانی، ۱۳۹۵: ۲۶۸/۱ و ۲۶۷؛ غزی، ۱۴۰۳: ۲۱۳/۳؛ بغدادی، ۱۳۱۵: ۵۶؛ باوفای دلیوند، ۱۳۹۰: ۳۰).

تکش در انتصابات تبعیضی له حنفیه قائل نبود: برهان‌الدین محمد کوفی حنفی که پدرش عبدالعزیز در علم «ابوحنیفه ثانی» بود، نزد تکش بسیار محترم و منصب قضاوت و شیخ الاسلامی خراسان بدو مفوض بود (جوینی، ۱۳۹۱: ۳۶۰/۲؛ عوفی، ۱۹۰۶: ۲۲۸/۱). تکش بعد از تصرف نیشابور در ۵۸۳ و دستگیری منکلی بک، آخرین اتابک سلجوقی شهر که برهان‌الدین را به قتل رسانده بود، به موجب فتاوی ائمه، منکلی را برای قصاص در اختیار عبدالعزیز، پدر محمد قرار داد (جوینی، ۱۳۹۱: ۳۶۲/۲).

مع‌ذک تکش بالاترین مقام یعنی وزارت را به مسعود بن علی که در مذهب شافعی متعصب و ملقب به نظام‌الملک ثانی و مؤسس نظامیه خوارزم بود و سپس به پسرش تفویض نمود (جوینی، ۱۳۹۱: ۲۱۹/۱؛ السبکی، بی‌تا: ۲۹۷/۷ و ۲۹۶؛ ابن کثیر، ۱۴۰۸: ۲۹/۱۳ و ۲۸). همچنین صدر وزان، رئیس شافعیه ری را قاضی همدان نصب نمود (راوندی، ۱۳۸۶: ۳۸۶).

تکش همچنین منصب استادی و تربیت دینی اولادش را به فخر رازی اشعری شافعی تفویض نمود (رازی، ۱۳۸۲: مقدمه محقق، ۹ و ۵ و ۴؛ متن، ۷۱-۶۹). از اقتضات تأسیس امپراتوری کسب شریعت دینی و مردمی در بلاد فتح شده است: قلمرو تکش برخلاف اسلافش فقط شامل خراسان، پایگاه مذهب حنفی، نیست؛ بلکه عراق هم بدان اضافه شده که در آن اکثریت با غیرحنفیه به‌ویژه شافعیه است و تکش با نصب وزیری شافعی و حمایت از رازی بزرگ‌ترین عالم شافعی عصر، احتمالاً در پی کسب شریعت در میان مردم عراق است. به همین سبب راوندی، مورخ متعصب حنفی، تکش را به حمایت از اشاعره و شیعه متهم

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۴، شماره ۶۱، بهار ۱۴۰۳ / ۱۷۳

می‌کند (راوندی، ۱۳۸۶: ۳۰). حنفیه غیرمعتزله که سلاجقه را حکومت مطلوب خویش می‌دانستند، حاضر نبودند حکومت تکش را تأیید نمایند و در مقابل، غیرحنفیه، تکش را ناجی خویش از تعصب سلاجقه می‌دانستند، لذا حمایت تکش از احناف برایش منفعتی نداشت؛ لذا به حمایت از غیرحنفیه متمایل گشت.

رفتار سلطان با عامه حنفیه هم تابع شرائط دوره تأسیس امپراتوری و مسئله کسب شرعیت است که گاه مستلزم حمایت از حنفیه و گاه ضدیت با حنفیه است: تکش بعد از تصرف نیشابور در ۵۸۳ و دستگیری منکلی بک، آخرین اتابک سلجوقی شهر فرمان داد اموالی را که منکلی از مردم مصادره کرده بود به مردم بازگرداند (جوینی، ۱۳۹۱: ۳۶۲/۲). سکنه نیشابور حنفی جبری بودند و این اقدام ظاهراً حمایت از عامه حنفیه، اما انگیزه اصلی وی، چنان‌که ذکر شد، کسب شرعیت در میان علما و مردمی است که شهر آنان از حاکمیت سلاجقه خارج و به تصرف وی درآمده.

در مقابل، جامع شافعیه مرو توسط وزیر شافعی تکش، مشرف بر جامع حنفیه بنا و موجب شد احناف به جامع شافعیه حمله کردند و آن را سوزاندند. سلطان، هم‌مذهبان خویش را به پرداخت جریمه محکوم کرد (جوینی، ۱۳۹۱: ۲۱۹/۱؛ سبکی، بی‌تا: ۲۹۷/۷ و ۲۹۶؛ ابن‌کثیر، ۱۴۰۸: ۲۹/۱۳ و ۲۸) و حقوق شافعیه را بر حنفیه مقدم داشت تا این عمل انعکاس منفی در عراق نداشته باشد. حفظ نظم عمومی در پایتخت سابق سلاجقه خراسان که به تصرف تکش درآمده و حکومت وی در آن متزلزل است، انگیزه دیگر سلطان می‌تواند باشد.

نزاع تکش با سلطان طغرل حنفی اقتضای عصر تأسیس امپراتوری است و اشتراک در مذهب مانع آن نیست، زیرا سیاست خارجی تکش غیرروحانی است: «تکش علیه هر قدرتی که مانع سلطه بلامنازع او در منطقه باشد، به دشمنی برمی‌خیزد. در نگاه او جایگاه دینی و عقاید رقیب اصلاً مطرح نبود» (حسن‌زاده، ۱۳۹۲: ۱۵۸).

علاءالدین تکش اگرچه مدرسه بزرگی برای حنفیه ساخت (ابن‌کثیر دمشقی، ۱۴۰۸: ۲۸/۱۳؛ ابن‌ابی‌الوفا، ۱۴۱۳: ۴۷۳/۱) هدف اصلی وی رقابت با سلاجقه در کسب مشروعیت بود (حسین‌طه، ۱۳۹۶: ۶۳). درواقع چون مدرسه‌سازی برای حنفیه از سیاست‌های جدی سلاجقه بود، تکش قصد داشت در تأسیس امپراتوری و فتح اراضی سلاجقه با مقاومت احناف مواجه نشود.

#### ۴. دوره اوج امپراتوری و نزاع با خلافت

این دوره ایام حکومت علاءالدین محمدبن تکش را شامل می‌شود. در این دوره به سبب رسوخ

سلطان در اعتزال (رازی، ۱۳۶۶: مقدمه محقق، ۱۲؛ باوفای دلیوند، ۱۳۸۸: ۳۲) حمایت از معتزله به اوج خود رسید، به حدی که سبب اعتراض علمای حنفی غیرمعتزلی گردید. ناصر بن عبدالسید مطرزی حنفی معتزلی متوفی ۶۱۰ بزرگ‌ترین عالم معتزلی ایام محمد خوارزمشاه است که در دعوت به عقیده اعتزال آزادی کامل داشت. نجم‌الدین عمر کاخشتوانی حنفی ماتریدی متوفی ۶۱۵ در اعتراض به سیاست سلطان، خوارزم را ترک کرد (ابن‌ابی‌الوفاء، ۱۴۱۳: ۵۲۹/۳ و ۵۲۸؛ یافعی، ۱۴۱۷: ۱۸/۴ و ۱۷؛ الحموی، ۱۴۰۰: ۲۱۲/۱۹؛ کحاله، بی‌تا: ۷۱/۱۳؛ باوفای دلیوند، ۱۳۹۰: ۳۶).

شهاب‌الدین خیوقی وزیر سلطان به قاسم‌بن‌الحسین حنفی تدریس و تصدی منصبی دولتی را پیشنهاد نمود، اما وی در اعتراض به سیاست دولت در حمایت افراطی از معتزله، آن را قبول نکرد (حموی، ۱۴۰۰: ۲۵۱/۱۶ و ۲۳۹؛ باوفای دلیوند، ۱۳۸۸: ۳۵). حسن‌زاده معتقد است علمایی که استفتاء سلطان درباره حقیقت سادات حسینی بر آل‌عباس برای خلافت را لیبیک گفتند، احتمالاً از معتزله بودند (حسن‌زاده، ۱۳۹۲: ۱۵۲). در این صورت باید پذیرفت حمایت از معتزله صبغه سیاسی هم داشته است، اما حمایت سلطان از بعضی علمای حنفی غیرمعتزله به اقتضای نزاع با خلافت بود.

حکومت قصد داشت با جذب علما از هر عقیده و مذهبی، خوارزم را در مقابل بغداد مطرح نماید، لذا علمای حنفی غیرمعتزلی هم آزادی تبلیغ داشتند، چنان‌که علمای کرامیه در خوارزم آزادانه علیه اشاعره فعالیت داشتند و فخر رازی به قولی به تحریک متعصبان از کرامیه خوارزم مقتول شد (داده، ۱۳۷۴: ۴۵-۴۳ و ۱۷؛ نفیسی، ۱۳۸۴: ۸۹؛ ابن‌کثیر دمشقی، ۲۰۰۴: ۷۱۷؛ ابن‌خلکان، بی‌تا: ۲۵۲/۴-۲۴۹).

قاسم‌بن‌حسین حنفی نجاری مقیم خوارزم آزادانه به عقیده خویش تجاهر می‌نمود (حموی، ۱۴۰۰: ۲۳۹/۱۶). همچنین نورالدین احمد صابونی حنفی ماتریدی بر منابر، اشاعره را تکفیر می‌کرد (رازی، ۱۴۱۲: ۱۲۷ و ۱۲۶ و ۱۱۱؛ مایل هروی، ۱۳۴۳: ۲۰۳). این آزادی تا زمانی بود که علمای حنفی دعاوی سیاسی علیه حکومت نداشته باشند: محمد خوارزمشاه چون بر سمرقند مستولی شد، شیخ الاسلام جلال‌الدین و پسرش شمس‌الدین و برادرش اوحد‌الدین حنفی ماتریدی را برای احتراز از قیام ایشان به نسا تبعید کرد (نسوی، ۱۳۸۴: ۳۷). بهاء‌الدین محمد بن حسین خطیبی بلخی حنفی، پدر مولوی در بلخ در میان عوام و خواص نفوذ بسیار داشت و همواره منتقد سلطان بود. این سیره سبب شد خوارزمشاه از وی خائف شود و امر به نفی بلد او نماید (فروزانفر، ۱۳۸۷: ۳۲ و ۲۹).

الناصر عباسی حاضر نبود شرعیت حکومت سلطان را تصدیق نماید که دو نتیجه در ارتباط

با وضعیت احناف داشت: اولاً حمایت سلطان از حنفیه غیرمعتزله و علمایشان بی‌فایده بود، زیرا آنان خلیفه را امیرالمؤمنین و حکومت سلطان را غیرمشروع می‌دانستند، در نتیجه حکومت خوارزمشاهی با تقویت توان نظامی، «خود را بی‌نیاز از حمایت علما و نهاد دین دید» (بهشتی سرشت، ۱۳۸۹: ۴) و ثانیاً امپراتوری جدیدالتأسیس وی که در آن اکثریت مطلقه با اهل السنه است، متزلزل خواهد بود؛ علی‌هذا اهمّ اقتضائات، حفظ امپراتوری به هر قیمت ولو شدت بر حنفیه است که به دو مورد اشاره شد.

چون ارباب سمرقند جمعی از عساکر سلطان را به قتل رساندند، خوارزمشاه در ۶۰۹ به سمرقند لشکر کشید و فرمان قتل عام داد، به طوری که قریب ده هزار نفر مقتول شدند (جوینی، ۱۳۹۱: ۴۴۱/۲ و ۴۴۰). اهل سمرقند از حنفیه ماتریدیه بودند. جدا از انتقام‌گیری شخصی سلطان قصد داشت با این خشونت، مبادی حاکمیت متزلزل خویش بر سمرقند را مستحکم و از هر نوع قیام آتی، منع نماید.

اگرچه سلطان دختر خویش را به عثمان خان قراخانی حنفی، حاکم سمرقند تزویج و با وی روابط حسنه برقرار کرد (جوینی، ۱۳۹۱: ۴۴۱/۲ و ۴۴۰؛ طایی، ۲۰۱۶: ۳۶)، سیاست خارجی سلطان غیرروحانی بود: وی در جنگ با معزالدین محمد غوری حنفی با ختایان غیرمسلم متحد شد (جوزجانی، ۱۳۴۲: ۳۶۲/۱؛ فروغی ابری، ۱۳۹۱: ۶۴). در ۶۰۲ در بخارا قیامی به رهبری سنجر علیه آل برهان، روحانیون حنفی حاکم بر این شهر که به علت استعمار، منفور مردم بودند حادث و منجر به سقوط حکومت و مصادره اموال روحانیان شد، اما یک سال بعد با فتح بخارا توسط محمد خوارزمشاه سیادت آل برهان تجدید شد (غفوروف، ۱۳۸۲: ۶۴۶/۲ و ۶۴۵)، اما در ۶۱۴ هنگامی که سلطان عازم بغداد بود، به سبب هراس از قیام، ائمه آل برهان از بخارا به خوارزم تبعید و در ۶۱۶ به فرمان مادر سلطان به قتل رسیدند (نسوی، ۱۳۸۴: ۳۶).

اگرچه نقش حنفی بودن سلطان در اعاده حکومت روحانیان حنفی را نمی‌توان منکر شد، اعاده آل برهان بیشتر به سبب ترس از شیوع قیام مردمی به دیگر شهرها و نابودی اساس سلطنت می‌باشد، خاصه آن که شرعیت حکومت سلطان محمد از ناحیه خلیفه عباسی تأیید نشده و مردم سنی مذهب وی را سلطان مشروع نمی‌دانستند، لذا خروج بر وی را عصیان تلقی نمی‌کردند.

سلطان جز در مورد معتزله، تبعیضی له حنفیه در انتصابات اعمال نمی‌کرد: علاء‌الائمه ابوعلی طاهر خوارزمی حنفی معتزلی متوفی ۶۲۶ محتسب خوارزم و مجیرالدین عمر بن سعد خوارزمی حنفی معتزلی سفیر سلطان به بغداد بودند (خلعتبری و شرفی، ۱۳۹۰: ۵۴؛ باوفای دلپوند، ۱۳۹۰: ۲۹ و ۳۰). شهاب‌الدین خیوقی که در حمایت از شافعیه تعصب داشت، نائب سلطان در جمیع

ممالک وی بود و تمامی قضات و مدرسین و اهل افتا توسط وی نصب می‌شدند (ابن‌ابی‌حدید، ۱۳۷۸: ۲۲۱/۸؛ نسوی، ۱۳۸۴: ۷۳-۷۱؛ القزوی، بی‌تا: ۵۲۹). سلطان همچون پدرش سمت تربیت دینی اولادش را به رازی تفویض کرد (ابن‌خلکان، بی‌تا: ۲۵۱/۴-۲۴۹؛ ابن‌تیمیه الحرائی، بی‌تا: ۱۸۲/۱۳-۱۸۰؛ ابن‌کثیر دمشقی، ۲۰۰۴: ۷۱۷). استخدام معتزله و شافعی‌اشعریه شاهدهی است بر این که سلطان تعصبی در مذهب حنفی ندارد.

سلطان بعد از قتل عام سمرقند مسجد جامعی در آن شهر بنا (جوینی، ۱۳۹۱: ۴۴۲/۲ و ۴۴۱)، اما آن را وقف حنفیه نکرد. نظر به این که حنفیه در سمرقند اکثریت مطلقه داشتند، این اقدام سلطان منبث از مذهب نبود و احتمالاً هدف اصلی وی تألیف و تحبیب بعد از خشونت سابق است؛ زیرا سیاست حفظ امپراتوری فقط با اعمال خشونت ممکن نیست. خواجه ابوبکر بن‌علی که از قبیل محمد خوارزمشاه حاکم زوزن از مضافات خواف بود، مسجدی در آن بنا نمود که با توجه به تحقیق شیلا بلر، این بنا در واقع یک مدرسه برای احناف بوده؛ زیرا بر یکی از کتیبه‌های آن «به رسم اصحاب الامام سراج الامه ابی‌حنیفه نعمان بن‌الثابت» مکتوب شده و خصایص مدرسه و قصر زوزن با خصایص مذهب ابی‌حنیفه از نظر جهت‌گیری و غیر آن مطابقت دارد (خوش‌آهنگ، ۱۳۸۸: ۷۱ و ۶۰).

بنای این مدرسه بیشتر مثبت تعصب سکنه زوزن در مذهب حنفی است تا خواجه، زیرا مردم زوزن «حنفی مذهب‌اند و شریعت‌رو و در آن مذهب به غایت صلب‌اند» (مستوفی قزوی، ۱۳۶۲: ۱۵۴) و احتمالاً هدف این حاکم کسب مقبولیت مردمی بوده است. حنفی‌بودن سلطان محدودیتی برای سایر مذاهب در ابنیه مذهبی ایجاد نمی‌کرد چنان‌که در عهد شهاب‌الدین خیوقی شافعی، نائب سلطان، شافعیه صاحب پنج مدرسه در خوارزم بودند و خیوقی در جامع شافعیه کتابخانه‌ای بی‌نظیر بنا نمود (ابن‌ابی‌حدید، ۱۳۷۸: ۲۲۱/۸؛ نسوی، ۱۳۸۴: ۷۳-۷۱؛ القزوی، بی‌تا: ۵۲۹).

حکام خوارزم از قطب‌الدین محمد تا علاء‌الدین محمد در عقیده معتزلی و حمایت از آن مشترک‌اند. یکی از اسباب شیوع اعتزال در خوارزم موقعیت جغرافیایی آن بود: بعد از انتشار عقیده قادری دایر بر تکفیر معتزله از ناحیه القادر و القائم بالله عباسی حنبلی در قرن پنجم، معتزله به خوارزم که به علت محاط‌بودن به بیابان صعب‌الوصول و واجد ثبات سیاسی بود، فرار نمودند. همچنین مراودات خوارزمیان با اقوام اطراف دریای سیاه که افکار یونانی در آن منطقه رایج بود، سبب شد آنان متأثر از افکار فلسفی یونان شوند و چون معتزله هم وارث افکار یونانی بودند، سلاطین و سکنه خوارزم بدین عقیده گرویدند (باوفای دلپوند، ۱۳۹۰: ۲۴ و ۲۰؛ اصطخری، ۱۳۴۰: ۲۳۵).



خوارزمشاهیان بزرگ‌ترین دولت حامی اعتزال بودند (باوفای دلیوند، ۱۳۹۰: ۳۷ و ۳۴؛ باوفای دلیوند، ۱۳۸۸: ۳۱ و ۳۴؛ Madelung, 1985: 116). سیاست حمایت از معتزله در درجه اول به عقیده معتزلی خوارزمشاهان راجع است، گرچه صبغه سیاسی هم داشت. این سیاست با قطب‌الدین محمد شروع و در ایام اتسز تشدید شد، در عهد ایل ارسلان و تکش ادامه یافت، در ایام سلطان محمد به اوج رسید و در عصر جلال‌الدین متوقف شد. حمایت خوارزمشاهیان از حنفیه معتزله در واقع حمایت از عقیده اعتزال بود نه مذهب حنفی، زیرا خوارزمشاهیان به کرات ثابت نمودند تعصبی در مذهب حنفی ندارند.

قبلاً به بعضی اسباب این عدم تعصب در دوره والی‌گری و استقلال اشاره شد، اما سبب عدم تعصب در عصر امپراتوری چیست. اولاً به جز خوارزم، تنوع مذهبی در ترکستان، خراسان و عراق هم کم‌نظیر بود و تنوع مستلزم عدم تعصب حکام است. در واقع تکش و محمد مذاهب اسلامی را محترم می‌داشتند تا نزد همگان مشروعیت داشته باشند به‌ویژه آن که عدم تأیید حکومت آنان از ناحیه خلافت، مشروعیت آنان را با چالش مواجه کرده بود؛ ثانیاً، آنان به علت رقابت با دول متخاصم سعی داشتند با مدارا، علمای فرق را به ولایت خود جذب و سطح معنوی آن را در تقابل با بغداد اعتلا دهند (باوفای دلیوند، ۱۳۹۰: ۳۱)؛ ثالثاً، چون اجرای سیاست حمایت چون بنای مدارس در درازمدت ممکن است، مستعجل بودن این دولت سبب شد، با فرض این که برنامه‌ای در حمایت از مذهب حنفی داشتند، نتوانند به مرحله اجرا رسانند؛ رابعاً، اهم اقتضائات تأسیس امپراتوری و حفظ آن، تقویت ارتش است. در ایام حکومت تکش عده کثیری از قبایل قپچاق و قنقلی وارد سپاه خوارزم شدند، به طوری که اکثریت سپاه خوارزم خاصه، اشراف نظامی، از قپچاق‌ها و قنقلی‌های غیرمسلم بودند (نسوی، ۱۳۸۴: ۱۰۸؛ بارتولد، ۱۳۷۶: ۱۳۴ و ۱۳۱؛ محمدی و حسن‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۲۴؛ امامی خویی و اسعدی، ۱۳۹۰: ۳۰۸؛ خلعتبری و شرفی، ۱۳۹۰: ۱۲۴ و ۱۱۶؛ اقبال، ۱۳۸۸: ۴۹؛ رحمتی، ۱۳۹۷: ۱۱۱؛ زرین‌کوب، ۱۳۸۸: ۷۰)؛ لذا تکش و محمد برای تضمین وفاداری سپاهیان لزومی به تظاهر در تعصب بر مذهب حنفی نمی‌دیدند، در حالی که سپاهیان سلجوقی بیشتر از اتراک و ترکمانان و دارای نوعی تعصب عوامانه در تسنن حنفی بودند (چلونگر و دیگران، ۱۳۹۶: ۲۲؛ بویل، ۱۳۹۰: ۲۲۳)، لذا سلاجقه برای حفظ وفاداری آنان، خود را متعصب بر مذهب حنفی نشان می‌دادند.

##### ۵. دوره مابعد حمله مغول

این دوره از حمله مغولان شروع و با وفات جلال‌الدین در ۶۲۸ خاتمه می‌پذیرد. وی در

نخستین سال‌های بعد از وفات پدر و خاصه بعد از پیروزی پروان، یگانه کانون مقاومت در مقابل کفار و ناجی جهان اسلام محسوب می‌شد (فرخی، ۱۳۹۶: ۵۸). استراتژی جلال‌الدین در این ایام، تأسیس جبهه واحد در مقابل مغولان است، زیرا دریافت به تنهایی قادر به مقابله با آنان نیست (حسن‌زاده، ۱۳۹۲: ۲۵۹).

این سیاست ایجاب می‌کرد از هر نوع حمایت علنی از مذهب حنفی و به‌خصوص عقیده اعتزال-که اکثریت مسلمین و دولت‌های اسلامی با آن مخالف بودند، اجتناب ورزد؛ اگرچه سقوط خوارزم، پایگاه اصلی معتزله سببی دیگر برای عدم حمایت از آنان بود. جلال‌الدین در دیول هندوستان و در موضعی که قبلاً بتخانه بود، مسجد جامعی بنا کرد، اما آن را وقف مذهب حنفی نمود (جوینی، ۱۳۹۱: ۴۵۹/۲) که اقدامی موافق استراتژی سابق‌الذکر است.

شاید سبب این که عقیده وی در مصادر برخلاف اسلافش در هاله ابهام قرار دارد، هم خودخواسته و مرتبط با این استراتژی باشد، اما بعضی اقدامات وی با این سیاست وحدت موافق نبود (همان). برای مثال، ملک عیسی صاحب ایوبی دمشق متوفی ۶۲۴ تعصب شدیدی بر مذهب ابی‌حنیفه داشت، به طوری که سایر اهل سنت را تکفیر می‌کرد (مقریزی، ۱۴۱۸: ۳۴۶/۱).

جلال‌الدین روابط حسنه با وی برقرار نمود، به طوری که عیسی علیه برادرش کامل با جلال‌الدین هم‌پیمان شد و از او دعوت نمود همراه سپاهیان‌ش به شامات حمله کند (همان؛ حلمی، ۱۳۸۷: ۱۳۷). بالطبع این اتحاد انعکاس مثبتی در جهان اسلام نداشت.

از آنجا که در دوره مدنظر بر امپراتوری سابق خوارزمشاهی نوعی ملوک‌الطوائفی حاکم شده، هر یک از اولاد سلطان محمد سعی در تصرف بخشی از آن داشتند؛ این شرایط ایجاب می‌کرد به هر اقدامی ولو ضدیت با هم‌مذهبان خویش قیام نمایند: در ۶۱۹ غورشاه پسر محمد خوارزمشاه و جمال‌الدین بن‌آیبه سلجوقی هم‌زمان قصد تصرف اصفهان داشتند. حنفیه به رهبری قاضی مسعود حامی جمال‌الدین و شافعیه به رهبری شهاب‌الدین خجندی حامی غورشاه بودند.

غورشاه محله احناف را تصرف و آنان را قتل و غارت نمود (نسوی، ۱۳۸۴: ۹۵ و ۹۴؛ همایی، ۱۳۴۲: ۱۳۹). همچنین یغان طایسی از امرای غیاث‌الدین پیرشاه، پسر دیگر سلطان در ایام استیلای تاتار بود که بر سر تسلط بر اصفهان ادک خان، شوهرخواهر غیاث‌الدین را به قتل رسانید و غیاث‌الدین قصد طلب خون ادک نمود و به اصفهان لشکر کشید. در اصفهان حنفیه به ریاست رکن‌الدین مسعود بن صاعد، هم‌پیمان یغان بودند، اما شافعیه به ریاست صدرالدین خجندی حامی غیاث‌الدین بودند و همین سبب شد یغان در قتال با پیرشاه منهزم شود (نسوی،

۱۳۸۴: ۱۰۰ و ۹۹). تحالف غیاث‌الدین حنفی با شافعیه علیه هم‌مذهبان خویش نه مفید عناد با حنفیه بلکه مفید ضدیت با انگیزه سیاسی است.

### نتیجه‌گیری

در دوره والی‌گری (۵۳۰-۴۹۱) به سبب اطاعت کامل محمد و اتساز سنجر، عامه و علمای حنفی در امن و رفاه بودند که مفید بی‌طرفی مذهبی است و نه سیاست حمایت؛ زیرا غیرحنفیه هم مشمول این امنیت بودند. در دوره استقلال‌طلبی و توسعه‌طلبی ارضی (۵۶۷-۵۳۰) به واسطه عصیان اتسز بر سنجر و سیاست توسعه‌طلبی ارضی ایل ارسلان، بلاد حنفی مورد تهاجم و عامه و علمای حنفی محل اهانت و تحقیر واقع شدند که مفید ضدیت مذهبی با حنفیه نیست، بلکه حاکی از بی‌طرفی مذهبی یا ضدیت با انگیزه سیاسی است. در دوره تأسیس امپراتوری (۵۹۶-۵۶۸) عراق به تصرف تکش درآمد و چون برخلاف خراسان در عراق، غیرحنفیه خاصه شافعیه در اکثریت بودند و تکش قصد اکتساب شرعیت در بین غیرحنفیه داشت، سیاست بی‌طرفی به نفع شافعیه تشدید شد؛ لذا بالاترین مقام دیوانی یعنی وزارت به یک شافعی تفویض گشت. در دوره اوج امپراتوری (۶۱۷-۵۹۶) چون شرعیت حکومت سلطان محمد از ناحیه خلیفه عباسی تصدیق نشده بود، حنفیه غیرمعتزله سلطنت وی را مشروع نمی‌دانستند، لذا سیاست بی‌طرفی شدیدتر و گاه به ضدیت با حنفیه تبدیل شد. در دوره مابعد حمله مغول (۶۲۸-۶۱۷) به سبب حاکم شدن شرایط ملوک‌الطوایف پسران سلطان قصد داشتند بخشی از ملک را به هر قیمت متصرف شوند؛ لذا غورشا و پیرشا به ضدیت با حنفیه و اتحاد با شافعیه روی آوردند؛ اگرچه این ضدیت سیاسی بود و نه عقائدی. برخلاف این دو، چون جلال‌الدین به عنوان ناجی جهان اسلام شناخته می‌شد، سیاست وحدت اسلامی اتخاذ و از حمایت از حنفیه اجتناب نمود. از آنجا که خوارزمشاهیان معتزلی‌العقیده بودند، حمایت از حنفیه معتزله جز در عهد جلال‌الدین و به سبب سیاست وحدت در تمام ادوار با شدت و ضعف مجری گردید. این سیاست با قطب‌الدین محمد شروع و در ایام اتسز تشدید شد، در عهد ایل ارسلان و تکش ادامه یافت، در ایام سلطان محمد به اوج رسید و در عصر جلال‌الدین متوقف شد. حمایت از حنفیه معتزله در واقع حمایت از عقیده معتزلی بود و نه مذهب حنفی. در جمع و به استثنای معتزله، سیاست خوارزمشاهیان در قبال مذهب حنفی را می‌توان بی‌طرفی مذهبی دانست که گاه به علل سیاسی به طرف ضدیت متمایل شد. مهم‌ترین سبب این بی‌طرفی در دوره والی‌گری و استقلال‌طلبی، تنوع بی‌نظیر مذهبی در خوارزم است که مستلزم بی‌طرفی مذهبی حکام بود. در دوره امپراتوری، تنوع مذهبی عراق هم لزوم این بی‌طرفی را تشدید کرد،

۱۸۰ / سیاست مذهبی خوارزمشاهیان در قبال مذهب حنفی و پیروان آن / کاویانی یگانه و...

ضمن این که در سپاه خوارزمشاهی امرا و اکثریت سپاهیان از غیر مسلمانان بودند، لذا سلطان تکش و محمد جهت تضمین وفاداری سپاه لزومی به تظاهر به تعصب یا حمایت از مذهب حنفی نمی‌دیدند.

## منابع و مأخذ

- ابن ابی الحدید (۱۳۷۸ق) شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابراهیم، مصر: دار احیاء الکتب.
- ابن ابی الوفاء، عبدالقادر (۱۴۱۳ق) الجواهر المضية فی طبقات الحنفیه، تحقیق عبدالفتاح الحلو، الجیزه: هجر.
- ابن اثیر، علی (۱۳۸۶ق) الکامل فی التاریخ، بیروت: دارصادر.
- ابن تیمیه الحرانی، احمد (بی تا) مجموعه الفتاوی، طبعه عبدالرحمن بن قاسم.
- ابن خلکان، احمد (بی تا)، وفيات الاعیان، تحقیق احسان عباس، لبنان: دار الثقافه.
- ابن العماد الحنبلی، عبدالحی (بی تا) شذرات الذهب، بیروت: دار احیاء التراث.
- ابن کثیر الدمشقی، اسماعیل (۱۴۰۸ق) البدایه و النهایه، تحقیق علی شیری، بیروت: دار احیاء التراث.
- اصطخری، ابراهیم (۱۳۴۰) مسالك و ممالک، به کوشش ایرج افشار، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اقبال، عباس (۱۳۸۸) تاریخ مغول، تهران: امیرکبیر.
- امامی خوبی، محمدتقی؛ اسعدی، زهره (۱۳۹۰)، خوارزمشاهیان، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی شهر ری.
- بارتولد، واسیلی (۱۳۵۲) ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، تهران: بنیاد فرهنگ.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۶) تاریخ ترک های آسیای میانه، ترجمه غفار حسینی، تهران: طوس.
- باوفای دلیوند، ابراهیم (۱۳۸۸) «سیاست مذهبی خوارزمشاهیان»، تاریخ و تمدن اسلامی، (۹)، صص ۵۲-۲۹.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰) «مکتب اعتزال خوارزم در روزگار خوارزمشاهیان»، پژوهش های تاریخی دانشگاه اصفهان، (۲)، صص ۵۰-۱۷.
- بغدادی، محمد (۱۳۱۵) التوسل الی التوسل، تصحیح احمد بهمنیار، تهران: شرکت سهامی چاپ.
- بناکتی، داود (۱۳۴۸) تاریخ بناکتی، به کوشش جعفر شعار، تهران: آثار ملی.
- بویل، جان آندرو (گردآورنده) (۱۳۹۰) تاریخ ایران کیمبریج، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- بهشتی سرشت، محسن (۱۳۸۹) «مواضع خواجه نصیرالدین طوسی در قبال یورش هولاکوخان به ایران»، تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء، (۷)، صص ۲۱-۱.
- جامی، عبدالرحمن (۱۳۳۶) نضجات الانس، تحقیق مهدی توحیدی، تهران: محمودی.
- جرجانی، سید اسمعیل (۱۳۸۰) ذخیره خوارزمشاهی، تصحیح محمدرضا محرری، تهران: فرهنگستان علوم پزشکی.
- جعفریان، رسول (۱۳۷۸) تاریخ ایران اسلامی، تهران: مؤسسه دانش و اندیشه معاصر.
- جوزجانی، منهاج الدین عثمان (۱۳۴۲) طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، کابل: انجمن تاریخ.
- جوینی، عظاملک (۱۳۹۱) تاریخ جهان گشا، تصحیح محمد قزوینی، تهران: نگاه.
- الجیهانی، ابوالقاسم (۱۳۶۸) اشکال العالم، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، مشهد: به نشر.
- چلونگر، محمدعلی؛ اصغری، پروین؛ عباسی، علی اکبر (۱۳۹۶) «بررسی عملکرد متکلمان شیعه امامی

۱۸۲ / سیاست مذهبی خوارزمشاهیان در قبال مذهب حنفی و پیروان آن / کایانی یگانه و...

- در مواجهه با چالش‌های تقریب مذاهب در عصر سلجوقی، «تاریخ اسلام و ایران، دانشگاه الزهراء، ۲۷(۳۳)، صص ۳۶-۹.
- حسن زاده، اسماعیل (۱۳۹۲) *تاریخ ایران در عهد خوارزمشاهیان (سه دهه واپسین)*، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.
- حسنی رازی، سید مرتضی (۱۳۶۴) *تبصره العوام*، تصحیح عباس اقبال، تهران: اساطیر.
- حسین طه، هند (۱۳۹۶ ق) *الادب العربی فی اقلیم خوارزم، الجمهوریه العراقیه: دار الحریه.*
- حلمی، احمد (۱۳۸۷) *دولت سلجوقیان*، ترجمه عبدالله ناصری، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- الحموی، یاقوت (۳۹۷ ق) *معجم البلدان*، بیروت: دار صادر.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۰۰ ق) *معجم الادبا*، بیروت: دار الفکر.
- خلعتبری، اللهیار؛ شرفی، محبوبه (۱۳۹۰) *خوارزمشاهیان*، تهران: سمت.
- خوش‌آهنگ، ناصر (۱۳۸۸) «پیشینه زوزن و مسجد تاریخی آن»، *پژوهش‌نامه تاریخ*، (۱۵)، صص ۸۶-۵۹.
- دادبه، اصغر (۱۳۷۴) *فخر رازی*، تهران: طرح نو.
- ذهبی، شمس‌الدین (۱۴۰۹ ق) *تاریخ الاسلام*، تحقیق عمر تدمری، بیروت: دار الکتب العربی.
- \_\_\_\_\_ (بی تا) *میزان الاعتدال*، تحقیق علی البجاوی، بیروت: دار المعرفه.
- الرازی، محمدبن عمر (۱۳۸۲) *جامع العلوم ستینی*، تصحیح علی آل داوود، تهران: موقوفات افشار.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۱۲ ق) *المناظرات*، تحقیق عارف تامر، بیروت: عزالدین.
- رازی، نجم‌الدین (۱۳۶۶) *برگزیده مرصاد العباد*، انتخاب محمدامین ریاحی، تهران: توس.
- راوندی، محمدبن علی (۱۳۸۶) *راحه الصدور و آیه السرور*، تصحیح محمد اقبال، تهران: اساطیر
- رحمتی، محسن (۱۳۹۷) «تحکیم و توسعه دولت خوارزمشاهی در عهد اتسز»، *پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام*، (۲۳)، صص ۱۰۵-۱۲۶.
- الزبیدی، محمد (۱۴۱۴ ق) *تاج العروس*، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالفکر.
- الزکلی، خیرالدین (۱۹۸۰ م) *الاعلام*، بیروت: دار العلم للملایین.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۳) *تاریخ ایران بعد از اسلام*، تهران: امیرکبیر.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۸) *پله پله تا ملاقات خدا*، تهران: علمی.
- السبکی، عبدالوهاب (بی تا) *طبقات الشافعیه الکبری*، تحقیق محمود الطناحی، القاهره: دار احیاء الکتب العربیه.
- ستارزاده، ملیحه (۱۳۹۰) *سلجوقیان*، تهران: سمت.
- السمعانی، عبدالکریم (۱۴۰۸ ق) *الانساب*، تحقیق عبدالله عمر البارودی، بیروت: دارالجنان.
- السیوطی، عبدالرحمن (۱۳۹۹ ق) *بغیه الروعاه*، تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار الفکر.
- الصفدی، خلیل (۱۴۲۰ ق) *الوافی بالوفیات*، تحقیق احمد الارناووط، بیروت: دار احیاء التراث.
- الطایبی، سعاد (۲۰۱۶) *القرانخانیون*، دمشق: دار صفحات.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۴، شماره ۶۱، بهار ۱۴۰۳ / ۱۸۳

طهماسبی، ساسان (۱۳۹۲) «حنفی‌های اصفهان پیش از صفویه»، سخن تاریخ، (۱۸)، صص ۹۳-۷۳.  
عوفی، محمد (۱۹۰۶م) *لباب الالباب*، تصحیح ادوارد براون، لیدن: بریل.  
غزوی، تقی‌الدین (۱۴۰۳ق) *الطبقات السنیة فی تراجم الحنفیة*، تحقیق عبدالفتاح الحلو، الرياض: دار  
الرفاعی.

غفوروف، باباجان (۱۳۸۲) *تاجیکان*، کابل: شرکت کتاب شاه محمد.  
فرای، ریچارد (۱۳۴۸) *بخارا*، ترجمه محمود محمودی، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب.  
فرخی، یزدان (۱۳۹۶) «سرانجام سلطان جلال‌الدین»، *تاریخ و تمدن اسلامی*، ۱۳(۲۵)، صص ۷۴-۵۷.  
فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۸۷) *مولانا جلال‌الدین محمد*، تهران: معین.  
فروغی ابری، اصغر (۱۳۹۱) *تاریخ غوریان*، تهران: سمت.  
قزوینی، زکریا (۱۳۷۳) *آثار البلاد و اخبار العباد*، ترجمه جهانگیر میرزا قاجار، تصحیح میرهاشم محدث،  
تهران: امیرکبیر.

\_\_\_\_\_ (بی‌تا) *آثار البلاد و اخبار العباد*، بیروت: دار صادر.

قزوینی رازی، عبدالجلیل (۱۳۵۸) *التقصص*، تصحیح میر جلال‌الدین محدث، تهران: انجمن آثار ملی.  
قفس اوغلی، ابراهیم (۱۳۶۷) *تاریخ دولت خوارزمشاهیان*، ترجمه داود اصفهانیان، تهران: گستره.  
القفطی، علی (۱۴۲۴ق) *انبیاء الرواه علی انبایہ النحاه*، تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، صیدا: المكتبة  
العصریة.

کاظم بیکی، محمدعلی (۱۳۹۱) «تاریخ خوارزم محمودبن محمد خوارزمی: تاریخ محلی با رویکرد  
فرهنگی-دینی»، *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*، دانشگاه الزهراء، ۲۲(۱۰)، صص ۱۶۸-۱۲۹.  
کحاله، عمررضا (بی‌تا) *معجم المؤلفین*، بیروت: دار احیاء التراث.  
کریمان، حسین (۱۳۴۹) *ری باستان*، تهران: انجمن آثار ملی.  
مایل هروی، غلامرضا (۱۳۴۳) *شرح حال و زندگی و مناظرات فخرالدین رازی*، کابل: بی‌نا.  
محمدی، ذکراالله؛ حسن‌زاده، اسماعیل (۱۳۸۸) «تعارض ساختاری و تأثیر آن در کارکرد سپاه  
خوارزمشاهی»، *تاریخ ایران*، ۶۲)، صص ۱۲۹-۱۰۷.

مستوفی قزوینی، حمدالله (۱۳۶۲) *نزهة القلوب*، تصحیح گای لسترنج، تهران: دنیای کتاب.  
\_\_\_\_\_ (۱۳۲۸ق) *تاریخ گزیده*، به‌اهتمام ادوارد براون، لندن: دارالفنون کیمبرج.  
مشکور، محمدجواد (۱۳۶۸) *فرهنگ فرق اسلام*، مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس.  
مقدسی، محمدبن‌احمد (۱۳۶۱) *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ترجمه علی‌نقی منزوی، تهران:  
شرکت مؤلفان و مترجمان.

المقریزی، احمدبن علی (۱۴۱۸ق) *السلوک لمعرفة دول الملوک*، تحقیق محمدعبدالقادر عطا، بیروت: دار  
الکتب العلمیة.

الملاحمی، محمودبن محمد (۱۳۸۶) *الغائت فی اصول‌الدین*، تحقیق ویلفرد مادلونگ، تهران: مؤسسه  
حکمت و فلسفه.

۱۸۴ / سیاست مذهبی خوارزمشاهیان در قبال مذهب حنفی و پیروان آن / کاویانی یگانه و...

منتسکیو، بارون دو (۱۳۷۰) *روح القوانین*، ترجمه علی اکبر مهتدی، تهران: امیرکبیر.  
النرشخی، محمدبن جعفر (۱۳۶۳) *تاریخ بخارا*، ترجمه القباوی، تصحیح مدرس رضوی، تهران: طوس.  
نسوی، شهاب‌الدین محمد (۱۳۸۴) *سیرت جلال‌الدین منکبرنی*، تصحیح مجتبی مینوی، تهران: علمی و فرهنگی.

نظام‌الملک طوسی، حسن‌بن علی (۱۳۹۱) *سیاست‌نامه*، به کوشش جعفر شعاع، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.

نظامی عروضی، احمدبن عمر (۱۳۳۱) *چهار مقاله*، تصحیح محمد قزوینی، تهران: ارمان.

نقیسی، سعید (۱۳۸۴) *زندگی‌نامه عطار نیشابوری*، تهران: اقبال.

النوبختی، حسن‌بن موسی (۱۳۹۱) *فرق الشیعه*، ترجمه محمدجواد مشکور، تهران: علمی و فرهنگی.  
وکیلی، هادی؛ حسینی، انسیه (۱۳۸۶) «معتزلیان حنفی در خراسان»، *مطالعات و تحقیقات تاریخی*، (۱۶)، صص ۱۶۶-۱۵۷.

همایی، جلال‌الدین (۱۳۴۲) *غزالی‌نامه*، تهران: فروغی.

الیافی، عبدالله (۱۴۱۷ ق) *مرآة الجنان و عبرة الیقظان*، تحقیق خلیل المنصور، بیروت: دارالکتب العلمیه.

Madelung, Wilfred, (1985), «the spread of Maturidism and the Turks» in *religious schools and sects in medieval Islam*, VARIORUM REPRINTS: London



### List of Persian & Arabic Sources with English handwriting

- Al-Qefti, Ali b. Yusuf, (2003), *Īnbāh ul-Rūwāh 'ilā Īnbāh ul-Noḥāh*, edited by Mohammmd Abulfadl Ibrahim, Beirut: al- 'Aṣṛīyah Library [in Arabic]
- Al Sobkī, 'Abd ul-Wahhāb b. 'Alī, (n.d), *Ṭabaqāt ul-ṣāfi'īyah al-Kobrā'*, edited by Mahmoud Mohammad al Tanahi and Abd al Fattah al Hulv, Cairo: Dār Ḥyā' al-Kotob al-'Arabīyah [in Arabic]
- Al Tai, Suad Hadi Hassan, (2016), *The Qarakhanids: A Study in their Historical Origins, Political Relations and their role in Cultural Developments*, Damascus: Dar Safahat [in Arabic]
- Al Zirikli, khayr al Din, (1980), *al Al-A'lām*, Beirut Lebanon: Dār ul-'Īlm [in Arabic]
- Al-Ḥamavī, Yāqūt b. 'Abdollah (1980), *Mo'jam ul-Odabā'*, Beirut Lebanon: Da Dār al -Fīkīr for Publications [in Arabic]
- Al-Ḥamavī, Yāqūt b. 'Abdollah, (1977), *Mo'jam ul-Boldān*, Beirut Lebanon: Dār Ṣādīr [in Arabic]
- al-Ḥasanī al-Rāzī, Sayyed Moḥammad Moḥammadī (1985), *Tabṣaraht ul- 'Awām fī Ma'rīfat Maqālāt ul- Anām*, edited by Abbas Iqbal, Tehran: Asāfir [in Persian]
- Al-ja'ihānī, Abū al-Qāsim b. Aḥmad, (1989), *Aškāl ul-'Ālam*, translated by Ali ibn Abd al Salam Katib, edited by Firouz Mansouri, Mashhad: Behnaṣr Publications [in Persian]
- Al-Malāhīmī, Mahmūd b. Moḥammad, (2007), *al-Fā'iq fī Osūl al-Dīn*, edited by Wilferd Madelung and Martin McDermott, Tehran: Iran Ḥekmat and Falsafah Research Institute [in Arabic]
- al-Maqrīzī, Aḥmad b. 'Alī, (1998), *al-Solūk li-Ma'rīfa Dowal ul-Molūk*, edited by Mohammad Abd al Qadir Ata, Beirut Lebanon: Dār al-Kotob ul-'Īlmīyah [in Arabic]
- al-Narṣakī, Moḥammad b. ja'far, (1984), *Tārik-e Buḳārā*, translated by Ahmad ibn Mohammad al Qubawi, abstracted by Mohammad ibn Zufar, edited by Modarres Razavi, , Tehran: Tūs Publications[in Persian]
- al-Nūbaḳṭī, Ḥasan b. Mūsā, (2012), *Fīraq ul-Šī'ah*, translated and explanations by Mohammmd Jawad Mashkour, Tehran: Cultural and Scientific Publications Company [in Persian]
- Al-Qāzī, Taqī al-Dīn b. 'Abd al-Qādir al-Tamīmī al-Ḥanafī, (1983), *al-Ṭabaqāt ul-Sanīyah fī Tarājīm al-Ḥanaḳīyah*, edited by Abd al Fattah Mohammad al Hulv, al Riyadh: Dār al-Rīfā'ī lil-Naṣr [in Arabic]
- Al-Rāzī, Moḥammad b. 'Umar (1992), *Al-Monāzīrāt*, edited by Aref Tamir, Beirut Lebanon: 'Īzz ul-Dīn Institute for Publications [in Arabic]
- Al-Rāzī, Moḥammad b. 'Umar (2003), *jāmī' ul-'Olūm Sittīnī*, edited by Seyyed Ali Al Davood, Tehran: Dr. Mahmud Afshar Endowments Foundation [in Persian]
- Al-Ṣafḍī, kalīl b. Āybak, (2000), *al-Wāfi bī al-Wafāyāt*, edited by Ahmad al Arnaut and Turki Mostafa, Beirut Lebanon: Dār Ḥyā' al-Turāt [in Arabic]
- Baḡḍādī, Bahā' ul Dīn Moḥammad b. al Mū'ayyīd, (1936), *al Tavassol īla al Tarassol*, edited by Ahmad Bahmanyar, Tehran: Publication Corporation [in Persian]
- Banākatī, Dāwūd, (1969), *Tārik-e Banākatī, a General History from the earliest times to the 14<sup>th</sup> Century A.D.*, edited by Jafar Shoar, Tehran: The Society of National Monuments of Iran no 66 [in Persian]
- Bartold , Vasillii Vladimirovic (1997), *History of Central Asian Turks*, translated to French by M.Donskis, translated to Persian by Qaffar Hussaini, Tehran: Toos Publications[in Persian]
- Bartold , Vasillii Vladimirovic, (1973), *Turkistan down to the Mongol Invasion*, translated by Karim Keshavarz, Tehran: Culture of Iran Foundation pub. [in Persian]
- Bavafaye Dalivand, Ebrahim (2011), « Kharazm's I'tazila school during Kharazm-shah's Era », *Journal of Historical Researches*, 3<sup>rd</sup> Year No 2, pp 17-50[in Persian]
- Bavafaye Dalivand, Ebrahim, (2009), «The Religious Politics of KHWARAZM-SHAHS», *TARIKH WA TAMADDUN-I ISLAMI*, 5<sup>th</sup> year No.9, pp 29-52[in Persian]
- Beheshti Sereshti, Mohsen, (2010), «The Position of Khajeh Nasir al-Din Tusi in Response to Holakukhan's Attack on Iran», *History of Islam and Iran Quarterly Journal of AlZahra*

- University, Volume 20 Issue 7 Serial Number 87 November 2010 pp 1-21[in Persian with an Abstract Translated into English]
- Boyle, John Andrew (edit.), (2011), *the Cambridge history of Iran (vol. 5: The Saljuq and Mongol periods)*, translated by Hassan Anosheh, Tehran: Amīr Kabīr [in Persian]
- Chelongar, Mohammadali and Parvin Asghari and Aliakbar Abbasi, (2017), «Study of Shiite Theologians' Performance in Confronting with the Challenges of Approximation of Religions in Seljuk Era», *History of Islam and Iran Quarterly Journal of AlZahra University*, Volume 27 Issue 33 June 2017 pp 9-36 [in Persian with an Abstract Translated into English]
- Daadbeh, Asghar, (1995), *Fakr-e-Rāzī*, Tehran: Tarḥ-e-Nū Publications [in Persian]
- Dahabī, Sams ul-Dīn (n.d), *Mīzān ul-Ītidāl fī Naqd al-Rijāl*, edited by Ali Mohammad al Bajawi, Beirut Lebanon: Dār al-Ma'rīfah [in Arabic]
- Dahabī, Sams ul-Dīn, (1989), *Tārīkh al-Islām wa wWafayāt ul-Mašāhīr wa al-A'lām*, edited by Umar Abd al Salam Tadmuri, Beirut Lebanon: Dār al-Kītib ul-'Arabī [in Arabic]
- Emami Khoyi, Mohammad Taqi & Zohreh Asadi, (2011), *Khwarazmshahids*, Tehran: Azad Islamic University, Sahr-e-Rey Branch [in Persian]
- Farrokhi, Yazdan, (2017), « Sultan Jalal al-Din's Fate» *Islamic History & Civilization* No 25 Spring & Summer 2017 pp 57-74[in Persian]
- Foroughi Abri, Asghar, (2012), *History of Ghourides*, Tehran: SAMT [in Persian]
- Forouzanfar, Badiozzaman, (2008), *Mawlana Jalal al Din Mohammad*, Tehran: Moīn Publications [in Persian]
- Frye, Richard N., (1969), *Achievement medieval the: Bukhara*, Tranlated by Mahmoud Mahmoudy, Tehran: B.T.N.K [in Persian]
- Ghafurov, Babajan, (2003), *Tajiks: Pre Ancient, Ancient and Medieval History*, Kabul: Shah Muhammad Book Company [in Persian]
- Hassanzadeh, Ismail, (2013), *History of Iran in Khwarazmshahid Era (the Last Three Decades)*, Tehran: Parseh Translation and Publication Company [in Persian]
- Helmi, Ahmad Kamal al Din, (2008), *the Seljuk State*, translated and additions by Abdollah Nasserī Taherī, Qom: Hawzah and University Research Center [in Persian]
- Homaei, Jalaluddin, (1963), *Ġazzālīnāmeḥ*, Tehran: Foruqi Bookstore [in Persian]
- Hossein Taha, Hind, (1976), *Arabic Literature in Khwarazm from the Arabic Conquest to the Fall of the Khwarazmid State*, Republic of Iraq: Dār ul- Ḥorriyyah for Publications [in Arabic]
- Ībn Abī al-Ḥadīd, (1959), *ṣarḥ-ī Nahj ul-Balāḡah*, edited by Mohammad Ebrahim, Egypt: Dār Iḥyā' al Kotob al-'Arabīyyah [in Arabic]
- Ībn Abī al-Wafā', 'Abd al-Qādīr b. Moḥammad, (1993), *al-jawāhīr ul-Moḍīyah fī Ṭabaqāt ul-Ḥanafīyah*, edited by Abd al Fattah Mohammad Helv, Jizah Egypt: Hījr Publications [in Arabic]
- Ībn al-'Imād al-Ḥanbalī, 'Abd al-Ḥayy, (n.d), *Ṣaḡarāt ul-Dahab fī Akbār mīn Dahab*, Beirut Lebanon: Dār Iḥyā' al-Turāth ul-'Arabi Publications [in Arabic]
- Ībn Aṭīr, 'Alī, 'Alī b. Moḥammad, (1966), *al-Kāmīl fī al-Tārīk*, Beirut Lebanon: Dār Ṣādīr & Dār Beirut Publications [in Arabic]
- Ībn ḳallakān, Aḥmad b. Moḥammad ,(n.d), *Wafayāt ul-A'yān wa Anbā' ul Zamān*, edited by Ihsan Abbas, Lebanon: Dār ul-Taḳāfah Publications[in Arabic]
- Ībn Kaṭīr al-Dīmašqī, Ismā'īl b. 'Umar (2004), *Ṭabaqāt ul-Ṣāfi'iyah*, edited by Abd al Hafiz Mansour, Beirut Lebanon: Dār al-Madār Publications [in Arabic]
- Ībn Kaṭīr al-Dīmašqī, Ismā'īl b. 'Umar, (1988), *al-Bīdāyah wa al-Nīhāyah*, edited by Ali Shiri, Beirut Lebanon: Dār Iḥyā' al-Turāth ul-'Arabi Publications [in Arabic]
- Ībn Taymīyyah al-Ḥarrānī, Taqī ul-Dīn Aḥmad, (n.d), *Majmū'ah al-Fatāwī*, Shaykh Abd al Rahman b. Qassim Publications [in Arabic]
- Iqbal, Abbas, (1388/2009), *the History of Mongols (from Changiz's Invasion until the beginning of Teymurid Rule)*, Tehran: Amīr Kabīr [in Persian]
- Īṣṭakrī, Ibrāhīm b. Moḥammad, (1961), *Masālik wa Mamālik*, anonymous Persian translation from V/VI centuru A.H., edited by Iraj Afshar, Tehran: B.T.N.K [in Persian]
- Jafarian, Rasul, (1378/1999), *History of Islamic Iran from the rise of Tahirids to the fall of Khwarazmshahids*, Tehran: Dāneš va Andīseh-e Mo'āser [in Persian]

- jāmī, 'Abd ul-Raḥmān b. Aḥmad, (1957), *Nafahāt ul-Ons mīn Haḍrāt al-Qods*, edited by Mahdi Tawhidipour, Tehran: Mahmoudi Bookstore pub [in Persian]
- ḵorjānī, Sayyed Īsmā'īl, (2001), *Daḳīreh-e ḵwārazmshāhī (The oldest Persian comprehensive book of medicine) 12<sup>th</sup> century A.D.*, edited by M.R. Moharreri, Tehran: The Academy of Medical Sciences [in Persian]
- ḵuwaynī, 'Aṭā Malīk (1391/2012), *Tārīḵ-e jahāngošā*, edited by Mohammad Qazvini, Tehran: Negāh Publications [in Persian]
- ḵūzjānī, Mīnhāj ul-Dīn, 'Oṭmān b. Moḥammad, (1963), *Ṭabaqāt-e Nāserī*, edited by Abd al Hayy Habibi, Kabul: History Association of Afghanistan [in Persian]
- Ḵaḥḥālāh, 'Umar Riḍā,, (n.d), *Mo'jam ul-Mo'allifīn*, Beirut Lebanon: Dār Iḥyā' al-Turāth ul-'Arabi and al-Moṭanna Library [in Arabic]
- Ḵāḵe Neẓām ul-Molk, (2012), *Sīyasat-Nāmeḥ (5th Century A.H./11<sup>th</sup> Century A.D. Texts)*, Introduced and Annotated by Dr. Jafār Shoar, Tehran: šerkat-e Sahāmī-ye Ketābhāye jībī [in Persian]
- Kariman, Hossein, (1349/1970), *The Ancient Rey*, Tehran: The Society of National Monuments of Iran [in Persian]
- Kazembeygi, Mohammad Ali, (2012), « Tārīkh Khwarāzm of Maḥmūd ibn Moḥammad alKhwarāzmi: A Local History with Religio-Cultural approach », *Historical Perspective and Historiography Biannual Journal of Al- Zahra University*, Volume 22 Issue 10 November 2012 pp 129-168 [in Persian with an Abstract Translated into English]
- Khalatbari, Allahyar and Mahbubeh Sharafi, (1390/2011), *The History of Khwarazm-Shahs*, Tehran: SAMT [in Persian]
- Khoshahang, Nasser, (1388/2009), « Background of Zawzan and its Historic Mosque», *Scientific Journal of History research*, 4<sup>th</sup> Year No 15, pp 59-86[in Persian]
- Maqdaṣī, Mohammad b. Aḥmad, (1982), *Aḥsan ul-Taqāsīm fī Ma'rīfat ul-Aqālīm*, Translated into Persian by Ali Naqi Monzavi, Tehran: Authors and Translators of Iran Company [in Persian]
- Mashkour, M. Jawad, (1368/1989), *Dictionary of Islamic Sects*, with an Introduction by Kazem Modir-Shanehchi, Mashhad: the Islamic Research Foundation Astan Quds Razavi[in Persian]
- Mayel Heravi, Qolam Reza, (1343/1964), *Biography and Life and Debates of Imam Fakhr al Din Razi*, Kabul [in Persian]
- Mohammadi, Zekrollah & Esmail Hassanzadehm (2009), «Structural Conflict and Its Influence on Khwarezmid Corps' Function», *Iran History*: No 62/5, Autumn 2009[in Persian with Abstract Translated into English]
- Montesquieu, Baron De, (1370/1991), *The Spirit of the Laws*, translated into Persian by Ali Akbar Mohtadi, introduction and edited by mohammad Madadpur, Tehran: Amīr Kabīr [in Persian]
- Mostūfī Qazvīnī, Ḥamdullāh, (1910), *Tārīḵ-e Gozīdeh*, Abridged in English by Edward G. Browne, Indices by R.A. Nicholson, London: Cambridge [in Persian]
- Mostūfī Qazvīnī, Ḥamdullāh, (1983) *Nozhat ul-Qolūb (in 740 (1340))*, edited by G. LE STRANGE, Tehran: Donyaye Ketab [in Persian]
- Nafisi, Saeed, (1384/2005), *Biography of Shaykh Farid al Din Attar Neyshaburi*, Tehran: Eqbāl [in Persian]
- Nasawī, šahāb ul-Dīn Moḥammad, (2005), *Sīrat-e Jalāl ul-Dīn Mīnkebernī*, edited by Mojtaba Minavi, Tehran: Cultural and Scientific Publications Company [in Persian]
- Nīzāmī 'Arūḍī, Aḥmad b. 'Umar, (1331/1952), *Čāhār Maqāleh*, edited by Mohammad Qazvini and Mohammad Moin, Tehran: Armaḡān[in Persian]
- Owfi, Moḥammad, (1906), *Lobāb ul-Albāb*, edited by Edward G. Browne and Mirza Mohammad ibn Abdu l-Wahhab Qazwin, Leide: E.J. BRILL. [in Persian]
- Qazvīnī Rāzī, 'Abd ul-jalīl, (1358/1979), *al-Naqd*, edited by Mir Jala al Din Mohaddeth, Tehran: The Society of National Monuments of Iran [in Persian]
- Qazvīnī, Zakariyyā b. Moḥammad (n.d), *Āthār ul-Bīlād wa Aḵbār ul-'Ībād*, Beirut Lebanon: Dār Ṣadīr [in Arabic]
- Qazvīnī, Zakariyyā b. Moḥammad, (1994), *Āthār ul-Bīlād wa Aḵbār ul-'Ībād*, Translated into Persian by Jahangir Mīrza Qajar, edited and Completed by Mir Hashem Mohaddeth,

- Tehran: Amīr Kabīr [in Persian]
- Qifasoqli, Ibrahim, (1988), *History of the the Khwarazmid State (1092-1221 A.D.)*, Translated into Persian by Davood Esfahanian, Tehran: Gostareh [in Persian]
- Rahmati, Mohsen, (2018), «Consolidation and development of the Khwarazmshahi state at the Atsiz period », *The Journal of Historical Researches of Iran and Islam* No 23 pp 105-126[in Persian]
- Rāvandī, Mohammad b. 'Alī b. Soleīmān, (2007), *Rāhat ul-Ṣodūr wa Āyat ul-Sorūr*, edited with notes, glossary and indices by Mohammad Eqbal, Tehran: Asāṭīr [in Persian]
- Rāzī, Najm ul-Dīn (1987), *Mīrṣād ul-Ībād mīn al Mabda' Īla al Ma'ād*, selection by Mohammad Amin Riyahi, Tehran: Tūs Publications [in Persian]
- Sam'ānī, 'Abd ul-Karīm b. Moḥammad al-Tamīmī, (1988), *al-Ansāb*, edited by Abdullah Umar al Barudī, Beirut Lebanon: Dār al-jīnān [in Arabic]
- Sattarzade, Malihe, (1390/2011), *The Seljuqs*, Tehran: SAMT [in Persian]
- Soyūfī, 'Abd ul-Raḥmān b. Abībākr, (1979), *Boḡīyat ul Wo'āt fi Ṭabaqāt al Nahvīyyīn wa al Nohāt*, edited by Mohammad Abulfazl Ibrahim, Beirut Lebanon: Dār al-Fīkīr [in Arabic]
- Tahmasbi, Sasan, (2013-2014), «The Hanafites of Isfahan before Safavids, the Reasons for their Development and Quarrel with Safites and Hanbalites», *Quarterly Journal of History Department at Imam Khomeini specialized University*, Vol 6 No 18 pp 73-93 [in Persian]
- Vakili, Hadī and Ensiyyah Hosseini Sharif, (2007), «Mutazilite Hanafites in Khurasan During 2<sup>nd</sup> to 7<sup>th</sup> Centuries A.H.», *Quarterly Journal of Historical Studies and Researches*, No 16 pp 157-166[in Persian]
- Yāfī'ī, 'Abdullāh b. Asaad al Yamānī al Makkī, (1997), *Mir'āt ul-ḵanān wa Ībrat ul-Yaqzān*, edited by Khalil al Mansur, Beirut Lebanon: Dār al-Kotob ul-Īlmīyah [in Arabic]
- Zarrinkoob, Abdolhossein (2009), *Pelleh Pelleh tā Molāqāt-e ḵodā*, Tehran: 'Elmī Publications [in Persian]
- Zarrinkoob, Abdolhossein, (2004), *History of Persia (Part 1) PERSIA in Early Islamic Centuries*, Tehran: Amīr Kabīr [in Persian]
- Zobaydī, Moḥammad Mortazā al-Ḥossānī, (1994), *Tāj ul-'Arūs Mīn ḵawāhīr al Qāmūs*, edited by Ali Shiri, Beirut Lebanon: Dār al-Fīkīr for Publications [in Arabic]



## Khwarazmshahids' religious policy towards Hanafism and its followers<sup>1</sup>

Mohammad Kaviani Yeganeh<sup>2</sup>  
Abbas Sarafrazi<sup>3</sup>

Received: 2024/05/16  
Accepted: 2024/09/19

### Abstract

The Khwarazmshahids followed the Hanafi school of thought, which was also the predominant belief system among the majority of people living in their territory. What kind of policy did they pursue towards Hanafism? To answer this question, the Khwarazmshahid era was divided into five periods. Their policies in each period were evaluated on five parameters: behavior towards Hanafi people and clergy, relations with Hanafi rulers, appointment of Hanafis in political positions and establishment of religious institutes. The results show that in the period of obedience (1098-1136 A.D.) the Hanafi people and clergy had security and welfare because of Muhammad and Atsiz to obedience for Sanjar. In the independence period (1136-1173), the Hanafi people and clergy were attacked and insulted because of Atsiz's arrogance towards Sanjar and Ilarsalan's expansionism, although this hostility was political and in reality neutral. In the Empire-Establishing Period (1174-1201) the neutral policy was intensified in favor of the Shafrites following the conquest of Iraq, where the non-Hanafites were in the majority. In the Empire-Peak Period (1201-1221) because Sultan Muhammad's government wasn't legitimized by the caliph and the non-Mutazilite Hanafites did not recognize his reign as legitimate thus the neutral policy converted at times to antagonism against Hanafites. Following the anarchy of the Post-Mongol Attack Period (1221-1231) the sultan's sons tried to conquer part of the empire by any means necessary. Thus Qurshah and Pirshah allied themselves with Shafrites against the Hanafites but Jalal-al-Din, as the savior of Islam, implemented an Islamic unity policy and generally avoided supporting Hanafites. Since the Khwarazmshahids were mutazilites, they supported the mutazilite Hanafis in all periods except that of Jalal-al-Din. This study employs a descriptive-analytical approach, utilizing a desk study methodology for data collection and analysis.

**Keywords:** Hanafites, Khwarazmshahids, Religious policy, Hanafite school

---

1. DOI: 10.22051/hii.2024.47133.2929

2. Ph.D. Student, Department of History, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. [mkavianiyeganeh@gmail.com](mailto:mkavianiyeganeh@gmail.com)

3. Associate Professor, Department of History, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran (Corresponding Author). [ab.sarafrazi@um.ac.ir](mailto:ab.sarafrazi@um.ac.ir)

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493



## Content

<b>Construction of Modern Woman in Modernist Discourse of the Qajar Era</b> <i>Zohre Omidipour, Ali Rajabloo</i>	11-41
<b>The “Dabīr-e Sepāh”/ “Secretary of the Corps” in the Bureaucracy of the Sasanian Empire</b> <i>Shahram Jalilian</i>	43-80
<b>Toponymy of the western half of Iran in the historical writings of the 3rd-9th lunar centuries (Jebal, Qohestan and Iraq-e Ajam)</b> <i>Hassan Hazrati, Mohammad Reza zadehsafari</i>	81-110
<b>Unconventional Livelihood Methods and Economic Challenges of Zanjan Jameh Mosque theologues in the Qajar Era</b> <i>Hasan Rostami, Masoud Bayat</i>	111-141
<b>Historical Analysis of The Endeavors of Dahabīya during The Safavid Period</b> <i>Seyyed Ahmad Aghili</i>	143-164
<b>Khwarazmshahids’ religious policy towards Hanafism and its followers</b> <i>Mohammad Kaviani Yeganeh, Abbas Sarafrazi</i>	165-189

**Article 7:**

Each article must be evaluated at least by two reviewers, but in any case the editorial board is allowed to accept or withdraw the articles according to the journal's policies.

Note: In especial cases, the editorial board or editor-in-chief's comment can be considered as one of the reviews.

**Article 8:**

If the editorial board - for any reason - couldn't determine the article within the 6 months, the author(s) is allowed to declare the cancellation through the written request and submit the manuscript to another journal.

**Article 9:**

The author(s) is required to contribute some parts of the review and probable publication costs of the paper in accordance with the journal's instruction. At the present time costs include:

- Review: 1.500,000 IRR
- Editing, Typesetting, Page – Layout and Publication: 1,500,000 IRR

**Article 10:**

A sole author is not allowed to submit more than 2 simultaneous papers. The Advisor or Reader (Thesis or Dissertation) are able to submit 3 papers at the same time (shared with the student) for evaluating and reviewing. (Simultaneous submitting refers to the proposed 6 months' time frame in Item 8)

Note: All the processes of refereeing, revisions, acceptance or rejection and so forth of the articles will be declared to all authors through the journals system of Alzahra University.

---

[1]. A: plagiarized article refers to a manuscript in which the whole or some parts are extracted from another academic work and has not been cited in accordance with the scholarly criteria. This action is considered as plagiarism (academic stealing), after the proof (by the complaint of the work's producer or not) could lead to subsequent legal proceedings against the person(s).

B: Text Recycling (known as self-plagiarism) is said to an academic fraud in which the author quotes the whole or some parts (at least 30%) of the current writing from his own previous articles without rendering the specifications of the published book or article.

C: Translation or free adaption of the articles written in other languages, if it was submitted as a producing article (without mentioning translation, adaption or so on) would be considered as plagiarism.

[2]. The extracted article from the Thesis refers to an article in which at least the 50% of its content is in conformity with the Thesis's subjects.



## **Code of Ethics The Academic Quarterly of History of Islam & Iran**

### **Preface:**

It is requested from all the faculty members, researchers and post-graduate students who submit their articles through the Academic Quarterly of History of Islam & Iran's system to study accurately the following ethical instruction and be assured to fulfil all the demanding conditions. It is certain that the negligence on each item of the instruction could lead to the appropriate legal proceeding.

### **Article 1:**

The editorial board of the Quarterly has the abundant sensitivity against plagiarized articles[1]. Therefore, if a person(s) submits an article in which could be categorized as plagiarism, the editor-in-chief is allowed to take the essential legal proceedings. The editorial board is in authority to recognize plagiarism.

### **Article 2:**

The extracted articles from the Thesis's must be submitted with the coordination and written permission of The Advisor.

Note: Based on the written request of The Advisor withdrawing his name from the article, the student could submit it independently to journal's office.

### **Article 3:**

The corresponding author in extracted articles from the Thesis'[2] in any case would be The Advisor. Unless, referred to the mentioned note in item 2 it had been declared by him in written form.

Note: In Thesis', on no condition the student is not allowed to submit the article without The Advisor's permission.

### **Article 4:**

Using the names of irrelevant persons to the Thesis (except The Advisor and Reader) in extracted articles from it, is considered as a fraud and will be prosecuted.

### **Article 5:**

The person whose name in any case is printed next to the producers of a scholarly paper, is responsible for it. Declaring ignorance of the process leading to the production of the paper, under any condition would not acceptable.

### **Article 6:**

It is considered as a fraud to submit an article simultaneously to two or more journals. Once detecting, the editorial board is allowed to reject it from agenda, imposes the offender financially in proportion to the operating costs or withdraw any paper of the offending author(s) until their expediency of time (at last 3 years).

**Confidentiality of Information**

Private information of authors must remain well-protected and confidential among all individuals having access to it such as the editor-in-chief, editorial board members, internal and executive managers of the journal or other concerned parties such as reviewers, advisors, editor, and the publisher.

**Double blind peer review**

The publication uses a two-way secret arbitration process to evaluate all articles.

**Copyright**

Making use of contents and results of other studies must be done with proper citation. Written permission should be obtained for use of copyrighted materials from other sources.

**Cc-By-Nc-ND**

This is the most restrictive license in the six core licenses, which only allows others to subtract and distribute the effect until there is no change in the effect and commercial use of it.

**Plagiarism**

Online plagiarism checker softwares ([samimnoor.ir](http://samimnoor.ir)) are used to detect similarities between the submitted manuscripts and other published papers.

## Methodology

### Receiving Articles

- All articles of a scientific value are received for review and potentially published.
- The editorial board is entitled to accept, reject, and correct or modify the articles.
- Prioritization and publication of articles are based on the approval of the article by the judges and the editorial board.
- The author is Corresponding Author for contents of the article.
- The author is required to send a written letter of commitment indicating that the submitted article will not be submitted to other publications before the results are announced (maximum six months after submitting the article).

### Regulations Related to Articles

The authors are requested to follow the following regulations in presentation of their articles:

1. The articles must be submitted through the electronic portal of the magazine ([hii.alzahra.ac.ir](http://hii.alzahra.ac.ir)).
2. The articles must contain the following chapters:
  - Abstract in Persian and English (not exceeding 200 words)
  - Key words and concepts of the project (maximum 5 words)
  - Introduction, including the research problem and its background, research method, and objectives
  - Discussion and study of the hypothesis (hypotheses), and proper analyses on the subject
  - Conclusion
  - List of sources
3. Sources divided by language (Persian/Arabic and Latin) must be listed in alphabetic order in the following format: author's surname, name, date of publication, title, editor (translator), place of publication, publisher.
4. References must be made within the text including the author's name, date of publication, and address of the quoted text within parentheses; for example (Hosseini, 2006: 1/133).
5. The article may include maximum 7000 words, i.e. about 20 pages, typed in Microsoft Word environment.
6. Latin equivalent of specific terms and concepts must be mentioned in footnotes.
7. Author(s)'s details (full name, scientific grade, telephone number of the author and the related university or institute, and e-mail address) must be sent in a separate file (not within the article).
8. Articles can be published in foreign languages (English, Arabic, French, etc) provided that:
  1. The author doesn't speak Persian.
  2. The Persian speaking authors may publish articles in foreign languages when publishing such articles is deemed necessary for a specific reason (by the editorial board).

Quarterly Journal of  
**History of Islam and Iran**  
*Vol. 34, No. 61 /151, 2024*

---

Publisher: **Alzahra University**  
EDITOR -IN- CHIEF: **A.M. Valavi, Ph. D.**  
EXECUTIVE DIRECTOR: **E. Hasanzadeh, Ph. D.**  
Manager: **J. Noroozi, Ph. D.**  
Editor: **S. Poorshahram, Ph. D.**  
English Text Editor: **Z. Mirzaei Mehrabadi, Ph. D.**  
Executive Director: **R. Mashmouli Peleroud**

---

**THE EDITORIAL BOARD**

J. Azadegan, Associate Professor of History, Shahid Beheshti University.  
A. Ejtehadi, Retired Professor of History, Alzahra University.  
N. Ahmadi, Associate Professor of History, University of Isfahan.  
M.T. Emami Khoei, Associate Professor of Azad University at Shahre Rey.  
M.T. Imanpour, Professor of History, Ferdowsi University of Mashhad.  
S. Torabi Farsani, Associate Professor of History, University Najafabad.  
E. Hasan Zadeh, Associate Professor of History, Alzahra University.  
A. Khalatbari, Professor of History, Shahid Beheshti University.  
M.T. Rashed Mohasel, Professor of Ancient Languages, Institute for Humanities and Cultural Studies.  
M. Sarvar Molaei, Retired Professor of Persian Language and Literature, Alzahra University.  
M. Alam, Professor of History, Shahid Chamran University of Ahvaz  
J. Noroozi, Associate Professor of History, Alzahra University.  
A.M. Valavi, Professor of History, Alzahra University.

---

**International Editorial Board**

J.F. Cutillas Ferrer, Associate Professor, University of Alicante.

---

**Advisory Board**

M.R. Barani, Associate Professor of History, Alzahra University.

---

Printing & Binding: Mehrravash Publication

---



**University of Alzahra Publications**  
Address: Alzahra University, Vanak, Tehran, Iran.  
Postal Code: 1993891176  
Web: [hii.alzahra.ac.ir](http://hii.alzahra.ac.ir)  
E-mail: [historyislamiran@alzahra.ac.ir](mailto:historyislamiran@alzahra.ac.ir)

---

ISSN: 2008-885X  
E-ISSN: 2538-3493

---